

# افغانستان از نخستین جمهوریت تا تابرگشت امارت طالبان

کریم پیکار پامیر

سال ۱۴۰۰ خورشیدی



## شناسنامه

نام کتاب : افغانستان از نخستین جمهوریت تا دومین امارت

نویسنده : کریم پیکار پامیر

ناشر : انجمن دانش درکنا

طرح پشتی : داکتر ثنا نیکپی

تیراژ : یک هزار جلد

سال طبع : ۱۴۰۰ خورشیدی

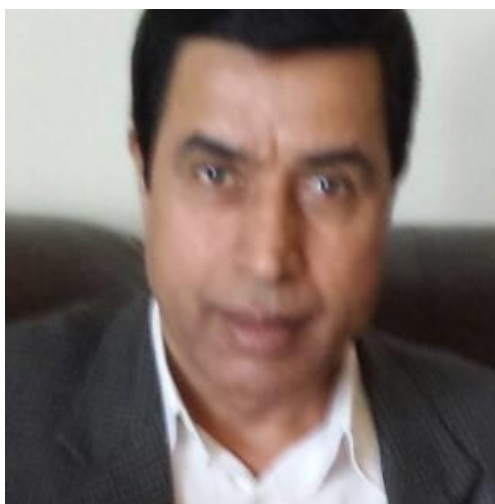
محل طبع : شهر تورنتو - کانادا



از انتشارات انجمن دانش درکنا

سال ۱۴۰۱ خورشیدی - تورنتو

اثر حاضر در نتیجه مساعدت مالی دوست و هموطن آزاده (جناب سید حبیبی) به طبع رسید که از همت بلند و احساس وطن دوستی اش به این وسیله قدردانی مینمایم.



## پیشگفتار

جغرافیای افغانستان همانطور که مهد تمدنهای مختلف بشری درمسیرتاریخ بوده، سرزمین رویدادها و حادثه های سیاسی، نظامی و فرهنگی بسیاری نیز بوده است. هرچند معاندان، بویژه عده پی به اصطلاح مؤرخان استعماری و نویسندگان درمنطقه، کوشیده و میکوشند تا افغانستان را کشوری "نوبنیاد" و بی ریشه معرفی نمایند، اما این "مؤرخان" و قلم بدستان، درواقع، سیاسیون غرض ورزی اند که میخواهند آفتاب جهانتاب را با دو انگشت کوچک خویش پنهان نگهدارند.

چشم پوشی چنین غرض ورزان "تاریخ نویس" ازواقعیت های تاریخی به این می ماند که ما افغانها تاریخ "پارس" قدیم را به فراموشی سپرده تنها سال ۱۹۳۵ میلادی را مبدء تاریخ ایران بنامیم، یعنی همان سالی که اسم سرزمین پارس به ( ایران) تعویض گردید.

پس باید به این گروه بیخبر یا غرض ورز خاطرنشان ساخت که اگر اسم "افغانستان" متعلق به تاریخ و تحولات سیاسی معاصر (۱۷۵۷م) میباشد، موجودیت سیاسی این سرزمین کهن، ریشه در عمق تاریخ داشته لااقل نام و نشان آن تا روزگاران آریانای قدیم پیشدادیان، هخامنشیان و خراسان بزرگ به روشنی سراغ میگردد.

به هرحال، آنچه در لابه لای اثر حاضر مطرح میشود، همانا رویداد های دهه های اخیر تاریخ افغانستان است که تحت عنوان " افغانستان از نخستین جمهوریت تا برگشت امارت طالبان " بگونه بسیار فشرده برای خواننده گان ارجمند تقدیم میگردد. البته قبل از نگارش این اثر، جریانات تاریخی یکنیم هزار ساله این مرزو بوم را بازهم بگونه بسیار فشرده در پنجمصد و سی و پنج صفحه تحت عنوان "تاریخ مختصر سیاسی افغانستان - از حاکمیت امویان تا تأسیس جمهوریت" نگاشته و به

طبع رسانیده ام که متن کامل آن در وبسایت "گفتمان دموکراسی افغانستان" موجود است.

افغانستان در پایان دوره سلطنت چهل ساله محمد ظاهرشاه و در نتیجه کودتای سپید به رهبری محمد داوود پسرعم شاه مذکور (۱۳۵۲ خورشیدی و سال ۱۹۷۳ م) وارد مراحل تکان دهنده سیاسی، نظامی و اجتماعی گردید و این دگردیسی های خونین تاهمین اکنون که این سطور رقم زده میشوند، متأسفانه ادامه دارند.

تغییر نظام سلطنت به نظام جمهوری، آنهم برای نخستین بار در تاریخ کشور، هم مورد استقبال مردم افغانستان قرار گرفت و هم از نظر مراحل تکاملی تاریخ و سیاست، یک گام به پیش تلقی میشد و اما چنانکه در صفحات بعدی توضیح داده ایم، مؤسس نظام جمهوری (محمد داوود) نتوانست با درک دقیق و اصولی خواستها و خصلت های مردم و در پرتو هشیاری و خرد ورزی لازم سیاسی و دیپلماتیک به مملکت داری پردازد. روی همین دلایل بود که روز تا روز نارضائیتی های شهروندان کشور اوج گرفت، احزاب و تشکلات مخفی و علنی دست بکار شدند، مقام های استخبارات شوروی دیروز در تار و پود هستی ملی ما ماهرانه لانه کردند و موازی بدان، حکومت مداران پاکستانی که در صدد استفاده جویی های سیاسی از اوضاع ناهنجار افغانستان بودند، نیز بیشتر از پیش دست بکار شده علیه نظام جمهوری برنامه ریزی نمودند.

یعنی نظام جمهوری در عین وقت از چند سوراخ گزیده شد: اوجگیری نارضائیتی های عامه و فعالیت های تخریبی تشکلات سیاسی، بویژه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در داخل و شبکه های استخبارات قدرتمند شوروی دیروز و استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) از آن سوی مرزهای کشور.

این نکته را نیز باید گفت که هر چند داوود خان با همکاری نظامیان مربوط به حزب دموکراتیک خلق (جناح پرچم) دست به کودتا علیه سلطنت محمد ظاهرشاه زد (۱۹۷۳ م) و تا مدتی از همنوایی های سیاسی - تبلیغاتی آنها بهره جست، ولی بعداً

روابط رییس جمهور با کادرهای "پرچم" و مقام های شوروی برهم خورد که توضیحات لازم درمتمن این اثر ارائه شده است.

و اما عجالتاً میپردازم به این نکته که چگونه عاقبت، تخریبات درونی و بیرونی علیه نظام برسر اقتدار کارگرافتاد و زمینه یک کودتای خونین نظامی دیگر را مهیا نمود. پیامد کودتای دوم علیه نظام جمهوری که توسط منسویین نظامی "حزب دموکراتیک خلق" صورت گرفت، عبارت بود از یک رژیم ظاهراً دموکراتیک، ولی ذاتاً خشن، استبدادی، وابسته و متعصب که با تمام سختگیری و خونریزی و اختناق شدید سیاسی، جمعاً به شمول اشغال نظامی ده ساله کشور توسط قشون شوروی، مدت پانزده سال (۱۹۷۷-۱۹۹۲ م) را احتوا نمود.

در درازنای این مدت، نظر به یک احصائیۀ تخمینی، به تعداد بیشتر از دومیون انسان این سرزمین بکام مرگ و نیستی فرو رفتند، بنیاد اقتصادی مملکت به نابودی کشانیده شد، حدود پنج ملیون نفر به کشورهای همسایه و غیرهمسایه آواره و سرگردان شدند، بیگانه های مغرض اعم از کشورهای منطقه و جهان در تعیین سرنوشت ملی ما دست دراز یافتند، رهبران و حکومت های دست نشانده و بی اراده بر این سرزمین و اهالی آن تحمیل گردیدند، بیماری تعصبات قومی و زبانی و محلی و ... دامن زده شد و بالاخره فقر مزمن و لاعلاج اقتصادی و حتا فرهنگی دامنگیر باشنده های سراسر افغانستان گردید.

این تنها نبود. بیماری شدیداً دردناک و علاج ناپذیردیگری که در این خطه جنگزده شیوع یافت که عبارت از "فندمنتلیسم" یا عقبگرایی فکری و مذهبی و درنهایت، اندیشه های قیرگون ضد ترقی، ضد علم و پیشرفت و ضد حقوق انسان از سه جهت (سلفیسم - دیوبندیسم و خمینسم) یا دریک کلمه، اسلام سیاسی میباشد که با سخت جانی تمام دامن افکارواندیشه اهالی افغانستان را چسبیده و به آسانی رها نخواهد کرد.

کشت وسیع کوکنار، تولید، قاچاق و استفاده از این ماده زهرآگین، بیماری دیگری است که در سالهای پسین گریبان دهقانان و جوانان ما را گرفته است. به منظور آنکه خواننده این اثر بداند که واقعاً از چه زمانی ترویج کشت کوکنار و استفاده از آن

درافغانستان به حمایت خارجی ها آغازشد، اینک پاراگرافی ازیک مقاله تحت عنوان "مستطیل شیطانی آی.اس.آی - سی.آی.ای- ام.آی-۶" راکه درسال ۲۰۱۳م

دریکی از نشریه های انترنتی برون مرزی به نشررسید، دراینجا درج میکنیم: "... الکساندر دی میرانژ رییس سازمان استخبارات خارجی فرانسه طی ملاقات رسمی با ریگان {رییس جمهوروقت امریکا} می پرسد: آقای رییس جمهور! آیا میتوانم بپرسم که با اشیای ضبط شده ازطرف مؤسسات مربوط به مبارزه با مواد مخدر چه میکنید؟! ریگان پاسخ میدهد: بصورت دقیق نمیدانم که با آنها چه میشود، ولی حدس میزنم که باید زیرمراقبت شدید به آتش کشیده شود. دی میرانژ میگوید: آقای رییس جمهور! این یک اشتباه است که شما مرتکب میشوید. ضبط آن چیزها برای من قابل فهم است، ولی سوختاندن آن برایم قابل فهم نیست. من پیشنهاد مینمایم که یک قسمت این مواد را به اردوگاه های شوروی ها به افغانستان بفرستید تا ازاین طریق نیروی رزمی سربازان ارتش سرخ را به تحلیل برید. آیا این، همان شیوه ای نیست که مقاومت ملی ویتنام علیه ارتش شما استفاده کرد و معنویات آنرا به زمین کوفت؟ من پیشنهاد میکنم بخش باقیمانده آنرا دربازارهای جهانی بفروش رسانید تا مصارف جهاد افغانستان را تأمین نماید. ریگان بافریاد بلند میگوید: من تاهنوزچنین اندیشه بلند وپیشنهاد مهم را ازهیچکس نشنیده ام وبا هدایت به ولیام کیسی رییس سی.آی.ای، خواستارهرچه عاجل تطبیق نظریه دی میرانژ درافغانستان شد..."

اینست که ازسالهای جهاد ضد قشون شوروی تاکنون، نه تنها افغانستان مرکز تولید جهانی کوکنارشناخته شد، بلکه نظربه احصائیه های منتشرشده، به تعداد بیشترازینچ ملیون شهروند این کشور، معتاد به این مواد کشنده شده اند. منبع دیگراعتیاد جوانان افغانستان به مواد مخدر، قلمرو ایران بحساب میرود. زیرا مهاجرت، بی سرنوشتی و تبعات آن موجب گردید تا افغانهای پناهنده به آسانی دچارچنین بلای خانه خرابکن گردند.

اکنون که گروه طالبان پس از بیست سال تقلاهای خونین، مجدداً به قدرت سیاسی افغانستان برگشته اند، (یا بهتراست بگوییم برگردانیده شده اند)، لازم می افتد



همانسان که پیرامون سایر جریانات نا هنجار پس از سقوط نخستین نظام جمهوری سخن گفتیم، واقعیت های تلخ این تحول منفی سیاسی را نیز درلا به لای این اثر، تا حدودی شرح دهیم.

باید خدمت خواننده های ارجمند عرض کنم که موضوعات و رویداد های بسیاری ظرف چهاردهه (از نخستین نظام جمهوری تا برگشت امارت اسلامی طالبان ) در افغانستان و منطقه بوقوع پیوست، اما خواستم فشرده همه مسایل را در صفحات محدود همین اثر بگنجانم.

امید وارم مطالب مندرج اثر حاضر، علی رغم مختصر بودنش بتواند تا حدودی گویای رُخداد های بیشتر از چهاردهه پسین در افغانستان گردد.

ک. پیکار پامیر

تورنتو

سال ۱۴۰۱ خورشیدی



## فصل اول

# ظهور نخستین نظام جمهوری دراغانستان

به منظور آنکه درآمد لازم درارتباط تأسیس نخستین نظام جمهوریت دراغانستان و رویداد های بعدی آن داشته باشیم، بهتر دانستم از زندگینامه فشرده شخص سردار محمد داوود نخستین رییس جمهور کشور آغاز کنم:

سردار محمد داوود فرزند سردار عبدالعزیز، نواسه سردار محمد یوسف ونبیره سردار محمد یحیی در سال ۱۹۰۹ میلادی در کابل به دنیا آمد و با اعلان پادشاهی سردار محمد نادر در سال (۱۳۰۸ خورشیدی) در کابل، به حیث جوان مغرور، قدرتمند و نازدانه خاندان حاکم تبارز نمود و قدم به قدم مراحل بلند اداری و کرسی های دولتی مانند فرماندهی قوای مرکز و مکتب حربی، فرماندهی قوای نظامی در ولایت های قندهار، فراه، ننگرهار، وزیر دفاع و داخله، سفیر کبیر افغانستان در فرانسه و بالاخره کرسی صدارت عظمی را پیمود. وی در سال ۱۹۲۱ میلادی یعنی دو سال پس از به قدرت رسیدن اعلیحضرت امان الله خان، با پسر عمش (محمد ظاهر شاه) و عده ی دیگر از فرزندان (سرداران محمد زایی)، غرض تحصیلات به فرانسه فرستاده شد و در برگشت به وطن، به عمر بیست و سه سالگی بعنوان جنرال نظامی شناخته شد.

وی که به مثابه شخصیت پُرانرژی، با پرنسیپ، خودکامه و دیکتاتور درمیان مردم افغانستان شهرت یافته بود، همینکه کرسی صدارت را در سال (۱۹۶۳م) ترک نمود و تحول سیاسی مبنی بر تسوید قانون اساسی جدید، انتخابات پارلمانی، ایجاد تشکلات حزبی و مبارزاتی بمیان آمد، داوود خان ظاهراً از فعالیت‌های دولتی کنار رفت و در خانه باقی بماند.

اما این "خانه نشینی" وی به معنای بیخبری از امور سیاسی مملکت، منفعل بودن در فعالیت‌های قدرت طلبانه، نشست و برخاست‌های همیشگی با "رفقای" قدیم و جدیدش نبود. بلکه هم اوضاع سیاسی کشور را زیر نظر داشت و هم با تحرکات آشکار و پنهان و عمدتاً پشت پرده، در صدد رسیدن مجدد به قدرت بود.

آنچه به عنوان یک سلسله از کارکرد‌های زیربنایی محمد داوود در زمان صدارت وی قابل یاددهانی است، اینست که علی رغم افکار و اعمال دیکتاتوران‌اش، آنگاه که در کرسی صدارت افغانستان نشسته بود، دست به یک سلسله اصلاحات و تغییرات در بخش‌های ملکی و نظامی کشور زد: نظام عسکری افغانستان را با همکاری مالی و تخنیکی شوروی آنروز مدرن تر از قبل نمود، به این معنا که تعداد زیادی از جوانان را غرض تحصیلات عالی نظامی به شوروی فرستاد تا در برگشت به وطن، مصدر خدمات به‌ترو مؤثر تر در اردوی افغانستان شوند. تعداد زیادی از جوانان کشور را تحت برنامه "مستعجل" برای رفع کمبود پرسونل نظامی تحت آموزش قرار داد و در خدمت امور عسکری گرفت و سلاح‌های نسبتاً مدرن جنگی را به کشور وارد نمود. البته وی ریفورم‌های دیگری را نیز در بخش اردوی کشور پیاده کرد که از بحث کنونی ما خارج است.

شایان تذکر است که داوود خان در بخش ملکی نیز با استفاده از کمک‌های علمی، مالی، فرهنگی و تخنیکی، شوروی و ممالک اروپایی و امریکایی به تأسیس مراکز آموزشی به‌تر (دانشگاه‌ها)، ایجاد بند و انهار برای بهبود امور زراعتی، اسفالت شاهراه‌های حلقوی، تأسیس پروژه‌های تولید برق، ساختمان سیلوهای تولید نان، حفرتونل سالنگ، انکشاف میدان‌های هوایی (بگرام، قندهار و شیندند و...) و غیره اقدامات مفیدی را بعمل آورد.

آنچه در کارنامه های محمد داوود خان برجستگی داشت، عبارت از رفع حجاب یا کنارگذاشتن چادری زنان کشور بود. با در نظر گرفتن تجارب تلخ دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان مبنی بر رفع حجاب و شورش روحانیون عقبگرا بعنوان مانع بزرگ فکری و سنتی افغانستان در برابر آن، میتوان این اقدام محمد داوود را جرأت‌مندانه تلقی نمود.

او با اینهمه سابقه داری در امور دولتی و برخورداری از انرژی سرشار توأم با غرور و خود خواهی ذاتی اش، علی رغم آنکه ظاهراً مدت ده سال از اموراداری و دولتی دور مانده بود، بگونه منظم و تقریباً بی سروصدا فعال سیاسی بوده با افراد و اشخاص مورد نظر خویش دید و وادید بعمل می آورد، مسایل مملکت را مورد بحث قرار میداد، با آنها مشوره مینمود و ازدولت محمد ظاهرشاه، سروصدا های دموکراسی خواهی، پروسه انتخابات صدارتی و اجراءات مسوولان دولتی از طریق افراد و حلقات نزدیک بخودش انتقاد بعمل می آورد.

وی همانطور که گفتیم، نه تنها تماسهایش با عده پی از شخصیت های سیاسی قابل اعتماد را نگهداشته بود، بلکه وضعیت سیاسی، اقتصادی و مبارزاتی جامعه در تحت زعامت پسرعمش (محمد ظاهرشاه) را نیز زیر نظر داشت و دلش برای برگشت به قدرت سیاسی سخت می تپید.

علاوه از آرزوی برگشت به قدرت، دو موضوع دیگر موجبات ایجاد عقده درونی، خشم و کین داوود خان را فراهم آورده بود:

۱- گنجاندن ماده ی بیست و چهارم قانون اساسی جدید مبنی بر کوتاه سازی دست اعضای خاندان حاکم از کرسی های دولتی که داوود نیز شامل همین ماده قانون میگردد.

۲- صلاحیت ها و دخالتهای روز افزون پسرعمش (سردار عبدالولی) در امور مملکت، بخصوص در امور نظامی کشور.

باریکی این موضوع در این بود که داوود و عبدالولی هردو از جمله اعضای برجسته خاندان حاکم شمرده شده و ماده بیست و چهارم قانون اساسی جدید، هردو را از رسیدن به کرسی های بلند دولتی منع میکرد، مگر او (داوود) میدید که خودش

بدون داشتن کرسی و سهم دولتی درخانه نشسته است، اما پسرعمش (جنرال عبدالولی) که درعین حال داماد پادشاه هم بود، دارای امتیازات کافی و نفوذ قابل ملاحظه‌ی درامور مملکت می‌باشد.

محمد داوود علاوه از آنکه پسرعم پادشاه بود، خواهرشاه (زینب) را نیز به زنی گرفته بود و سردار عبدالولی نیز مزید برآنکه پسرعم پادشاه بود، دخترشاه (بلقیس) را درحباله نکاح خویش داشت.

داوود از پادشاه نیز سخت آزرده خاطرشده بود مبنی براینکه چرا به مسوده کننده گان قانون جدید اجازه داده که ماده بیست و چهار را درج این وثیقه ملی نمایند و باز، شاه چرا آنرا توشیح نموده و به این ترتیب یکی را درخانه نشانده و دیگری را بالا کشانیده است؟

یکی از دوستانم حکایتی را از زبان "خانه سامان" یا خدمتگار خانگی محمد داوود خان شنیده بود که روزی آنرا برای نویسنده چنین بیان نمود: "یکی از روزها، محمد ظاهرشاه با عبور از دروازه‌ی کوچک و مشترکی که میان اصل ارگ شاهی و منزل داوود خان وجود داشت، ظاهراً به دیدن (زینب) خواهرخویش می‌رود. وی از خواهرش جویای "آغه لاله" میشود (داوود خان را در داخل خاندان شاهی به همین نام صدا می‌زدند). زینب بجواب برادر می‌گوید "او در طبقه بالا استراحت کرده است"، شاه، به همان سو شتافته داخل اتاق خواب داوود خان شده درحالیکه بالای گوشه‌ی از تخت خواب "آغه لاله" می‌نشیند، پای او را با دست مساز میدهد، اما داوود خان با بی‌اعتنایی از جایش برمی‌خیزد و از اتاق خارج میشود."

زنده یاد غلام حضرت کوشان رییس "آژانس باختر" در دوران سلطنت محمد ظاهرشاه، طی یادداشتهای خویش که در سالهای قبل در مجله "خراسان" منتشره امریکا بچاپ میرسید، تذکر داد که در آستانه سقوط سلطنت امان الله خان، فرزندان سردار محمد یوسف (سردار عبدالعزیز، سردار محمد نادر، سردار عبدالولی، و سردار محمد هاشم) در پاریس نشست کرده تصمیم گرفتند تا بکابل برگشته از راه جنگ، اورنگ پادشاهی را غصب نمایند، لهذا محمد نادر برای برادر خویش سردار عبدالعزیز خان (پدر سردار محمد داوود) که از سایر برادران بزرگتر بود، در همان نشست خصوصی وعده سپرد که پس از راندن حبیب الله کلکانی و غصب تاج و تخت

درکابل، او (سردار عبدالعزیز) را بر تخت پادشاهی خواهند نشاند. بعداً محمد نادر به این وعده وفا نکرد و بهمین دلیل محمد داوود خان عقده به دل گرفت.

علاوتاً وقتی سردار عبدالعزیز خان توسط انجنیرسید کمال خان در آلمان به قتل رسید، عقده داوود بزرگتر و عمیقتر از قبل گردید.

این همه موجب گردید تا محمد داوود خان هرج و مرج دموکراسی خواهی ناشی از انفاذ قانون اساسی جدید را که مستلزم شرایط فئودال قبیله‌ی و کم تجربه‌ی های عاملان آن بود، بهانه قرارداد داخل یک توطئه کودتاگرانه علیه پادشاه شود.

وی به منظور حصول پیروزی در این برنامه‌ی مخفی کودتاگرانه اش، حتا با رهبران جناح "پرچم" متعلق به "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در تماس شده همکاریهای بالقوه فنی و تبلیغاتی آنها را جلب نمود.

ازمرد آگاه و محترمی شنیدم که میگفت "باری یکی ازندیمان محمد داوود، از نزدیکی اش با رهبران جناح پرچم و قضاوت های مردم تذکر داده بود، اما داوودخان با یکنوع ناراحتی گفته بود "مردم در پشت هر کسی یک دستمال سرخ را می بندند."

پیامد آنهمه نارضایتی ها، تماسگیری ها و فعالیت های نسبتاً مخفی سردار مذکور این شد که در سحرگاهان روز بیست و ششم ماه سرطان سال ۱۳۵۲ خورشیدی، طلیعه پیروزی کودتا علی رژیم سلطنتی محمد ظاهر شاه نمایان گردد.

در همین شب و روز، محمد ظاهر شاه پادشاه وقت افغانستان، مشغول مسافرت به اروپا بود، اما ملکه (حمیرا)، شهزاده احمد شاه ولیعهد سلطنت و سایر اعضای خانواده سلطنتی در کابل بودند که همه آنها در ساعات نخست عمل کودتا دستگیر و تا رسیدن استعفانامه محمد ظاهر شاه از روم، تحت مراقبت نظامی قرارداد شدند.

نگارنده در همان صبحگاهی شب کودتا، طبق معمول غرض اشغال وظیفه محوله از منزل خارج گردیدم. وقتی به سمت شرقی بالاحصار یا به "دروازه لاهوری" رسیدم، تانکهای غول پیکر عسکری و تعدادی از سربازان تفنگ بدست را دیدم که محل را تحت نظارت گرفته اند. از آنجا، راه "پُل محمودخان" را درپیش گرفته به سوی ارگ

شاهی حرکت نمودم. برای نخستین بار درفش قرمزین سلطنتی را که همیشه در بالای برج قلعه ارگ در اهتزاز بود، سرنگون دیدم. آنگاه که خودم را به "چهارراه پشتونستان" واقع در جناح جنوب شرق ارگ رسانیدم، آنجا هم تعدادی ازتانکهای عسکری و سربازان مسلح جا بجا شده و تعدادی از همشهریان هم حضور یافته بودند، اما سکوت ابهام آمیزی در فضای محل حکمفرما بود. من که درک کرده بودم کودتای نظامی صورت گرفته است، دلم میخواست بدانم رهبر کودتا کیست؟ جرأت بخرچ داده اولاً به سرباز مسلح که تقریباً در سه متری ام قرار داشت، تبریک گفته پرسیدم: "جوان! رهبر قیام کیست؟"، با ساده گی تمام جواب داد: "سردار صاحب داوود خان!"

قبل از این نیز زمزمه ها و سرگوشی هایی مبنی بر اهمیت داوود خان در امور مملکت داری و احتمال برگشت وی به قدرت سیاسی صورت میگرفت. اما نظام سلطنتی ظرف مدت چهل و پنج سال (از پادشاهی محمد نادر تا روز های پایانی سلطنت محمد ظاهر) چنان در مخیله عوام، قدرتمند جلوه مینمود که باور و تصور سرنگونی آن را تقریباً ناممکن جلوه میداد.

اینک، نخستین بیانیه محمد داوود خان تحت عنوان "خطاب به مردم" که پس از پیروزی کودتا و تأسیس نظام جمهوری از طریق امواج رادیو افغانستان پخش گردید:

"بنده در طول مدت مسوولیت های مختلف در خدمت وطنم همیشه در جست و جوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما یک محیط مثبت و واقعی نشو و نما ی مادی و معنوی میسر گردد... مدتها سپری شد و مساعی زیادی به عمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف، مانع رسیدن به چنین هدفی میشد، تدریجاً از بین برداریم... پس از طی این مراحل، دیگر علتی سراغ نداشتم که در وطن ما صفحه جدیدی به غرض رسیدن به هدف فوق باز نگردد. من برای سعادت آینده وطن خود، جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم... این آرزوی مقدس بود که مرا و ادار ساخت ده سال قبل، من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را بحضور شاه پیش و



تطبیق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم. آن آرزوی مقدس چرا به این بی سر و سامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف

منصرف و راه خطایی را تعقیب کردند، داستان نیست بس طولانی که تفصیل آن در این فرصت کوتاه گنجایش ندارد... به هر صورت، نتیجه آن شد که آن امید های دیرینه و آن آرزو های نیک به یک دموکراسی قلابی که از ابتدا تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بدروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید... دموکراسی، یعنی حکومت مردم، به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه، به یک رژیم مطلق العنانی مبدل شد و هر کدام از این قدرتها بجان هم دیگر و به جان مردم افتادند... و آتشی را در سرتاسر مملکت افروختند تا بتوانند در سایه این فضای ملوث و تیره و تار و پُراز بدبختی و فقر و فلاکت، مقاصد شوم مادی و سیاسی خود را حاصل نمایند... لذا همه وطنپرستان، خاصه اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن از این ورطه بدبختی نجات یابد..." (۱)

داوود خان پس از شرح سیاست مربوط به موضوعات داخلی و خارجی کشور، علاوه نمود که " در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نگردیده ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد."

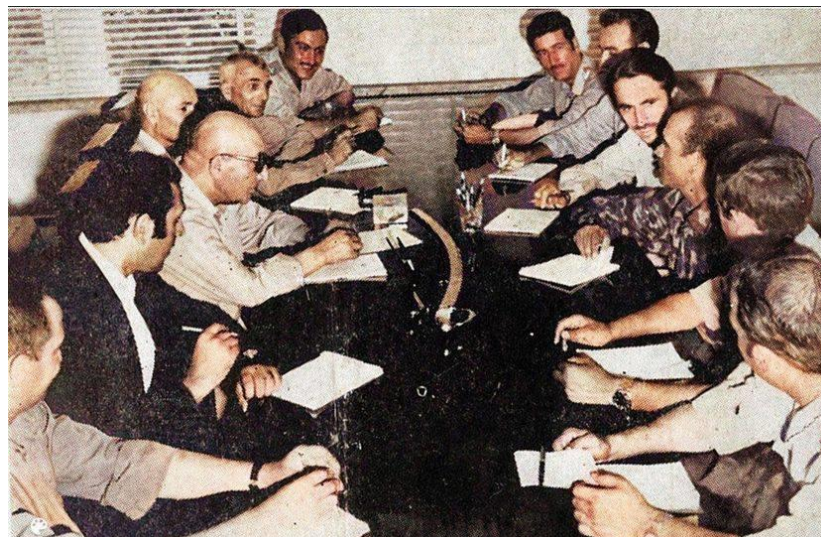
چون زنده بودن محمد ظاهر شاه در خارج کشور، اراده و تصمیم او در برابر عمل کودتا و اثرات زعامت چهل ساله او و تعدادی از وفادران در اردوی افغانستان، برای بقای نخستین نظام جمهوری مهم بود، لهذا داوود خان سعی به عمل آورد تا هرچه زودتر استعفای شاه مخلوع را بدست آورده به نشر یسپارد. پس، وظیفه پا درمیانی در این زمینه را نور احمد اعتمادی که در آن شب و روز به صفت سفیر افغانستان در ایتالیا انجام وظیفه مینمود و مورد اعتماد هردو جانب بود، به عهده گرفت.

بیش از چند روز مختصر از پیروزی کودتای بیست و ششم سرطان سپری نشده بود که متن استعفای محمد ظاهر شاه از مقام سلطنت افغانستان، به این شرح به اطلاع عامه رسانیده شد:

"برادرم جلالتمآب رییس جمهور! ازموقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکر من متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر حینیکه دریافتم مردم افغانستان به غرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم و وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ میکنم. درحالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را بحیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد. محل امضا" (۲)

هرچند نظام جمهوری درمقایسه با نظام شاهی ارزش و ارجحیت سیاسی و مردمی دارد و به همین دلیل هم بود که اکثریت اهالی کشور، بخصوص نسل تحصیل کرده، شهرنشین و با سواد ازتعویض نظام شاهی به نظام جمهوری خوشنود شدند، ولی چون در رأس نظام جدید، بازهم محمد داوود خان بمثابة عضو برجسته خاندان شاهی و با خوی و خصلت غلیظ طبقاتی قرارداداشت، لهذا، اکثر ارکان بنیادی نظام جمهوریت را که توأم با آزادی های وسیع فرد و جمع، آزادی قلم و بیان، موجودیت احزاب سیاسی و انتخابات پارلمانی و امثالهم میباشد، قدغن نمود. بر همین بنیاد بود که مردم افغانستان میگفتند " نظام حاکم، در ظاهر امر جمهوری است و اما از نظر ماهوی، همان نظام شاهی میباشد."

محمد داوود در وهله نخست پیروزی کودتا، یک " شورای انقلابی" را تشکیل داد که اشخاص آتی در آن سهم داشتند: غلام سرور نورستانی، احمد ضیا (بعداً مشهور به ضیای گارد)، فیض محمد، عبدالحمید محتاط، مولاداد، خلیل الله، حسن شرق، عبدالقدیر نورستانی، غلام حیدر رسولی، پاچا گل وفادار و سید عبدالالله.



دست راست

غلام سرور نورستانی، احمد ضیاء، فیض محمد، حمید محتاط، مولا داد و خلیل الله

دست چپ

قدیر نورستانی، سید عبداللہ، داوود خان، حسن شرق، حیدر رسولی و پاچاگل وفا دار  
نوٹ: این عکس از صفحه فیسبوک ایشو رداس گرفته شده است

سپس، کابینه اش را که شامل اشخاص آتی بود، رسماً اعلام نمود:

محمد داوود، رئیس جمهور، صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر امور خارجه

داکتر حسن شرق معاون صدراعظم

جنرال غلام حیدر رسولی فرمانده قوای مرکز

فیض محمد خان وزیر امور داخله

عبداللہ وزیر مالیه

غوث الدین فایق وزیر فواید عامه

پاچا گل وفادار وزیر امور سرحداث

عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات

داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه

داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور

داکتر نظر محمد سکندر وزیر صحت عامه

محمد خان جلالر وزیر تجارت

نعمت الله پژواک وزیر معارف

عبدالقیوم وردک وزیر معادن و صنایع

غلام جیلانی باختری وزیر زراعت

عبدالقدیر نورستانی فرمانده عمومی قوای ژاندارم و پولیس

ضیا مجید فرمانده گارد جمهوری.

داوود خان بخیث نخستین رییس جمهور کشور، در کنار سایر اقدامات و اجراآت خویش، برنامه های آتی را نیز در شش سال کاری اش روی دست گرفت:

\*- وارد کردن تغییر در قطع و اندازه درفش ملی ( بزرگتر ساختن بخش سبز از جمله سه رنگ (سیاه و سرخ و سبز) و جابجایی تصویر عقاب در وسط دو خوشه گندم و نقش محراب و منبر در آن. )

\*- تعیین حدود چهل (و به قولی یکصد) تن از اعضای جناح پرچم "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به حیث حکام یا "ولسوال" های برخی از ولایات کشور.

\*- ارتقا بخشیدن رتب خورد ضابطان دوره شاهی به "دریم بریدمن" ها

\*- تسوید و اجرایی نمودن " قانون جزا" از طریق وزارت عدلیه

\*- ساختمان زندان بزرگ پلچرخي در حومه ی شرق کابل و یک سلسله از اصلاحات دیگر در بخشهای نظامی، اقتصادی و فرهنگی.

آنچه موازی با آنهمه اصلاحات، تبلیغات و سروصداهای ناشی از این تحول سیاسی در کشور، به حیث تصامیم و اقدامات ضد دموکراسی واقعی، اما بعنوان صلاحیت های رییس جمهور به منصبه عمل گذاشته شد این ها بودند:

- \*- متمرکز ساختن قدرت در دست رییس جمهور
- \*- صلاحیت اعلان حالت اضطرار در سراسر کشور.
- \*- لغو انتخابات و فعالیتهای پارلمانی در کشور
- \*- منع طبع و نشر جراید آزاد (شخصی و حزبی) که قبلاً بصورت وسیع در کابل و سایر ولایات به چاپ میرسیدند.
- \*- جلوگیری از تبلیغات، انتقادات و نشرات ضد سلطنت و کارنامه های چهل ساله آن. (جریان انتقادهای ضد شاه و خاندان وی چند روز مختصری پس از پیروزی کودتا، توسط جوانان و روشنفکران ادامه یافت و اما بسیار زود قطع گردید.)
- \*- لغو قانون اساسی سال ۱۹۶۳ م
- \*- جلوگیری از بازخواست و یا محاکمه شاه و حواریون او
- \*- لغو آزادی های قلم و بیان
- \*- به راه اندازی " اصلاحات ارضی " بگونه نیم بند
- \*- ارتقای روابط سیاسی، تجاری و فرهنگی با رژیم شوروی آنروز
- \*- تماسگیریهای سیاسی - دیپلماتیک با کشورهای جهان توسط برادرش (سردار محمد نعیم) بحیث نماینده خاص رییس جمهور به منظور رفع سوء تفاهات نسبت به رژیم جدید و جلب همکاریهای اقتصادی کشورهای جهان.
- \*- تسوید قانون اساسی جدید و تمرکز اختیارات همه جانبه برای رییس جمهور.
- \*- تدویر " لویه جرگه " و نمایش انتخابات درونی آن غرض گزینش محمد داوود خان بمثابه یگانه کاندیدای ریاست جمهوری برای هفت سال آینده و سایر اقدامات و اجراءات اداری، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

## رویداد های منفی که در نظام جمهوری به وقوع پیوستند

هنوز مؤسس نظام جمهوری و عمال کودتای بیست و ششم سرطان غرق در شادی و رضائیت ناشی از پیروزی سیاسی بودند که آهسته آهسته علامات و نشانه های عدم رضائیت عامه از کارکرد های نظام جدید محسوس گردید.

نخستین سؤال شبه آمیزی که در اذهان عامه، بخصوص در اذهان مخالفان سیاسی دولت جدید مانند " اخوانی ها"، " ستمی ها"، "شعله پی ها" و قشر محافظه کار درون دولتی بروز کرد، ناشی از تعیین اعضای کابینه بود که در آن برخی از کادرهای "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (جناح پرچم) مانند فیض محمد، پاچا گل وفادار، غلام جیلانی باختری و ضیا مجید گنجانیده شده بودند.

علت نا رضائیتی عامه این بود که چون وزرای یاد شده کادرهای شناخته شده "حزب دموکراتیک..." و از نظرایدئولوژیک هم پیروان خط ماسکو بودند که عامه مردم آنها را به نام "کمونیستها" یاد میکردند. این وزرا در ردیف اعضای کابینه محمد داوود خان، پیامد منفی دیگری نیز داشت و آن عبارت از شک انگیزی و گمانه زنی های سردمداران جهان غرب مبنی بر دخالت و حمایت مقام های شوروی از چرخش سیاسی جدید در افغانستان بود. چنانکه همین شک و بی اعتمادی تا چند سال نخست، موجب سردی روابط ایالات متحده و متحدان جهانی آن با رژیم جمهوری گردید.

علاوთاً، گزینش سایر اعضای کابینه از طرف داوود خان شاید روی مصلحت های درونی (فشار کودتاگران) از یکطرف و شناخت ها، دوستی ها و وجود اعتماد شخص رئیس جمهور به آنها از سوی دیگر صورت گرفت که طبعاً چگونگی شخصیت، تخصص، نیکنامی و یا بدنامی اجتماعی آنها مورد توجه داوود خان نبود.

مثلاً، قدیر نورستان که به کرسی وزارت امور داخله گماشته شد، براساس سوابق کاری اش بحیث افسر پولیس ترافیک، نزد اهالی کابل از نام نیک برخوردار نبود، سید عبداللّٰه که در کرسی وزارت مالیه کشور نشانیده شد، نتوانست لیاقت و درایت خودش را در این کرسی به اثبات برساند، جنرال غلام حیدر رسولی که



شخص معمر، متقاعد و بی‌مجال بود، درک‌رسی وزارت دفاع نشانیده شد، حسن شرق که سالهای متمادی به عنوان نزدیکترین و معتمدترین همکار داوود خان در سالهای ماضی کار کرده و در نظام جمهوری بحیث معاون رئیس جمهور تعیین شد و از رهگذر ارتباطات مخفی با مقام‌های روسی، مورد شک و تردید عامه قرار داشت. همچنان شخص دیگری بنام "محمد خان جلالر" درک‌رسی وزارت تجارت تعیین شد که او هم مورد سؤال ذهنیت‌های برخی از آگاهان سیاسی بود، غوث الدین فایق یکی دیگر از صاحب‌منصبان کم‌دانش و ساده‌انگار بحیث وزیر فواید عامه و قس علی‌هذا.

صمد غوث که با رئیس جمهور نزدیک بود، در کتاب "سقوط افغانستان" مینگارد: "... برای داوود سه تن از وزرا بسیار نزدیک بود و به نظر دیگران، اشخاصی بودند که صرف به خاطر مقام و قدرت تلاش میکردند: وزیر امور مالیه سید عبدالله {سید عبدالله}، وزیر امور داخله قدیر نورستانی {او بعوض فیض محمد مربوط جناح پرچم مقرر شده بود} و تا حدی وزیر دفاع حیدر رسولی. در مجموع فکر میشد که اینها خائن هستند. اینها در وزارت‌های مربوط خویش بسیار کارهای خلاف قانون را انجام داده بودند. از بسیار طرف‌ها برداوود فشار وارد میشد که عبدالله، قدیر و رسولی را هم سبک‌دوش سازد، مگر محمد داوود در پشت سر آنها محکم ایستاده بود..." (۳)

هنوز بیشتر از دو نیم ماه از استقرار نظام جمهوری سپری نشده و شک و تردید و نارضائیتی‌های فردی و اجتماعی در مراحل ابتدایی قرارداد شدند که گپرو گرفت اشخاص سرشناس و تکانهای سیاسی آغاز گردید.

در یکی از شبهای ماه سنبله ی سال ۱۳۵۲ خورشیدی (۲۳ سپتمبر ۱۹۷۳ م) بود که رادیو افغانستان، اعلامیه‌ی را به این متن منتشر نمود.

"محمد هاشم میوندوال، خان محمد مرستیال، دگر جنرال عبدالرزاق، سید امیر قوماندان قوای هوایی، زرغون شاه دگروال، کوات خان دگروال، مهر علی دگرمن و عارف شینواری و یکتعداد دیگر، به همدستی یک کشور خارجی میخواستند توطئه‌ی را علیه جمهوریت به راه بیندازند. این خیانت شان به زودی کشف و همه شان گرفتار و توقیف شدند."

البته دستگیری این تعداد کافی پنداشته نشد، بلکه متعاقباً اشخاص آتی نیز در فهرست توقیف شده گان اضافه گردید: فقیر محمد ننگرهاری، مولوی سیف الرحمن شینواری، جنرال گل بهار خان، تورن جنرال نیک محمد خان سهاک، تورن جنرال محمد رحیم ناصری، برید جنرال محمد حکیم کتوازی، جنرال عبدالسلام ملکیار، حاجی الله نظر، جنرال عبدالجبار ملکیار، دگروال محمد اکرم خان، سعد الله کمالی، حاجی الله گل، حاجی حنان زازی، جگرن محمد هاشم کامه وال، سید هاشم، سعد الله خان، مولا گل هود خیل، امین الله خوگیانی، ممتاز خان پیلوت، سردار خان جاجی، باز محمد زرمقی، حاجی فقیر محمد، مولوی غلام حیدر، گلشاه علیخان، دگروال سید باطن شاه، نور احمد خان، دگروال محمد علی زلال، داکتر عصمت الله

امین، محمد نذیر امین، نقیب الله، عبدالجمیل صمدزی، محمد اکبر پوپل، دگروال شیر افضل، جگرن محمد اکبر، شاه ولی جاجی، حاجی اقبال، جگرن توره کی، دگروال محمد اکرم خان، جگرن سیف الرحمن، خیر الله منور.

ده روز بعد از نشر این اعلامیه، باردیگر از طریق امواج رادیو اعلام گردید که " محمد هاشم میوندوال در زندان با نکتایی اش خود را حلق آویز نموده است."

موازی بدان، کاپی بعضی از اوراق مربوط به سؤال و جوابی که فی مابین محمد هاشم میوند وال و مستنطق (یا مستنطقان) صورت گرفته بود، البته با حذف و اضافات (قلم خورده گی، پاسخ های تکراری، اضافه کردن جمله ها و درج امضای مکرر متهم گویا مبنی بر اعتراف آقای میوند وال به توسل به عمل کودتا علیه نظام جمهوری در روزنامه انیس ارگان نشراتی دولت بچاپ رسیدند.)

نشر این اعلامیه دولت و این بگیر و ببند و شکنجه و تحقیق و بخصوص این ادعا که گویا محمد هاشم میوند ال خودش را با نکتایی خود حلق آویز نموده (آنها در اتاق تحقیق و زیر نظارت شدید نیروی امنیتی)، افتضاح آشکاری را بار آورد و موجب ریشخند و انتقاد عامه قرار گرفت. مردم تبصره میکردند که یک متهم که بگونه عاجل و غیر مترقبه از منزلش کشیده شده و تحت تعقیب و نظارت قرار گرفته شده باشد و باز متهم مذکور چندین شب و روز تحت شکنجه های طاقت سوز قرار گرفته و هر لحظه تحت کنترل شدید امنیتی باشد، دیگر با دریشی و نکتایی و کف و کالچه رابطه بی خواهد داشت؟



طوریکه شخصیت، تجارب اداری و سیاسی و سایر کارنامه های زنده یاد

"میوندوال" نشان میدهد، وی دارای شخصیت عالی، دانش بلند، حس قوی وطندوستی، فهم و لیاقت مطبوعاتی و استعداد سرشارنویسنده گی و سخنوری بود و کرسی های مختلف اداری و دیپلماتیک زیادی را عهده دار شده بود. خوب بیاد دارم، وقتی متن استعفا نامه اش از مقام صدارت افغانستان، از طریق امواج رادیو پخش گردید، در پایان این استعفا نامه نوشته بود "خدمتگارا علیحضرت"

درج چنین یک جمله در ذیل استعفانامه ی او در آن زمان تعبیرات و تبصره های مختلفی را در قبال داشت. اما مردمان آگاه و نکته سنج دانستند که منظور زنده یاد "میوندوال" عبارت از انحصار قدرت توسط خاندان شاهی و بی اختیاری های سیاسی و اجرایی صدر اعظم مملکت بود. یا بعبارۀ دیگر، وی خواسته بود به این طریق برای مردم افغانستان بفهماند که صدر اعظم در تحت شرایط خاص آنروز، فرمانبردار محض و تنها در خدمت خواست شاه و منافع سلطنت بودن و همین!

جنرال نبی عظیمی یکی از افسران بلند رتبه جناح پرچم و دستیار نزدیک رییس جمهور در کتاب "اردو و سیاست..." خویش مینویسد که: "چون خودکشی با نکتایی، غیرطبیعی معلوم میگردد. بنابراین احتمال اینکه وی به قتل رسیده باشد، وجود دارد."

در اوراق و اسناد بجا مانده از سوی نویسنده گان و مؤرخان و آگاهان ما گفته شده که همانطوریکه تعدادی از کادرها و افسران نظامی جناح پرچم در عمل کودتای نظامی به رهبری محمد داوود علیه رژیم شاهی نقش داشتند، در عمل راپورسازی، دستگیری، تحقیق و شکنجه محمد هاشم میوندوال و سایر رقبای سیاسی شان نیز دست قوی داشتند. بخصوص، تعداد کافی اعضا و افسران جناح پرچم در کرسی های حساس وزارت امور داخله و دستگاه اطلاعات مخفی گماشته شده بودند.

جنرال نبی عظیمی باز هم در کتاب خویش جریان دستگیری زنده یاد "میوندوال" را چنین مینویسد: "... شام ۲۲ سپتمبر ۱۹۷۳م رادیو کابل اعلامیه یی را مبنی بر مداخله و تحریکات پاکستان در امور داخلی افغانستان پخش نمود و به تعقیب آن، ابلاغیه

مربوط به گرفتاری محمد هاشم میوندوال، خان محمد خان مرستیال، دگرجنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی و مدافعه رژیم شاهی را با همکاری عده پی از وکلای اسبق شورا، جنرالان و افسران اردو، به جرم توطئه علیه دولت جمهوری افغانستان پخش نمود. گرچه محمد حسن شرق درخاطرات خویش نوشته است که میوندوال بالفعل دستگیر شد، ولی من "نگارنده" که همان روز مامور گرفتاری میوندوال بودم، موضوع گرفتار شدن بالفعل وی را رد میکنم. جریان ازاین قرار بود که من بنابر امر مستقیم محمد داوود، روز پنجشنبه حوالی ساعت دو بجۀ بعد از ظهر به منزل محمد هاشم میوندوال رفته و مؤظف بودم تا نامبرده را با خود به ارگ ریاست جمهوری برسانم. من افراد امنیتی را درمدخل دروازه منزلش که درشهرنو جنوب چهارراهی شهید شهر نو واقع بود، جابجا نموده و به نفر خدمت وی گفتم که چه کاره هستم و چه میخواهم؟ وی بعد از چند لحظه کوتاهی مرا به داخل منزل دعوت کرد. در محیط منزل او خاموشی و سکوت عجیبی حکمفرما بود. مرا در یک اتاق کوچکی که در جنب عمارت اصلی واقع بود، رهنمایی کردند. لحظاتی گذشت و بالاخره محمد هاشم میوندوال درحالیکه موهای ریشش را چند روزی نگرفته بود، باچشمان سرخ و آماس کرده و ظاهر نه چندان خوش آیند به اتاقک مذکور داخل شد واز دیر آمدن خود معذرت خواست. احساس کردم که نامبرده سخت مضطرب گردیده است. پرسید برادر چه کار داشتید؟ من خودم را معرفی کردم و گفتم رییس صاحب دولت آرزو دارند تا همین لحظه شما را ملاقات نمایند. او گفت امروز رخصتی است، شما بروید و به رییس صاحب دولت بگویید که روز شنبه مشرف میشوم. اضطراب او وقتی بیشتر شد که من برایش گفتم، صدراعظم صاحب! چون به من امر داده شده است که شما را همین اکنون به نزد رییس صاحب دولت ببرم، بناً من نمیتوانم خلاف امر عمل نمایم؛ زیرا که من یک فرد نظامی هستم. نمیدانم در آن لحظات او به چه می اندیشید. دقایقی به فکر فرو رفت و به ریش خویش دست کشید و به سر و پای خویش نظاره کرده و بالاخره گفت: برادر پس اجازه دهید تا ریش خود را بگیرم و دریشی بپوشم. من گفتم بسیار خوب، من همینجا منتظر شما هستم. خیال من در مورد اینکه او فرار کرده نمیتواند، راحت بود؛ زیرا که بصورت غیر محسوس منزل او را محاصره کرده بودم. بعد از چند دقیقه، او که دریشی سرمه پی رنگی پوشیده بود و تر و تازه معلوم میشد، مرا صدا زد و به سواری موتر به طرف ارگ ریاست جمهوری حرکت کردیم. محمد هاشم

میوندوال درطول راه پرسید: قوماندان صاحب! من بارها خواهش ملاقات با رییس دولت را کرده بودم و همکاری بیدریغ خود را حین مسافرتم درخارج به ایشان اعلان نمودم، نمیدانم چرا نپذیرفتند و اکنون که روز پنجشنبه است، بدون اطلاع قبلی به این شکل مضحک مرا خواسته اند؟ منکه جوابی برای گفتن نداشتم، خاموش بودم. موترما درمقابل کوتی باغچه ارگ توقف کرد. میوندوال گفت: رییس صاحب دولت درگلخانه هستند، شما چرا مرا به اینجا آورده اید؟ من چاره نداشتم، برایش گفتم که شما بنابر امر رییس دولت توقیف شده اید. او پرسید: به کدام جرم؟ من گفتم نمیدانم، با وی خدا حافظ کرده و نامبرده را به ضابط مؤظف سپردم. " (۴)

صمدغوث درکتاب "سقوط افغانستان" باصراحت مینویسد:

" در ۲۰ سپتمبر ۱۹۷۳م، میوندوال و ۴۴ نفر دیگر از افسران نظامی غیرکمونیست (جنرالان و دگروالان)، اعضای سابق پارلمان و تاجران به اتهام دسیسه علیه رژیم دستگیر شدند. بیشترین تقصیر آنها دشمنی طولانی شان با دست چپی ها بود. آنانیکه میوندوال را میشناختند، دستگیری او را به اتهام دسیسه باور نکردند. او {میوندوال} داوود و برادر او محمد نعیم وزیر اسبق امور خارجه را دوست داشت. نعیم میوندوال را که در وزارت او بود، استاد خویش میشمرد. میوندوال از آغاز جمهوریت استقبال کرده بود و یقین داشت که داوود در حکومت، مسوولیت مهمی را به دوش او خواهد گذاشت... میوندوال ضد کمونیست معرفی شده بود. تاریخ دشمنی او با دست چپی ها طولانی و از دوره مشروطیت آغاز میشد. کمونیستها فکرمیکردند که حزب دموکراتیک مترقی میوندوال (مساوات) که غیر رسمی و در حال ایجاد بود، سدی در راه پیشرفت و انتشار نظریات آنها واقع خواهد شد. کمونیستهای وزارت داخله حتماً خوشحال شده بودند که اجازه دستگیری میوندوال و رفقای او صادر شده بود... " (۵)

تا آنجا که افشا گردیده است، اعضای هیأت تحقیق بالای محمد هاشم میوندوال و سایر توقیف شده گان اینها بودند: نصرالله عمرخیل، نبی قوماندان اکادمی پولیس، غلام فاروق یعقوبی، مولاداد فراهی، سرور نورستانی، عبدالقدیر نورستانی، غلام رسول اتمر، عبدالله همکار، قطره، سید کاظم، صمد اظهر و محمد عیسی.

چنانکه آگاهان سیاسی میدانند، نود و نه فیصد مستنطقان را اعضای جناح پرچم مربوط به "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تشکیل میدادند.

داوودخان حکم اعدام اشخاص آتی را نیز امضا نمود: خان محمد خان مرستیال، جنرال سید امیرخان قوماندان نیروهای هوایی، دگرجنرال زرغون شاه، سید رحمن وکیل پارلمان و محمد عارف شینواری.

زنده یاد صدیق چرخي درصفحات (۲۷۱ و ۲۷۲) کتاب خویش تحت عنوان "برگی چند از نهفته های تاریخ" ازقول جنرال عبدالرزاق خان قوماندان عمومی هوایی و مدافع هوایی افغانستان چنین مینویسد:

"... مرا به وزارت داخله بردند. در تحقیقات ازمن پرسیدند که میوند وال را میشناسی؟ طبعاً صدراعظم مملکت را کی نشناخته؟ بعضی از صاحب منصبان را نام گرفتند که میشناسید؟ گفتم بلی!... نام سیف الرحمن را گرفتند، گفتم اینها را من ندیده ام و نمی شناسم. بعداً آنها گفتند شما میخواستید کودتا کنید؟ گفتم کودتای چی؟ درهیچ گروهی و حزبی شامل نیستم و نه کدام پروتوکولی به امضا رسانیده ایم... من در جواب آنها گفتم اگرما کودتا میکردیم، شما بگویید به کدام ساعت و به کدام دقیقه؟! آنها حتا هیچگونه سندی نتوانستند به مقابل ما ارائه کنند. اگر آنها اقلأ یک سند هم میداشتند، یک تن ازما را زنده نمی گذاشتند... گروه تحقیق دایم ما را لت و کوب میکرد و میگفتند آنچه را بگویید که ما به شما دیکته میکنیم. وقتی ما مرتکب عملی نشده باشیم، چه چیزی را میتوانیم بگوییم؟ گفتند بگو! در غیر آن ترا میکوبیم، بگو که می زنیم! من گفتم اگر شما انسان هستید با انسان طور انسان رفتار کنید. ما هیچ کاری انجام نداده ایم و ازهیچ چیز خبر نداریم و نمی فهمیم. در همین وقت بود که هشت تن از هرپهلو به کوبیدن ما توسط کتک، توسط مشتی، توسط لگد و با دنده های برقی و سیلی های محکم آغاز کردند. گفتند که اگر میخواهی نجات پیدا کنی، بگو که کودتا میکردیم."

زنده یاد صدیق چرخي بازهم درصفحات بعدی کتاب خویش ازقول جنرال عبدالسلام ملکيار برادر خانم میوند وال علاوه میکند: "والله اگر من یک کلمه از میوند وال درباره اقدام کودتا شنیده باشم... تحقیقات ما بصورت عموم در وزارت داخله صورت میگرفت. تحقیق از ساعت هفت شام تا ساعت سه و نیم صبح دوام

میکرد. تعداد هیأت تحقیق، باقی (مشهور به باقی سیاه)، سید کاظم، نعیم ترافیک شب اول بود. غلام محمد اتمر، غلام رسول اتمر و همایون بها بودند. فاروق یعقوبی که مدیر عمومی امنیه بود، یگان روزهای آمد. تا یک هفته من بی سرنوشت در اتاق افتاده بودم. بعد از یک هفته، در شب اول، زمانی که مرا به تحقیق بردند، لت و کوب شروع شد... در همین وقت که یک قفاق شدید {سیلی محکم} در رویم خورد و (باقی سیاه) یک سیلی محکم به روی من زد. من شوکه شدم، حیران شدم که چرا سیلی زدند. در این وقت بود که ضابط - امر فیض محمد (وزیر امور داخله وقت) که او هم از شینوار بود با طمطراق بسیار خشن و رزیلانه رو به من نموده و گفت که "خود را چی فکر کردی؟ ما درین جا صدراعظم مملکت را (منظور از میوند وال بود) زیر پا، لگد کوب میکنیم، توچی یک صاحب منصب "چلر" استی؟ برما انتقاد میگیری؟"

آقای ملکیار برای زنده یاد صدیق چرخي گفته است: "شکنجه ها چندین نوع بود. شکنجه هایی که برما حواله مینمودند، روز به روز فزونی می یافت... ازدنده های برقی و بیشتر چوب هایی بود که ما را با آن زیر لت و کوب می انداختند. طرز شکنجه از چوب به طرز کف پای شاگردان مکتب بود و علاوه بر آن، درین انگشتان ما چوب را می گذاشتند و بعد، آنرا فشار میدادند و یا در ران ما ریسمان را بسته میکردند... مرا به گونه پی می خوابانند که شکم باید روی زمین می بود، دو تن به روی پاهایم می نشستند و دو تن دیگر دستهایم را محکم میگرفتند. مثل اینکه زنان، آشک را تیار میکردند {مثلی که} انسان خمیر را در زیر "لور" قرار بدهد، دنده را از پشت گردنم تا پاهایم می دواندند. درد این شکنجه به اندازه پی بود که فکر میکردم از گردنم تا پاهایم را پوست می کشند... بیدار خوابی همرايش بود... در یکی از روزها در وقت دادن تحقیق، صدای {پسر} خورد سنی به گوشم آمد که شبیه به صدای پسر بود، فکر کردم که بچه من است و از یک اتاق دیگر بگوشم میرسید. آن جوان چیغ میزد که من چه چیزی را به شما بگویم؟ منکه از هیچ چیزی خبر ندارم." من به مستنطقین گفتم اگر این پسر من باشد، او را برای چه اینجا آورده اید؟ متهم که من هستم، پسر من چه گناه دارد؟ او را لت و کوب نکنید. شما هرچه که خواسته باشید، من برایتان مینویسم:



نکته جالب تر اینست که زنده یاد صدیق چرخي در صفحه (۲۷۹) کتاب خویش از قول پاچا گل وفادار مینگارد که: "جریان تحقیق را همه روزه به اطلاع داوود خان میرسانیدند. من چند روز بعد از رفتن به وزارت داخله، به منظور مشاهده جریان تحقیق، نزد داوود خان رفتم، جریان را برایشان گفتم و هم گفتم که انسانی که شکنجه شود، هرچه که شکنجه گران خواسته باشند، میگوید. داوود خان از من پرسید که چه دلیل و ثبوت داری؟ من برایش گفتم که وزارت داخله رفته بودم و جریان مشاهده خویش را برایت گفتم. به من گفت که هرکس به کار دیگران مداخله نکند..."

در کتاب "سقوط افغانستان" میخوانیم که: "آنها {منسویین حزب دموکراتیک خلق} با دشمنان شخصی و عقیدتی خویش کینه توز بودند. آنها به خاطر منافع خویش مردم را دستگیر کرده شکنجه میکردند و حتی میکشتند. از دسایس ناکام آنها علیه حکومت یکی هم دسیسه پی بود که علیه محمد هاشم میوندوال از صدراعظم های سابق صورت گرفت." (۶)



محمد هاشم میوندوال

حدود یک سال از این رویداد سپری شده بود که در ماه می سال ۱۹۷۴م کشف توطئه دیگری از طریق اعلامیه رسمی دولت به اطلاع عامه رسانیده شد. منظور نشر این اعلامیه این بود که گویا تعدادی از "جوانان مسلمان" یا به قول عوام (اخوانیها) میخواستند با "جاسوسی" به پاکستان، توطئه پی را علیه دولت برچینند. بنابراین، یکبار دیگر بازار دستگیریه‌ها و توقیف کردن‌ها و بگیر و ببند مستبدانه آغاز گردید. به نوشته داکتر اجمال‌الدین حشمت، در این رابطه، "جنرال میراحمد شاه خان قوماندان توپچی اردو با دوازده نفر صاحب منصب خورد رتبه از سه تا پانزده سال زندان محکوم شدند و یک نفر غیر نظامی به نام انجنیر حبیب الرحمن به مرگ محکوم گردید. اما رهبر اصلی این گروه گلبدین حکمتیار که یک محصل فاکولته انجیری بود، مخفی شده و به پاکستان فراری گردید..." (۷)

اصل موضوع از این قرار بود که گروه "جوانان مسلمان" که در دوران پادشاهی محمد ظاهر شاه تبارز نموده بودند، با تماس قبلی با مقام‌های نظامی پاکستان، بخصوص با شبکه استخبارات نظامی آن کشور، میخواستند کودتایی را علیه رژیم داوود خان به راه اندازند. لهذا، نشستی را در محل "فرزه" واقع در سی کیلو متری شمال کابل دایر نموده بودند که در آن، آقایان غلام ربانی عطش، سیف الدین نصرت یار، انجنیر حبیب الرحمن، عبدالقادر توانا، محمد عمر، عبدالمقتدر، رسول سیاف و مولوی حبیب الرحمن اشتراک نموده بودند. با کشف این توطئه، یکتعداد اشتراک کننده‌ها دستگیر و اعدام شدند و تعدادی از آنها مانند رسول سیاف، برهان الدین ربانی و گلبدین به پاکستان فرار نمودند.

این نکته را نیز می‌خواهم بگونه ضمنی در همینجا متذکر شوم که گلبدین در دهه قانون اساسی بحیث قاتل سیدال سخندان یکی از هواداران جریان شعله جاوید در صحن دانشگاه کابل شناخته شد و دادگاه او را محکوم به هفت سال حبس نمود، اما قرارگزارشها، وقتی محمد موسی شفیق به کرسی صدارت افغانستان رسید، به اساس ارتباطات ایدئولوژیک یا هر دلیل دیگر، در حالیکه هنوز پنج سال از مدت حبس وی باقی مانده بود، او را از زندان آزاد نمود.

همچنان در مورد رسول سیاف نیز باید متذکر شد که او در دوران بگیر و ببند حاکمیت جناح خلق دستگیر و به زندان افکنده شد، اما در حالیکه هزاران تن از



روشنفکران و دانشمندان و شخصیت های آزادیخواه کشور توسط رهبران و منسویین جناح مذکور بگونه بسیار بیباکانه به شهادت رسانیده شدند، رسول سیاف از همان زندان، بگونه سؤال برانگیزی زنده و سرحال بیرون آمد.

آنچه تا آنروز در افغانستان سابقه نداشت این بود که در اواخر سال ۱۲۵۶ خورشیدی و در یکی از روزهای رسمی، شخصی به نام "مرجان" بصورت مسلحانه به عمارت وزارت پلان واقع در سه صد متری ارگ جمهوری داخل شده خودش را بدون هیچگونه مانع به دفتر کار علی احمد خرم وزیر پلان رژیم رسانیده او را که مشغول ملاقات با سفیر جاپان بود، با خود به بیرون عمارت کشید و وی را در آنجا با شلیک گلوله به قتل رسانید. در آن وقت افواه چنین بود که قاتل از وزیر موصوف خواسته بود تا او را بوسیله موتر رسمی وزارت، با خود به داخل ارگ جمهوری و نزد داوود خان ببرد. اما وقتی آقای (خرم) این شرط را نمی پذیرد، (مرجان) او را توسط تفنگچه دست داشته اش در خارج از عمارت وزارت پلان به قتل می رساند.

حادثه منفی و خونین دیگری که در تحت نظام جمهوری واقع گردید، این بود که "... پولیس، بعضی از افراد گدا و مریض های روانی را تحت نام دیوانه ها جمع آوری و در عمارتی در قلعه زمانخان کابل در قسمت شرقی مکروریان اول محافظت و نگهداری میکرد. صاحب منصبان پولیس غرض سؤاستفاده از پول ماکولات و جیره روز مره شان، تعداد کثیری از آنها را بصورت خیلی فجیع به قتل رسانیده و بدون کفن در صحن حویلی عمارت در دارالمجانین دفن کرده بودند. تعداد مقتولین به قول صمد غوث، ۷۷ نفر و به قول الف. هارون، به پنجصد نفر میرسید. در اینجا یک چیزشایان ذکر است که با وجودی که رییس جمهور نه تنها از موضوع مطلع، بلکه بر بنیاد گفته صمد غوث، متأثر هم شد، اما از قرار گفتار آقای فرهنگ، داوود خان برای حفظ شهرتش، موضوع را زیر خاک کرد و از محاکمه مجرمین خودداری نمود." (۸)

این تنها نه بود. بلکه پس از آن، در ماه آگست سال ۱۹۷۷ م شخص دیگری به نام (انعام الحق گران) پیلوت شرکت هوایی آریانا در محل مکروریان با ضرب گلوله به

قتل رسید، درحالیکه نه علت اصلی این قتل فهمیده شد و نه ماحصل تحقیقات به کسی معلوم گردید.

بعضی از نویسندگان، این موضوع را نیزگفتند که چون چهره و قد و اندام انعام الحق شبه چهره و ساختمان ببرک کارمل بوده و هردوی آنها همچنان دریک بلاک (مکرویان ها) زنده گی میکردند، لهذا قاتل، آقای گران را با کارمل عوضی گرفته بالایش شلیک نمود. به دنباله همین گفته ها، تذکر داده شد که گویا حفیظ الله امین درعقب این قتل و ترور قرارداشته است.

این رویداد های منفی و تکان دهنده که وقتاً فوقت صورت میگرفت درحالی دیده و شنیده میشدند که ازیکطرف بیدادگریهای مامورین و حکام ولایات و فشارفقرو بینوایی های مردم ادامه داشت وازسوی دیگر، یکنوع تحرکات، تبلیغات و تبانی های پشت پرده نیز درداخل و خارج افغانستان علیه رژیم نو بنیاد نظام جمهوری داوودخان جریان داشت. حتا زمزمه هایی بگوش میرسید که میان اعضای کابینه داوود خان نیزاختلافاتی بروز نموده است.

اینهمه فعل و انفعال نگران کننده در زیرپوست شهرها و ولایات کشور ادامه داشت که موج اعتراضات مردمی را قدم به قدم افزایش میداد. ازسوی دیگر، مقام های شوروی بگونه مستقیم توسط مشاوران و متخصصان ملکی و نظامی شان و بصورت غیرمستقیم، توسط منسویین "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" رژیم را بگونه ماهرانه پی زیرفشارقرار داده و تمام اجراءات اداری، اقتصادی و سیاسی آنرا سبوتاژمینمودند.

داوود خان با فهم و درک همین جریان خطرناک و دست و پا گیر و به منظور دست یابی به مساعدتهای مالی و اقتصادی کشورهای اسلامی و دنیای غرب بالاخره تصمیم گرفت ازیکطرف منسویین جناح پرچم "حزب دموکراتیک خلق" را ازکرسی های کلیدی ملکی و نظامی کنارزند و ازسوی دیگر، وابستگی غلیظ سیاسی - اقتصادی افغانستان به شوروی را به حد اقل برساند. بنابراین، جرأت بخرچ داده تعدادی از وزرا و افسران ارتش را که منسوب به حزب متذکره بودند، سبکدوش نمود و از سوی دیگر، با مسافرتها رسمی به ایران و مصر و لیبی و کویت و پاکستان، خواهان کمکهای بزرگتر آنها درجهت به سر رسانیدن برخی از پروژه های

بزرگ زیربنایی کشورگردید. (سفر داوود خان به پاکستان نه به منظور جلب کمکهای اقتصادی، بلکه به خاطر نرم ساختن سیاست "پشتونستان" خواهی و جلوگیری از تقویت عناصر فراری ضد رژیمش بود.)

یکی دیگر از اقدامات داوود خان درهمین گپرو دار، تأسیس "حزب غورخنگ ملی" بود که میخواست با ایجاد چنین یک تشکیل سیاسی، افغانستان را تحت ادارهٔ یک حزب واحد حکومتی و تحت زعامت شخص خودش به پیش برد.

تا آنجا که در همان زمان فهمیده شد، اعضای کمیته مرکزی این حزب را علاوه از شخص رئیس جمهور، عبداللله وزیرمالیه، غلام حیدر رسولی وزیردفاع، عبدالمجید خان وزیردولت، عبدالقدیر نورستانی وزیرامورداخله و پروفیسور عبدالقیوم وردک تشکیل میداد که چندان بهروزی و موفقیتی درقبال نداشت.

علاوه از سایر رویداد های منفی، نارضایتی های اجتماعی و مخالفت های افراد و گروه های مخفی سیاسی علیه رژیم جمهوری داوودخان، تبارز مسلحانهٔ "جوانان مسلمان" یا به قول عوام (اخوانیها) بود که پس از اقدامات سرکوبگرانهٔ ی دولت و فرار عده پی از آنها به قلمرو پاکستان و بعد از سپری نمودن تمرینات فکری و نظامی در آن کشور، و نیز بعد از آنکه توسط مقام های نظامی و استخباراتی پاکستان تجهیز و تسلیح گردیدند، مخفیانه به کشور برگشته داخل یک سلسله اقدامات مسلحانه برضد رژیم شدند.

این گروه، قبل از آن، در دههٔ قانون اساسی یا آخرین دههٔ زعامت چهل سالهٔ محمد ظاهرشاه، با استفاده از جو مساعدی که به میان آمده بود، در قطار سایر گروه های سیاسی سریلند نمودند که گهگاهی با به راه اندازی تظاهرات اسلام گرایانه، روی جاده های شهر کابل ظاهر میشدند.

با آنکه اقدام مسلحانهٔ ی این گروه بسیارزود از طرف رژیم جمهوری داوود خان در پنجشیر و لغمان و پکتیا و بدخشان سرکوب گردید، با آنها، بحیث رویدادی تلقی شد که رئیس جمهور را شوکه کرد وحتا موجب تجدید سیاست خارجی او علیه پاکستان، این همسایهٔ شرقی کشورگردید.

آن عده از (اخوانیها) پی که در بحبوحه گروگرفت رژیم جمهوری به قلمرو پاکستان پناه برده و ناگزیر شدند به دستگاه نظامی و استخباراتی آن کشوراتکا نمایند، از اینقرار بودند:

" فقیر محمد ازپکتیا، انجنیر لالا (ایوب) از شمالی، گلبدین از قندوز، عبدالواحد از تخار، عنایت الله، عارف خان از پنجشیر، انجنیر اسحاق حیدرپور، آدم خان، احمد شاه مسعود، عبدالطیف (نصرالله) از تخار، محمد ولی از پنجشیر، گل محمد معلم، عبدالقادر از بگرام، شاه ابدال از پنجشیر، عبدالحمید از پنجشیر، محمود شاه از پنجشیر، انجنیر عبدالعالم، عزیز مراد از کوهستان، محمد انور معلم از پکتیا، انجنیر جان محمد از ننگرهار، امان الله از بگرام، خواجه محفوظ، محمد نسیم، صوفی نعیم از کوهستانی، حفیظ الله افضل، محمد نسیم از کابل، محمد شفیق از پنجشیر، شیر محمد از بدخشان، محمد نادر از بدخشان، غلام رسول از خوست، فرنگ، انجنیر صفر محمد شیون از بدخشان، فضل الرحمن، محمد اعظم، داکتر عبدالشکور، عتیق الله، حمایت الله از کابل، محمد الله از سرخورد، آقامحمد از بغلان و عبدالستار از پروان." (۹)

گفتنی است که بر اساس نوشته ی " درفش امید"، (اخوانی ها) فتوای تکفیر داوود خان را برای نخستین بار از طرف " ابوالاعلی مودودی" یکی از مفتی های دیوبندی پاکستانی بدست آورده بودند.

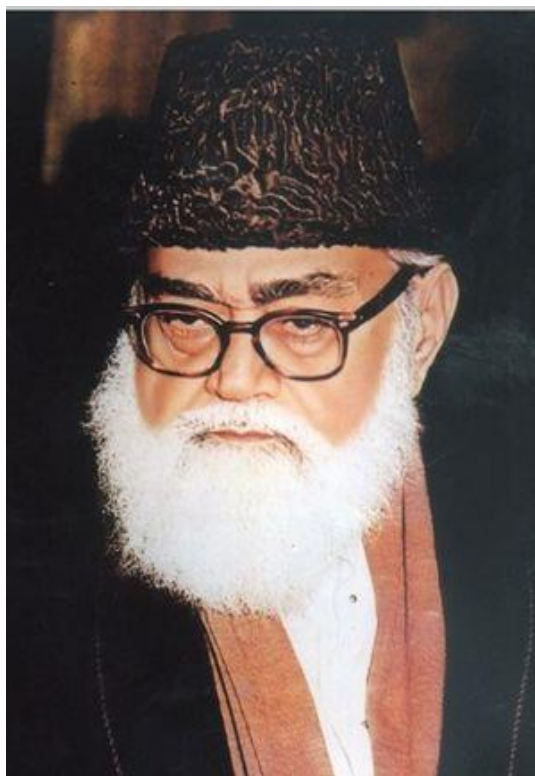
حال که از (مودودی) نام گرفته شد، بهتر خواهد بود راجع به وی نیز اندک سخن گوئیم:

مودودی که چند سالی به حیث رهبر ایدئولوژیک حزب جماعت اسلامی پاکستان شناخته شده بود، در واقع، یکی از پیروان مدرسه "دیوبند" و مبلغ جدی اندیشه اسلام سیاسی در شبه قاره هند و بعداً در پاکستان بود. او در سال ۱۹۰۳ میلادی در شهر اورنگ آباد هند برتانوی به دنیا آمد و در همانجا پرورده شد. در سال ۱۹۲۱ میلادی بحیث سردبیر روزنامه "مسلم" که مربوط مدرسه " دیوبند" بود، کار کرد. وی در سال ۱۹۴۰ میلادی به شهر لاهور رفت و در همانجا حزب سیاسی به نام "جماعت اسلامی" را بنا نهاد و در سال ۱۹۵۱ میلادی در پاکستان جدید التاسیس باز هم در رأس حزب جماعت اسلامی وارد صحنه مبارزات سیاسی گردید.

وی که سالها با رهبران حزب مردم پاکستان ( ذولفقار علی بوتو و بینظیر بوتو) مخالفت کرده بود، با جنرال کودتاجی (جنرال ضیا الحق) که او هم پیرو مدرسه دیوبندی بود، کنارآمد و ازحمایت های مالی و ایدئولوژیک دولت جنرال ضیا و مقام های عربستان سعودی مستفید گردید.

مودودی بالاخره درسال ۱۹۷۸ میلادی درپاکستان وفات یافت و شخص دیگری به نام قاضی حسین احمد بجایش نشست. قاضی مذکورکه جای مودودی راگرفته بود، نه تنها از(اخوانی) های افغانستان حمایت همه جانبه به عمل آورد، بلکه با شبکه استخبارات نظامی پاکستان نیزرابطه تنگاتنگ برقرارنمود. حزب جماعت اسلامی ،

جمعیت العلمای اسلام وسایراحزاب بنیادگرای وهابی و دیوبندی ... پاکستان، بخصوص پس ازسقوط رژیم جمهوری داوودخان و پیروزی کودتای هفتم ثورسال ۱۳۵۷خورشیدی نیزموازی با شبکه استخبارات نظامی آن کشور، ازهیچ نوع حمایت مالی وسیاسی واستخباراتی ازاحزاب اسلام گرای جهادی دریغ نکردند. اینها



ابوالاعلی مودودی

حتا بعداً با سهمگیری عملی در تخریب افغانستان و پیاده کردن افکار تروریستی به قلمرو کشور، ازهیچنوع جنایت ضد بشری دریغ نورزیدند.

اکنون برمیگردیم به اوضاع سیاسی، فکری و اقتصادی در تحت نظام جدید جمهوریت در افغانستان:

هوا و فضای سیاسی کشور، بویژه پس از سال ۱۳۵۶ خورشیدی یا در دوسال اخیر زعامت محمد داوود خان، آبستن حوادث پیچیده و خطرناکی شده بود. گفتیم که داوود خان با درک اوضاع ملتهب درون جامعه افغانستان، نا رضایتی های روزافزون مردم، دست بازیهای عناصر درون دولت و تخریبات پیروان خط ماسکو و غیره، در تقلا افتاده بود تا از یکطرف خودش را از وابستگی غلیظ اقتصادی و سیاسی شوروی برهاند و از سوی دیگر، سیاست دیرینه و خصمانه اش با پاکستان را نرم و دوستانه سازد. همچنان در تلاش افتاده بود تا با به راه اندازی سفرها و تماسگیری های وسیع دیپلماتیک با کشورهای نفت خیز شرق میانه و کشورهای غربی، بلانس روابط خارجی اش را متوازن ساخته از کمکهای مالی و تخنیکي آنها به سود افغانستان استفاده به عمل آورد.

البته محمد داوود خان اشتباهات سیاسی زیادی را در جریان شش سال حاکمیت خویش به حیث نخستین رییس جمهور افغانستان مرتکب گردید که اگر سلسله آنها پی گیریم، در واقع، اختصارگرای متن این اثر را از کف خواهیم داد. بنابراین، بهتر خواهد بود عواقب کار او و اقدامات مخفی و علنی رهبران "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و توسل به کودتای نظامی علیه جمهوریت را دنبال کنیم:

محمد داوود خان آرزو داشت با مسافرت به کشورهای فوق الذکر و دید و وادید با مقام های کشورهای متذکره، وعده کمکهای اقتصادی را حاصل نماید تا در صورت راندن منسویین حزب از چهارچوب دولت و احتمالاً قطع کمکهای شوروی، دلگرمی و پشتیبانه دیگری به منظور پیشبرد پروژه های خویش داشته باشد.

وی ضمن همین مسافرتها، سری به پاکستان نیز زد و این بار بصورت بی سابقه پی مورد احترام و استقبال رژیم جنرال ضیا الحق قرار گرفت. داوود خان طی همین دیدار با سران پاکستان، برای نخستین بار از شدت علاقمندی اش به "پشتونستان" خواهی



و خصومت ورزی با دولت پاکستان کاست. چنانکه طی سخنرانی مشهوری که در "شالیمارباغ" لاهور ایراد نمود، ادعای قبلی مبنی بر ایجاد "پشتونستان" و یا داعیه "خط دیورند" را کنار گذاشت و راه مُدارا با رهبران پاکستان را درپیش گرفت. آنچه مقام های ماسکو و پیروان فکری و سیاسی آنها (منسویین حزب دموکراتیک ....) را سخت تکان داد این بود که محمد داوود خان همینکه از مسافرت های خارجی، به ولایت هرات برگشت، ضمن یک سخنرانی در یک اجتماع بزرگ مردم، از "ایدئولوژی های وارداتی" و سد سازی ورود آنها به کشور سخن گفت. این، چیزی بود که جانب شوروی و پیروان آن در افغانستان را متوجه خطر نمود. چنانکه بعداً یک سلسله اقدامات مبنی بر کنارزدن منسویین حزب مذکور از کرسی های دولتی صورت گرفت.

اقداماتی را که محمد داوود، بخصوص در سال آخر زعامت خویش مبنی بر راندن کادرهای "حزب دموکراتیک خلق" از کرسی های مُلکی و نظامی انجام داد، مسلماً به مذاق مقام های شوروی و رهبران حزب متذکره جور در نمی آمد. صمدغوث

معین سیاسی وزارت امور خارجه در دوران ریاست جمهوری داوود خان کتابی دارد تحت عنوان "سقوط افغانستان". وی در کتاب مذکور مینویسد: "محمد داوود تا ختم ۱۹۷۵ میلادی نفوذ کمونیسم را از حکومت و اداره کم کرده بود. درگیر و دار این تبدلات، وزارت امور داخله اولین جایی بود که کمونیستها بصورت منظم از آنجا کشیده شدند" (۱۰)

"در وزارت امور خارجه چند تن از کمونیستها وجود داشت، مانند شاه محمد دوست (درباره او گفته میشود وقتی که او به حیث سکرتر دوم سفارت در مسکو کار میکرد، روسها او را استخدام کرده بودند) و رفیق دیرینه دولت عبدالهادی مکمل با آمدن جمهوریت، به پشاور و مکمل به کویته قونسل بودند. در جریان پاک کاری وزارت امور خارجه، هر دو از وظایف شان برکنار شدند..." (۱۱)

.. محمد داوود برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در قوای مسلح نیز اقدام کرده بود. او از همه مشکلات این عرصه آگاهی داشت. باید افسران تعلیم دیده در اتحاد شوروی و آنهمه ساز و برگ نظامی روسی تعویض میشدند. بخاطر انتظام بخشیدن به قوای مسلح، نه تنها نگرفتن همکاری نظامی اتحاد شوروی، بلکه درخت مشی اساسی



افغانستان هم تغییرات بنیادی لازم بود... گام دیگری که درقوای مسلح برداشته شد آن بود که محمد داوود پلانی را تصویب کرد که یک‌عده افسران پایین رتبه را بخاطر آموزش تخنیک سلاح روسی به مصر و هندوستان بفرستد و تعداد مشاورین روسی را تقلیل دهد." (۱۲)

"... راپورهای استخباراتی مخفی چنین می‌رسانیدند که فعالیت اجیران کمیته امنیت شوروی (کی جی بی) درکابل بیشتر شده است. بدون در نظر داشت احتیاط و حفظ کردن شدید راز، نووکریشینکوف یک کارمند مهم کی جی بی و معاون سفارت اتحاد شوروی درکابل، خود درخانه های خلقی ها و پرچمی ها میرفت. در یکی از مواقع، در یک جلسه که او در آن حضور داشت، یکتعداد خلقی ها و پرچمی های بلند رتبه، یکجاشده بودند. بنابر راپورهای استخبارات، بزرگترین بخش فعالیت او را یکجا ساختن گروه های رقیب حزب دموکراتیک خلق افغانستان تشکیل میکرد. " (۱۳)

همین تلاشهای منابع روسی درکابل را "خلیل زمر" یکی از کادرهای سابق حزب مذکور نیز طی مصاحبه یی با خبرنگار خبرگزاری "بی بی سی" بتاريخ سیزدهم ماه می سال ۱۴۰۱ خورشیدی با صراحت تأیید نمود.

پس قبل از آنکه سایر تشکلات سیاسی افغانستان، خودشان را برای یک مبارزه ی مرگ و زنده گی در برابر رژیم آماده بسازند، هردو جناح "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (خلق و پرچم)، به دستور و رهنمایی های پنهانی مقام های شوروی و با پا درمیانی احزاب کمونیست هند و عراق و حزب توده ایران، اختلافات درونی شان را کنار گذاشته به منظور عملی سازی برنامه کودتای نظامی علیه رژیم، متحد شدند که عاقبت، منجر به پیروزی کودتای ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی گردید.

پیرامون روابط و ضوابط خاص حزب مذکور با مقام های ماسکو و سفارت شوروی درکابل و همچنان جزئیات این کودتا نمی پیچیم؛ زیرا تاکنون مقاله ها، کتابها و یادداشت های زیادی از سوی هموطنان ما در این زمینه نگاشته شده اند. و اما اینقدر باید گفت که کودتای ثورنه تنها نخستین نظام جمهوری کشور را سقوط داد، بلکه پیامد های بد فرجامی نیز برای افغانستان باقی گذاشت.



سردار محمد داوود نخستین رئیس جمهور افغانستان

## مأخذ فصل اول

- (۱) تاریخ مختصر سیاسی افغانستان از حاکمیت امویان تا تأسیس جمهوریت - تألیف کریم پیکارپامیر - صفحه ۵۱۰ - طبع تورنتو - سال ۱۴۰۰ خورشیدی
- (۲) همان اثر - صفحات ( ۵۱۱-۵۱۲ )
- (۳) سقوط افغانستان - صفحه ۲۹۳ - تألیف صمدغوث - چاپ پشاور.
- (۴) اردو و سیاست ... صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ - تألیف جنرال نبی عظیمی - چاپ قصه خوانی پشاور
- (۵) همان اثر - صفحات ( ۲۸۸-۲۸۹ )
- (۶) همان کتاب - صفحه ۲۸۸
- (۷) پادشاهی محمد ظاهرشاه و پیامدهای آن - صفحه ۱۴۵ تألیف دکتر اجرالدین حشمت - چاپ تورنتو
- (۸) همان اثر - صفحه ۱۵۷
- (۹) نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان - صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲ - تألیف ک. پیکارپامیر - طبع هالند
- (۱۰) سقوط افغانستان - صفحه ۲۹۲ تألیف صمدغوث - چاپ پشاور
- (۱۱) همان اثر و همان صفحه
- (۱۲) همان اثر - صفحه ۲۹۴
- (۱۳) همان اثر - صفحات ۲۹۹ و ۳۰۰

## فصل دوم

### کودتای هفتم ثور و قتل رییس جمهور

قبل از پرداختن به جریان کودتای هفتم ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی باید گفت که به سلسله رویداد های منفی و ترورهای تکانه‌دهنده دوران ریاست جمهوری محمد داوود خان، ترور دیگری نیز در روز روشن صورت گرفت که ظاهراً موجب چرخش خطرناک سیاسی گردید و آن عبارت از ترور فردی به نام (میر اکبر خیبر) یکی از تنویرین های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در محل "مکرو رویان" کابل بود. اینکه قتل آقای خیبر توسط کدام شخص و یا منبع صورت پذیرفت، تا همین اکنون در پرده ابهام باقی مانده است و اما آنچه مسلم است اینست که این قتل مایه و انگیزه اصلی برای اقدام مسلحانه علیه رژیم جمهوری، توسط افسران نظامی وفادار به حزب مورد نظر گردید.

هرچند یکی از رهبران حزب مذکور به نام (سلیمان لایق) طی یک مصاحبه ی تصویری که در جریان سال ۲۰۲۱ م از طریق یکی از رسانه های تصویری کابل پخش گردید، قتل خیبر را به "کمیته ترور حزب" محول نمود، اما آگاهان دیگر اظهار داشتند که قتل آقای خیبر توسط عمال کی جی بی در کابل انجام داده شد تا جرقه یی شود برای آغاز یک کودتای نظامی علیه داوود خان. کسان دیگری اظهار داشتند که چون "خیبر" مخالف عمل کودتا علیه رژیم داوود خان بود و بجای توسل به عمل کودتا، گزینش راه "انقلاب اجتماعی" را توصیه مینمود، بنابراین، این موضعگیری آقای خیبر، در واقع، برنامه سری براندازی داوود خان را که هم رهبران ماسکو آنرا

درنظرداشتند و هم حفیظ الله امین مشتاق چنین عمل نظامی بود، به تعویق می انداخت، لهذا، تصمیم گرفته شد تا با ترور "خیر"، راه را به سوی کودتای نظامی علیه رژیم جمهوری هموارسازند.

یکی از هموطنان بنام "عبدالواحد فیضی" که قراراظهارات خودش، ازجمله اعضای سابقه دار "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بوده است، طی یک مقاله مفصل، راجع به تغییرموضع حزب مذکور علیه جمهوری داوود خان چنین مینویسد:

"مسأله تجدید نظر در موضوع گیری حزب در برابر رژیم، در کنفرانس حزبی مورخ ۲۵ دسمبر ۱۹۷۵ با نشر این اعلامیه صورت گرفت: "نیروهای ارتجاع دست راستی، که با جناح راست فعلی رژیم مدغم گردیده اند، مبارزه تحریک آمیز خویش را علیه حزب تشدید بخشیده اند. رژیم حاکم افغانستان تلاش مینماید تا از یکسو تمایل انحرافی راست خویش را در زیر پرده شعارهای انقلابی نما بپوشاند و از سوی دیگر سیاست فشار، اختناق و پیگرد پولیسی را علیه نیروهای ترقیخواه جامعه تشدید کند. چنانکه در سراسر کشور با استفاده از امکانات ارتجاعی پروپاگندی خویش سیاست تهدید و ترور را میخواهد علیه نیروهای مترقی و قبل از همه علیه ح. د. خ. ا. دامن زند. رژیم خط مشی سیاسی خویش را در برنامه خطاب به مردم افغانستان مورد تجدید نظر قرار داد و کمیته مرکزی جمهوری را، که در آن نمایندگان مترقی {منسویین حزب مذکور} اکثریت داشتند، به ارگان غیرفعال مبدل ساخت و این سمت گیری راستروانه را در سیاستهای خویش اتخاذ نمود."

بلی! این بود، بازتاب چرخش سیاسی رییس جمهور در برابر مقام های کرمین و کادرهای حزب وابسته به آنها در افغانستان که مایه رنجش شدید جانب شوروی دیروز گردید.

وبسایت "بامداد" مطلبی را تحت عنوان "سیا واژدهای خفته اش در حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به قلم محمد عارف عرفان بتاريخ ماه فبروری سال ۲۰۱۴ میلادی این چنین به نشر رسانید:

"اما ترور میراکبر خیبر، در غبار حوادث پیچیده سیاسی پارادوکسهای پرسش انگیزی را خلق نمود. این برنامه چنان آگاهانه طراحی شده بود تا در همان

جوآشفته و پرتلاطم سیاسی، از یکسو حکومت محمد داوود را، مسبب آن جلوه داده و ازسوی با برگزاری رژه سیاسی حزب، خشم نظام را برانگیزد.

بعد از ته نشینی ابرواره های توهم انگیز و رونمایی برنامه های زیرکانه حفیظ الله امین، و پیشینه های سیاسی او این ایده در محافل آگاه سیاسی قوت یافت که این قتل تحت یک نقشه گسترده و در چهار چوب سناریوی کامپلکسی "سیا"، برای سرکوب و امحای کامل نهضت دموکراتیک و هموارسازی جاده راهبردی قصر سفید، بوسیله "امین" و ولینعمتان اش، طراحی شده بود. هرچند در آغاز محمد عارف عالمیار و اسدالله سروری به حیث مرتکبین این جنایت قلمداد گردیدند، اما سپس وحید مزده، کارآگاه وزارت خارجه عصر طالبان، آشکار ساخت که ترور "خیبر" بوسیله حزب اسلامی گلبدین حکمتیار انجام پذیرفت. او چنین مینگارد: "نخستین بار حکمتیار در کشور ایران به ترور خیبر توسط «دکتر لطیف» و «صمد کوچک» وابسته به چریک های شهری حزب اسلامی در حضور آقای وحید مزده و دیگران در کشور ایران گواهی داده است. وحید مزده ادامه داده مینویسد که این مطلب را بار دیگر، از سوی فعال حزب اسلامی در بشاور نیز شنیده است."

درو بسایت "کابل پرس" مؤرخ بیست و سوم ماه اپریل ۲۰۰۸م چنین میخوانیم:

"میراکبر خیبر از جناح پرچم و مسئول این جناح در بخش نظامی بود که همچون حفیظ الله امین در جناح خلق، افسران و نظامیان را در ارتش و پولیس به عضویت حزب جذب و تنظیم میکرد. در مورد ترور خیبر که در واقع به کودتای حزب دموکراتیک خلق در ۷ ثور ۱۳۵۷ انجامید از سوی هردو جناح نظریات متفاوت ارائه می شود. عبدالقدوس غوربندی از هواداران بعدی امین در حزب که نخست در جناح پرچم قرار داشت، ترور خیبر را به ببرک کارمل ارتباط میدهد و کارمل را مسئول قتل او می خواند. هواداران کارمل از دست داشتن امین در قتل خیبر سخن می گویند و برخی هم حکومت محمد داود را متهم به قتل خیبر می کنند. اما در ادعا و تحلیل دیگری قتل خیبر مبنی بر دستور گلبدین حکمتیار و انمود می شود. وحید مزده از اعضای اسبق حزب اسلامی به نقل از یک منبع استخبارات حزب مذکور ترور خیبر

را بدستور حکمتیار برای پیش گیری از کودتای کمونیستان می خواند. او از قول منبع مذکور در این مورد می نویسد: «من هم عضو گروهی بودم که ازسوی حکمتیار برای کشتن رهبران حزب دموکراتیک خلق دستور داشتند. دوجوان کم سن و سال به نام های عبدالصمد کوچک و داکتر لطیف از جمله کسانی بودند که باید این نقشه را عملی میکردند آن دو در استفاده از اسلحه آموزش دیده بودند. دلیل این دستور از سوی حکمتیار آن بود که افسران مسلمان در ارتش به این باور بودند که اگر کمونیست ها دست به کودتا بزنند هیچ کس جلو پیروزی آنان را نخواهد گرفت. زیرا پست های حساس نظامی در اختیار آنان بود. بنا براین یگانه راه این بود که باید رهبران این حزب کشته شوند تا این کودتا لاقابل به تعویق بیافتد. ما در تنگنای زمان چاره ی جز این کار را نداشتیم. زیرا داود مغرور و نادان بود در حالی که کمونیست ها مصمم به سرنگونی وی بودند.»

"کابل پرس" می افزاید: "مژده از قول آن منبع بلندپایه ی سازمان اطلاعات حزب اسلامی حکمتیار که نامش را فاش نمی کند ادامه میدهد که لطیف و صمد نخست برای کشتن کارمل کمر بستند. اما آنها انعام الحق گران را اشتباهاً به جای کارمل ترور کردند. سپس آنها چند ماه مخفی شدند و بعداً برای قتل خیر اقدام کردند. خیر را کشتند. داکتر لطیف اندکی بعد از کودتا در دانشگاه کابل به عنوان اخوانی دستگیر شد. بدون آنکه کسی بداند او خیر را کشته است و سپس در پلیگون پلچرخي مثل هزاران تن دیگر سربه نیست شد. و عبدالصمد کوچک در جنگ با کمونیست ها در غزنی با بم دستی خودش کشته شد."

عامل یا عوام این قتل هرچه باشد، درپایان این عمل، رهبران و منسویین "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به این گمان ویا بهانه که دولت جمهوری عامل قتل خیر بوده است، تظاهرات بزرگ اعتراضی علیه رژیم را درشهرکابل به راه انداختند. درجریان این تظاهرات، شعارهای تند ضد رژیم سرداده شد و تعدادی از کدرها و رهبران حزب پس از خاکسپاری مقتول، سخنرانی های بسیار خصمانه و شدید الحن علیه دولت ایراد نمودند که موجبات خشم رئیس جمهور را بارآورده و دستوردستگیری وتوقیف سخنرانان حزبی را صادر نمود.



رئیس جمهور هنوز درمورد تعیین سرنوشت توقیف شده ها فیصله پی به عمل نیاورده بود که طنین عمل کودتای نظامی با بلند شدن غرش تانکهای نظامی درمیدان خواجه رواش کابل در ساعات اولیه روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی (مطابق بیست و هفتم ما اپریل سال ۱۹۷۸ میلادی) بگوش ها رسید.

این ناقوس کودتای خونین درحالی به صدا درآمد که رهبران "حزب دموکراتیک خلق" مانند نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، داکترشاه ولی، دستگیرپنجشیری، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، داکترضمیرصافی و سلیمان لایق هنوز در توقیف خانه ولایت کابل بودند.



صحنه پی از تظاهرات پرچی ها در کابل. در این عکس، میراکبرخیبردر کنار ببرک کارمل در وسط صف اول دیده میشود

چون کارمندان امنیتی رژیم داوودخان، یا در اثر بی مبالاتی و یا در نتیجه تبانی مخفی با کودتاگران، رهبران توقیف شده را بجای اصل زندان، در ولایت کابل که چندان استحکام نداشت، نگهداشته بودند، لهذا یکی از افسران کودتاجی به نام (اسلم وطنجار) که فرماندهی قوای چهار زره دار در پل چرخ را به عهده داشت، پس از حرکت از قرارگاه و رسیدن به داخل شهر، با شلیک گلوله به عمارت وزارت دفاع واقع در چند قدمی ارگ جمهوری و سپس، عبور از دیوار ولایت کابل، رهبران حزب را نجات داد. چون ارتباط مخابراتی ارگ جمهوری با قطعات عسکری، قبلاً توسط

کودتا چیان (وبه قول آگاهان، توسط روسها) قطع شده بود، پس گارد متعلق به ارگ جمهوری مجبورگردید چندین ساعت به تنهایی مقاومت کند که این مقاومت، با استفاده ی کودتا چیان ازقوای هوایی و بمباران شدید ارگ و نیز با کشته شدن صد ها تن از نیروهای مدافع قلعه ارگ پایان یافت.

ساعت هفت شام همان روز، دو تن ازافسران نظامی بنام های (جنرال عبدالقادر و اسلم وطنجار) ازطریق امواج یگانه رادیوی کشور، سرنگونی رژیم جمهوری و پیروزی کودتا را تحت نام "انقلاب" با این متن به اطلاع مردم رسانیدند:

" سردارمحمد داوود آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان، این عوام فریب بی نظیرتاریخ و خاین به اراده خلق افغانستان، برای همیشه از میان رفت. حاکمیت ملی، بعدازاین، به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دست آوردهای انقلاب، ازین بردن هوا خواهان این سردار مستبد و ستمگر، وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است."

این سؤال اساسی که انفعالات درونی عمل کودتا و اینکه آیا این عمل پیچیده، بزرگ و خطرناک صرفاً به وسیله منسویین نظامی حزب صورت گرفت و یا افراد و عناصر (کی.جی.بی) مقیم کابل و افسران (جی.آر. یو) دستگاه جاسوسی شوروی جابجا شده در درون ارتش افغانستان نیز نقش داشتند؟ هنوز هم در اذهان باقیست. هرچند رهبران، مبلغان و نویسندگان منسوب به حزب مذکور ادعا نمودند که کودتا را تنها خودشان و بگونه مستقلانه انجام داده اند، ولی برداشتها، قضاوتها و نوشته هایی هم وجود داشته و دارند که سهمگیری **مستقیم** اجنت های روسی در این عمل را تأیید می نمایند.

صمدغوث که هم معاون سیاسی وزارت امور خارجه بود و هم با رییس جمهور نزدیک هائی داشت، در کتاب " سقوط افغانستان" چنین مینگارد:

"مشاورین {روسی} در جنگ هم اشتراک کرده بودند. یک شاهد عینی برای من (صمدغوث) قسم یاد کرد که به چشم خود دیده بود که یک سرباز سرخ رنگ که شاید افغان نبود، یکجا با عساکرافغان از پشت یک تانک پیش می رفت و در نزدیک هوتل کابل به سوی یک تولی حفاظتی وفادار به داوود، ماشیندار استعمال می کرد.

منابع مختلف اینقدر گفته اند که طیارات میگ شوروی ازتاشکند پرواز کرده و به طرفداری یاغیان، قصر ریاست جمهوری را بگونه دقیق بمباری می کردند که نباید از اشتراک مستقیم نظامی شوروی به صورت جدی چشم پوشید." (۱)

در همینجا باید علاوه نمایم که وقتی من (مؤلف این اثر)، در سال ۲۰۲۰م به وسیله تلفون ازدگروال (علی صدیق) موظف سلاح خانه ارگ جمهوری و شاهد صحنه بمباران ارگ در آن روز و اکنون مقیم ایالات متحده امریکا، نوعیت طیاره ها را پرسیدم، اظهار داشت که طیاره های که قصر گلخانه را بمبارد کردند، دارای نشان اردوی افغانستان بودند. اما آقای فرهاد لبیب یکتن از افسران قوای هوایی و شاهد جریان کودتای ثور هم مقاله پی داشته است که آنرا در اینجا درج مینمایم:

همچنان فرهاد لبیب یکی از افسران نظامی سابق در میدان هوایی خواجه رواش، طی نگارش مقاله مبسوطی تحت عنوان "مقدمات کودتای ثور"، چنین میگوید: "... لازم به تذکار و دقت میدانم که قبل از کودتای ثور، دوازده نفر پیلوت روسی به نام های معلمین پرواز در میدان بگرام ایفای وظیفه مینمودند و داوودخان در نظر داشت به آهستگی همه آنها را از قطعات دور سازد. همان بود که در حدود روز قبل از کودتای ثور، دوازده نفر پیلوت دیگر روسی ظاهراً به نام معلمین جدید به عوض دوازده تن قبلی از روسیه به میدان بگرام مواصلت نمودند که جمعی در روز کودتا بیست و چهارتن پیلوت روس در میدان مذکور آماده عمل شدند. همین پیلوتان روسی در بگرام بودند که در شب کودتا، آنگاه که کودتاچیان به شکست مواجه شده بودند، از ۲ شب الی سپیده دم بالای ارگ و قطعات قوای مرکز پرواز و بمباران مینمودند و تاحال به غلط بین مردم افواه است که طیارات روسی ازتاشکند پرواز کرده و کودتا را به پیروزی رسانیدند، درحالیکه پیلوتان روسی از داخل افغانستان با طیارات متعلق به خود افغانها حکومت را سقوط و مزدوران خود را براریکه قدرت نشانیدند." (۲)

بلی! همین خودکامه گی های رییس جمهور، فساد و بیدادگری مامورین ملکی و نظامی، عدم توجه مسوولان اطلاعاتی ویا تبانی و خیانت برخی از کارمندان عالیرتبه

دولت بود که موجب پیروزی کودتا گردید حاکمیت نخستین نظامی جمهوری در افغانستان گردید.

آنچه جالب بود، این بود که "درنیمهٔ مارچ ۱۹۷۸م یک وسیلهٔ خارجی، خبرهیجان انگیزی را دربارهٔ رژیم آینده انتشار داد. بی بی سی دریک تبصرهٔ پروگرام فارسی گفت که یک کودتای مسلحانه علیه محمد داوود در حال صورت گرفتن است..." (۳)

این تبصرهٔ رادیویی بی بی سی به عنوان یک منبع مهم خارجی و ساده انگاری آن ازجانب دولت، فساد و بیکاره گی در درون رژیم جمهوری داوودخان و بخصوص در چارچوب نهاد های امنیتی رژیم او را برملا میسازد. بدین معنا که وقتی این گزارش شبکهٔ بزرگ و دیرینهٔ اطلاعات انگلیس را شنیده بودند، آنرا بایستی اخطار یا راپورجدی اطلاعاتی انگاشته بسیار زود در صدد خنثی سازی چنین یک توطئهٔ برمی آمدند.

مؤلف کتاب "سقوط افغانستان" علاوه میکند که: "... افواهاتی دربارهٔ تحرکات کمونیستها درکابل زبان به زبان میگشت. من این افواهات را به محمد داوود رسانیدم. او گفت همهٔ این افواهات توجه جدی میخواهد. من تسلی یافتم که او از یک کودتای در حال نضج خبر بود، مگر این را نپنداشته بودم که سنجشی درمورد صورت نگرفته بود." (۴)

بلی! همین خودکامه گی های رییس جمهور، فساد و بیدادگری مامورین مُلکی و نظامی، عدم توجه مسوولان اطلاعاتی ویا تبانی و خیانت برخی ازکارمندان عالیرتبهٔ نظام جمهوری ونفوذ عمیق اعضای (کی جی بی) و منسوبین "حزب دموکراتیک خلق" درپُست های حساس نظامی حتا تا درون ارگ جمهوری باعث شدند که عاقبت، کودتا به پیروزی رسیده و داوودخان با همهٔ اعضای خانواده اش به قتل برسند.

عبرت انگیزاست اگرجملاتی ازیک مقاله یی را دراینجا درج نماییم که توسط یکی ازافسران نظامی مربوط قوای هوایی افغانستان درمورد وقوع کودتا نگاشته است: "... حینیکه کودتا عملاً شروع شده و آتش باری بالای ارگ ریاست جمهوری دوام

داشت و درعین حال، لین تلفون و مخابرات قطع شده دستگاه رادیو اشغال و تانکهای افراد سازمانی، خط دفاعی میدان را شکستند وحتا آمر استخبارات قوا هم اعدام گردید. تازه وقتیکه تانکها نزدیک دفتر قوماندانی عمومی میرسد، قوماندان عمومی امر میکند که ببینید کیست و چیست؟ درحالیکه از نظر فنون نظامی، آن موقع چنین ایجاب میکرد که به مجرد خارج شدن تانکها ازساحه قوای زرهدار، باید بدان ها فوراً درطول راه توسط طیارات بمبارد میگرددیدند، چون هم راه {ازمحل پلچرخ تا درون شهر} طولانی بود و هم اراضی هموار و هر جنبنده پی قابل رویت بود. هچنان باید قوماندانی عمومی به عجله از شعبه تشریفاتی و اداری خارج و به "محل چنار" {یعنی} محل قوماندۀ مخابراتی قوتهای هوایی و مدافعه هوایی درسراسرافغانستان انتقال میکرد... (۵)

درکتاب " نگاهی به شخصیت، نظرات و سیاستهای سردارمحمد داوود" ازقول حمیدالله رحیمی رییس گمرکات و حیدررسولی وزیردفاع داوودخان چنین میخوانیم: " چه کنیم؟ دوسال است که سردارصاحب را میگوییم که باید راجع به دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق کارکنیم، ولی او تصمیم نه میگیرد. " (۶)

پیرامون قتل رییس جمهورکه درداخل قصرگلخانه ارگ صورت گرفت، سخنهاي مختلف شنیده شد و اما یکی ازگزارشهای نسبتاً مؤثق چنین بودکه توسط فرهاد لبیب افسرنظامی درمیدان هوایی خواجه رواش کابل نگاشته آمده است: " تورن امام الدین لوگری درحالیکه هردوشانه و بازوی او در(پلاستر) است، به بسترلمیده و چند نفری که دور و برش نشسته اند، چگونه گی قتل داوود را از او میپرسند. " او(امام الدین) چنین تعریف میکند: " زرهپوش من مقابل دروازه شرقی ارگ به حالت آماده گی آتش ایستاده بود. صبح هشتم ثور، زمانیکه قطعات گارد، یکی بعد دیگری با بلند کردن بیرق های سفید، تسلیمی خود را اعلان داشتند، برایم امر گردید که داوود را دستگیرکنم. قبلاً داوود با ما درتماس شده و خواسته بود که با رهبران کودتا صحبت نماید و کمیته مرکزی حزب نیز پذیرفته و تصمیم داشتند که قادر و اسلم را برای ملاقات داوود بفرستند. هم زمان برایم امرگردید که داخل ارگ شده داوود را دستگیرنمایم. دیدم کسی ازجمله دریوران زرهپوش وصاحب منصبان حاضر نیستند داخل ارگ شوند. خلاصه، درایوری را که میشناختم حاضرگردید که



زرهپوش مرا به داخل ارگ هدایت نماید و مزید برآن، چهارنفر نظامی دیگر نیز با من همراه گردید. وقتی داخل ارگ شدیم، هنوز صدای تک تک آتش مرمی بگوش میرسید. در داخل ارگ، اولین کسی که ما را ملاقات کرد (آقامحمد) بود. من مطلع بودم که موصوف از جمله نفرهای ماست. آقامحمد ما را به اتاقی که داوودخان در آنجا بود، رهنمایی کرد. من وقتی با افراد معیتی خود به رهنمایی آقامحمد داخل

قصر گلخانه شدم، دیدم داوود با ده تن دیگر از همراهان و اعضای فامیلش (بدون خانم ها) مسلح منتظراند. با خود گفتم زنده ماندنم مُحال است. در این اثنا آقا محمد به داوود خان رسم تعظیم بجا آورده گفت: افراد کودتا میخواهند شما را ملاقات کنند. داوود خان از همه مقدم تر ایستاده بود. من هم بعد از رسم تعظیم، به آواز بلند گفتم: نظریه امر کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، شما سلاح را به زمین گذاشته و خود را تسلیم کنید. هنوز آخرین کلمه از زبانم خارج نشده بود که یکی از پسران داوود به طرف در عقبی به سرعت در حرکت شد. تا من به او اخطار کردم تا از جایش حرکت نکند، داوود خان در حالیکه این جمله را ادا میکرد " برای روس و مزدوران او تسلیم نمیشوم"، بالایم آتش نمود و در حال، سه مرمی، یکی در نزدیکی قلب و دوی آن به بازو و شانه ام اصابت کرد. من با یک آتش جناحی، همه را مورد ضربه قرار داده و بعد از آن از هوش رفتم. وقتی چشم باز کردم، در شفاخانه بودم." (۷)

کسانیکه در این روز توسط کودتاگران در قصر گلخانه به قتل رسیدند، اینها بودند: محمد داوود رئیس جمهور، محمد نعیم برادر رئیس جمهور، شاهدخت زینب همسر محمد داوود، شاهدخت بلقیس همسر تیمور شاه آصفی، محمد عمر، ویس و خالد فرزندان محمد داوود، شینکی و زرلشت دختران داوود، شیما عروس، هیلی، غزال، حارث و ایگل نواسه های داوود، زرمینه دختر محمد نعیم، صفورا دختر عبدالعظیم خان، عایشه خواهر محمد داوود، نظام الدین فرزند شاه محمود خان، سید عبداللّٰه معاون رئیس جمهور و وزیر مالیه، عبدالقدیر نورستانی وزیر امور داخله، جمعاً ۲۲ نفر.

البته قتل محمد داوود و نزدیکانش پس از محاصره شدید و بمباران ارگ ریاست جمهوری و نیز، بعد از گذشته شدن صد ها تن از مدافعان ارگ توسط کودتایان صورت گرفت.



حال که از قتل رئیس جمهور و اعضای خانواده اش سخن گفتیم، بمرور خواهد بود از آن عده از اعضا و منسوبین "حزب دموکراتیک خلق" نیز نام ببریم که به صورت قبلی و شاید بدون آگاهی دقیق رئیس جمهور به منظور سرنگونی رژیم، در پست های حساس دولت جابجا شده بودند: محمد حسن شرق، محمد خان جلالر، جنرال اسماعیل خان رئیس شبکه استخبارات رژیم، ضیا مجید فرمانده گارد ریاست جمهوری، دگروال عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی، محمد اسلم وطنجار فرمانده ی کندک اول قوای چهار زره دار، محمد رفیع رئیس ارکان قوای چهار زره دار، سرور نورستانی فرمانده قوای چهار زره دار، جگرن محمد یعقوب رئیس ارکان قطعه کماندو، تورن اسدالله پیام آمر مخابره ی گارد جمهوری، جگرن گل آغا آمر اوپراسیون گارد جمهوری، جگرن عبدالحق علومی افسر گارد جمهوری، فیض محمد فرمانده قطعه کماندو، انجنیر جیلانی استاد دانشگاه قوای هوایی،



شیرآغا حرکت استاد دانشگاه قوای هوایی اسدالله سروری پیلوت هلیکوپتر، محمد یوسف پیلوت، خطاب میخانیک طیاره، عزیزحساس فرمانده تولى تشریفات گارد جمهوری، جمعه خان معاون اپراسیون گارد جمهوری، آغامحمد قندهاری آمرمخابره گارد جمهوری، جمعه خان هراتی معاون آمریت مخابره ی گارد جمهوری، شیرجان مزدوریار تانکیست قوای چهارزرهدار، فتح محمد افسرکندک قوای چهارزرهدار، داوود عزیزی افسرکندک قوای چهارزرهدار، سید داوود ترون میخانیک درقوای هوایی، سید محمد گلابزوی خورد ضابط میخانیک درقوای هوایی، نظرمحمد پیلوت، مهمند افسر قوای چهارزرهدار، عمرافسر قوای چهارزرهدار، محمد امین افسر قوای چهارزرهدار و عبدالحق صمدی میخانیک قوای هوایی.

فرهاد لبیب سابق متذکر میشود که: "... روسها در مدت بیست و چند سال تحت نام مشاورتخنیکی وهمچنان دست چین کردن محصلینی که جهت تحصیل و فراگیری فن هوا بازی به شوروی فرستاده میشدند، موفق شده بودند که مخصوصاً درهمین میدان هوایی {خواجه رواش}، کدرنظامی پیروان خویش را سازمان دهند." آقای لبیب متعاقباً می افزاید: " در اینجا اشخاصی را که در رژیم ها و کودتا های روسی نقشی به سزا داشته اند، تنها از میدان هوایی خواجه رواش نام میبرم:

اسدالله سروری پیلوت هلیکوپتر ام -۴، عبدالقادر پیلوت، پاچاگل وفادار انجنیر قوای هوایی، سید محمد گلاب زوی میخانیک هوایی، عبدالحمید محتاط انجنیر مخابره هوایی، سید داوود ترون انجنیر هوایی، محمد سعید پیلوت هلیکوپتر، انجنیر نظر محمد، گل سعید میخانیک هوایی، انجنیر جیلانی، عبدالحق صمدی میخانیک هوایی، انجنیر لعل محمد و انجنیر دوست محمد (۸)

اشخاصی که از آنها در بالا نام برده شد، متعاقب - پیروزی کودتا به کرسی های بلند ملکی، نظامی و امنیتی رژیم کودتا مقرر شدند.

"نگاهی به کودتای ثور" عنوان مقاله یی است که در شماره مؤرخ چهارشنبه بیست و سوم ماه اپریل ۲۰۰۸م در وبسایت " کابل پرس" به نشر رسیده است و اینک بریده یی از مقاله متذکره را در اینجا درج مینمایم:

"در مورد حزب دمکراتیک خلق گفته می شود که آن حزب از آغاز دارای یک شاخه ی نظامی بوده که پیش از ایجاد آن تحت رهبری میراکبر خیبر فعالیت میکرد؛ بعداً سازمان نظامی مذکور، با غیر نظامیان وحدت نموده و به تشکیل حزب دمکراتیک خلق مبادرت ورزیدند. همچنان از ساختار های دیگری به نام های "سازمان نظامی افغانستان" (سنا) ویا "افسران هوایی" یاد می شود، که همکار با استخبارات شوروی ها قلمداد می شوند. بنا براین حوزه ی نظامی برای روسها حوزه ی دلچسپ و مورد علاقه بوده است که تا آخر باقی ماند."

"عبدالحمید محتاط از افسران قوای هوایی افغانستان که در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳ م) تحت فرمان و هدایت سردار محمدداود در سرنگونی نظام سلطنتی مشارکت و نقش مهم داشت نیز از چنین سازمانی در ارتش سخن می گوید. هرچند او توضیحات بیشتری در مورد این سازمان و نام و رهبری آن ارائه نمی کند. وی که شکل گیری و وقوع کودتای سردار محمدداود را در جولای ۱۹۷۳ که به سقوط سلطنت پسرکاکای سردار موصوف محمد ظاهرشاه انجامید به تفصیل بیان می کند، در مورد سازمان نظامی ارتش می نویسد: «این همزمان دیرین من عبارت بودند از: انجنیر عزیز احمد، انجنیر شیرآقا حرکت، انجنیر زرین و انجنیر غلام سعید. آنها شایسته ترین استادان مسلک خود بودند. در رشته های خود دیپلوم عالی را از اکادمی اتحاد شوروی بدست داشتند. از جانبی دیگر آنها از دیر سالی به اندیشه ی سیاسی تجهیز بودند که سکوت و خاموشی و بی تفاوتی را نسبت به سرنوشت هموطنان خود گناه می پنداشتند. از این رو همه عضو سازمان نظامی ای بودند که بیشتر از شش سال در اردو (ارتش) فعالیت مخفیانه را پیش میبرد."

نویسنده مقاله علاوه میکند که "بسیاری از افسران عضو سازمان نظامی که عبدالحمید محتاط از آن نام میبرد از افسران تحصیل یافته در شوروی بودند. محتاط نیز در جمله ی این افسران بود. اگر به آنچی که در مورد وجود و فعالیت سازمان نظامی در درون ارتش افغانستان و روابط آن با استخبارات شوروی گفته شد، توجه شود این پرسش بمیان می آید که آیا افسران عضو این سازمان نظامی

بدون استیذان شوروی ها تنها برای رساندن سردار محمد داود به قدرت دست به کوتا زدند؟"

یکی از هموطنان ما به نام "علی صدیق" که رتبه دگروالی داشته و در همان شب و روز در داخل ارگ جمهوری ایفای وظیفه مینمود، چشمدید خودش از آغاز عمل کودتا را برای نویسنده چنین بیان نمود:

"حوالی ساعت ۳۰:۲ بعد از چاشت بود که اولین دسته طیارات جت جنگی در فضای کابل به پرواز در آمدند. ظهور این طیارات به ما یک امید واری جدی اما کاذب بخشید.

فکر کردیم اینها به حمایت از ارگ و کوبیدن کودتا چیان پرواز کرده اند. عده ای از افسران و سربازان گارد که در سرک مقابل دروازه شرقی در گشت و گذار بودند به این طیارات خیره و امید وار شده بودند..

در ابتدا طیارات بالای ارگ یک مانور اجرا کردند و دور شدند بفاصله ی دو دقیقه یک طیاره جت در ساحه ارگ بالای قصر گلخانه که رئیس جمهور با خانواده و اعضای کابینه آنجا بودند، بم پرتاب کرد. به نظرم رسید که بام قصر گلخانه فرنگونه به پائین خم و دوباره بالا شد. اینجا بود که به عمق و وسعت توطئه پی بردیم. جگتورن فضل الرحمان آمر اوپراسیون، امر باز گشت به حصار ارگ و بستن دو باره دروازه ها را داد.

آنچه برای پرسونل گارد مایه تشویش و خیلی نگران کننده بود غیابت قوماندان در آن لحظات حساس بود. قوماندان گارد یس از حضورش در دروازه مربوط گارد، دیگر دیده نشد. و ما تا پایان این ماجرا دیگر او را ندیدیم. سوق و اداره قوتهای گارد را آمر اوپراسیون (جگتورن فضل الرحمن) بدوش گرفت.

جگتورن فضل الرحمان یک افسر با هوش، دلیر و مصمم با مورال بلند و تحصیلات عالی بود و تا آخرین لحظات دفاع گارد، مردانه و استوار ایستاد. "

این واقعیت تلخ میرساند که حتا قوماندان گارد جمهوری نیز متعلق به کودتاچیان بود و رئیس جمهور از آن بیخبر.

همین آقای علی صدیق برای نویسنده این اثر افزود: "...آمرمخابره گارد (جگتورن آقا محمد) که وظیفه تأسیس {تأمین} ارتباط بین قوتها داخل ارگ و قوتهای بیرون

ارگ (خاصهتاً قطعات مربوط فرقه هفت و فرقه هشت قوای مرکز) که همکاری آنها انتظار میرفت را داشت و می بایست با هیأت رهبری گارد به طور دوامدار از نزدیک داخل تماس می بود و مطابق امر و هدایت آنها ارتباط ها را برقرار میکرد، با یک سرباز حامل یک پایه بیسیم، مستقلانه و به تنهایی بالای مواضع دفاعی گارد درگشت و گذار بود. بازدید او از مواضع دفاعی و کنجکاو او در امور مربوط افسران و سربازان، به جای امور مخابره وی، چه مفهومی داشت؟! "

بلی! این حرکت و موضعگیری "آقامحمد" نیز میسرساند که او نیز شامل دار و دسته کودتا چیان بوده است.

به تعقیب پیروزی کودتای ثور، کابینه پی که تحت ریاست نورمحمد تره کی تشکیل گردید، شامل اشخاص آتی بودند: ببرک کارمل معاون اول ریاست جمهوری، معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم، حفیظ الله امین معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه، اسلم وطنجار معاون صدراعظم و وزیر مخابرات، عبدالقادر وزیر دفاع، نوراحمد نور وزیر امور داخله، دکتر شاه ولی وزیر صحت عامه، صالح محمد زیری وزیر زراعت و اصلاحات ارضی، دستگیر پنجشیری وزیر معارف، سلطان علی کشتمند وزیر پلان، عبدالکریم میثاق وزیر مالیه، محمد حسن بارق شفیع وزیر اطلاعات و کلتور، سلیمان لایق وزیر رادیو تلویزیون، اناهیتا راتب زاد وزیر امور زنان، عبدالکریم شرعی جوزجانی وزیر عدلیه و لوی سارنوال، محمد اسماعیل دانش وزیر معادن و صنایع، نظام الدین تهذیب وزیر سرحدات، محمد منصور هاشمی وزیر آب و برق، عبدالقدوس غوربندی وزیر تجارت، محمود سوما وزیر تحصیلات عالی، محمد رفیع وزیر فواید عامه.

از جمله این بیست و یک تن وزرای ذکر شده، سیزده تن آن از جناح خلق و هشت تن آن از جناح پرچم مربوط به "حزب دموکراتیک خلق" بودند.

مقام های شوروی وقت که در یکجا سازی دوجناح متخاصم حزب غرض سرنگونی محمد داوود تلاشهای مخفی انجام داده بودند، نخستین رهبران کشورهای خارجی بودند که رژیم کودتا را به رسمیت شناختند. مقام های مذکور بر بنیاد برنامه های اشغالگرانه و استعماری خویش، سقوط نظام جمهوری داوودخان و رویکار آمدن رهبران "حزب دموکراتیک خلق" در افغانستان را گام بزرگی به سوی پیروزی سیاسی

و تقرب به هدف از قبل تعیین شده ی شان در منطقه تلقی مینمودند. لهذا دخالتها، نزدیکی ها، فعالیتها و همکاریهای همه جانبه ی تخنیکی، اقتصادی، فرهنگی و استخباراتی با رژیم کودتا را به نحو بی سابقه یی گسترش دادند.

چون کین و اختلاف سیاسی فی مابین رهبران هردو جناح (خلق و پرچم) از سال تأسیس حزب (۱۹۶۵ میلادی) تا قبل از پیروزی کودتا (۱۹۷۷ میلادی) ادامه داشت، لهذا آشتی دادن و یکجا ساختن آنها توسط مقام های شوروی و "احزاب برادر" تازمانی بصورت مؤقتی ادامه یافت که در ماه اپریل سال ۱۹۷۸ م از راه کودتای نظامی به قدرت رسیدند و اما همینکه حاکم بر کشور شدند، یکبار دیگر سرزخم چرگین اختلاف سیاسی شان گشوده گشت و پس از مدت کوتاهی، اورگانیزم حزب و نحوه برخورد اعضای آن با یکدیگر خصمانه گردید.

چنانکه در نخستین مرحله حاکمیت حزب، همان هشت تن از اعضای جناح پرچم از سوی رهبران جناح "خلق" ظاهراً بحیث سفرای رژیم به کشورهای مختلف فرستاده (تبعید) شدند و متعاقباً گیر و گرفت سایر اعضای نظامی و غیرنظامی آن نیز در داخل کشور آغاز گردید. هنوز دیری از حاکمیت حزب و رهبران آن سپری نشده بود که دامنه تعقیب ها، دستگیری ها، زندانی کردنها و کشتارهای بی باکانه روشنفکران، کارمندان دولتی، استادان معارف، زنان، مردان و حتا جوانان کم سن و سال توسط دستگاه قهار استخبارات رژیم بنام (اکسا) و با مسوولیت یکی از بیرحم ترین کادرهای حزب مذکور بنام "اسدالله سروری" در کابل و تمام ولایات کشور آغاز گردید. این دستگیریها و کشتارها به حدی جدی، شدید، سریع، بیباکانه و بیرحمانه بود که در اندک زمان، سراسر مملکت را رعب و دهشت سنگین فرا گرفت.

این نکته نیز گفتنی است که اختلافات رهبران دو جناح حزب به هیچ وجه ناشی از اختلافات ایدئولوژیک میان آنها نه بود؛ زیرا رهبران و اعضای حزب مذکوراعم از "خلق" و "پرچمی" در واقع پیرو یک مرکز واحد رهبری کننده جهانی (کرمیلین) و خط فکری – سیاسی مشترک بودند. این خط فکری – سیاسی مشترک هم همان ادامه "مبارزه مسالمت آمیز"، "فعالیت های پارلمانی"، تعقیب "اقتصاد رهبری شده دولتی" و "راه رشد غیر سرمایه داری" و بالاخره، ضدیت با "امپریالیسم امریکا"



بود. یا بعبارة دیگر، رهبران و اعضای "حزب دموکراتیک خلق" همه پذیرفته بودند آنچه رهبران کرم‌لین میگویند و آنچه آنها انجام میدهند به خیر و فلاح مردم افغانستان و جهان بوده عدول از آن "در حکم خیانت به امر انقلاب" است.

تا آنجا که نزد همه ثابت گردیده بود، تضادها و اختلافات رهبران هردو جناح از بطن دو عامل و انگیزه اصلی برخاسته بودند: عامل طرد و دفع رقیب سیاسی در سطح رهبریت و موجودیت حساسیت‌ها و تعصبات قومی - زبانی.

در کتاب "بررسی تنشهای قومی در افغانستان" میخوانیم: "هرچند رژیم کودتای ثور در قانون اساسی و اوراق رسمی، به جای اختلافات قومی، نژادی و مذهبی، از اختلافات طبقاتی سخن میگفت و قسماً حقوق اقوام، مذاهب و فرهنگهای طوایف مختلف را به رسمیت میشناخت و اما کادرهای حزب مذکور در عمل متأسفانه به اصل خویش به مثابه میراث داران تنشهای دراز مدت قومی - زبانی برگشتند. نفرت انگیزی متقابل و تعصبات زبانی و نژادی در درون حزب، علی

رغم آنکه ظاهراً تلاشهای تبلیغاتی غرض "آشتی" دادن میان اعضا، جمع بودن بر محور قدرت و تأمین "برابری و برادری" میان ملیت‌های مختلف افغانستان صورت میگرفت، لیکن اختلافات آنها قدم به قدم به مرحله انتاگونیستی (آشتی ناپذیری) رسید. چنانکه متعاقباً در اندرون حزب، نزاع خونین بوجود آمد و به رسوایی‌های سیاسی منجر گردید. سپس آنگاه که نجیب الله احمد زی به کرسی ریاست جمهوری و منشی کمیته مرکزی حزب تکیه زده بود؛ باز هم فراکسیون {هایی بمیان آمدند} مثلاً، از جناح "خلق" فرکسیون شهنواز تنی و از جناح پرچم فرکسیونهای محمود بریالی برادریرک کارمل و همچنان فرکسیون‌های "مزدک" و "کاویانی" ایجاد گردیدند. گروه شهنواز تنی که از جمله پشتون تباران حزب واز "خلق" های دوآتشه بودند، باز هم به منظور یک ست سازی قدرت و رسیدن به هژمونی فراکسیون خودشان، میخواستند با متهم کردن نجیب الله پشتون تبار به شوونیسم قومی و زبانی، او را از قدرت کنار بزنند..." (۹)

این واقعیت تلخ را نیز نباید فراموش کرد که قدرت‌های استعماری و اشغالگر، شیوه‌های کاری خاصی دارند. شبکه جهانی (کی جی بی) نیز به مثابه بازوی مؤثر سیستم شوروی دیروز، بخصوص وظایف خودش را در افغانستان بگونه ماهرانه و بدون



وقفه انجام میداد. همچنان شبکه استخبارات نظامی شوروی به نام (جی.آر. یو) نیز در قبال فعالیت‌های "حزب دموکراتیک خلق"، نقش آن در امور آینده افغانستان و بالاخره به راه اندازی عملیات کودتای نظامی علیه رژیم جمهوری داوودخان اثر بنیادی داشت. علاوه بر دستگاه حاکم در مسکو، بر بنیاد برنامه های کوتاه مدت و درازمدت استعماری شان، در دامن زدن به اختلافات درون "حزب دموکراتیک خلق" نقش ایفا میکرد. یعنی علاوه بر دلایل هژمونی خواهی رهبران حزب مذکور و ملاحظات قومی و زبانی که موجب تضادها و اختلافات سیاسی گردیده بود، دو شبکه استخبارات شوروی نیز باد به این آتش میزدند.

چنانکه "متروخین" افسر بلند پایه کی جی بی هم تأیید میکند که: "... کی جی بی زیرکانه اختلافات بین کارمل و تره کی و دیگر اجنت های هوا دار شان را دامن زده و با تمامی اجنت هایی که به خلق و یا پرچم وابسته بوده اند، ماهرانه و جداگانه تماسهایش را حفظ کرده است. طبعاً یکی از شگرد های سازمان های استخباراتی بزرگ دنیا ایجاد تفرقه و معامله جداگانه با اجنت های بومی شان میباشد که امروز هم از "سیا" تا "میت" (سازمان استخبارات ترکیه)، همه از این روش معمول در افغانستان پیروی میکنند." (۱۰)

جنون قدرت و غرور کاذب انقلابیگری درمخیله رهبران جناح "خلق"، بخصوص درمخیله حفیظ الله امین یا "قوماندان دلیرانقلاب کبیرثور" تا آنجا بجوش آمد که با یک اشاره به جلادان تحت امرش، (نورمحمد تره کی) رهبر و مؤسس حزب، رئیس دولت و به اصطلاح نابغه شرق، "روح در بدن حزب" و بالاخره استاد خودش را آنّا و بگونه وحشتناکی در اندرون کاخ جمهوری به کام مرگ سپرد و بازهم بصورت کاملاً بی سروصدا و تحقیر آمیزی در محل "قول آبچکان" کابل به زیر خاک مدفون ساخت.

علت قتل نورمحمد تره کی توسط حفیظ الله امین در پرده ابهام باقی نماند، بلکه تا اندازه زیادی افشا گردید، بدین معنا که در اوج بگیرو ببند مستبدانه رژیم کودتا و اوضاع رعب آور اجتماعی افغانستان بود که نورمحمد تره کی غرض اشتراک در کنفرانس کشورهای غیرمنسلک، رهسپار هاوانا پایتخت کیوبا گردید. آنگاه که میخواست به کابل برگردد، سفری به ماسکونیز نمود و با رهبران کرملین دیدار به

عمل آورد. طی همین دیدارها درماسکو، چنین فیصله مخفی صورت گرفت تا نورمحمد تره کی حین رسیدن به کابل، بایستی "امین" خودکامه و مغرور را از سر راه "انقلاب" بردارد. اما این طرح مخفی به هرترتیبی که بود، توسط یکتن از نظامیان وفادار به "امین" به نام "داوود ترون" که با تره کی همراه بود، به اطلاع وی رسانیده شد. دلیل این تصمیم کرملین نشینان این بود که حفیظ الله امین از یکطرف، با بیرحمی بی سابقه و شدت عمل علیه مردم افغانستان، ملیونها دشمن داخلی علیه "انقلاب" بوجود آورده بود و از سوی دیگر، با راندن رهبران جناح پرچم از قدرت و گرفتاریهای اعضا و کادرهای دیگر جناح مذکور، حزب را تضعیف نموده و اسباب قیام های مسلحانه و درگیری های نظامی و سیاسی را به اوجش رسانیده و درپیشبرد اعمال خویش متکبر شده بود. این ادعا و افواه که "امین" درواقع، اجنت سی.آی.آی امریکاست، نیز احتمالاً رهبران کرملین را وادار به چنین اقدام خونین نموده باشد.

لذا، حفیظ الله امین که در زیره کی و بیرحمی شهره آفاق بود، قبل از آنکه دست تره کی به او برسد، خود اقدام پیشگیرانه پی انجام داده و او را از سر راه برنامه های خویش برداشت. خبرمرگ (تره کی) بتاريخ نهم ماه اکتوبر سال ۱۹۷۹م از طریق رادیو افغانستان پخش گردید. مرگ تره کی در اطلاعیه رادیویی، تنها در اثر "بیماری" پی گفته شد که گویا از مدتی به اینسو شامل حالش گردیده بود. جالب این بود که این مرگ "رهبر" و انتشار خبر آن از طریق رادیوی دولتی، هیچ واکنشی را در سراسر کشور بر نیانگیخت.

افراد آنی در قتل نورمحمد تره کی مستقیماً دست داشتند:

\* روزی گل (دوهم برید من ارتش) و آمر سیاسی گارد جمهوری

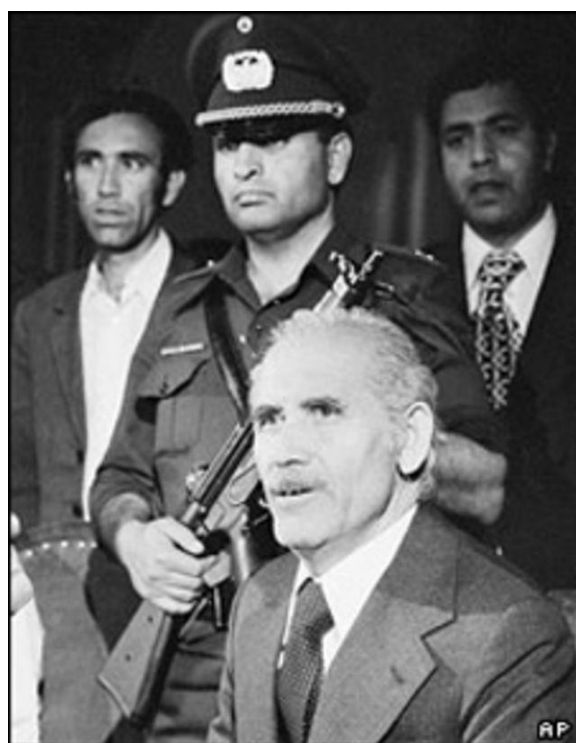
\* عبدالودود (تورن ارتش) و آمر مخبره گارد جمهوری

\* جانداد فرمانده ی گارد جمهوری

سلسله تحقیرها و تعقیب ها، کشتارها و نامردمی ها در یک مدت کوتاه، آنقدر گسترش یافت و سراسری شد که بسیار زود خیزش های مسلحانه و نفرت و انزجار عامه علیه حزب و دولت را به بار آورد.

این خیزش های مسلحانه که آگنده از احساسات ملی و برخاسته از ناموسداری سنتی و ضدیت با زورگویی و استبداد غلیظ حاکمان بود، در روزهای نخست، درسرزمین عصیان خیز پروان، کنر، مناطق مرکزی و نقاط دیگر طنین انداخت و قدم به قدم عمومی و سراسر شد. هر قدر شدت عمل رژیم بیشتر میشد، خشم و واکنش مردم جدی تر و گسترده تر میگردد.

این واکنشهای خشم آلود مردمی علیه رژیم کودتا، بسیار زود به قیام های عمومی در کابل و قطعات عسکری در بالاحصار، هرات، کابل (قیام سوم حوت و محل چنداول)، حسین کوت پروان، اسمار، پکتیا، هزاره جات و جاهای دیگر مبدل شد. علی رغم آنکه رژیم کودتا با استفاده از ثقیل ترین و سنگین ترین وسایل و وسایط جنگی به شمول نیروی هوایی علیه این قیام ها متوسل گردیده هزاران نفر را از زنده گی ساقط نمود، با آنهم نه تنها هرگز موفق نشد آرامش و اطاعت قیام کننده گان را فراهم آورد، بلکه روزتا روزنگران تر و دست و پاچه و متزلزل تر از قبل گردید.



نور محمد تره کی

ملت بود آن شیرکه هنگام تزامم چون بیشترآزرده شود، پیشترآید

## قیام شهری "چنداول"

البته شرح و بسط این حرکت مهم ملی، ایجاب پژوهش و نگارش جداگانه و همه جانبه را مینماید که ما ازپرداختن بدان، طی صفحات این اثر منصرف میشویم. اما بصورت مختصریاید گفت که این قیام به روز دوم ماه سرطان سال ۱۳۵۸ خورشیدی درمحلۀ مشهور "چنداول" درقلب کابل آغازگردید. قراربود قیام کننده گان، با بلندکردن شعارهای ضد رژیم، خودشان را تا ارگ جمهوری برسانند، لیکن هنوز تنها عمارت حوزه پولیس محل را اشغال نموده و سلاح کوت آنرا مصادره کرده بودند که رژیم دست بکارشده قیام را ازمین و آسمان مورد یورش قرارداد که درنتیجۀ آن صد ها تن به شهادت رسیدند.

تاآنجا که گفته شده، درافشای این اقدام ضد رژیم، افراد مربوط به حزب اسلامی گلبدين نقش داشته اند.

وبسایت "ویکی شیعه" دراین مورد نوشت: "گروه هایی ازجمله حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی و حرکت اسلامی با هدف برانداختن دولت کمونیستی، عملیاتی را برنامه ریزی کردند که قرار بود در دوم تیر {ماه سرطان} سال ۱۳۵۸ خورشیدی انفجارهای متعددی دریک زمان درسراسرکابل روی دهد و پس ازپروزی عملیات و سقوط دولت، بیانیه ای از رادیو خوانده شود."

همین وبسایت علاوه میکند که: " انفجار پیش ازموعود یکی ازبمب ها درنزدیکی پُل باغ عمومی کابل، باعث افشای این حرکت و مسدود شدن راه های مهم شهر از سوی دولت شد."

هرچند گرفتن آماردقیق درتحت چنان شرایط شدیداً مختنق دشواربوده است، ولی با آنهم گفته شد که دریکروز به تعداد سه صد تن به قتل رسیدند و به دنبال آن، حدود سه هزارنفردیگرازسوی رژیم دستگیر و اعدام شدند.

## قیام نظامیان در جلال آباد

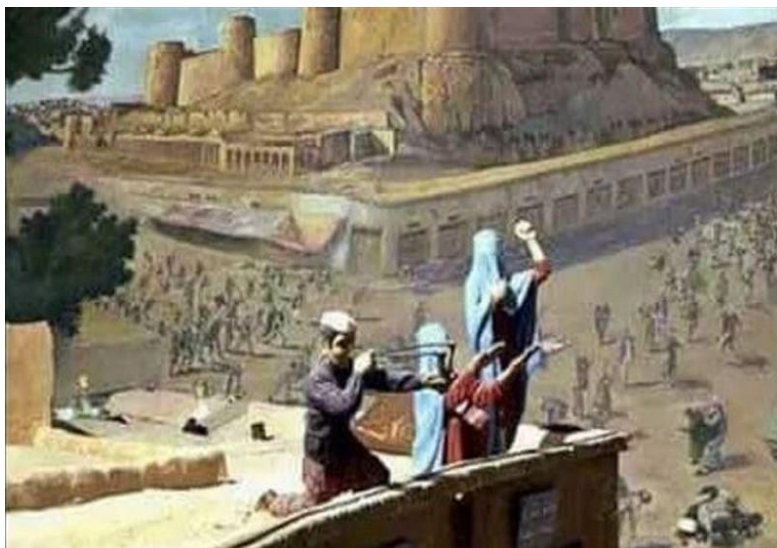
در روز اول ماه حوت ۱۳۵۸ خورشیدی تعدادی از افسران فرقه جلال آباد دست به قیام ضد رژیم زده یکتعداد سرباز و افسر روسی را به سرعت به قتل رسانیدند، اما این حرکت با اقدام متقابله رژیم، بگونه خونینی سرکوب گردید. اینکه چه تعداد از قیام کننده گان به شهادت رسیدند، تاکنون سند مؤثقی در دست نیست. همچنان اسم و هویت رهبران این قیام نظامی نیز نزد نویسنده این اثر موجود نیست.

## قیام ۲۴ حوت هرات

صبحگاهان روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه حوت سال ۵۸ خورشیدی بود که طنین اعتراض (الله اکبر) از مسجد جامع هرات بلند شد و بسیار زود سراسری گشت. مردم حتا از روستا های شهر هرات و از چهار دروازه شهر (دروازه قندهار، دروازه خوش، دروازه عراق و درب ملک) به داخل شهر ریختند. به روز سوم قیام، یکتعداد از افسران نظامی مربوط به فرقه هفده و فرقه زلمی کوت هرات، پس از کشتاریکتعداد از افسران، مشاوران و جنرالان روسی حاضر در داخل پایگاه های نظامی، به قیام کننده گان پیوستند. بآنکه با خیزش افسران نظامی هرات و تسلیح بیشتر مردم، قیام گسترش یافت و اما با اقدامات تلافی جویانه رژیم از هوا و زمین، بخصوص ورود نیروهای نظامی از قندهار به هرات، متأسفانه قیام به سرکوب خونینی مواجه گردید. نظراکثریت مردم هرات و منابع دیگر اینست که در جریان این قیام بزرگ، به تعداد بیست هزار نفر به شهادت رسیدند.

افسران نظامی پی که به پا خاسته و قیام کننده گان را مسلح ساختند، عبارت بودند از محمد انور وزیر، نور محمد، علا الدین، شایسته، نجیب الله، سید اسد الله، شمشیر، خلیل احمد، غلام رسول بوچ، سلطان احمد شیرین گل، اسماعیل و بصیر خان.

رهبران و پیشگامان این قیام تاریخی عبارت بودند از: گل محمد تیزانی، حاجی علی خان سنوگرد، سارنوال نثار احمد مهاجر، معلم عبدالعلی، معلم محمد آصف، احمد خان ده نو، غلام سفید روانی، صفی الله افضلی و عبدالله حوض کرباس.



صحنه یی از قیام ۲۴ حوت هرات

## قیام بالاحصار کابل

به روز چهاردهم ماه اسد سال ۱۳۵۸ خورشیدی بود که طنین پُر صلابت قیام نظامیان بالاحصار کابل به گوش ها رسید. وبسایت "حزب همبستگی افغانستان" در این مورد چنین نوشت:

"هدف اصلی قیام بالاحصار را سرنگونی حاکمیت باندهای خلق و پرچم تشکیل می داد که برده وار از اوامر ماسکو اطاعت می نمودند. این حرکت متهورانه بصورت همزمان و سرتاسری در تمام کشور طرح ریزی شده بود. ابتدا باید نقاط حساس نظامی کابل چون بالاحصار، میدان هوایی خواجه رواش، میدان هوایی بگرام، کلوپ عسکری، لوای راکت و غیره اشغال شده و در عین حال حمله سریع بر رادیو کابل صورت بگیرد که با ده تانک زره دار محافظت می شد. تانک ها بعد از



تصفیه پرسونل، در کنترل چریک‌های آموزش دیده شهری و تانکیست‌های موظف در می‌آمد. بعد از اشغال رادیو و توقف نشرات آن که در واقع شعر آغاز قیام در کابل بود، تمام مراکز نظامی و غیرنظامی (چون وزارت‌خانه‌های دولتی) از طرف گروه‌های مردم و تحت رهبری افراد موظف اشغال می‌گردیدند.

بعد از پخش دستور قیام از طریق رادیو، تمامی مراکز نظامی ولایات تصرف گردیده و متعاقب پیوستن افسران و سربازان به قیام‌کنندگان، به تسلیح گروه‌های مردم پرداخته می‌شد تا هر نوع مقاومت عوامل رژیم را سرکوب نموده و قدرت را به دست گیرند. سازماندهی ولایات به طور کلی از طریق رادیو صورت می‌گرفت.

ارگ که در همان روز (یکشنبه) مجلس کابینه را داشت با توپ‌های ابوس مستقر در بالاحصار از زمین و با طیارات میدان هوایی بگرام از هوا زیر آتش گرفته می‌شد. ضمناً میدان هوایی خواجه رواش و قوای چهار زره‌دار در پلچرخي بعنوان مقرر اصلی رژیم تحت حملات قوای هوایی قرار می‌گرفتند.

جاده‌های اصلی شهر جهت جلوگیری از داخل شدن قوای کمکی به نفع رژیم بسته میشدند. قوای چهار و قوای پانزده زره‌دار در پلچرخي نیروی اصلی حمایت‌کننده‌ی خلقی‌ها و پرچمی‌ها به شمار می‌رفتند که باید جلو ورودشان به شهر گرفته می‌شد.

در کابل هزاران نفر در مساجد و تکایا و مناطقی چون هودخیل، تره‌خیل، ده سبز، بینی حصار، شیوه‌کی، بگرامی، چهاردهی، دشت برچی، افشار، کوته سنگی، چهارآسیاب و مناطقی از لوگر و غیره بسیج شده بودند تا بعد از اشغال مراکز نظامی چون قرغه، ریشخور، حسین کوت و پلچرخي، مسلح شده و با ایجاد سنگرها به مبارزه مسلحانه پردازند.

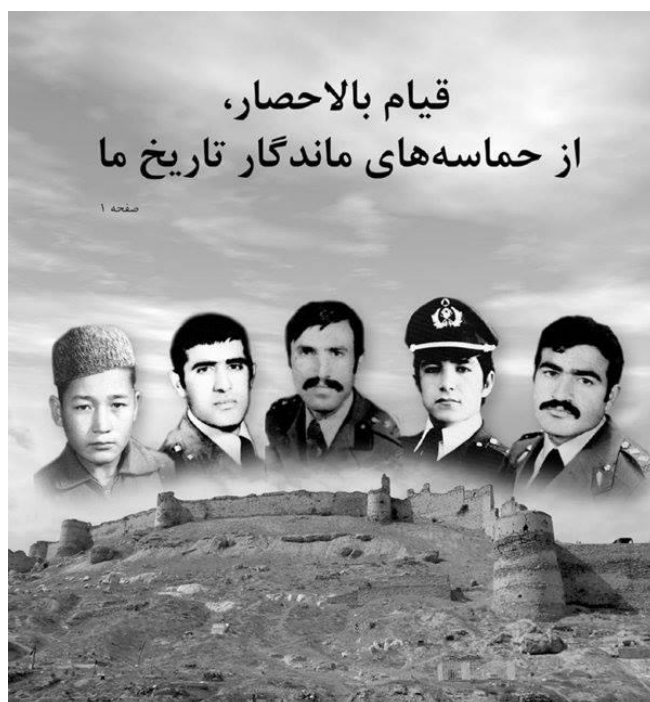
قرار بود رژیم با تسلیح مردم سرنگون گردد و با توجه به احتمال شکست و عقب‌نشینی قیام، جاهای مخفی برای ذخیره سلاح نیز در نظر گرفته شده بود.

پانزده موتر ملی بس بصورت داوطلبانه وظیفه گرفتند تا مردم را از حومه شهر کابل چون پغمان و شمالی به شهر انتقال دهند.

تعدادی از شرکای قیام وظیفه داشتند تا با بلند کردن شعارهای روی تکه که از قبل ترتیب داده شده بودند و پخش اوراق تبلیغاتی چاپ شده در ماشین گستتر، راهپیمایی مردمی را سازماندهی نمایند.

مسئولان قیام برای شناسایی همدیگر از نام شب («جنبش . پیروز») و نام روز («آزادی . جاوید») استفاده می کردند. علاوه بر مسئول بخش، با بستن بازوبند و نصب نشان پلاستیکی در روی سینه شناسایی می گردید. قیام باید درست سر ساعت ۱۲:۳۰ روز چهاردهم اسد شروع می شد. به دو دلیل: اول اینکه تانک های اطراف رادیو بین ساعت ۱۲ و ۱ بعد از ظهر از پرسونل خالی شده و به سادگی تحت تصرف می آمدند و دوم اینکه در بالاحصار نیز روسها و افسران خلقی و پرچمی در همین ساعت برای صرف طعام به سالن غذا خوری جمع می شدند که تصفیه شان ساده تر عملی می گردید." ( ۱۱ )

این نکته را نیز باید درهمینجا متذکر شویم که مسوولیت قیام بالاحصار کابل را "سازمان رهایی افغانستان" رسماً به عهده گرفته است.



## قیام غُند اسمار

بلی این قیام نیز از طرف افسران و منسویین "غُند" اسمار برضد رژیم کودتا صورت گرفت. فرمانده این "غُند" نظامی، کسی بنام عبدالرووف خان بود. گزارشهایی که در اختیار نویسنده قرار دارد، افسران غُند مذکور با یک تصمیم شجاعانه، تعدادی از مشاوران روسی و مسوولان حزبی را به قتل رسانیده کلیه وسایل و وسایط نظامی را مصادره نمودند. در آن سال گفته شد که افسران قیام کننده، سلاح های مصادره شده را برای مجاهدین مربوط به یکی از "تنظیم" های جهادی - اسلامی تحویل داده فرمانده غُند خود ش را به قلمرو پاکستان رسانید واما وی در آنجا تحت نظر (آی.اس.آی) یا شبکه استخبارات نظامی پاکستان قرارگرفت. وی متأسفانه در شهر پشاور، زنده گی دشواری را سپری مینمود.

جریان بگیر و ببند و شکنجه و کشتار رژیم کودتای ثور به رهبری (تره کی و امین) به حدی شدید و خونین بود که میتوان منحیث نمونه، یکی ازاعمال بیرحمانه رژیم درولایت کنرا که به نام (قتل عام کرهاله) شهرت یافته است، دراینجا درج نماییم:

ولایت کنردرشرق کابل و در نزدیکی های مرز پاکستان واقع است. رژیم کودتا نظر به حساس بودن منطقه، چند "پوسته" نظامی دراین محل جابجا نموده بود. یکی ازشبها، یک گروپ ازجهاادگران مسلح بالای پوسته ها شلیک میکنند و پس ازساعتی ناپدید میشوند. واما شب سی ام ماه حمل ۱۳۵۸ خورشیدی، منطقه توسط نیروهای مسلح رژیم محاصره گردیده و صدای شلیک تفنگ و خمپاره درفضا می پیچد. درصبحگاهان آن شب، عساکردولتی به داخل محل می ریزند و با درهم شکستن دروازه های منازل مردم، به کشتار و دستگیری پیران و جوانان و کودکان می پردازند.

به تعداد بیشتر از یک هزار تن ازباشنده های (کرهاله) را به روی زمین نشانده بدون پرسان و تفکیک، فرمان آتش عمومی صادر میکنند که درنتیجه، به تعداد یک هزار و دوصد و شصت تن بی گناه و بی تقصیر بخون گرم خویش غوطه ورمیشوند.

افسرانی که دراین کشتاردستجمعی اهالی (کرهاله) دست داشتند، عبارت بودند از شهنواز شیوانی والی کمر، سپین جان لالهاند منشی ولایتی کمر، صادق عالمیار فرمانده کندک (۶۹) کماندوی کمر، عبدالحق فرمانده غند شصت و نه کمر، گلرنگ فرمانده عمومی جبهه ولایت کمر، جگرن غفار فرمانده کندک مروره، تورن سید محمد فرمانده دافع تانک کمر، محمد شاه ولد محی الدین فرمانده تولی کماندو، امام الدین لوگری فرمانده قوای عسکری، جگرن بهرام الدین افسر عملیاتی لوای عسکری، شمشیرنریوال رئیس تعلیم و تربیه ولایت کمر، نورالرحمن رییس سرحدات، داکتر بادام گل سوکیوال عضو سیاسی، محمد نعیم میرعلی خان، محمد یعقوب نرنگی مستوفی ولایت کمر، عبدالقادر عضو کادری، داکتر نعمت عضو کادری، چمتو ولسوال دره پیچ و عضو شورای ولایتی، شاه دل مدیر مکتب عمران خان و نظام الدین عضو کادری. (۱۲)

درهمین شب و روز، یعنی درحالی که مبارزات حق طلبانه و ضد استبدادی مردم درداخل افغانستان رو به افزایش بود، رهبران "جوانان مسلمان" که دردوران جمهوری داوود خان به قلمرو پاکستان فرار کرده بودند، زمینه را مساعد دیده درجهت حزب سازی و جلب و جذب هزاران تن از مهاجرانی که از بیداد رژیم به آن کشور سرازیر شده بودند، استفاده نمودند.

قیام ها و مخالفت های مسلحانه رو به تزاید علیه رژیم، مقام های شوروی را نیز نگران نموده به این اندیشه واداشت که مبادا با سقوط حاکمیت "حزب دموکراتیک خلق"، تمام تلاش و تمهید چندین ساله شان به هدر رود، پس، آماده گی گرفتند تا به افغانستان قشون فرستاده با اشغال این کشور، ازدست آورد های

سیاسی، اقتصادی، نظامی شان حراست به عمل آورند. هرچند اسناد کتبی ازطرف منابع روسی بیرون داده شد که گویا نورمحمد تره کی، ازطریق تلفون به کرات استدعای ارسال وسایل جنگی و حتا پرسونل روسی به افغانستان را از مقام های کرملین بعمل آورده بود. قبل ازآنکه به قشونکشی مقام های شوروی به افغانستان بپردازیم، بهترخواهد بود برخی ازاسباب و عوامل مربوط به تزلزل و درمانده گی رژیم کودتا را برشمیریم:

\*تبخترخالی مغزانه افراد و رهبران حزب مبنی بر " انقلاب" کردن وبه قدرت رسیدن

\* خویشتن را فراز همه کس و همه چیز انگاشتن و ازهمه کس اطاعت محض را انتظار داشتن

\* درخصوصی ترین بخشهای زنده گی فردی و خانواده گی مردم دخالت کردن

\* دربرابر افکار، عقاید و مقدسات عوام بی حرمتی نمودن

\* تعرض ودست اندازی به ناموس، جان و مال مردم به صورت بیباکانه

\* تعقیب و دستگیری وسیع روشنفکران، علما، وطنپرستان و حتا افراد و عناصر بیطرف توأم با حبس و تعذیب و شکنجه وآزار

\* به زندان افگندن هزاران هزارشهروند افغانستان اعم ازپیر و برنا و کودک وحتا زنان و دوشیزه گان فقط به ظن همسو نبودن با رژیم.

\* دشمنی و خصومت با افراد و اشخاصی که حزبی نبودند ویا ازآنها اطاعت صد درصد نمیکردند

\* دشمنی با دگرانديشان و امحای فزیکي آنان

\* قُلدري، زورگويي، سؤاستفاده ازقدرت سياسي حتا در قلمروشخصی و خصوصی دیگران و فخر فروشی های افراطی

\* وابستگی عمیق و غلیظ سیاسی و ایدئولوژیک به شوروی آن روز

- \* و تفتیش عقاید، منازل، دفاتر، مساجد و سایر اماکن.
  - \* انحصار کامل قدرت سیاسی در دست اعضای حزب حاکم و محروم نگهداشتن دیگران از حق تفکر و رسیدن به پُست های بلند دولتی
  - \* ایجاد فضای مختنق سیاسی، عدم مصوونیت فردی، رُعب، ترس و بی اطمینانی کامل در سراسر کشور
  - \* فعالیت های شدید و بلاوقفه جاسوسی و بگیر و ببند بی وقفه و کشتارهای بدون دلیل، بدون محاکمه و بدون بازخواست.
  - \* دامن زدن به کیش شخصیت و بالا بردن شخص نورمحمد تره کی تا سطح " نابغه شرق " و توقیف و اعدام کسانی که اندکترین بی حرمتی به نام و نشان او میکردند.
- برای آنکه خواننده به عمق این فاجعه بزرگ و کشتارهای وسیع پی ببرد، باید گفته شود که تنها ازمایه می سال ۱۹۷۸م تا اخیر سال مذکور، یعنی کمتر از یکسال، به تعداد دوازده هزار ( و به قولی هفده هزار) نفر به اتهام "ضد انقلاب" بودن به قتل رسیدند. چنانکه رژیم کودتا اسمای این تعداد مقتولین را رسماً به دیوارهای وزارت امورداخله نصب نموده و بدین وسیله به اطلاع بازمانده های شهدا رسانید.
- در کتاب "یغمای دوم منگلی" به نقل از کتاب "افغانستان در پنج سال نخست اشغال شوروی" چنین میخوانیم: " در جریان بیست ماهی که فرکسیون خلق برکابل حکومت کردند... ایشان آنچه را انجام دادند که بعداً (حاکمیت وحشت) نامیده شد، ایشان هفده هزار افراد مورد شک {را} به حیث مخالفین به شمول بیش ازینجصد تن از اعضای فرکسیون پرچم را اعدام کردند." (۱۳)





گوردستجمعی قربانیان حادثه کرهاله واقع در همان قریه یا محل کشتار

## قیام هزاره جات

این قیام مسلحانه باشنده های مناطق مرکزی افغانستان، ازمره موفق ترین شورشها و قیامها علیه رژیم استبدادی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود. قیام هزاره جات که در ماه اکتوبر سال ۱۹۷۸م آغاز شده بود، تا ماه جون سال ۱۹۷۹م نه تنها ادامه یافت، بلکه ساحات و مناطق وسیع به استثناء مرکز ولایت بامیان را از تحت اداره رژیم بیرون کشید. هرچند رژیم با استفاده از نیروی هوایی، مناطق بسیاری را بمباران نمود، اما بازهم ساحات زیادی تا سال ۱۹۸۰م دردست قیام کننده گان به رهبری " شورای اتفاق اسلامی" باقی ماند.

استفاده از قوای نظامی و هواپیماهای رژیم که ازمرکز بامیان تا دره شاه فولادی و شیدان ودشت آخندان و کوه اژدهار ... بلا وقفه صورت

میگرفت، بازهم نتوانست مناطق مرکزی کشور را از وجود به پا خاسته گان تصفیه نماید. زیرا مناطق مذکور عمدتاً کوهستانی و صعب العبور میباشد. لهذا عملیات ضد رژیم تا سالهای درازی همچنان ادامه یافت.

## زندان پلچرخی، تله مرگ

ازجمله صدها زندان که در کابل و ولایات کشور، تحت استفاده و کنترل رژیم کودتا بودند، یکی هم زندان " پلچرخی " در شرق شهر کابل بود. زندان مذکور که درسالهای جمهوری محمد داوودخان دریک ساحه بزرگ و تحت نظر مهندسان هندی اعمار گردید، پس ازپروزی کو دتای هفتم ثور، بگونه گسترده پی از آن علیه هزاران تن از شهروندان کشور استفاده بعمل آمد.

ماموران امنیتی (دستگاه استخباراتی) رژیم، همانطورکه به سهولت و بدون رعایت اندکترین ارزش گزاری به انسان، به تعقیب و دستگیری می پرداختند، به همان پیمان در بکار برد وسایل تعذیب و شکنجه اسیران دست کاملاً آزاد داشتند. آنها حتا زمانیکه اسیر(اعم ازپرو جوان و زن و کودک) را محکوم به حبس های معین مینمودند، بازهم او را درسلول های زندان مورد تحقیر، لت و کوب و شکنجه های روحی و جسمی قرارمیدادند.

اعدام های شبا روزی و بلا وقفه صدها انسان آزادیخواه و بهترین شخصیت های علمی، هنری، سیاسی، فرهنگی و ... توسط منسویین رژیم، داستان دردناکی است که ایجاب نگارش کتاب جداگانه را مینماید. با آنها من حیث نمونه کوچکی ازسلسله کشتارهای رژیم کودتای ثور، اینک اسم یکتعداد ازشهدا را دراینجا درج میکنیم تا خواننده ارجمند حدیث مفصل بخواند از این مجمل:

\* شجاع الدین ولد برهان الدین، متعلم صنف یازدهم، پنجشیر

\*. جلال الدین ولد غلام محی الدین، مامور، مسکونه کابل

\* عبدالغفار ولد عبدالشکور، کارگر، مسکونه کابل

4. عسکر حسین ولد نور محمد حسین، مسکونه ده خدایداد

5. سردار محمد ولد صالح محمد، کارمند مرکز، کابل،

6. عبدالرحمان ولد محمد حلیم، معلم، مسکونه نیمروز،

7. نور محمد ولد آقا محمد، کارگر، مسکونه کارته نو،
8. اسلام الدین ولد محمد افضل، بیکار، مسکونه سالنگ،
9. اسماعیل ولد محمد عثمان، کارگر، مسکونه ده خدایداد،
10. عبدالهادی ولد عبدالغفور، داکتر، مسکونه واصل آباد،
11. عبدالصبور ولد عبدالرسول، جگرن، مسکونه واصل آباد،
12. خلیل الله ولد محمد یوسف، جگرن، مسکونه واصل آباد،
13. غلام جیلانی ولد محمد انور، جگتورن، مسکونه واصل آباد،
14. سید زمان الدین ولد سید امان الدین، تورن، مسکونه واصل آباد،
15. سلیمان ولد گل آقا، جگتورن، مسکونه واصل آباد،
16. محمد انور ولد محمد عمر، جگرن، مسکونه واصل آباد،
17. گل محمد ولد یار محمد، جگرن، مسکونه واصل آباد،
18. عبدالرحیم ولد فقیر محمد، جگرن، مسکونه واصل آباد،
19. محمد حسن ولد دولت محمد، مامور گمرک، مسکونه واصل آباد،
20. غلام محی الدین ولد جمال الدین، مامور احصاییه مرکزی، مسکونه واصل آباد،
21. حفیظ الله ولد عبدالله، تورن، مسکونه واصل آباد،
22. نجیب الله ولد عبدالله، دوهم بریدمن، مسکونه واصل آباد
23. محمد نعیم ولد بازگل، مامور، مسکونه واصل آباد
24. محمد علی ولد خوشحال، مسکونه واصل آباد،
25. شفیع الله ولد عبدالله، دوهم بریدمن، مسکونه واصل آباد،
26. بیرک، مامور شرکت برق کابل، مسکونه واصل آباد،
27. محمد نعیم، مامور تعلیم و تربیه، مسکونه واصل آباد،
28. سید عبدالمناف، مامور ریاست ارزاق، مسکونه واصل آباد،
29. غلام حیدر، مامور تعلیم و تربیه، مسکونه واصل آباد،
30. بسم الله، محصل صنف سوم پوهنزی حقوق، مسکونه واصل آباد،
31. سید داوود، معلم مکتب علاوالدین، مسکونه واصل آباد،
32. حمیدالله، مامور وزارت مالیه، مسکونه واصل آباد،
33. عبدالاحد ولد ولی محمد، مسکونه واصل آباد،
34. علی خان ولد محمد سردار، مامور وزارت مالیه، مسکونه واصل آباد،
35. زمیری ولد محمد علی، مسکونه میریچه کوت،
36. حبیب الله ولد حاجی عبدالله، مامور تعلیم و تربیه، مسکونه چهاردهی،
37. عبد الاحد ولد جلاد خان، معلم، مسکونه لوگر،
38. سید احمد ولد فقیر محمد، آمر مالی قطعه 234، ساکن خیرخانه،

39. عبدالهادی ولد عبداللطیف، داکتر، مسکونه قندهار.
40. فضل محمد ولد یار محمد، دکاندار، مسکونه کندهار.
41. محمد حکیم ولد آقا محمد، معلم، مسکونه چهارآسیاب.
42. محمد خلیل ولد محمد ناصر، معلم، چهاردهی.
43. آقا خان ولد عبدالحبیب، ساکن سمنت خانه.
44. نیازالله ولد عبدالله، مسکونه جبل السراج، مامور احصاییه مرکزی.
45. عبدالودود ولد عبدالکریم، دواساز، مسکونه جوزجان.
46. غلام سرور ولد غلام دستگیر، مسکونه شبرغان، دکتور.
47. محمد قاسم ولد میر حیدر، مسکونه پکتیا، سابق رییس تجارتی بانک.
48. محمد یونس ولد محمد ایوب، مسکونه لغمان، معلم.
49. حشمت الله ولد تاج محمد، مسکونه لغمان، ضابط متقاعد.
50. امان الله ولد بازگل، دوهم برید من، مسکونه خیرخانه.
51. شیر احمد ولد محمد علی، جگرن، مسکونه کابل.
52. عین الدین ولد محراب الدین، مامور متقاعد زارعت، مسکونه رحمانه مینه.
53. نیک محمد ولد نیاز محمد، مامور بیهقی، مسکونه کارته سه.
54. عبدالجبار ولد محمد اشرف، مسکونه نورستان.
55. آغامحمد ولد حاجی نازکیپر {نازک میر} مسکونه قلعه فتح الله.
56. عبدالقدوس ولد محمد سرور، مسکونه هرات، مامور جیولوجی.
57. سید احمد ولد سید شریف، مامور تفتیش شهرداری مزار.
59. عجب گل ولد حلیم خان، مسکونه کابل، ماثوئیست.
59. عبدالخالق ولد حبیب الله، مسکونه ارزگان، مامور ریاست مبارزه با بی سوادۃ.
60. اسدالله ولد محمد آصف، مسکونه وردک، مامور نساجی کندهار.
61. شیرزمان ولد نیازگل، مسکونه لوگر، مسوول محکمه تجارتی.
62. غلام فاروق ولد غلام نبی، داکتر شفاخانه جمهوریت، مسکونه بلخ.
63. خواجه گل ولد خواجه دوست محمد، کابل، محصل، ماثوئیست.
64. گل محمد ولد آقا محمد، مسکونه میدان، محصل صنف سوم پلی تخنیک.
65. یقین علی ولد حیدر علی، مسکونه وزیرآباد، سابق دواساز فعلا بیکار.
66. محمد شفیع ولد یقین علی، مسکونه وزیرآباد، شاگرد مستری.
67. محمد قاسم ولد محمد، محصل اقتصاد.
68. عبدالوکیل، استاد پوهنزی اقتصاد.
69. عبدالغنی ولد محمد افضل، محصل صنف اول طب.
70. حضرت گل ولد نیاز گل محصل صنف پنجم طب.

71. عبدالطیف ولد نورمحمد، محصل صنف پنجم طب، .
72. میرحسین شاه ولد سید منورشاه، محصل صنف پنجم طب،
73. علی احمد ولد فضل احمد، مسکونه چرمگیری، داکتر،.
74. محمدنعیم ولد محمدسرور، سابق قوماندان فعلا متقاعد،
75. محمدملا ولد عبدالخالق، مسکونه چیگل، معلم،
76. سلطانمحمد ولد نظرمحمد، مسکونه چیگل، مامور،.
77. عبدالمالک ولد عبدالخالق، مسکونه چاریکار، معلم، .
78. نقیب الله، مسکونه قلعه بلند، معلم،
79. نورمحمد ولد امیرمحمد، مسکونه سیا هگرد غوربند، معلم،.
80. جمشید ولد سیدان؟، مسکونه سیاهگرد، معلم، .
81. عبدالرحیم ولد اخترمحمد، مسکونه دولتشاهی، زمیندار،.
82. حسین ولد اخترمحمد، مسکونه دولتشاهی، زمیندار،.
83. حاجی صالح ولد غلامحمد، مسکونه لغمان، زمیندار،
84. سید داوود ولد حاجی صالح، مسکونه لغمان، زمیندار،
85. عبدالجمیل ولد محمدرفیق، مسکونه چیگل، معلم، .
86. غلامی یحیی ولد غلامحی الدین، مسکونه پشییان، متعلم،.
87. آقاگل ولد غلام حضرت، مسکونه پشییان، معلم،.
88. دل آقا ولد ملاغلام علی، مسکونه چیگل، متعلم،.
89. عبدالرشید ولد محمدنور، مسکونه نجراب، محصل زراعت،.
90. محمداصغر ولد احمدجان، مسکونه پنجشیر، دریور،
91. شیراحمد ولد سلطان محمد، مسکونه سیدخیل، معلم،
93. محمدعلم ولد محمدکبیر، مسکونه گلبهار، متعلم،.
94. علیم جان ولد عبدالاحمد، مسکونه سیدخیل، متعلم،
95. غلام صفدر ولد غلاممحمد، مسکونه گلبهار، معلم،.
96. غلام ایشان ولد افغان، مسکونه کوهدامن، دکاندار،
97. انارگل ولد سیدامیر، مسکونه غوربند، طالب،
98. محمود ولد محمدبرات، مسکونه بدخشان،
99. طلاگل ولد عبدالحسن، مسکونه سروبی، .
100. شیراحمد ولد محمدسرور، مسکونه مرکز غزنی، محصل دوم طب، .
101. محمدآصف ولد عبدالطیف، مسکونه ننگرهار، محصل پلیتخنیک،
102. عبدالرب ولد حیدرعلی، مسکونه جاغوری، محصل فارمسی،.
103. محمد عثمان ولد محمد امان، انجنیر جیولوجی، مسکونه کارته پروان،

104. داکتر پاینده محمد ولد شیر محمد، مسکونه کابل، داکتر داخله.
105. بشیر احمد ولد امیر محمد، مسکونه تیمنی، استاد پوهنزی طب.
106. غلام حسن ولد غلام حسین، مسکونه کارته پروان، استاد پولی تخنیک
107. عبدالله ولد شیر علی، مسکونه خیرخانه، مامور.
108. محمد وکیل ولد محمد صدیق، مسکونه جاده میوند، مامور هوا شناسی.
109. عبدالعلی ولد عبدالله، مسکونه سرای غزنی، مامور هواشناسی.
110. میر محمد حسن ولد میر محمد اسلم، مسکونه خیرخانه،
111. عبدالصبور ولد عبدالشکور، مسکونه خیرخانه،
112. فرید ولد محمد عمر، بیکار، شهر نو.
113. عبدالروف ولد برکت، محصل پولی تخنیک،
114. عبدالغفور ولد عبدالرسول، مسکونه خیرخانه، عضو تالیف و ترجمه.
115. محمد ظاهر ولد محمد انور، مسکونه کارته پروان، مامور وزارت معادن و صنایع،
116. عبدالله ولد عبدالغنی، کارمند میدان هوایی، مسکونه باغ بالا،
117. جمال الدین ولد قطب الدین، کارمند رادیو کابل، مسکونه کارته پروان،
118. علی شاه ولد محمد یعقوب، کارمند اداره مترولوژی، مسکونه چنداول،
119. خلیل الرحمان ولد غلام محمد، معلم تخنیک، مسکونه سمنگان،
120. غلام علی ولد خلیل الرحمان، مامور تعمیرات وزارت فواید عامه، مسکونه شاه شهید،
121. محمد جان ولد سلطان محمد، داکتر شفاخانه دوصد بستر، مسکونه کارته پروان،
122. محمدرحیم ولد بیک مراد، مامور وزارت معادن، مسکونه سیلو،
123. عبدالشکور ولد عبدالسلام، فروشنده لاجورد ریاست استخراج،
124. عبدالکریم ولد خادم بیک، معلم، مسکونه غور،
125. محمدرحیم ولد علی شفا، معلم، مسکونه غور،
126. لیاقت علی ولد نجف علی، معلم، مسکونه لوگر،
127. محمد جعفر ولد محمدرور، مسکونه پل سوخته، مامور ریاست کوپراتیف،
128. فضل احمد ولد حاجی رمضان، انجنیر جیولوژی، مسکونه کارته پروان،
129. محمدیوسف ولد حاجی رمضان، محصل پل تخنیک، مسکونه فراه،
130. محمدنادر ولد غلام سرور، معلم سفیدسنگ، مسکونه فراه،
131. غلام یحیی ولد غلام سخی، معلم شاه شهید، مسکونه رحمان مینه،
132. محمد زبیر ولد محمد عیسی، کارمند تعلیمات عالی، مسکونه کوهستان،
133. زلمی ولد محمد جواد، کارمند کارتیوگرافی، مسکونه دارالامان،
134. محمدرحیمان ولد محمدیاسین، کارمند بانک ملی، مسکونه شهرنو،
135. سیدپادشاه ولد سید باقرشاه، کارمند بانک ملی، مسکونه مکروریان



136. عبدالاحمد ولد خانگل، کارمند وزارت آب و برق، مسکونه ننگرهار،
137. غلام فاروق ولد غلام حیدر، تخنیکر رادیو، مسکونه جدیدآباد،
138. آقا محمد ولد محمد عثمان، پیاده شفاخانه ابن سینا، مسکونه افشار،
139. عبدالحبیب ولد عبدالحکیم، کارگر فابریکه سمون، مسکونه خیرخانه،
140. میر سمیع الدین ولد میر سلام الدین، مسکونه گل دره، نرسینگ، .
141. بیلار سینگ ولد رام سینگ، لغمان، صنف دوازده تخنیکم، .
142. عبدالجعفر ولد محمد نبی، مسکونه واصل آباد، انجنیری سروی جیولوژی،
143. عبدالحی ولد محمد نبی، مسکونه چاردهی، انجنیری سروی جیولوژی،
144. امان الدین ولد عبدالمحمد، مسکونه کابل، انجنیری سروی جیولوژی،
145. عبدالرزاق ولد عبدالغنی، مسکونه کابل، مامور کارتوگرافی جیولوژی، .
146. عبدالغفار ولد محمد حسین، مسکونه قندهار، انجنیر جیولوژی، مائوئیست .
147. غلام حسین ولد محمد قاسم، مسکونه جمال مینه، صنف دوم پلیتخنیک،
148. نثار احمد ولد عزیز احمد، مسکونه سرای غزنی، صنف دوم پلیتخنیک،
149. امان الله ولد نورالله، مسکونه کارته سه، صنف دوم پلیتخنیک،
150. نصیر احمد ولد عزیز احمد، مسکونه سرای غزنی، صنف دوم پلیتخنیک،
151. لعل محمد ولد عبدالرحمان، مسکونه مشرقی، صنف دوم پلیتخنیک،
152. نجیب الله ولد محمد نعیم، مسکونه کارته پروان، صنف دوم پلیتخنیک،
153. عبدالسلام ولد محمد سرور، مسکونه هرات، صنف دوم پلیتخنیک،
154. جگندر سینگ ولد رام سینگ، مسکونه غور بازار، صنف دوم پلیتخنیک،
155. شفیع الله ولد نعمت الله، مسکونه قره باغ، صنف دوم پلیتخنیک،
156. فیض احمد ولد نثار احمد، محصل پل تخنیک، مسکونه هرات، .
157. عبدالبصیر ولد محمد کبیر، محصل پل تخنیک، مسکونه هرات،
158. محمد هاشم ولد محمد کریم، محصل پل تخنیک، مسکونه فراه، .
159. عبدالرحمان ولد عودل محصل پل تخنیک، مسکونه بلخ، .
160. محمد نعیم ولد محمد علم، محصل پل تخنیک، مسکونه پروان .
161. بایقرا ولد محمد طاهر، محصل پل تخنیک، مسکونه بدخشان،
162. حاجت الله ولد امین الله، محصل پل تخنیک، مسکونه لغمان،
163. عین الدین ولد ملا جان، معلم، مسکونه قلعه آخند، .
164. عبدالرسول ولد محمد حسن، محصل ادبیات، مسکونه فاریاب،
165. محمد علم ولد قربان علی، محصل پل تخنیک، مسکونه غزنی،
166. محمد ضیا ولد غلام رسول، مامور وزارت تجارت، مسکونه قلعه فتح الله،
167. عبدالصبور ولد عبدالقادر، کارمند وزارت تجارت، مسکونه کارته سه، .

168. پرویز ولد غلام علی، معلم، مسکونه افشار،
169. حیدر علی ولد امیر محمد، بیکار، مسکونه بهسود،
170. سلام الدین ولد محمد نبی، نماینده شرکت امنیتی، مسکونه چارآسیاب،
171. خادم حسین ولد دولت حسین، بخاری فروش، مسکونه وردک،
172. محمد یونس ولد محمد مهدی، کارمند متقاعد، مسکونه کابل .
173. نجیب الله ولد عبدالله، متعلم ابوحنیفه، مسکونه شاه شهید،
174. محمد قسیم ولد محمد امین، متعلم دیپارتمنت عربی، مسکونه رباط پروان،
175. سید عمر ولد سید غلام فاروق، انجنیر وزارت معادن، مسکونه کلکان،
176. عبدالوهاب ولد عبدالله، مامور دیپارتمنت جیولوژی، مسکونه غزنی، .
177. فضل محمد ولد سردار، کارگر (خوست)، مسکونه وردک،
178. بمان علی ولد بنیاد علی، محصل، مسکونه کابل، م .
179. محمد جعفر ولد غلام علی، معلم، مسکونه چاردهی،
180. سخیداد ولد سرور، محصل انجنیری، مسکونه قره باغ،
182. سید محمد ولد سید محمد حیدر، مسکونه جاغوری، فارغ شده،
183. احمد وحید ولد صالح محمد، مسکونه چنداول، انجنیر،
184. محمد داوود ولد محمد حسن، مسکونه جاغوری،
185. خادم حسین اکبری ولد حسن علی، مسکونه جاغوری،
186. خادم حسین ولد غلام حسین، مسکونه جاغوری
187. اسدالله ولد یعقوب علی، مسکونه جاغوری، عضو سارنوالی، .
188. عبدالرحیم ولد غلام علی، مسکونه جاغوری، مستری،
189. محمد امان ولد جان علی، مسکونه جلال آباد، محصل وترنری، .
190. سلمان علی ولد طلا، مسکونه افشار، کارگر هوتل انترکانتیننتل .
191. غلام علی ولد سلطان علی، مسکونه جاغوری، محصل وترنری، م .
192. غریب حسین ولد محمد صادق، مسکونه جاغوری، محصل دارالمعلمین، .
193. محمد اسحاق ولد میرزا حسین، مسکونه جاغوری، مامور،
194. داود شاه ولد یعقوب علی، مسکونه جاغوری، خیاط .
195. عبدالشکور ولد حیدر علی، مسکونه جاغوری، بیکار، .
196. زوارشاه ولد یعقوب علی، خیاط، باشنده جاغوری، .
197. عبدالشکور ولد حیدر علی، مسکونه جاغوری، .
198. محمد اسحاق ولد میرزا حسین، مامور سیلو، مسکونه جاغوری
199. محمد خان ولد محمد رضا، ملا، مسکونه سرای خواجه، .
200. محمد حفیظ ولد عبدالرحیم، مامور وزارت زراعت، .

201. محمدباقر نورزایی ولد شهنواز، مسکونه غزنی، مامور مستوفیت کابل،
202. تیمورشاه ولد مولوی عبدالرحیم، مسکونه جمال مینه، محصل سال سوم طب،
203. فیض الدین ولد قطب الدین، مسکونه چاریکار، محصل سال دوم طب،
204. محمد جعفر ولد محمدهاشم، مسکونه کابل، داکتر طب صحت عامه،
205. نصیراحمد ولد عبدالقدوس، مسکونه مرادخوانی کابل.
206. محمدعثمان ولد پیغمبرگل، مسکونه اندخوی، محصل طب،
207. غلامعلی ولد غلام حسن، مسکونه تایمنی وات، تجار پرزه جات موتر،
208. محمدافضل ولد قادرخان، مسکونه ننگرهار، زمیندار،
209. حفیظ الله ولد لعل گل، مسکونه کارته پروان، مامور وزارت صحت عامه،
210. محمد عارف ولد محمد، مسکونه سیاسنگ، محصل طب،
211. سید قسیم ولد سید مقصود، مسکونه لغمان، معلم،
112. معین الدین ولد لعل گل، مسکونه کارته نو، مامور وزارت تعلیم و تربیه،
213. نورمحمد ولد گل محمد، مسکونه سیاسنگ، معلم لیسه بگرامی،
214. عبدالعزیز مسکونه لغمان، انجنیر، مائوئیست
215. محمدانور ولد فیاض، مسکونه بیبی مهر، مدیر پلانگذاری،
216. محمد نعیم ولد سلطان عزیز، مسکونه خیرخانه، محصل صنف دوم انجنیری،
217. عنایت الله ولد غلام نبی، مسکونه خیرخانه، انجنیر سروی جیولوجی،
218. محمد اشرف ولد محمد ابراهیم، مسکونه کابل،
219. فیض احمد ولد غلام جان، مسکونه کابل، مامور،
220. محمدظاهر ولد محمد ابراهیم، مسکونه استالف، محصل،
221. عبدالواحد ولد محمد انور، مسکونه استالف، کارگر
222. محمدایوب ولد محمد یعقوب، مسکونه شکردره، متعلم،
223. علی محمد ولد حیدر، مسکونه چهاردهی، معلم لیسه حبیبیه،
224. محمد نعیم ولد سلطان عزیز، مسکونه خیرخانه، محصل،
225. گلاب خان ولد ولی محمد، مامور اطلاعات و کلتور،
226. میرنظام الدین ولد میرسبف الدین، مسکونه جبل سراج، مامور شهرداری،
227. عزیز احمد ولد نوراحمد، مسکونه کندز، مامور مجادله ملاریا،
228. نیازمحمد ولد لعل محمد، مسکونه خان آباد، متعلم،

229. علی اصغر ولد علی بخش، مسکونه جمال مینه، انجنیر وزارت فواید عامه
230. خلیل الله ولد عبدالله، مسکونه شیرپور، انجنیر وزارت فواید عامه
231. نصرالله ولد شیرالله، مسکونه تایمی، مامور،
232. اسدالله ولد صاحب خان، مسکونه تایمی، مامور ریاست میخانیک،
233. اسدالله ولد میرآجان، مسکونه سرخ رود، مدیر فنی اصلاحات ارضی،
234. محمداسحاق ولد محمد رحیم، مدیر کنترول تفحصات پطرول مزارشریف،
235. محمدهاشم ولد عبدالعزیز، مسکونه پنجشیر، مامور فواید عامه،
236. عبدالجلیل ولد عبدالخلیل، مسکونه پنجشیر، مامور،
237. محمداکرم ولد دولت خان، مسکونه پنجشیر، محصل،
238. داود سرمد ولد محمد شریف، مسکونه قره باغ، بیکار،
239. فقیرکلکانی ولد فدامحمد، مسکونه کلکان، بیکار،
240. محمدعزیز ولد حفیظ الله مسکونه پغمان، معلم،
241. عبدالکبیر ولد محمدآصف، مسکونه واصل آباد، معلم،
242. غلام صفدر ولد غلام حیدر، مسکونه پنجشیر، کارمند،
243. عبدالقدوس ولد عبدالسلام، مسکونه کلکان، بیکار،
244. مهردل ولد عبدالقدوس، مسکونه سرای خواجه، دکاندار،
245. خواجه ولد غلام حیدر، مسکونه شوربازار، کارمند،
246. عبدالله ولد غلام حیدر، کارمند،
247. محمدظفر ولد غلام حیدر، مدیر قطعه 21 غند محافظ،
248. محمد کبیر ولد محمد یوسف، مسکونه بهسود، معلم،
249. نظرمحمد ولد عطا محمد، مسکونه چهلستون، محصل،
250. احمدضیا ولد عطا محمد، مسکونه چهلستون، محصل،
251. عطا محمد ولد خوشدل، مسکونه چهل ستون، مامور متقاعد،
252. محمدطاهر ولد محمد ابراهیم، محصل دانشکده علوم،
253. محمدحسین ولد محمدحسن، مسکونه لغمان، مامور وزارت عدلیه،
254. عبدالمجید ولد جمعه خان، مسکونه سرايخواجه، بیکار،
255. شاولی ولد عنایت الله، مسکونه کابل،

256. جان دل ولد رحم دل، مسکونه سرای خواجه،
257. محمد بشیر ولد محمد قاسم، مسکونه لوگر، معلم،
258. ناظر حسین ولد سید محمد حسن، مسکونه جمال مینه، مامور دستگاه خانه سازی،
259. شریک الله ولد دین محمد، مسکونه خیرخانه، مامور دستگاه خانه سازی
260. محمد کاظم ولد محمد طالب، مسکونه بدخشان، زمیندار،
261. شیرخان ولد محمد مراد، مسکونه خان آباد، متعلم،
262. عبدالصمد ولد عبدالله، مسکونه خان آباد، متعلم،
263. عبدالستار ولد غلام رسول، مسکونه خان آباد، متعلم،
264. عبدالسلام ولد عبدالغیاث، مسکونه خوست، مامور،
265. اعظم ولد محمد امیر، مسکونه واخان، متعلم،
266. محمد ظاهر ولد قربان، مسکونه بدخشان، متعلم،
267. محمد داوود ولد عبدالروف، مسکونه لغمان، انجنیر وزارت معادن،
268. برهان الله ولد حفیظ الله، مسکونه کلوله پشته، متعلم،
269. شیرپادشاه ولد خان، مسکونه لوگر، پولیس،
270. محمد هاشم ولد عبدالقدوس، مسکونه سمنگان،
271. محمد عثمان ولد موسی، مسکونه ایبک،
272. عبدالفتاح ولد فضل الدین، مسکونه ایبک، عضو نظارت خانه سمنگان،
273. عبدالعزیز ولد عبدالعظیم، مسکونه ایبک، معاون اداری تعلیم و تربیه،
274. انجنیر غلام سخی ولد عبدالجبار، مسکونه قلعه چه، بیکار،
275. شیرپادشاه ولد لاک خان، مسکونه لوگر، سارندوی شهر قدیم
276. عبدالفتاح ولد محمد اسحق، مسکونه پروان، مامور نساجی بگرامی
277. عبدالحفیظ ولد عبدالواحد، مسکونه پروان، مامور،
278. سید امان الله ولد سید نعیم، مسکونه چاریکار، مساعد سارنوالی،
279. ظهیرالدین ولد غلام مصطفی، مسکونه پنجشیر، متعلم،
280. محمد موسی ولد یعقوب علی، مسکونه غزنی،
290. غلام محمد ولد غلام مصطفی، مسکونه پنجشیر،
291. داوود سرمد ولد محمد شریف، مسکونه خیرخانه، معلم
292. عبدالحی ولد محمد عالم، مسکونه پروان،

293. محمدحسین ولد محمدحسن، مسکونه پغمان،
294. نجیب الرحمان ولد عبدالرحمان، مسکونه کابل، متعلم صنف دوازده،
295. میرآجان ولد عبدالله، مسکونه پروان، زمیندار
296. محمدسرور ولد محمد ایوب، کارمند آریانا،
297. دین محمد ولد پیرمحمد، مامور ترانسپورت کابل،
298. زرجان ولد خواضک، مسکونه لوگر،
299. حبیب الله ولد عبدالله، مسکونه هرات، محصل ادبیات،
300. محمدکاظم ولد محمدهاشم، مسکونه هرات، محصل ادبیات،
301. محمدعلم ولد محمد اسحق، مسکونه افشار، مامور تلویزیون،
302. عبدالجبار ولد مقصود، مسکونه میرپچه کوت، مامور وزارت عدلیه
304. اقبال شاه ولد اکبرشاه، مسکونه میرپچه کوت، متعلم،
305. محمد انور ولد محمدعمر، مسکونه بی بی مهرو، مدیر تعلیمات عالی،
306. ولی محمد ولد صالح محمد، مسکونه کارته پروان، دستفروش،
307. عزیزالله ولد حفیظ الله، مسکونه پغمان،
308. اول خان ولد عجب گل، متعلم صنف یازده،
309. عبدالجبار ولد عجب گل، فارغ دوازدهم،
310. لعل محمد ولد ناصرخان، مسکونه کاپیسا، محصل دارالمعلمین پروان،
311. نورعلی ولد حضرتقول، مسکونه تخار، معلم، فعلا بیکار،
312. میرعتیق الله ولد میرآقا، محصل پولیتخنیک،
313. محمد داوود ولد محمدآصف، مسکونه ننگرهار، معلم لیسه انصاری،
314. محمدحسن ولد محمدعزیز، مسکونه بدخشان، محصل در پلیتخنیک،
315. داکتر محمدطاهر، ولد سیدعلم،
316. شاه آغا ولد شیرآغا، مسکونه ناحیه 5 کوته سنگی، مامور مرغداری پغمان، شعله ای
317. سیدعلم ولد حمیدالله، کارمند وزارت فواید عامه، مسکونه پروان،
318. صادق علی یاری، ولد عبدالله، مسکونه جاغوری غزنی، داکتر
319. محمد اکرم یاری، ولد عبدالله، مسکونه جاغوری، معلم
320. محمد علی ولد غلام رضا، مسکونه جاغوری، معلم
321. علی دریاب، ولید محسن علی، مسکونه جاغوری، معلم



322. عبدالله، ولد محمد حسین مسکونه قره باغ غزنی، محصل صنف دوم فاکولته انجینیری.

به مورد خواهد بود اگر گوشه یی از یک کتاب مستند تحت عنوان "رنجهای مقدس" را در اینجا درج نمایم:

"ریاست اول (خادش درک) به یک مسلخ می ماند تا اداره تحقیق. آدم ربایی معطلی نداشت. کارمندان این ریاست شب و روز می دویدند و انسان شکار میکردند. گاهی با خود میگفتم آفرین به حوصله اینها! کارمندان این اداره نه شب می شناختند و نه روز. بدو بدو بود و بیار بیار، بزن بزن بود و بکن بکن! فحش، تعرض، دست انداختن به نقاط حساس بدن، برق، تمرین بوکس و کاراته و ... که تعریف و ترسیم آن فضا، از عهده من ساخته نیست. در یک کلمه: خیلی و حشتناک بود. صدای چیغ و فغان متهمین، ناله و زاری اسیران، قهر و غیظ شکنجه گر، چهره های خسته وزار، سرها و صورت های آغشته با خون. یکی به کوما می رفت و دیگری یارای ایستادن روی پا را نداشت. نگاه های خسته و درمانده شکنجه شده ها... همه و همه صحنه های رقت انگیزی بودند که دل سنگ را آب میکرد. من تنها طبقه اول این عمارت را دیدم. نمیدانم که در طبقه بالایی چه وحشتی جاری بود. در یکی از نیمه شب ها که من در دهلز ایستاده بودم، خادیس ها {فعالان شبکه استخبارات رژیم} جسدی را از طبقه بالایی پایین کردند و به بیرون بردند. انواع شکنجه و از آنجمله برق دادن در ریاست اول، یک امر عادی و ضروری پنداشته میشد. وقتی شکنجه بیشتر میشد و شدت میگرفت، متهم تاب نمی آورد و قلبش از حرکت می ماند. آن عده از کارمندان و فعالین ریاست خاد اول را که من دیدم، انسانهای احساساتی، ناآگاه، بی تجربه، لومپن صفت و خام بودند. بیشترین از زور و خشونت کار میگرفتند تا ارائه منطق و روش های مسلکی استنطاق. دشنام زدن و کار بُرد الفاظ رکیک، کمترین چیزی بود که سر زبان آماده داشتند." (۱۴)

و همین نویسنده زندان دیده، در جای دیگری از کتابش در وصف زندان "پلچرخ" چنین مینویسد: "آری! غم تشناب به مقصد رفع حاجت، رنج بزرگی برای تمامی زندانیان محسوب میگردد. زندانی پشت دروازه بسته به اصطلاح لنگ میزد، ولی بهره دار برایش میگفت: "آغا جان! اینجا خو هوتل شاه قل نیس که هر وقت دلت

خاست، دراپی و برایی! " اگر زندانی تقاضا را بارِ دگر تکرار میکرد، نتیجهٔ عذر و زاری، آن میشد که پهره دار بگوید: " ای خاینِ وطنفروش! ده ایزارت ایلا بته! " همان بود که ده ها انسان شریف و با عزت داخل خریطه های پلاستیکی رفع ضرورت میکردند و بد تر از آن، گاهی کاربه " رسوایی " می کشید! باور دارم که اکثریت کسانی که در همچو شرایط غیر انسانی اسیر بوده اند- مانند من- سلامتی جسمی و روحی را دیگر در خواب هم نمی بینند! اخطار جلادان هنوز به یادم است که میگفتند: " اول خو از پیش ما زنده نمی برایی، اگه بیرون هم شدی، جانِ جور نصیبت نخات بود. " (۱۵)

علاوتاً، آنانی که به نحوی از این زندان مخوف عصر زنده بیرون آمده اند، اظهار میدارند که زندانیان در تحت رهبری رژیم کودتا، نه تنها با بدترین شکلی شکنجه میشدند، بلکه زندانیان در محل کثیف و پُرازدحام، البته با کمبود غذا و خدمات صحی و در فضای ترس و تحقیر و تهدید دوامدار و در "کوته قلفی" ها {سلولهای تنگ و تجریدی} نگهداری میشدند.

بی خوابی دادن، ناخن کشیدن، سوختاندن بعضی از اعضای بدن با نیم سوختهٔ سگرت، برق دادن (شوک برقی)، در سلولهای کاملاً سرد و نمناک جادادن، فحش و ناسزاگویی و مصادرهٔ قلم و کاغذ و فعالیت های جاسوسی علیه محبوسین و نبود هرگونه سهولت حیاتی اسیران، از جمله برنامه های شباروزی مقام های امنیتی رژیم بود.



نمایی از ساختمان یکی از محوطه های زندان پلچرخ

**به مورد خواهد بود در همینجا فشرده پی از زنده گینامه نورمحمد تره کی را غرض شناخت بیشتر از او، درج نماییم:**

"نورمحمد تره کی یکی از بنیانگذاران حزب دمکراتیک خلق افغانستان بود که بعد از کودتای هفت ثور قدرت را به دست گرفت.

نور محمد از قبیله تره کی بود و در روستای ناوه مقر از توابع ولایت غزنی به دنیا آمد. تاریخ دقیق تولد تره کی معلوم نیست، ولی در برخی از منابع، تولد او ۲۳ سرطان (تیر) سال ۱۲۹۶ خورشیدی ذکر شده است.

تره کی در خانواده ای بزرگ شد که از نظر اقتصادی متوسط بود، پدرش مالدار (دامدار) نیمه کوچی و شخص بسیار گمنامی بود.

وی تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و به خاطر ارتباط قبیله ای با عبدالمجید زابلی، سرمایه دار معروف، در شرکت تجاری او به عنوان کاتب (منشی) به کار مشغول شد.

با آنکه پدر تره کی شخص گمنامی بود، ولی امیرالملک کاکا (عمویش)، به عنوان "جمع دار" برای حکومت بریتانیا در کویت کار می کرد و شغلش این بود که جوانان قوم خود را به هند می بُرد و آنها را در جاده سازی و کارهای ساختمانی به کار می گمارد و از این بابت دستمزد دریافت می کرد.

تره کی با یکی از اقوام خود در نوجوانی به کویته رفت و سه سال در آنجا درس خواند {معلوم نیست چه خواند و چه آموخت؟} و بعد از بازگشت به زادگاهش، مدتی به عنوان معلم خانگی (خصوصی) در منزل اختر محمد خان، که از خان های ناوه بود، به آموزش مشغول شد تا مخارج خانواده را تکافو نماید.

تره کی چندی بعد، برای کار به قندهار رفت و هنگامی که نمایندگی شرکت پشتون مربوط به عبدالمجید زابلی (سرمایه دار بزرگ افغانستان) در هندوستان تاسیس شد، او به عنوان منشی آن شرکت به هند سفر کرد.

تره کی بعد از مدتی به افغانستان بازگشت و توسط کاکای خود (...) که در دستگاه های دولتی نفوذ داشت، به عنوان کارمند وزارت فواید عامه، به کار مشغول شد.

در سال های درگیری جنگ جهانی دوم، او مدتی به عنوان مدیر بخش پترول (بنزین) در شرکت انحصاری پترول و شکر مشغول کار بود که بعد از مدتی، بخاطر سوءاستفاده ازوظیفه، ازاین مقام برکنار ساخته شد و بعد از برکناری، عبدالمجید زابلی او را در تجارتخانه خصوصی خود به کارگماشت که مدتی بعد از آن جا نیز رانده شد.

طبق نوشته آنتونی آرنولد در کتاب "کمونیسم دو حزبی" که محمد صدیق فرهنگ نیز در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" به آن اشاره کرده، علت بر کناری تره کی از شرکت پترول، دستبرد در کوپن های نفت و علت بر کناری او از تجارتخانه عبدالمجید زابلی، اختلاس در مصارف تعمیرات ذکر شده است.

اولین فعالیت سیاسی نورمحمد تره کی، از دوره صدارت شاه محمود خان شروع شد، وی با پیوستن به حزب "ویش زلمیان" (جوانان بیدار) مقالاتی با لحن رادیکال در جریده "انگار" که ارگان نشراتی همین حزب بود، می نوشت. وی درارتباط با فعالیتهای سیاسی در "ویش زلمیان"، مدتی زندانی شد.

در سال ۱۳۳۱ خورشیدی، نورمحمد تره کی به همراه تعداد دیگری از سران حزب، بعد از آزادی از زندان به دیدار شاه محمود خان رفت و وفاداری خود را به صدراعظم اعلام کرد.

شاه محمود خان نیز، تره کی را به عنوان وابسته مطبوعاتی افغانستان در واشنگتن انتخاب کرد، ولی پس از یک سال فعالیت در آمریکا، سردار محمد نعیم، سفیر کبیر افغانستان در آمریکا او را فردی بی کفایت خواند و از کار برکنار کرد.

تره کی زمانی که از کار برکنار شد، در یک مصاحبه مطبوعاتی حکومت افغانستان را "حکومت خودکامه" خواند و اظهار داشت که می خواهد به عنوان پناهنده در آمریکا بماند. ظاهراً دولت آمریکا از دادن پناهندگی به تره کی خودداری کرد.

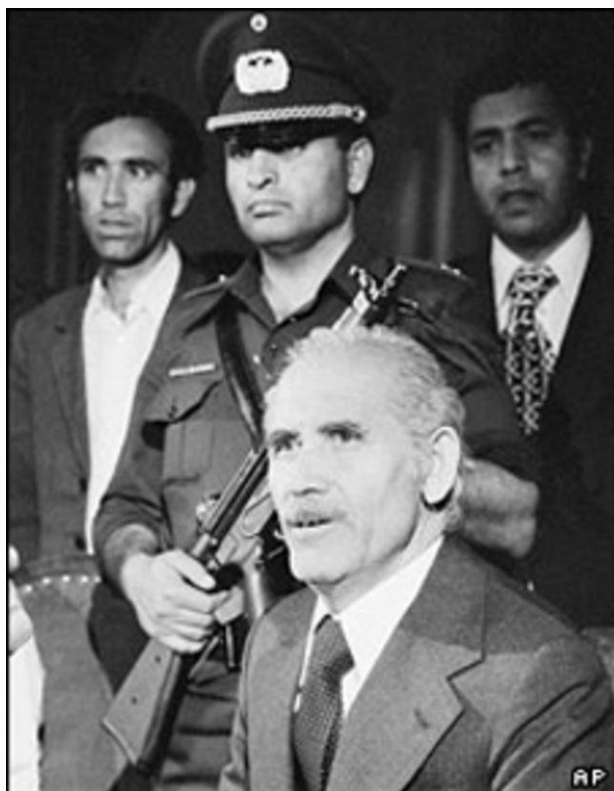
او پس از بازگشت از آمریکا به پاکستان رفت و در آنجا حمایت خود را از سیاست سردار محمد داوود، که تازه به نخست وزیری رسیده بود، اعلام کرد و با وساطت محمد اکبر پروانی، سر کنسول افغانستان در کویت، بخشیده شد و در سال ۱۳۳۵ خورشیدی به کابل بازگشت.

در سال ۱۳۴۵ او خود را به نمایندگی از مردم ولسوالی مقر ولایت غزنی برای حضور در پارلمان نامزد کرد، اما شکست خورد.

در دوران نخست وزیری داوود خان، مثل اکثر کشورها، در افغانستان نیز اندیشه های مارکسیستی رشد پیدا کرد که نور محمد تره کی در همین ایام سفری به شوروی داشت و با برخی از اعضای حزب کمونیست آن کشور دیدار کرد.

در ۱۱ جدی (دی) سال ۱۳۴۴ خورشیدی و در نخستین گنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در خانه نورمحمد تره کی در کارته ۴ کابل برگزار شد، او به عنوان منشی عمومی (دبیرکل) حزب انتخاب شد.

(۱۶)



نورمحمد تره کی



## مأخذ فصل دوم

- (۱) سقوط افغانستان- صفحه ی ۳۰۴ - تألیف صمدغوث چاپ پشاور
- (۲) همان اثر- صفحه ۳۰۰
- (۳) ماهنامه پگاه منتشره کانادا، شماره دوم، صفحه ی پنجم سال ۱۹۹۵م
- (۴) همان منبع - همان صفحه
- (۵) کودتای ثور- نیم نگاهی به فرماندهی قوتهای هوایی و مدافعاً هوایی - به قلم فرهاد لیبیب - منتشره ماهنامه ی پگاه درکانادا - شماره نهم صفحه دهم ۱۹۹۴م
- (۶) نگاهی به شخصیت، نظرات و سیاستهای سردارمحمد داوود - به قلم دکترعاصم اکرم - صفحه ۳۱۶
- (۷) ماهنامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پگاه منتشره کانادا، شماره دهم- صفحه دهم ، سال ۱۹۹۶م
- (۸) ماهنامه پگاه منتشره کانادا، شماره ششم، صفحه دهم، سال ۱۹۹۵م
- (۹) بررسی تنشهای قومی درافغانستان به قلم ک. پیکارپامیر- صفحه ۸۶- چاپ - تورنتو
- (۱۰) ماهنامه "افغان رساله" منتشره تورنتو، صفحه ۱۳ - شماره ی ۱۱۸
- (۱۱) وبسایت حزب همبستگی افغانستان-
- مقاله بالاحصار... بقلم تیمور- یکشنبه سیزدهم ماه اسد ۱۳۹۲ خورشیدی
- (۱۲) سایت افغان - جرمن آنلاین-مقاله داکترعبدالرحمن زمانی -
- (۱۳) همان اثر- صفحه ی ۸۷ به نقل از کتاب ؛یغمای دوم منگلی
- (۱۴) کتاب رنجهای مقدس- جلد اول- صفحه ۳۸ و ۳۹- نوشتا استادنسیم رهرو- انتشارات شاهمامه - هالند.
- (۱۵) منبع : گوگل
- (۱۶) رنجهای مقدس- جلد اول - صفحه ۶۲

## فصل سوم

# چرخش دیگری در سیاست ماسکو

## و

## اشغال نظامی افغانستان

آنهمه بیدادگری و کشتار توسط رژیم کودتای ثور به رهبری جناح "خلق" (تره کی و امین) و خیزش های مسلحانه سراسری مردم افغانستان در قطعات عسکری و در شهرها و قصبات کشور، رهبران کرملین را نه تنها سخت نگران ساخت، بلکه در نهایت امر، مصمم شان نمود تا به تعداد یکصد و بیست هزار سربازان کشور را به قول خود شان " غرض مقابله با ارتجاع و امپریالیسم"، به تاریخ ششم ماه جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی از راه زمین و هوا وارد افغانستان نمایند.

این عمل ضد حقوقی، ضد همسایه داری و ضد پرنسپ های بین المللی مقام های شوروی، موجب واکنشهای تکان دهنده اعتراضی، تحرکات سیاسی و دیپلماتیک و اقدامات گسترده نظامی و تبلیغاتی در افغانستان، منطقه و جهان گردید.

قبل از آنکه روی واکنشها و اقدامات فکری، سیاسی، استخباراتی و نظامی علیه عمل تجاوزکارانه مقام شوروی مکث نماییم، ناگزیر بایستی روی چگونه گی این تجاوز و نحوه قتل حفیظ الله امین رهبر مغرور، خودکامه و بی باک جناح خلق در کابل اندکی روشنی بیندازیم:

شب بیست و ششم ماه دسمبر سال ۱۹۷۹ میلادی و در آستانه عید کرسمس جهان عیسویت بود که نیروهای زمینی و هوایی یکصد و بیست هزار نفری شوروی وارد

کابل و ولایات کشورگردیده در قدم نخست، مراکز مهم نظامی، دولتی و استراتژیک در کابل، مزار، قندهار، شیندند (سبزوار) و سایر ولایات را اشغال گفته بودیم که

رهبران جناح پرچم، توسط رهبران جناح "خلق"، بخصوص توسط حفیظ الله امین از درون حزب و دولت رانده شده و ظاهراً به حیث سفرای رژیم به کشورهای مانند ایران، پاکستان، یوگوسلاویا، چکوسلواکیا و غیره مقرر شده بودند. اما این رهبران رانده شده، ارتباطات مخفیانه شان با مقام های شوروی را حفظ کرده و غرض بازگشت به وطن انتظار میکشیدند تا آنکه همراه با قوای اشغالگر شوروی در بیست و ششم ماه دسمبر ۱۹۷۹ م به کابل برگشتند.

یکی از وظایف و برنامه های بسیار مهم و ضروری قوای مهاجم شوروی در آن شب، دستگیری و قتل حفیظ الله امین بود؛ زیرا نظریه چرخش سیاسی و تصمیم جدید کرمین، نه تنها دیگر به وجود او نیازی احساس نه میکردید، بلکه وسیله شکست برنامه های "انقلابی" در افغانستان نیز پنداشته میشد.

پس، بهتر خواهد بود جریان به محاصره کشیدن قصر "تپه تاج بیگ" در حومه شرق کابل و قتل "امین" را از قول "متروخین" افسر عالی رتبه کی جی بی و نویسنده کتاب "کی جی بی در افغانستان" بشنویم:

"کی جی بی در بیست و هفتم دسمبر به عملیات (عقیق) آغاز نمود که مشتمل بود بر یورش براقامتگاه حفیظ الله امین رئیس جمهور جمهوری دموکراتیک افغانستان و منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان. ازین بردن نامبرده و افراد نزدیک به او و بالاخره دستگیری همراهان و اعضای بلند پایه دولت او. برای سهم گرفتن در عملیات (عقیق) بیشتر از هفتصد تن از اعضای کی جی بی از مرکز و حومه آن به شهر کابل گرد آورده شده بودند. اینها همه یونیفورم نظامی افغانی به تن داشتند. رمز آغاز عملیات، انفجار بود که باید در زیر یک درخت در یک چهارراهی در مرکز کابل صورت میگرفت. برای انجام اینکار، از قبل مواد منفجره در آنجا جا سازی شده بود. تعداد اعضای کی جی بی که در جریان این عملیات به قتل رسیدند از مرز صد تن گذشته بود. تصاویر افرادی که در جریان اجرای وظیفه انترناسیونالیستی شان {نابودی حفیظ الله امین} به قتل رسیده بودند در دهلیزها و اتاقهای کی جی بی نصب گردید. اندروپف وادار گردید تا نصب این همه تصاویر

را مورد غور و بررسی قرار دهد؛ زیرا نصب اینها موجب جلب توجه بیش از حد میگردید." (۱)

بلی! به تعداد هفتصد تن از اعضای نظامی کی جی بی در شب بیست وهفتم ماه دسمبر ۱۹۷۹م (شب ششم ماه جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی) بود که نشرات عادی یگانه دستگاه رادیویی افغانستان، پس ساعتی اختلال، بیانیه ببرک کارمل را به نشر رسانید که ازمرگ حفیظ الله امین و "مرحله تکاملی انقلاب ثور" برای مردم افغانستان اطلاع میداد. هرچند تحلیلگران سیاسی گفتند که این بیانیه مختصر و یا اطلاعیه کارمل نه ازطریق امواج رادیو افغانستان، بلکه ازطریق رادیو تاشکند که دراختیارروسها بود، به نشر رسید.

### مختصرزنده گینامه حفیظ الله امین را در اینجا بخوانیم

"حفیظ الله امین، در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در روستای "قاضی خیل" پغمان، در شمال غرب کابل در خانواده متوسط الحالی به دنیا آمد. پدرش، حبیب الله در دوران نخست وزیری هاشم خان وظیفه زندانبانی زندان کابل را، که در آن زمان به نام "توقیف خانه کابل" نام برده میشد بر عهده داشت و بیشتر نیروهای سیاسی در همین زندان محبوس بودند.

"امین" تحصیلات ابتدایی خود را در پغمان فراگرفت و برای ادامه تحصیلات به کابل رفت و تحصیلات عالی را در دارالمعلمین (تربیت معلم) کابل سپری کرد و پس از به دست آوردن لیسانس از دانشگاه علوم کابل به شغل معلمی روی آورد. او بر اثر لیاقتی که از خود نشان داد خیلی زود سیر پیشرفت اداری را طی کرد و به عنوان مدیر لیسه ابن سینا یا (دیرستان شبانه روزی ابن سینا) انتخاب شد. آنگونه که محمد صدیق فرهنگ در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" آورده است، حفیظ الله امین در لیسه ابن سینا تعدادی از جوانان را جذب نمود و برای آنها یک کلاس غیررسمی شبانه برگزار کرد و در آن نظریات سیاسی خود را برمبنای عقیده "برتری خواهی قومی" تدریس می کرد.

در سال ۱۳۳۶ خورشیدی، حفیظ الله امین برای ادامه تحصیلات و با استفاده از بورسیه دارالمعلمین عازم آمریکا شد و پس از دریافت فوق لیسانس در رشته تعلیم

و تربیت به کابل بازگشت و در یک موسسه آموزشی آمریکایی در کابل مشغول به کار شد و آنگونه که در برخی از منابع آمده است، در همین زمان با نور محمد تره کی آشنا شد.

حفیظ الله امین که مایل بود تحصیلات خود را ادامه دهد، برای دریافت دکترای خود در سال ۱۳۴۱ خورشیدی برای دومین بار عازم آمریکا شد، ولی به علت سرگرم شدن در فعالیت های سیاسی و یا به دلایل دیگری پس از یک سال تحصیل و قبل از دریافت دکترای به کابل بازگشت.

وی در دوران اقامت خود در آمریکا برای مدتی مسئول انجمن محصلان افغانستان در آمریکا شد و بنا به روایت "انتونی آرنولد" در کتاب "کمونیسم دو حزبی"، امین در روزهای تعطیل هفته به تمرین نشانه زنی می پرداخت.

اما خود حفیظ الله امین بعدها مدعی شد که دارالعلوم آمریکا به سفارش حکومت افغانستان بورسیه تحصیلی او را قطع نموده است، ولی طبق گفته آقای فرهنگ، برای اثبات این ادعا که با روش عمومی دارالعلوم تفاوت دارد، سندی ارائه نشده است.

حفیظ الله امین در سال ۱۳۴۳ خورشیدی برای شرکت در انتخابات شورای ملی، به افغانستان بازگشت. هنگامی که او به کابل رسید از تاسیس حزب دموکراتیک خلق چند ماهی بیشتر نگذشته بود که تقاضای عضویت در حزب دموکراتیک خلق را نمود که به عنوان یک عضو عادی به عضویت حزب در آمد. او در انتخابات پارلمانی هم از حوزه پغمان خود را کاندید کرد، ولی شکست خورد.

هر چند که وی از ورود به پارلمان بازماند، اما پرشورتر از گذشته به فعالیت های سیاسی خود در حزب دموکراتیک خلق ادامه داد و توانست که توجه نور محمد تره کی را، که رهبری حزب را بر عهده داشت، به خود جلب کند و با کمک وی به سرعت در حزب پیشرفت کرد.

او در سال ۱۳۴۵ خورشیدی با پیشنهاد تره کی به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب تعیین شد و سه سال بعد برای بار دوم از حوزه پغمان خود را کاندید کرد و این بار توانست که به مجلس نمایندگان افغانستان راه پیدا کند.

حفیظ الله امین در رقابت میان نور محمد تره کی و ببرک کارمل، که به انشعاب حزب به دو جناح خلق و پرچم منجر شد، از نور محمد تره کی، که رهبری جناح

خلق را بر عهده داشت، حمایت کرد و به طرفداری از وی فعالیت های زیادی انجام داد. چون علاوه بر تفاوت های فکری و شخصیتی که وی با بیرک کارمل داشت، کارمل با عضویت وی در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب مخالفت کرده بود. امین در زمان کودتای ثور، رهبری شاخه نظامی حزب را به دوش داشت. او به جذب سربازان و افسران جوان، به خصوص پشتون های جوان و روستایی پرداخت و موفقیت زیادی در این راه به دست آورد و حتی در سال ۱۳۵۵ به اطلاع تره کی رساند که نیروهای وابسته به حزب در ارتش می توانند حکومت داوود خان را سرنگون کنند، ولی حزب در آن زمان مصلحت ندید که این کار صورت بگیرد." (۲)

همین که بیرک کارمل پس از قتل حفیظ الله امین به قدرت رسید، با آگاهی کاملی که از اوضاع ناهنجار سیاسی - نظامی کشور، خیزشها و نارضایتی گسترده مردم افغانستان داشت، با تدویر کنفرانس های مطبوعاتی، با ایراد بیانیه های انقلابی ضد "امین و امینست ها" و با وعده و وعید های دلگرم کننده و تسلی دهنده برای اهالی کشور به کار آغاز نمود. چنانکه عفوعمومی کلیه زندانیان سیاسی دوران حاکمیت حفیظ الله امین را اعلام کرد، " جبهه پدروطن" را به وجود آورد.

او میخواست فضای فکری و اجتماعی شدیداً اختناق آمیز قبلی را به یک فضای نسبتاً مساعد مبدل نماید، اما نتیجه یی را که میخواست، بدست آورده نتوانست که درباره اسباب و دلایل آن بعداً سخن خواهیم گفت.





حفيظ الله امين دومين رهبرجناح خلق

وی پس از مرگ حفيظ الله امين و بعد از آنکه به حيث سرمنشی حزب و رييس دولت شروع به کار نمود، اعضای کابينه اش را رسماً اين چنین اعلام کرد:

ببرک کارمل، منشی عمومی حزب، رئيس شورای انقلابی و صدراعظم  
سلطان علی کشتمند، معاون اول صدارت و وزير پلان  
اسدالله سروري، معاون دوم صدارت و معاون شورای انقلابی  
سيد محمد گلاب زوی، وزير امور داخله  
شاه محمد دوست، وزير خارجه  
جنرال رفيع، وزير دفاع ملی  
عبدالوکیل، وزير ماليه  
عبدالمجيد سر بلند، وزير اطلاعات و فرهنگ  
عبدالوهاب صافي، وزير عدليه  
اناهيتا راتب زاد، وزير تعليم و تربيه  
محمد اسلم وطنجار، وزير مخابرات  
گلداد، وزير تحصيلات عالی و مسلکی  
راز محمد پکتين، وزير انرژی برق  
احمد شاه سرخابی، وزير آبیاری

دکتور عبدالغفار لکنوال، وزیر زراعت و اصلاحات ارضی  
محمد خان جلالر، وزیر تجارت  
انجنیر نظر محمد، وزیر فواید عامه  
شیر جان مزدوریار، وزیر ترانسپورت و هوایی ملکی  
فیض محمد، وزیر سرحدات و قبایل  
غلام مجدد سلیمان لایق، رئیس اکادمی علوم افغانستان  
انجنیر اسماعیل دانش، وزیر معادن و صنایع  
پوهاند محمد ابراهیم عظیم، وزیر صحت عامه  
دکتور نجیب الله، رئیس خاد

چنانکه ملاحظه میشود، از جمله اعضای بیست و دو نفری کابینه ببرک کارمل، چهارتن آنها (اسدالله سروری، سید محمد گلابزوی، اسلم وطنجار و شیرجان مزدوریار) متعلق به جناح "خلق" و یا از نزدیکان نورمحمد تره کی بودند. علاوه بر کارمل، پس از برگشت به کابل و احراز کرسی قدرت دولتی، از نورمحمد تره کی مقتول تمجید به عمل آورد و تلاش بخرچ داد تا با نزدیکان او از مماشات کارگیرد. ضمناً تنی چند از قاتلان (تره کی) و "امینست" های پُرشور را نیز به جوغه اعدام سپرد.

گاهی گویا پروفسور عبدالاحمد جاوید گفته بود:

"من با وجود ناسازگاری و بی ارتباطی خود با ببرک کارمل و همچنان غیر حزبی بودم، ایشان را بسیار سازمانده حساس و سیاستگر جدی یافتم. او برای تصرف قدرت و فلسفه قوی شدن در زمانه ی ما سیاست میکند کسی که سیاست میکند و به عوامل قدرت و یا ابزار قدرت نمی اندیشد، در حقیقت بدنبال هیچ روان است" (۳)

گفتیم ببرک کارمل علی رغم تلاشهای بسیار در جهت ارضای مردم افغانستان و جلب همکاری و همنوایی شخصیت های مسلکی و دانشمندی که از زیر تیغ امین جلاد رهیده بودند، باز هم موفقیتی بدست آورده نتوانست، زیرا:

اول- تا آن زمان، سرتاسر افغانستان از جنون سیاسی و استبداد رهبران جناح "خلق" به ستوه آمده بود. یعنی که "بخانه زنبور" سنگ پرتاب شده بود.

دوم- حضورقشون مسلح شوروی درمرکز و سایرشهرها و ولایات افغانستان به مثابه بیگانه های متجاوز، بجای آنکه اذهان مردم را آرامش بخشند، مایه ناراحتی های درونی و خشم زن و مرد آزادی دوست کشورمیشدند.

سوم- هنوز " خلقی های شیخ بروت"، خشن و خودکامه دوران تره کی و "امین" دردوایردولتی، درشهر و بازار خود نمایی میکردند که مردم را هرآن ناراحت ترمیساختمند.

چهارم- رهبران "جوانان مسلمان" یا اخوانی های افغانستان که قبلاً به خاک پاکستان پناه برده بودند، سرزیرشدن سیل مهاجران افغان درآن کشور، درواقع، فرصت بسیارمساعدی را غرض سربازگیری و جلب و جذب آنان در "تنظیم" های اسلامی وجهادی مهیا ساخته بود.

پنجم- مقام های پاکستانی، بویژه شبکه شیطان صفت (آی.اس.آی) یا استخبارات نظامی آن کشور، ازعمل تجاوزی شوروی به افغانستان و سرزیرشدن مهاجران به قلمرو تحت حاکمیت خویش نه تنها شادمان شده بودند، بلکه زمینه سواستفاده ازچنین یک مصیبت وارده بالای مردم افغانستان را غنیمت بزرگ برای خویشتن دانسته درصدد تقویت جانب خود و تضعیف تلاشهای جانب دولت افغانستان شده بودند.

ششم- واکنش شدید ایالات متحده ی امریکا و متحدان جهانی آن، به شمول کشورهای عربی و اسلامی و تبلیغات ضد "کمونیسم" و ضد شوروی و طبعاً ضد حکومت ببرک کارمل چنان شدید و همه جانبه بود که فریاد های انقلابی و اصلاحی و ... او را به باد هوا می سپرد و بی اثرمیساخت.

هفتم- تشکلات سیاسی، نظامی و مبارزاتی داخلی علیه رژیم و حامیان روسی آن شکل گرفته و اسلحه برداشته بودند.

هشتم- عناصرمربوط به جناح " خلق" که با کشته شدن (تره کی و امین) و تعویض رهبریت حزب و دولت، خودشان را تحقیرشده می پنداشتند، باآنکه هنوزدارای رتق و فتق دولتمدارانه بودند، با آنهم درتلاش بدنام سازی جناح "پرچم" و فرکسیون سازی درون حزبی افتاده بودند.

نهم- ببرک کارمل به حیث رهبر حزب و دولت و صفوف حزب نیز در قدم های بعدی، در برابر خیزشها و مقاومت های مسلحانه و مخالفانه در سراسر کشور، خسته و خشمگین شده اقدام به تعقیب و دستگیری و حبس و کشتار وسیع مقاومتگران زد.

اینها که گفته آمد، رژیم کودتای ثور به رهبری ببرک کارمل را نیز مانند رژیم قبلی به رهبری (تره کی و امین) دچار تشقت، نگرانی و مخمصه های بلا انقطاع نمود.

## قیام سوم حوت کابل

هنوز دیری از ورود عساکر شوروی و تعویض رهبری حزب و دولت سپری نشده بود که در شب سوم حوت، یک حرکت اعتراضی مردمی و خودجوش با شعار "الله اکبر" در سراسر شهر کابل بوجود آمد.

موضوع مربوط به قیام همه گانی شهر کابل، در زمره حوادث بسیار مهم و تاریخی ضد تجاوز شناخته شده است. همانطور که قیام مردمی هرات باستان با تمام عظمت آن ثبت اوراق تاریخ کشور ما گردید. باید گفت که در روز های اول و دوم ماه حوت سال ۱۳۵۸ خورشیدی، ابتدا اعتصاب سراسری فروشگاه ها و مراکز تجاری و تعلیمی آغاز گردید و در شب سوم حوت، هزارها تن از باشندگان های شهر به بام های منازل شان برآمده با شعار های بلند و همه گانی "الله اکبر"، اعتراض شان علیه قوای خارجی را اعلام نمودند.

فردای آن، علی رغم آنکه از سوی دولت حالت اضطراری اعلام شده بود، هزارها تن به خیابانها ریختند و باز هم شعار ضد اجنبی سردادند.

متعاقباً مکاتب شهر کابل، بخصوص مکاتب دخترانه شهر به مراکز جنبش و اعتراض مدنی ضد نیرو های خارجی مبدل شد. در جمله هزارها دوشیزه جوان که پیشاپیش قافله مبارزاتی قدم برمیداشت و شعار ضد روسی میداد، دوشیزه پی به نام (ناهید) بود که از سوی نیرو های امنیتی رژیم گلوله خورد و جان داد.

طنین این اعتراض عمومی ناشی از نفرت مردم در برابر قشون چشم آبی و سلاح بدست روسی و حامیان کودتاچی آنها در خاک شان بود. نخستین گام عملی که سخنان و وعده های گرم ببرک کارمل را از اعتبار نزد مردم ساقط نمود، سلاح کشی و سرکوب خونین و بی باکانه این جنبش خود بخودی اهالی شهر کابل بود.

نیروهای ارتش دولتی، عساکر روسی و حتا اعضای صفوف حزب همه و همه در سرکوب همه جانبه جنبش غیرمسلحانه سوم حوت در شهر کابل سهم فعال گرفتند.

ببرک که در واقع همه انرژی و توانمندی جسمی و دماغی اش را در راه فراهم کردن اقناع معترضان داخلی، مماشات با اعضای خلقی حزب، ترمیم ویرانی های دوران تره کی و امین و پیروی وفادارانه از رهبران کرملین و همچنان در جهت حصول کمکهای نظامی و اقتصادی ماسکوبکار انداخته بود، عاقبت نه تنها نتیجه دلخواه بدست نیاورد، بلکه روز تا روز نزد مردم افغانستان منفورتر، نزد رهبران کرملین بی اعتبارتر و دردرون حزب درگیر توطئه های سیاسی خطرناک تر گردید تا آنکه مقام های شوروی دگردیسی جدیدی در سطح رهبری "حزب دموکراتیک خلق" به وجود آوردند.

قیام ها و اعتراضات سیاسی مردم افغانستان درهمینجا پایان نیافت. خیزشهای مسلحانه، برخورد های خونین، بمبارانها، کشتارها و بگیر و ببند افراد و احزاب مختلف که روز تا روز درهمه جای مملکت صورت میگرفت، نه تنها موجب ویرانی وسیع مادی کشور میشد، بلکه صدها تن اعم از روشنفکران، چیزفهمان، علماء، شاگردان مکاتب، استادان دانشگاه ها، مردان وزنان و حتا کودکان درهرشب و روز تعقیب، دستگیر، محبوس، شکنجه و اعدام میشدند. به همین سلسله، دیری نپایید که زندان بزرگ و بدنام "پلچرخ" کابل که متعاقب حادثه ششم جدی، ظاهراً از وجود هزاران زندانی سیاسی زمان (تره کی و امین) خالی شده بود، مجدداً پُر شد.

## زنده گینامه ی مختصر ببرک کارمل

ببرک کامل در ۱۶ جدی ۱۳۱۶ خورشیدی در کابل به دنیا آمد، در لیسه امانی در کابل درس خواند و در سال ۱۹۴۷ وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل شد.

او نخستین فعالیت های سیاسی اش را از دانشگاه و با فعالیت های دانشجویی آغاز کرد و بزودی درسک فعالین پُرشور تشکل چپگرای دانشجویی موسوم به "جوانان بیدار" شد.

کارمل در ۱۳۳۴ خورشیدی به دلیل فعالیت های چپگرایانه و ضد دولتی به زندان افتاد، اما یک سال بعد که از زندان آزاد شد، به استخدام وزارت پلان دولت ظاهر شاه درآمد.

ببرک کارمل، زمانی که سردار محمد داوود تعدادی از همفکرانش را در دههٔ چهل سدهٔ گذشته بر محور سیاست پشتونستان خواهی وضدیت با حکومت پاکستان گردآورد، ببرک کارمل بازهم در کنار وی باستاد. این، همان سالهایی بود که تشکلات سیاسی دیگری با ارگان های نشراتی "خلق" و "وطن" به رهبری زنده یاد داکتر عبدالرحمن محمودی و میرغلام محمد غبار به وجود آمده بودند.

او (ببرک) در ماه جدی (۱۳۴۳) خورشیدی با گروهی از همفکران خود، در جلسه ای در خانه شخصی نور محمد تره کی دست به تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان زد. هر چند در این جلسه تره کی به عنوان رهبر حزب برگزیده شد، اما کارمل به عنوان مهمترین نظریه پرداز آن شناخته می شد. اما دیری از تأسیس حزب و نشرات حزبی "خلق" سپری نشده بود که انشعاب در درون این حزب به وجود آمد و ببرک کارمل و جناح منشعب او، نشریهٔ دیگری تحت نام "پرچم" را ایجاد نمود. " (۴)





بیرک کارمل

## کرسی نشینی داکترنجیب الله احمد زی

سال ۱۹۸۷ میلادی بود که مقام های کرمین تصمیم گرفتند بیرک را علی رغم همه وفاداری ها و تپیدنهایش درجهت حفظ رابطه دوستی با آنها، ازکرسی قدرت برکنارنموده بجایش، داکترنجیب الله یکی دیگر از کادرهای پُرانرژی تر حزب را که به حیث رییس شبکه جاسوسی دولت کار میکرد، به کرسی رهبری حزب و دولت نصب کنند. رهبران شوروی این تصمیم شان را در سال ۱۹۸۶ م از کانال هجدهمین مجمع عمومی کمیته مرکزی " حزب دموکراتیک خلق " عبور داده تصویب آنرا توسط اعضای کمیته مرکزی مذکور حاصل نمودند تا گویا مرحله "قانونی" این گزینش سپری گردد.

البته منظور مقام های روسی از این اقدام، روشن بود: رفع کدورت های اعضای خلقی حزب، تغییر فضای بی اعتمادی فی مابین مردم و دولت، متوسل شدن به یک سلسله اقدامات تازه و اصلاحات مورد نیاز درمکانیسم حزب و دولت، ایجاد خوشبینی ها از طریق تبلیغات، نمایشات و اجراآت رسمی توسط "رهبر" جدید، بخصوص تشخیص تمایلات قومی جناح خلق مبنی برگزینش عنصرپشتون در رأس حزب و دولت بالاخره تزئید قدرت جدید دررگهای ماشین سرکوب علیه "اشرار" مسلح و غیره.

مقام های شوروی درک کرده بودند که چون ببرک کارمل که وجهه تباری پشتون نیستی ندارد، لهذا نمیتواند (چنانکه نتوانست) رضائیت بخشهایی از مناطق پشتون نشین و متنفذين قبایلی جنوب شرق افغانستان را فراهم آورد. اما برخلاف، دکترنجیب الله توانسته بود درسالهای ریاست استخبارات دولت (خاد) و بعد از آن، با رهبران مؤثرو متنفذ پشتون تبار درچارچوب حزب وحتا رهبران قبایل پشتون نشین آنسوی خط "دیورند" مماشات نماید.

این اقدام رهبران کرملین زمانی عملی شد که دیگرمعضله افغانستان از نظرسیاسی، نظامی و اقتصادی برای آن کشور "زخم خونچکان" شده بود و دردرون کشورشورا ها نیز دگردیسی های فکری - سیاسی به چشم میخورد.

گرباچف که پس اززعامت گرگان پیرکرملین مانند برژنیف، کاسگین، اندروپف و غیره و با درک و تصمیم جدید درمسایل داخلی و خارجی آن کشور رویکارآمده بود، میخواست قشون شوروی را ازافغانستان خارج کند. بنابراین، به رهبرجدید، بادرایت، سخت کوش و معامله گر درافغانستان نیازداشت تا با مجاهدین یا مخالفین مسلح، عناصر مخالف درون حزبی (عمدتاً پشتون تباران آن)، افراد وگروه های سیاسی و رژیم های همسایه طوری تعامل نماید که

بستر خروج "آبرومندانه" قشون روسی ازافغانستان مساعد گردیده بارسنگین مخارج جنگ و کمکهای وسیع مالی و تخنیکی ازدوش آن کشور برداشته شود.

به همین منظور، داکترنجیب الله تعدادی ازوزرا و کادرهای جناح "خلق" را درکرسی های بلند دولتی ابقا نمود و اعضای دیگر آنرا نوازش کرد، طرح "مصالحة ملی" را پیش کشید، قانون اساسی جدید با مفاد و محتویات تازه تر را از تصویب "لویه جرگه" سال ۱۳۶۹ خورشیدی گذرانید، نام قبلی جمهوریت دموکراتیک افغانستان را به "جمهوری افغانستان" مبدل کرد، نام حزب را نیز به "حزب وطن" برگردانید، به افراد سرشناس و مراجع مؤثر فکری و سیاسی افغانها درخارج ازکشورنامه های دلجویانه مبنی بر جلب همکاری آنها فرستاد، به عرایض و شکایات رسیده پاسخ داد، هدایاتی برای کارمندان دولتی و استخباراتی مبنی بر اتخاذ روش های ملایمت آمیز صادر نمود، چند آیه و حدیث را فراگرفت و آنها را درسخترانی هایش بکاربرد و حتا شخصاً درمساجد رفت و با دیگران درصف نماز قرارگرفت و ملاامان و مساجد و منابر را مورد توجه و تفقد قرارداد.

یکی از دست آوردهای سیاسی- دیپلماتیک رژیم داکترنجیب، تدویرکنفرانس ژنوباجانب پاکستان تحت نظارت امریکا و شوروی مبنی بر تأمین صلح، عدم دخالت دراموریکدیگر و خروج نیروهای شوروی ازافغانستان بود که معاهده نهایی آن به روزچهاردهم ماه اپریل سال ۱۹۸۸ میلادی فی مابین نماینده های کابل و اسلام آباد به امضا رسید. بُرد سیاسی رژیم داکترنجیب، خاصتاً دراین نهفته بود که نماینده رسمی اش (هرچند غیرمستقیم) با نماینده حکومت پاکستان در کنفرانس ژنو مذاکره نمودند، بدون آنکه نماینده پی ازجانب مجاهدین یا مخالفان مسلح حضورداشته باشد. هرچند این ترکیب کنفرانس، صلاحیت و دست بلند حکومت مداران پاکستان درامورمجاهدین ضد قشون روسی را به نمایش می گذاشت و اما مقام های شوروی پذیرفته بودند که نماینده رژیم دست نشانده شان دراین کنفرانس حضورداشته باشد. امتیازی که مقام های پاکستانی برای رهبران دست نشانده جهادی خویش قایل نشدند.

این عدم توازن دیپلماتیک درحالی به نمایش گذاشته شد که نیروهای احزاب جهادی (ولوبه کمک پاکستان و جهان غرب) مناطق آزاد شده پی را دراختیارداشته و رژیم کودتای ثور رو به تزلزل بود.

علی رغم آنهمه تلاشهای سیاسی، تبلیغاتی و بمیان آوردن ریفورم های اجتماعی و فرهنگی که توسط دکترنجیب الله رعایت گردید، چند رویداد خونین نظامی پس ازخروج نیروهای شوروی ازافغانستان، موجب ضعف بیشتر اداره دولت او، تضعیف روحیه فعالین حزب، سربازان اردو و گستاخ شدن همسایه شرقی (پاکستان) و بالاخره، باعث تزلزل بیشتر درارکان رژیم و سقوط نهایی وی گردید:

اول- خروج نیروهای شوروی درماه دلو سال ۱۳۶۷ خورشیدی ازافغانستان و قطع مساعدتهای مالی ولوژیستیکی سیل آسای آن کشوربرای رژیم کودتا.

دوم - حمله نظامی مختلط احزاب تند رو جهادی به رهبری (رسول سیاف، گلبدین حکمتیار، مولوی حقانی ...) و نیروهای خاص ارتش پاکستان درسال ۱۳۶۸ خورشیدی بالای شهر جلال آباد واقع درنزدیکی های شرق کابل. این حمله گسترده نظامی درواقع، توسط جنرال حمید گل سابق رییس آی.اس.آی پاکستان ومتخصصان نظامی آن کشور و با موافقت امریکا و انگلیس و عربستان سعودی طرح شده بود. هرچند پاکستان و "تنظیم" های جهادی با تقبل تلفات چند هزارنفری به شکست مواجه گردیده وجهه جنگی رژیم نجیب الله نزد کشورهای منطقه و دنیا بالا رفت، زیرا رژیم توانست نشان دهد که از یک اردو یا ارتش منظم و کار آزموده و رهبری جدی و مشترک نظامی برخورداراست. اما آغازیک زلزله سیاسی درپیکررژیم نیز تلقی شد.

سوم- کودتای نظامی شهنوازتنی یکی از رهبران خشن جناح خلق و وزیردفاع رژیم که با طرح آی.اس.آی پاکستان و با ائتلاف با حزب اسلامی گلبدین به تاریخ شانزدهم حوت سال ۱۳۶۸ خورشیدی صورت گرفت. پیلوت های تحت امرشهنوازتنی، با فرو ریزی بمب های "بیرلی" درنقاط حساس شهرکابل، قیامت برپا نموده یکباردیگریرحمی وقدرت طلبی شان علیه مردم و رژیم را عملاً به اثبات رسانیدند. عمل کودتای "تنی" هرچند به شکست مفتضحانه رو برو گردیده رهبرکودتا با تعداد زیادی ازجنرالان کودتاچی به آغوش شبکه جهنمی استخبارات نظامی پاکستان پناه بردند، اما بالذات تکان دیگری بود که داکترنجیب الله و ارکان رژیم او را بیشتر از پیش شکننده و بی اعتبارنمود.

(شهنازتنی و جنرال های همدست وی، پس از تصمیم شبکه استخبارات نظامی پاکستان مبنی بر جذب افسران اردوی افغانستان، در خدمت منافع استخباراتی پاکستان قرار گرفته بودند)

چهارم- اشغال نظامی خوست در ماه مارچ سال ۱۹۹۱ میلادی توسط نیروهای مسلح پاکستان و اما تحت نام حزب اسلامی گلبدین و شبکه حقانی. در جریان این عمل نظامی، تانکهای جنگی پاکستانی ها، کماندوها و افسران آنها دوش به دوش افراد مسلح حزب اسلامی و " مجاهدان " شبکه حقانی میجنگیدند. نیروهای مشترک (افغانی - پاکستانی)، به مجردی که خوست را " فتح " نمودند دست به تاراج هرآنچه در بارکهای نظامی، دوایر دولتی و موسسات رسمی و شخصی بود، زدند. همچنان سربازان و افسران رژیم را به دوبرخش "خودی ها و بیگانه ها" تقسیم کردند. در جریان این تقسیمات قومی و زبانی، خونهای زیادی را به زمین ریختاند و هزارها جوانی را که توسط رژیم و به زورسرنیزه از روی خیابانها جمع آوری نموده به خوست فرستاده شده ولی پشتون تبار نبودند، به قتل رسانیدند.

این موضوع سخت قابل تأمل بود که قاضی حسین احمد پاکستانی رهبرجماعت اسلامی و عضو برجسته آی.اس.آی آن کشور، درحالیکه گلبدین و حقانی درکنارش قرارداداشتند، بیانیه پی مبنی بر "فتح" خوست ایراد نموده این فتح را برای تمام مردم پاکستان تبریک گفت. وی علاوه کرد که تنها به فتح خوست اکتفا نمیکنند، بلکه سلسله این فتوحات را تا دریای آمو ادامه خواهند داد.

از دست دادن خوست که درچند کیلو متری مرز پاکستان قرارداشته از موقعیت مهم استراتژیک برخوردار میباشد، ضربه سخت دیگری بود که برپیکر رژیم وارد آمد.

پنجم- ایجاد نفرت، بی اعتمادی و انشعابات درون حزبی از نظر قومی و زبانی مانند گروپ طرفداران ببرک کارمل به رهبری محمودبریالی و گروپ "مزدک و کاویانی" به مثابه تاجیک تباران و گروپ شهنازتنی و گروپ طرفداران داکترنجیب الله درسلک پشتون تباران حزب.

ششم- موضعگیری ضد رژیم و ضد پشتوننستی اوزبیک تباران به رهبری جنرال عبدالرشید "دوستم" در ولایت مزار و جوزجان و سایر مناطق شمال.

هفتم- تداوم مقاومت های جانبازانه ی مردم سراسر کشور به شمول فشار های نظامی، تبلیغاتی و استخباراتی جهان غرب به رهبری ایالات متحده ی امریکا و فرمان بردار منطقه یی آن (پاکستان)

در درازنای سالهای جهاد ضد قشون روسی در افغانستان، دست شبکه استخبارات نظامی پاکستان بحیث همسایه جنوب شرقی کشور به حدی از طریق "تنظیم" های جهادی - اسلامی و رهبران آنها در امور حیات ملی ما دخیل گردیده بود که مقام های پاکستانی خود شان را پس از سقوط رژیم کودتای ثور، منجی و مالک افغانستان میدانستند. چنانکه طی یک نامه محرمانه رییس شبکه (آی.اس.آی) عنوانی جنرال ضیا الحق رییس جمهور وقت پاکستان چنین نوشت: " در نتیجه خارج شدن عساکر اتحاد شوروی از کابل، در منطقه خالیگاهی به وجود می آید که ما باید آنرا پُر کنیم. ما نباید بگذاریم که این امکان تاریخی از دست برود. ما به چنان ابتکارات شجاعانه احتیاج داریم که هیچگاه قبلاً چنین موقعیتی فراهم نگردیده است... ما باید فتح مکمل مجاهدین را کمک و تشویق نماییم. پاکستان باید هرنوع معاونت های ممکنه نظامی و سیاسی به اتحادیه هفتگانه و بالاتر از همه، به گروه حکمتیار {رهبر حزب اسلامی} بدهد که مخصوصاً قابل اعتماد، قوی و متحد ما میباشد. هدف اساسی در حال حاضر، تأمین تضمین محکمی است جهت حکومت اسلامی آینده برای افغانستان که طرفدار پاکستان باشد و به صورت داوطلبانه و خوش به رضا از تشکیل چنان یک اتحادیه هم پیمان {کنفدریشن} پاکستان- افغانستان حمایت کند که در آن پاکستان نقش اول را به عهده خواهد داشت... در داخل چوکات این کنفدریشن، سرحدات باید از بین برود و یک تشکل مشترک اقتصادی به وجود بیاید. این، دستیابی به میدان های یورانیم افغانستان را مجاز خواهد ساخت و پروگرام ذروی ما از تهیه کننده گان خارجی معناً و عملاً بی نیاز خواهد گردید... پاکستان هر نوع حق دارد که تشکیل یک کنفدریشن را با افغانستان جست و جوی نماید. پاکستان به افغانستان اجازه داده نمیتواند که در موقف قبل از سال ۱۹۷۸ م و بعد از کودتای ماه اپریل باقی بماند... " ( ۵ )



آنچه بصورت عمده اسباب و عوامل سقوط داکترنجیب الله و درکل، حاکمیت حزب برسر اقتدار را فراهم نموده زمینه به حاکمیت رسیدن اسلام گرایان جهادی را به وجود آورد، عمدتاً همین گروه بندیهای تعصباتی و کین ورزانه درون حزبی ازیکطرف، پیگیری و جدیت مردم افغانستان و اقدامات خصمانه و استراتژیک ایالات متحده آمریکا به همدستی پاکستان بود.

به منظورآنکه غدر و خصومت عمیق مقام های پاکستانی علیه افغانستان آشکارترگردد، اینک نامه محرمانه دیگری را دراینجا نقل میکنیم که تحت شماره (۴۱۲۰ جی.آ.ای) شبکه استخبارات نظامی پاکستان به تاریخ ۲۲ ماه فبروری سال ۱۹۸۹م عنوانی آتشه های نظامی درسفارتخانه های آن کشور درکابل و دهلی و ... فرستاده شده است: " خروج عساکر روسی، شرایط جدیدی را برای حل مسأله افغانستان ایجاد میکند. بعد ازسقوط رژیم کابل، اوضاع اقتصادی درکشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادرنخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی برکشورحکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن، کمک خارجی میتواند صورت گیرد."

" سیاست ما درقبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

اول- تشکیل یک حکومت جدید که ازهمان آغاز درقلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیاد ملل و قبل از همه، کشورهای اسلامی تشکیل خواهد داد. ما باید دراین حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نماییم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی ازشهر های عمده مثلاً جلال آباد باشد که درآن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهدکرد. مجاهدین محتاج به تمام کمکهای ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبه به یک اردوی منظم کمک نمایند. دخالت و شراکت پاکستان لازمست تا اوضاع کنترل شود و منافع ملی ما حفظ گردد.

دوم- سقوط رژیم کابل میتواند از دو طریق صورت گیرد: این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل

اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد. برای این منظور، ما باید تلاش کنیم تا در حلقه‌های نظامی کابل نفوذ نماییم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابجا گردند. آنچه که حایر اهمیت عظیم است، ایجاد شرایطی است که در آن عمل کرد عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

سوم- اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور، یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترل کنیم، بلکه درآینده، ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را از چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان گردد. این اقدام، سرانجام میتواند به کنفدریشن افغانستان و پاکستان بیانجامد. این اندیشه، حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد. باین وصف، فعالیت و تبلیغات ماهرانه لازم خواهد بود تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند.

محل امضای دگروال محمد ارشاد چوهدری در غیاب مدیر عمومی استخبارات"

متن دو نامه محرمانه منابع استخباراتی پاکستان، هرافغان با فکر و درایت را به عمق فاجعه‌ی نزدیک می‌سازد که از سوی این همسایه غدار طرح گردیده و فعالیت‌های سری و علنی تا کنون در این زمینه جریان داشته و درآینده نیز جریان خواهد داشت.

### زنده گینامه مختصر داکتر نجیب الله احمدزی

وی در سال ۱۳۲۶ خورشیدی (مطابق ۱۹۴۷ م) در کابل زاده شد. پدرش (اختر محمد) نام داشت و از قوم احمدزی مربوط ولایت پکتیا بود. اختر محمد در سال‌های دهه چهل خورشیدی، وابسته تجاری (اتشه تجارتي) در جنرال

کونسل افغانستان درپشاور مقررشد. نجیب الله در سال ۱۳۴۰ خورشیدی ازلیسه حبیبیه فارغ شد و در سال ۱۳۵۴ خورشیدی از دانشکده طب کابل فارغ گردید.

وی بخاطر فعالیت های سیاسی اش، دو مرتبه در دوران سلطنت محمد ظاهرشاه به زندان رفت. تا قبل از پیروزی کودتای ثور، مسوول امور محصلان دانشگاه کابل برای حزبش بود.

همانطور که گفته آمد، او در سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ میلادی بحیث رییس دستگاه وحشتناک "خاد" یا شبکه استخبارات رژیم کودتا کار کرد و نسبت دستگیریها، شکنجه ها و اعدام هزاران تن از باشندگان های افغانستان، نام و نشان بمثابه عنصر قهار و مستبد در افکار و اذهان عامه لطمه خورد.

داکتر نجیب الله که دیگر از هر طرف دچار مخمصه ها و بُن بست های سیاسی و نظامی و تشکیلاتی شده بود، نهایتاً تصمیم گرفت بصورت پنهانی کابل را به قصد هندوستان ترک کند، ولی در محوطه میدان هوایی بین المللی کابل، توسط افراد مسلح تحت فرمان جنرال عبدالرشید "دوستم" رهبر نیروهای اوزبیک تبار سمت شمال کشور، از راه برگشته شده و به دفتر سازمان ملل در کابل پناه جست.

در سحرگاهان روز بیست و ششم ماه سپتمبر سال ۱۹۹۶ میلادی، همینکه نیروهای حکومت اسلامی برهان الدین ربانی به سوی شمال فرار نموده گروه "طالبان" وارد کابل شدند، نجیب الله و برادرش را از دفتر سازمان ملل ربوده به شکل فجیعی به قتل رسانیدند و اجساد آنها را در چهار راه "آریانا" غرض مشاهده عامه آویختند.

هر چند عامل و انگیزه ی اصلی این کشتار فجیع کاملاً روشن نشد، مگر اسناد و اظهاراتی بدست آمده که سر این راز را تا حد زیادی می گشاید و آن این بود که چون آی. اس. آی پاکستان قبلاً شهنوازی و به تعداد بیست و پنج تن از جنرالان خلقی کودتاچی همراهش را (پس از شکست کودتای ضد داکتر نجیب

الله به رهبری شهنواز تنی) درپشاورپناه داده و تحت تربیت و نظارت گرفته بود، بنابراین، وقتی قرارشد گروهی به نام "طالبان" درخاک پاکستان ساخته شده و به افغانستان فرستاده شوند، شبکه جاسوسی پاکستان "شهنواز تنی" و جنرالان همراهش راضیمه گروه مذکورنمود تا درقسمت راندن وسایل ثقیله نظامی، پروازدادن هوا پیمایها، شناسایی نقشه کابل و تصرف این شهر با سایرافرادگروه طالبان همکاری به عمل آورند. پس به گمان غالب که همین جنرالان معترض و کودتاجیان فراری جناح "خلق" با موافقت شبکه استخبارات نظامی پاکستان، با عقده های سختی که درسینه داشتند، نجیب الله و برادرش را به سرعت حلق آویز نمودند. (۶)



داکترنجیب الله احمد زی

(۱) نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان، تألیف ک. پیکار پامیر، صفحه ۲۰۹ به نقل از ترجمه کتاب خاطرات متروخین توسط دکتر حمید سیماب

(۲) منبع: گوگل

(۳) پروفیسور رسول رهین - سایت راه پرچم

(۴) منبع گوگل

(۵) نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان، صفحه تألیف ک. پیکار پامیر

(۶) منبع گوگل

## فصل چهارم

## تنظیم های جهادی چگونه به حاکمیت رسیدند؟!

گفتیم که رژیم کودتای ثور به رهبری داکترنجیب الله، بویژه پس از خروج نیروهای شوروی دیروز از افغانستان و قطع کمکهای مالی و تسلیحاتی آن کشور به رژیم کودتا، دچارمخمصه ها و دگردیسی های منفی درون حزبی و بیرون حزبی گردید.

قبلاً گفته شد که وقایع و حوادث مختلف سیاسی - نظامی درکابل و ولایت کوشورمانند کودتا ها، حمله ها و اشغالگریهای تنظیم های جهادی و مداخلات آشکارنظامی مقام های پاکستانی که یکی دیگر به ضد رژیم صورت گرفت، داکترنجیب الله را قدم به قدم نومید و کم نفس ساخت.

آخرین اقدام و تحولی که هم " پلان صلح" سازمان ملل به ریاست " بنین سیوان" را خنثی نمود و هم داکترنجیب الله را سرنگون ساخت، همانا تغییرموضع سیاسی و انصراف جنرال عبدالرشید دوستم و فرماندهان تحت امر وی ازحمایت رژیم بود.

به منظورانکه موضوع نزد خواننده عزیز روشنتر گردد، اینک مختصراً به شرح موضوع میپردازم:

ماه دلو سال ۱۳۷۰ خورشیدی بود که نشست وسیع و بزرگی اعم از روشنفکران، متنفذین، افسران و اعضای " جنبش ملی - اسلامی" به رهبری جنرال دوستم درشهرجوزجان واقع درشمال افغانستان برگزارگردید. طی این نشست بزرگ، جنرال دوستم وسایررهبران جنبش ملی - اسلامی رسماً موضع ضد رژیم کودتا و ضد داکترنجیب الله را اتخاذ نمود. دراین نشست همچنان یک کمیسیون پیشبرد امور اداری و اجتماعی وفرهنگی برای این ولایت تشکیل گردید که اعضای آن عبارت بودند ازجنرال عبدالمجید ایشچی، انجنیراحمد،



عبدالرحیم فرزام، جنرال عبدالحی، جنرال نبی ظفر، جنرال نادرعلی و رییس عمربای رییس شورای موسفیدان جوزجان.

متعاقباً کلیه قطعات قوماندانی امنیه ولایت جوزجان نیز درچارچوب فرقه پنجاه و سه مدغم گردید و شورایی نیز بنام " شورای نظامی شمال" تشکیل داده شد. کمیسیون متشکله، طی ارسال نامه و تماسگیری های لازم، ازاهالی ومامورین ولایت بلخ و مزار، خواهان همسویی و همکاری با این شورا و این کمیسیون گردید. درچنین موقع، دو تن ازطرفداران داکترنجیب الله به نام های "جمعه اخک" و "تاج محمد" ازجمله معتمدان داکترنجیب الله، تقریباً همه کاره مزارشریف بودند.

جنرال دوستم درعین حال، با احمد شاه مسعودفرمانده ی جبهه پنجشیر و شورای نظار نیز در تماس شده ازخواست تا غرض سقوط دادن رژیم کودتا، باهم متحد شوند. همان بود که یک نشست دیگردرمنزل سید منصورنادری دایرگردید که درآن علاوه ازجنرال دوستم و احمد شاه مسعود، یکتعداد ازفرماندهان جهادی سمت شمال مانند حاجی مصعب ازحزب جمعیت، علم خان، جمعه خان همدرد ازحزب اسلامی، عبدالواحد از حرکت اسلامی و نیز رسول پهلوان، غفارپهلوان، سید جعفرنادری، عبدالمجید روزی و جنرال هلال نیزاشتراک نموده و شورایی را تحت نام "شورای عالی جهادی افغانستان" درجبل السراج تشکیل دادند که حدود دوصد تن از فرماندهان جهادی درآن اشتراک نموده بودند. درجریان همین شورا بود که احمد شاه مسعود بحیث رییس آن برگزیده شد.

شورای نظامی جوزجان پس ازمشوره و اتخاذ تصمیم، به تعداد هفتصد نفرسریازمسلح را ظاهراً بخاطر حمایت رژیم به کابل سوق داد که عمدتاً درمیدان هوایی بین المللی کابل مستقرشدند.

برای آنکه گوشه های دیگراین مشوره و تصمیم علیه رژیم کابل را که درشمال کشورصورت گرفت، بدانیم، اینک پاراگرافی از کتاب "اسطوره شکسته" را دراینجا درج میکنم: "..حزب وحدت راه مذاکره و مفاهمه با سران اقوام محروم و فرماندهان داخل کشور را درپیش گرفت و هیأت های متعددی را به پنجشیر،

تخار، شمال و نزد آزاد بیگ فرستاد. در سال ۱۳۷۰ حزب وحدت، ده هیأت را بدین منظور به نقاط مختلف اعزام داشت و هماهنگی های لازم را با احمد شاه مسعود، ژنرال های شورشی شمال، آزاد بیگ و دیگران به عمل آورد. در اثر همین رفت و آمدها، تفاهم هایی به وجود آمد که در نهایت منجر به سقوط مزارشریف، ائتلاف جبل السراج و فروپاشی رژیم نجیب گردید. " (۱)

این اقدام و جریان، دقیقاً در همان روزهای خاص صورت پذیرفت که قرار بود داکتر نجیب الله براساس توافقات حاصله میان وی و نماینده سازمان ملل (بنین سیوان)، از قدرت کنار رود و یک حکومت مؤقت شامل پانزده تن از تکنوکراتهای شناخته شده افغانستان از داخل و خارج کشور مسوولیت حکومتداری را به عهده گیرند تا اقدامات بعدی دولتداری انجام گیرد. نماینده سرمنشی سازمان ملل، بخاطربه کرسی نشاندن "طرح صلح" خویش، سفرهای زیادی به کشورهای همسایه افغانستان، برخی از کشورهای اروپایی و آسیایی انجام داده بود.

پس به روز ۲۶ ماه حمل سال ۱۳۷۱ خورشیدی بود که داکتر نجیب الله رهبر حزب و دولت، به اساس تصمیم قبلی و بدون آنکه سایر کادرهای حزبی و دولتی را آگاه سازد، با سواری موتر و بدون موجودیت محافظین و تشریفات معمول، رهسپار میدان هوایی بین المللی کابل شد تا با نماینده سازمان ملل که در داخل طیاره چارتر شده انتظار او را میکشید، به سوی هندوستان پرواز نماید. اما همینکه موتر حامل وی در محوطه میدان رسید، بگونه غیر مترقبه از سوی تفنگداران جنرال دوستم که قبلاً به بهانه دفاع از کابل در آن محل جا بجا شده بودند، متوقف ساخته شد و از داخل شدن او در میدان و رفتن به داخل طیاره جلوگیری بعمل آمد. همان بود که این دیکتاتور "خاد" و این رهبر "توانمند" حزب و دولت، تا چشم بهم زدن، بعنوان شخص کاملاً عادی و درمانده از میدان برگشته خودش را به دفتر سازمان ملل در شهر کابل رسانید و پناهنده شد.

آقای اکرام اندیشمند مقاله پی را در وبسایت "خراسان زمین" به نشر رسانیده و در یکی از اپاراگراف های آن از قول کارمندان دفتر سازمان ملل در کابل چنین مینویسد:

"مامور ارشد ملل متحد که در آن فلیپ کاروین شب (۲۶ حمل ۱۳۷۱) با دکتور نجیب الله بود برخلاف ادعای فقیر محمد ودان از رفتن وی (نجیب الله) بسوی فرودگاه غرض خروج از افغانستان صحبت میکند. کاروین میگوید که در آن شب من را معاون بین سیوان با خود به اقامتگاه عونی بوتسالی {وازانجانزد} نجیب الله در (قصر نمبریک در محوطه ارگ کابل) برد و در آنجا با جنرال توخی رئیس دفتری برسر بیانیه استعفای رئیس جمهور کار کردند. کارمند اداری ملل متحد "پیتر دان کویرکی" سپس با عونی، دان کویرکی افسردنمارکی ملل متحد در سه موتر مربوط به پیتریر دفتر ملل متحد با نجیب الله، برادرش، توخی که همه نه نفر میشدند، بسوی فرودگاه کابل رفتیم.

"بین با طیاره ملل متحد در میدان هوایی نشسته و در داخل طیاره انتظار مارا میکشید. من فکر میکنم (میکردم) که با خود پانزده نفر اعضای شورای بیطرف را آورده است. پلان اولی این بود که او آنها را در همین طیاره ای که نجیب پرواز میکند با خود بکابل بیاورد. با اینکار انتقال قدرت دست به دست صورت می گیرد. هنگامیکه به پوسته (محل بازرسی) آخری رسیدیم توقف داده شدیم. سربازان محافظ مارا اجازه عبور ندادند. نام شب که با آن از چندین پوسته گذشتیم دفعته باطل شد..." (۲)

سقوط رژیم کودتا به رهبری داکتر نجیب الله در واقع، دگردیسی های عجیب و خونی را در قبال داشت. کادرها و اعضای بلند پایه حزب و دولت، بخصوص آنانی که در گروه بندی های درون حزبی موضع ضد "نجیب" را داشتند، او را خائن خطاب نموده گفتند که وی از تصمیم خودش مبنی بر ترک کابل و رفتن به سوی هندوستان چیزی نگفته و با این پنهانکاری خویش، حزب، رهبران حزبی، صفوف حزب و حکومت را در میان خطر مرگ و نابودی رها کرد.

با پناهنده گی "نجیب" به دفتر سازمان ملل در کابل که در آستانه شکست برنامه سازمان ملل مبنی بر تشکیل حکومت عبوری (پانزده نفری)، آناً خلای قدرت بمیان آمد و کادرهای ملکی و نظامی حزب بر سراقته دار، ظاهراً در حالت انفعال سیاسی قرار گرفتند.

چون گفته آمد که اوضاع سیاسی، اجتماعی و نظامی کشور در ماه های پسین دوره زعامت داکترنجیب الله، قدم به قدم به سوی گسست و آشفتگی سیرمینمود، لهذا، افراد و گروه های درون حزب، کارمندان بلند رتبه دولتی و کارمند شبکه استخبارات رژیم (خاد)، به منظورنجات جان و مال خود و اعضای خانواده ی خود درصورت پیروزی وبرگشت "مجاهدین" مسلح به کابل، بگونه مخفیانه و با درنظر داشت تعلقات قومی و زبانی که قبلاً درداخل حزب نیز ریشه دوانیده بود، با رهبران و فرماندهان تنظیم های جهادی درحومه کابل تماس برقرارنموده بودند. مثلاً، جنرال (رفیع) و جنرال "شهنوازتنی" با گلبدین رهبرحزب اسلامی درجنوب، محمود بریالی، داکتروکیل و دیگران به احمد شاه مسعود و عبدالرشید دوستم درشمال، سلطان علی کشتمند و هم تبارانش با عبدالعلی مزاری رهبرحزب وحدت اسلامی پیوستند و به همین منوال، سایرحزبی ها و کارمندان شناخته شده رژیم به سرعت خود شان را در زیرچتراحزاب جهادی - اسلامی قراردادند. البته تا آنزمان، دارای ریش و عمامه و تسبیح هم شده بودند.

این روند خاص سیاسی و اجتماعی طوری صورت گرفت که ازیکطرف نیروهای تحت فرمان جنرال عبدالرشید دوستم دست به اشغال شهرکابل زده و جهادی های دیگر نیز ازچهارسمت وارد کابل شدند.

حزب اسلامی به رهبری گلبدین که به همکاری نظامیان پاکستانی، کادرهای نظامی پشتون تبار "حزب دموکراتیک خلق"، ازقبل درچهارآسیاب کابل آماده گی حمله به شهررا گرفته بودند، با تمام قوت جنگی که دراختیارداشتند، ازسمت جنوب وجنوب شرق بالای شهرهجوم آورده عمارت وزارت امورداخله، ارگ جمهوری و بعضی ازمؤسسات دیگررا متصرف شدند.

این یورش درحالی صورت گرفت که احمدشاه مسعود قبلاً توسط بی سیم ازشهرچهاریکار، با گلبدین رهبرحزب اسلامی که درچهارآسیاب واقع درحومه کابل سنگرگرفته بود، درتماس شده ازوی مکرراً تقاضا بعمل آورده بود تا ازراه مسالمت آمیز و بدون جنگ حاضریه مذاکره و تشکیل حکومت اسلامی با سایر "رهبران" تنظیم های جهادی شود. (کپ یا ویدیوی این گفت و شنید

مخابروى احمدشاه مسعود با گلبدين، هنوزهم دريوتيوپ موجود  
ميباشد)

به همين دليل بود كه نيروهاى "جنبش ملي - اسلامى" به رهبرى جنرال دوستم  
وقوتهاى جمعيت اسلامى و شوراي نظار كه وارد كابل شده بودند، به اقدامات  
جنگى متقابل دست زدند و اين جنگ متقابل خونين تا عمق شهر كابل كشانده  
شد و تلفات جاني و مالي عظيمى براى اهالى بي پناه شهر به بار آورد. اما بالاخره،  
نيروهاى مؤتلفه حزب اسلامى و "خلقى" ها در اثر فشار نيروهاى جنگى مؤتلفين  
شمال به سوى جنوب شهر عقب نشستند.

آتش اين جنگ كه فى مابين تنظيم هاى جهادى بخاطر غصب قدرت سياسى  
مشتعل شده بود، درهمينجا پايان نيافت، بلكه دنباله خونين تر و مصيبت بارتر  
ديگرى نيز در قبال داشت.

رهبران ساير تنظيم هاى جهادى مقيم پشاور و مقام هاى پاكستانى، موازى با  
سقوط رژيم كودتا دست به كار شده نشست مشتركى را تحت نظارت دقيق  
شبكه استخبارات نظامى پاكستان (آى.اس.آى) در عمارت گورنرهاوس  
پشاور دايرنموده و ضمن گفت و گوى تشنج آميز در عقب درهاى بسته، عاقبت  
از جمله رهبران هشت حزب و تنظيم جهادى - اسلامى مستقر در پاكستان،  
صبغت الله مجددى به حيث نخستين رييس جمهور اسلامى افغانستان براى  
دوماه برگزيده شد تا بکابل رفته قدرت سياسى را از مسوولان رژيم شكست  
خورده تحويل بگيرد و در پايان دوماه، آقاى برهان الدين ربانى، جايش را براى  
ششماه ديگر بگيرد.

اين فيصله پشاور در حالى صورت گرفت كه گلبدين رهبر حزب اسلامى، "فتح"  
كابل را بتاريخ پنجم ماه ثور (دوروز قبل از آن) به پشاور مخابره نموده بود؛ زيرا  
پيروزى خویش در جنگ عليه ساير رقبای سياسى اش را تا آنروز امر مسلم پنداشته  
بود.

دلیل ورود شتابزده گلبدين به حومه کابل، علاوه از پيشدستی در جنگ و اشغال کابل، اين بود که خلقي های "حزب دموکراتیک" فرقه بگرامی و لوای مستقردر "تنگي و اغجان" را قبلاً به افراد حزب اسلامی تحويل داده بودند.

در (هفتم ماه ثور ۱۳۷۱ خورشیدی) بود که صبغت الله مجددي رهبر "جبهه نجات ملی" بحیث نخستین رییس جمهور دولت اسلامی مجاهدین در رأس یک هیأت پنجاه نفری شامل نماینده های تنظیم های جهادی از راه بندرتورخم و درمیان خون و آتش وارد خاک افغانستان شد و باشلیک های شادیانه "مجاهدین" در حومه کابل استقبال گردید.

### برگشت صبغت الله مجددي از پشاور به کابل

ورود صبغت الله مجددي به کابل وقتی صورت گرفت که جنگجویان حزب اسلامی و خلقي های متحد آن به شکست مواجه شده به سوی جنوب شهر عقب نشسته بودند.

علاوۀ اقدام دیگری که بعداً تاحد زیاد موجب کاهش جنگ گردید، ابلاغیه رسمی پی بود که از طریق رادیو تلویزیون دولتی، خطاب به مردم و تفنگداران جهادی به نشر رسید.

متن ابلاغیه از این قرار بود:

"بسم الله الرحمن الرحيم

ابلاغیه شماره یک شورای رهبری جهادی

امروز صبح پنج ثور ۱۳۷۱ شورای رهبری جهادی تشکیل جلسه فوق العاده داده فیصله بعمل آوردند تا غرض تأمین امنیت در شهر کابل و حفظ جان و مال ناموس ساکنان آن به همه مجاهدین و قوای مسلح دستور داده می شود که از اوامر اداره کمیسیون امنیتی کابل محترم دکتور نجیب الله مجددي، محترم جنرال عبدالرحیم وردک، محترم قوماندان عبدالحق، محترم قوماندان مولوی صدیق الله، محترم قوماندان حاجی شیرعلم و گروپ های مسلح قوماندان احمد شاه مسعود وزیر دفاع حکومت اسلامی اطاعت نموده امنیت را در شهر و مراکز استراتژیکی شهر کابل تأمین و از اوامر آنها سرکشی ننماید.



تأکید میشود که برادر احمد شاه مسعود فوراً بکار خویش آغاز کند.  
والسلام

حضرت صبغت الله مجددی - رئیس دولت اسلامی افغانستان" (۳)  
مأموران بلند پایه دولت قبلی که قدرت سیاسی را رسماً درتالار وزارت  
امور خارجه، برای صبغت الله مجددی تحویل دادند، اینها بودند:

عبدالرحیم هاتف کفیل ریاست جمهوری پیشین، فضل الحق  
خالقیار صدراعظم پیشین و کریم شادان قاضی القضاات .

تا این روز، رهبران و تفنگداران سایر احزاب جهادی به شمول حزب وحدت  
اسلامی مربوط اهل تشیع افغانستان وارد کابل شده مناطق مختلف و عمارات  
دولتی را متصرف شده بودند.

تشکیل دولت اسلامی به رهبری صبغت الله مجددی در کابل، هرچند عده پی را  
خوشنود و به آینده امید وارساخت، اما از آنجا که از یکطرف التهاب قدرت طلبی  
و امتیازگیری میان رهبران متنوع احزاب (شیعه و سنی) موج میزد و از سوی دیگر،  
رهبران متذکره هیچنوع تجربه دولتمداری نداشته و دارای کدام برنامه اقتصادی  
و فرهنگی و رفاهی هم نبودند، بنابراین، دوران زعامت دوماهه آقای مجددی توأم  
با نگرانی و تشنج و خود سربهای تنظیمی سپری شد، بدون آنکه اندکترین  
امنیت، آرامش روحی و تغییر مثبت در زنده گی مردم رونما گردد.

هرگاه به توضیح و تشریح رویداد های نظامی و کشمکشهای خونین بین  
التنظیمی از آغاز کار آقای صبغت الله مجددی تا اشغال کرسی ریاست جمهوریت  
توسط آقای برهان الدین ربانی پردازیم، ایجاب هفتادمن کاغذ را میکند و متن  
این اثر نیز به درازا میکشد.

منتها اینقدر باید گفت که برهان الدین ربانی رهبر حزب جمعیت اسلامی که  
خودش را موازی با صبغت الله مجددی، ازپشاور به کابل رسانیده بود، در ختم  
زعامت دو ماهه (مجددی)، بر کرسی رهبری دولت تکیه زد. دوران سالهای  
زعامت برهان الدین ربانی، خونین ترین دوران جنگ های بین التنظيمی و درد و  
غم بی پایان مردم افغانستان بود.

نظر به افواهاات گرم و حتا نشر متن یک قرارداد بسیار اسارت بارفی مابین حکومت اسلامی آقای ربانی وجانب پاکستان، یکی ازاجراآت تکان دهنده برهان الدین ربانی این بود که گفته شد وی نه تنها اردوی قوی، منظم و آموزش دیده افغانستان را که از رژیم قبلی باقیمانده بود، عمداً منحل نمود، بلکه وسایل و وسایط عمده نظامی کشور را طی امضای چنین یک قرار داد مخفی، به اردوی پاکستان تحویل داده است. برای آنکه در این مورد مهم ملی صحبت مستند نموده باشیم، اینک متن قرارداد امضا شده را در اینجا درج مینماییم:

کاپی از صفحه فیسبوک "هرات ژورنالیست" به نقل از صفحه "نوراغا ولی زاده" مؤرخ ۳۰ جون سال ۲۰۲۰ م:

انحلال اردوی ملی افغانستان درجولای سال ۱۹۹۲:

چگونگی انحلال اردوی جمهوری افغانستان

Yellow Golden از: کتاب طلای زرد

ژورنالیست Mark James نویسنده: مارک جمیز

Nooraga waliezada... ترجمه نوراغا ولیزاده

پرتوکول اول در مورد انحلال اردوی جمهوری افغانستان میان برهان الدین

ربانی رئیس جمهور حکومت مجاهدین و جنرال وحید لوی درستیز پاکستان

اسلام آباد (PLHC- 222/ 14000/PO - 000458) : شماره کود رسمی

پاکستان ۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی

فشرده پرتوکول را اینجا بخوانید:

"\*تسلیم دهی راکت های اسکات به جمهوری اسلامی پاکستان که از طرف

شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان داده شده بود . شوروی

دیگر حاضر نیست که مواد سوخت و بقیه لوازمات آنرا به افغانستان کمک

کند و از جهت دیگر پاکستان علاقه ندارد تا این راکت ها توسط تنظیم های

که مورد حمایت جمهور اسلامی ایران در افغانستان میباشد و تسلیم دهی آن

به کشور ایران صورت گیرد.

\*تسلیم دهی تماما طیارات جیت های جنگی فعال و غیر فعال طیارات

ترانسپورتی فعال و غیر فعال هلیکوپتر های فعال و غیر فعال قوی هوایی که

توسط شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان توزیع گردیده بود و تسلیمی آن به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

\*انعده وسایط زرهدار فعال و غیر فعال که شامل تانک ها، زرهپوش ها و عراده جات ثقیل که اردوی جمهوری افغانستان مورد حمایت شوروی داشت تسلیم دهی ان به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

\*در تشکیل جدید اردوی حکومت اسلامی افغانستان مشاورین نظامی ارتش پاکستان برای تعلیم، تربیه و آموزش نظامی به پرسونل اردوی حکومت اسلامی افغانستان شامل این پروتوکول بوده و بعد از امضاء طرفین مدار اعتبار است.

\*حکومت اسلامی پاکستان همچنان به خود اجازه نمی دهد تا جمهوری اسلامی ایران همانند هند در مسایل سیاسی، نظامی حکومت اسلامی افغانستان مداخله نماید.

\*افسران عالی رتبه ارتش پاکستان این را بخود اجازه می دهد که بدون کدام ممانعت هر وقت و هر زمان در تعیینات افسران عالی رتبه اردوی اسلامی افغانستان نقش بارز داشته و از صلاحیت های خود میدانند.

\*این پروتوکول بعد از امضاء نخست وزیر جمهوری اسلامی پاکستان جناب نواز شریف و برهان الدین ربانی رییس جمهور اسلامی افغانستان منحیث سند رسمی اعتبار داشته و دارای ۱۰ ماده که درج این پروتوکول است مورد قبول و تایید مقامات عالی رتبه طرفین میباشد.

محل امضا

نواز شریف صدراعظم جمهوری اسلامی پاکستان

جولای ۱۹۹۲ میلادی ۷

اسلام آباد پاکستان

محل امضا

برهان الدین ربانی رییس جمهور اسلامی افغانستان

۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی

اسلام آباد پاکستان.ر

کاپی از: جنرال طاوس "

## زندگینامه مختصر صبغت الله مجددی

صبغت الله مجددی در سال ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۵ م) در یک خانواده روحانی در شهر کابل به دنیا آمد. وی ارجمله مشایخ طریقت نقشبندی و منتسب به شیخ احمد سرهندی معروف به مجدد الف ثانی بود. پدر صبغت الله، محمد معصوم مجددی نام داشت. او (صبغت الله مجددی) در دانشگاه الازهر مصر درس خوانده و با حسن الحوضاییه رهبر اخوان المسلمین آشنا شد. وی در سال ۱۹۵۴ میلادی در یک توطئه اخوان المسلمین علیه جمال ناصر سهم گرفت و از کشور اخراج شد. در برگشت به کابل، به تدریس در مکاتب شهر پرداخت. در سال ۱۹۶۰ م در اثر اعتراض علیه هیأت دولتی شوروی در کابل، برای مدت چهارونیم سال به زندان رفت. وی برای مدتی بحیث امام مسجد در کوپنهاگن (دانمارک) و آمر مرکز ملی کشورهای اسکاندیناوی مشغول بود و در عین حال تابعیت کشور عربستان سعودی را نیز کسب نمود.

صبغت الله مجددی با سردار محمد داوود رابطه بدی داشت. او پس از پیروزی کودتای ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی، رهسپار پاکستان شد و در آنجا، جبهه نجات ملی را ساخت و در هشتم ماه اپریل ۱۳۷۱ خورشیدی بحیث رئیس جمهور موقت و نخستین رهبر دولت اسلامی مجاهدین بکابل برگشت. وی در سال ۲۰۰۱ میلادی به حیث رئیس "لویه جرگه" به منظور ایجاد دولت جدید پسا طالبان کارکرد و تا روزی که زنده بود، به اشکال مختلف در امور دولت فعال بود. (۴)

شهر باستانی کابل و باشنده های عذاب کشیده آن برای نخستین بار در تاریخ کشور، شاهد راکت باران شدید، بیرحمانه و دهشتباری از سوی نیروهای گلبدین امیر حزب اسلامی بودند. این راکت باری بالای شهروندان بی گناه و بی تقصیر شهر کابل که در مخالفت با حزب جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود فرمانده نظامی حزب مذکور، جنرال عبدالرشید دوستم



صبغت الله مجددی

رهبر جنبش ملی - اسلامی سمت شمال و حزب وحدت اسلامی افغانستان انجام داده شد، علاوه از آنکه ویرانی های عظیم و تأثیر بار مالی به بار آورد، قرار احصائیه های منتشر شده، به تعداد پنجاه تا شصت هزار انسان اعم از زن و مرد و کودک را نیز به کام مرگ سپرد.

مخالفت خونین گلبدین با دولت اسلامی نو تشکیل و سماجت برهان الدین ربانی برای باقی ماندن براورنگ قدرت، موجب گردید که بسیار زود پای حزب وحدت اسلامی نیز در این جنگ و مخالفت سیاسی - نظامی دخیل گردیده جنگ و خونریزی ابعاد بزرگتری اختیار نماید.

در این گیرودار جنگی و خصومت ورزی های بین التنظيمی، شهرکابل به یک جزیره خونین بی صاحب و بی قانون مبدل گردید، مناطق مختلف شهر میان "تنظیم" های مدعی قدرت تقسیم شد و هر محل و منطقه به سنگر جنگ و ذخیره گاه انواع سلاح ها مبدل گردید. مثلاً آتش خصومت خونین میان حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، میان اتحاد اسلامی و حزب وحدت اسلامی، میان نیروهای جنرال عبدالرشید دوستم و سایر تنظیم ها چنان مشتعل گردید که جان و مال و

ناموس باشندده های کابل در معرض غارت و تهدید و تجاوز آشکار واقع شد.

در مسیر راه های منتهی به کابل نیز از سوی افراد احزاب جهادی - اسلامی "پاتک" ها یا موانع اخاذی از وسایل ترانسپورتی ایجاد گردید که هیچ منبع یا مقامی جلو آنها را گرفته نمیتوانست. مثلاً در اینجا میتوان تنها از یک "پاتک" یا رهگیری یکی از فرماندهان حزب اسلامی به نام "زردار" نام برد که در شاهراه کابل - جلال آباد قرار داشت و باعث توقف وسایل نقلیه، تفتیش و آزار مسافران، اخاذی های آشکار و کشتن انسانهای بی گناه گردید.

باری هم وضعیت سیاسی - نظامی طوری چرخش یافت که مثلاً، قوت های جنبش ملی - اسلامی، حزب اسلامی، جبهه نجات ملی، حزب وحدت اسلامی به ضد حکومت اسلامی برهان الدین ربانی متحد شده اسم آنها "شورای هماهنگی" گذاشتند. تشکیل این "شورا" حیثیت نفت روی آتش مشتعل شده در شهر کابل را داشت که توفان جنگ، کشتار و ویرانگری را افزایش داد و سطح تلفات جانی باشندده های شهر نیز بالا رفت. جالب این بود که در جریان جنگهای خونین شهر کابل، همان حامیان عربی و پاکستانی تنظیم های تند رو جهادی، بخصوص ایران، پاکستان و عربستان سعودی دست به فعالیتهای دیپلماتیک و استخباراتی زده نماینده های شان ظاهراً تحت نام و شعار "میانجیگری" و "صلح خواهی" و "قطع جنگ" به کابل در رفت و برگشت شدند، بدون آنکه اندکترین کاهشی در شدت جنگ و مخاصمت میان تنظیم ها بوجود آورند.

برای آنکه خواننده عزیز بتواند وضع و حال دهشتناک شهر کابل در تحت حاکمیت جنگ و غارت "تنظیم" های جهادی و "قوماندان" های آنها را خوبتر بداند، اینک غصب مناطق مختلف شهر توسط آنان و تشکیل قرارگاه های نظامی "تنظیم" های مذکور را شرح میدهم:

قرارگاه گردنه کارته سخی به فرماندهی گل حیدر

قرارگاه شیوه کی در شرق میدان هوایی کابل



قرارگاه خواجه بُغرا در غرب میدان هوایی کابل

قرارگاه کوه تلویزیون در قلب شهر کابل

قرارگاه هزارهٔ بغل در شمال خیرخانه

قرارگاه فرقهٔ ۳۱۵ در غرب خیرخانه

قرارگاه دشت چمتله

قرارگاه لوای راکت به فرماندهی ملاتاج محمد که مناطق کوتاهٔ سنگی، کارتهٔ چهار، ده بوری، علاالدین، دارالامان، ده قاضی و چهلستون را تحت پوشش سلاح های مختلف النوع قرار میداد.

قرارگاه باغ داوود

قرارگاه کمپنی تحت فرماندهی زلمی توفان

قرارگاه تایمنی (بخشی از شهر نوکابل)

قرارگاه تپهٔ مرنجان به فرماندهی شخصی بنام همراه

قرارگاه بالا حصار به فرماندهی جنرال همایون فوزی و مجید روزی

قرارگاه کوه زنبورک و ده ها موضع و محل دیگر

قرارگاه لیسهٔ شورواکی {شاید شیوه کی} به فرماندهی زردار مربوط حزب اسلامی گلبدین

قرارگاه کارتهٔ نو به فرماندهی نور رحمن

قرارگاه هندکی به فرماندهی انجنیر زلمی

قرارگاه ریشخور

قرارگاه سنگ نوشتهٔ لوگر به فرماندهی جنرال ولی شاه

قرارگاه چهارآسیاب به فرماندهی خلیل

قرارگاه پولیتخنیک به فرماندهی ضابط علی اکبرقاسمی

قرارگاه پرورشگاه وطن (مقابل سفارت شوروی) به فرماندهی ابوذر

قرارگاه ده بوری به فرماندهی قیس

قرارگاه مهتاب قلعه

قرارگاه قلعه قاضی

قرارگاه مکرویانها به فرماندهی امان الله کریم. (۵)

ایجاد اینهمه قرارگاه ها و سنگرهای جنگی درشهرباستانی کابل که ازسوی رقبای سیاسی دربرابر یکدیگرسورت گرفته و ازهرقرارگاه شعله های آتش جنگ و انتقامکشی بلند بود، بدترین، وحشتناک ترین و خونین ترین حالت شهرو شهروندان پناه گرفته کابل درمیان کلبه های غریبانه شان را به نمایش میگذارد.

"چریل بنارد" کارشناس اسلام سیاسی درمؤسسه "رند" امریکا با "ایشیا تایمز" گفت: "آنچه باید میکردیم این بود که دیوانه ترین آدمها را بجان آنها {روسها} بیندازیم. مادقیقاً میدانستیم که آنها {رهبران مجاهدین} چگونه آدمهایی هستند و سازمانهای شان به چه می ماند. اما برای مان مهم نبود. پس ازآن به آنها اجازه دادیم که با کشتن میانه روها {افرادو عناصرملی و روشنفکرافغانستان} ازشر آنها رهایی یابند. به همین دلیل است که امروز درافغانستان رهبران میانه رو وجود ندارد؛ زیرا به آن دیوانگان اجازه دادیم همه آنها را نا بود کنند. آنها چپ هارا کشتند، میانه رو ها رانیز. اینان {عناصرملی، روشنفکر و میانه روها} درمیانه دهه ۱۹۸۰ میلادی وپس ازآن، ازمیان برداشته شدند." (۶)

ناگفته نگذیریم که عین سیاست حذف روشنفکران مترقی و وطندوستان واقعی افغانستان توسط مقام های جمهوری اسلامی ایران نیزدرجریان سالهای جهاد درجبهات جنگ درداخل کشور و همچنان درقلمرو ایران به منصه عمل گذارده شد. مثلاً "سازمان نصر" تشکیل سیاسی - جهادی مورد حمایت فکری، مالی و لوژستیکی مقام های ایران بود که درکنارسایر تشکلات جهادی (نوع

تشیع) وجود شخصیت های مستقل، آگاه، مترقی و مبارز را برنمی تافتند. این جریان خونین و مخاصمت آمیز البته داستان دراز دارد که بایستی بصورت جداگانه و اختصاصی مورد بررسی کتبی قرارگیرد.

درمورد اقدامات عاجل برهان الدین ربانی بحیث رییس جمهوراسلامی پس ازجهاد، پاراگرافی را ازصفحه چهاردهم کتاب "نقش پاکستان درتراژیدی خونین افغانستان - جلد دوم" دراینجا نقل میکنیم: "اززمره نخستین و عاجلترین اقدامات رژیم ربانی دراین شب و روز، تماسگیری پنهانی و "برادرانه" با گلبدین بود که مدتی رفت و آمد هیأت ها میان کابل - سروبی و چانه زنی های سیاسی ادامه داشت. البته این رفت و آمد های پنهانی و چانه زندهای سیاسی کاملاً پنهان هم باقی نماند، چنانکه روزنامه "الحیات" چاپ لندن برای نخستین بار طی شماره مورخ ۲۰ مارچ ۱۹۹۴م خویش ازقول "عبدالرحیم غفورزی" معین وزارت امور خارجه چنین نوشت: "بالحزب اسلامی یک سلسله تفاهمات صورت گرفت و نتیجه این بود که باید دولت و حزب روی تقسیم کرسی ها به توافقی برسند و تفاهمی به عمل آمد. آنها (گلبدین) دراول، مقام ریاست جمهوری را تقاضا داشتند و بعد، قبول کردند که این مقام تا دوره انتقال به حال فعلی باشد... همچنان دو وزارت دفاع و خارجه را اصرار داشتند، بعد ازمذاکرات، تفاهم شد که صدارت، وزارت دفاع و مالیه به حزب داده شود..." (۷)

"نتیجه آنهمه رفت و آمدهای میان کابل و سروبی و مذاکرات دوجانبه میان دولت آقای ربانی و گلبدین رهبرحزب اسلامی این شد که بالاخره درهفته اول ماه جولای سال ۱۹۹۶م درحالیکه موشکهای ویرانگرطالبان به عوض موشکهای حزب اسلامی ازچهار آسیاب برفرق مردم بی وسیله شهرکابل اصابت مینمودند و درهرلحظه از بیگناهان قربانی میگرفت، گلبدین بحیث صدراعظم جدید جهادی طی "مراسم سوگند" ومعرفی اعضای کابینه درحضورآقای ربانی وتعدادی از ژورنالیستها اظهارداشت: ... ما مخلصانه با استاد ربانی و برادرمسعود مصروف و مشغول تنظیم امور حکومت جدید درکابل هستیم و میان ما کوچکترین اختلاف وجود ندارد..." (۸)

دوران زعامت نه ساله برهان الدین ربانی (۲۸ جون ۱۹۹۲ تا دسمبر ۲۰۰۱م) بصورت عموم با تداوم جنگ های خونین میان احزاب جهادی- اسلامی از یکطرف و علیه گروه نوظهور طالبان از سوی دیگر سپری شد. یعنی ظرف نه سالیکه وی در رأس دولت اسلامی (چه در کابل و چه در مناطق شمال) افغانستان قرارداداشت، جز تقابل نظامی و مخالفت های سیاسی با جوانب مختلف جهادی و غیر جهادی، کوچکترین کاری به سود مردم و در جهت آبادانی کشور انجام داده نشد.

عمده ترین مشغولیت های جنگی جمعیت اسلامی به رهبری آقای ربانی، پس از جنگ های بین التنظيمی، مقابله نظامی با گروه طالبان بود که بحیث گروه نوظهور، تازه نفس و تا به دندان مسلح از قلمرو پاکستان به افغانستان فرستاده شده بودند.

گروه مسلح طالبان در حالی به افغانستان فرستاده شدند که وضعیت اجتماعی، اقتصادی، روحی و روانی مردم افغانستان از ناحیه بی بند و باریهای احزاب جهادی، تاراج ها، نامردمی ها و خودسریهای آنان فوق العاده درهم برهم شده بود.

عاقبت، درهمین شب وروز، دو جبهه عمده مخالف علیه دولت آقای ربانی باقی ماند: حزب اسلامی مستقر در چار آسیاب کابل و حزب وحدت اسلامی مستقر در غرب شهر کابل.

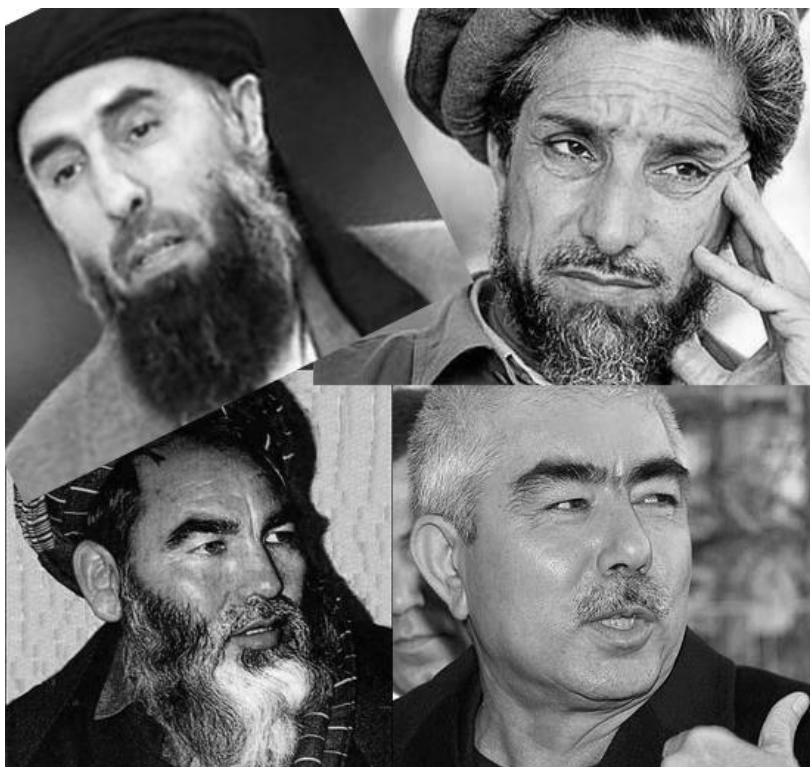
وقتی گروه طالبان مسلح از کویت پاکستان به شهر قندهار رسیدند، برهان الدین ربانی نه تنها آنها را "فرشته های صلح" خواند، بلکه بحیث رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، به فرماندهان ملکی و نظامی آن ولایت دستور صادر نمود تا جنگ ناکرده تسلیم گروه تازه وارد شوند. آنگاه که طالبان از تصرف قندهار و ارزگان و غزنی به لوگر رسیدند، باز هم آقای ربانی برای آنان کمکهای وافر (خوراک و پوشاک) از کابل به لوگر، در حالی بود که "ربانی" و ارکان دولتش خوب میدانستند که گروه طالبان ساخته و پرداخته شبکه استخبارات نظامی پاکستان بوده در همان کشور ساخته و پرداخته شده اند. اما شاید وی چنین محاسبه نموده بود که طالبان همراهیتی که دارند، هرگاه بتوانند حزب اسلامی گلبدین را

شکست داده از سر راه بردارند، مفید خواهند بود. اما گروه مذکور که هم مجهز با اندیشه های دیوبندی مدارس پاکستانی، وهابیت سعودی و سنت های سفت و سخت قبیله یی بودند وهم بایستی بروفق اصل- پروژه (امریکایی، انگلیسی، سعودی و پاکستانی)، به چیزی جز تسلیمی رییس جمهور و رسیدن به قدرت سیاسی در افغانستان اقناع نمیشدند. پس، کلیه تلاشهای آشتی جویانه آقای ربانی و فرمانده ی مهم نظامی وی (احمدشاه مسعود) در برابر هجوم گروه طالبان به نتیجه دلخواه نرسید و عاقبت، با یورش این گروه مسلح از سمت جنوب شرق و جنوب غرب کابل، به تاریخ بیست و ششم ماه سپتمبر سال ۱۹۹۶م پایتخت تصرف گردید و آقای ربانی و اراکین دولتش پا به فرار نهادند.

### زندگینامه مختصر برهان الدین ربانی

"برهان الدین ربانی در ۲۹ سنبله ۱۳۱۹ در شهر فیض آباد مرکز ولایت بدخشان افغانستان متولد شد.

وی در سال ۱۳۳۶ در دانشگاه شرعیات کابل همراه با تنی چند از دوستان خود، "نهضت جوانان مسلمان" را تأسیس کرد که بعداً این نهضت با استعفای غلام محمد نیازی از رهبری آن در سال ۱۳۵۱ توسط آقای "ربانی" به جمعیت اسلامی افغانستان تغییر نام داد.



اینها در جنگها و ویرانگری های شهر کابل نقش عمده داشتند

با کودتای محمد داوود خان در سال ۱۳۵۲ اعضا و هواداران جمعیت اسلامی افغانستان، تحت تعقیب حکومت داود خان قرار گرفتند، پس از آن بود که آقای ربانی و عده ای دیگر از فعالان اسلامگرا از افغانستان خارج شده و به پاکستان فرار کردند.

در آنجا احزاب اسلامگرا و حکومت وقت پاکستان به ریاست ذولفقار علی بوتو که روابط سردی با دولت افغانستان به خاطر مسئله پشتونستان داشت از آنها پذیرایی کرده و با مسلح کردن منسویین جمعیت اسلامی و حزب اسلامی افغانستان آنها را برای جنگ با حکومت داوود خان آماده کرد.

اما عده ای از رهبران نهضت اسلامی از جمله، آقای ربانی گویا مخالف جنگ مسلحانه علیه حکومت داوود بودند، به همین دلیل، برخی از آنها کشور پاکستان را ترک کرده و راهی عربستان سعودی میشوند.

پروفسور ربانی پس از چندی به کشور مصر رفت و در سال ۱۹۶۸ از دانشگاه معتبر الازهر، در رشته فلسفه اسلامی درجه فوق لیسانس گرفت.



وی همواره خواهان خروج نیروهای شوروی سابق از کشور و سپردن حکومت به مجاهدین بود تا در سال ۱۹۹۲ م و پس از پیروزی مجاهدین و شکست دولت نجیب الله احمدزی و انقضای زعامت دوماهه صبغت الله مجددی، به عنوان رئیس جمهور مؤقت افغانستان انتخاب شد. پس از آن، "شورای حل و عقد" از سوی برهان ربانی برگزار شده و در ۳۰ دسامبر سال ۱۹۹۲ م دوره کار او را به عنوان نخستین رئیس جمهور رسمی حکومت مجاهدین در افغانستان تمدید نمود.

مخالفت های مسلحانه علیه این اقدام آقای ربانی از طرف سایر احزاب و تنظیم های جهادی، یکباردیگر لهیب جنگ در شهر کابل را شعله ورتنمود و این مخالفت ها که بنام "جنگهای داخلی" نیز مسمما شده است، حکومت "ربانی" را تضعیف کرد و بلاخره در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ م کابل زیر حملات شدید مخالفان داخلی قرار گرفت و به نیروی تازه نفس "طالبان" واگذار شد.

ربانی که مقرر حکومت را به مزار شریف انتقال داده بود هنوز از طرف سازمان ملل به عنوان رئیس جمهور رسمی افغانستان شناخته می شد هرچند به مرور زمان قلمروش را ازدست رفته می دید و فقط بر ده درصد کشور حکومت داشت.

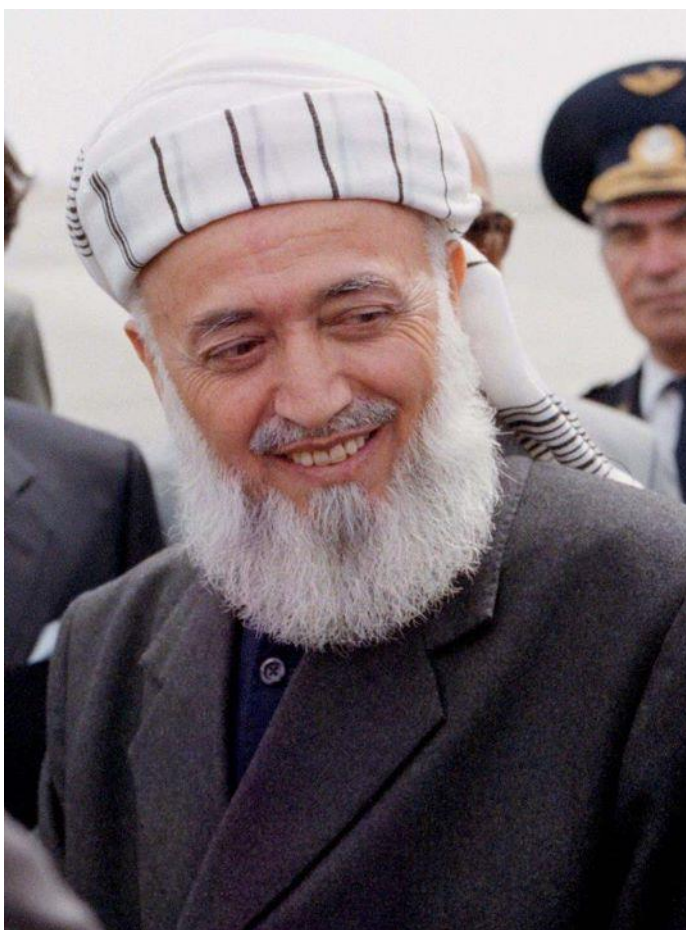
پس از به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶، آقای ربانی به زادگاه خود، شهر فیض آباد ولایت بدخشان بازگشت و فعالیت های ضد طالبان را از سر گرفت.

در پی فروپاشی رژیم طالبان در اثر حملات زمینی و هوایی آمریکا در ۲۰۰۱ میلادی، ربانی که تا آن زمان به عنوان رئیس جمهور افغانستان شناخته می شد، طی مراسمی البته پس از اجلاس بن، قدرت را رسماً به حامد کرزی رییس اداره مؤقت تحویل داد.

"ربانی" بعدها در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان از حامد کرزی حمایت کرد و خود نیز در انتخابات پارلمانی افغانستان شرکت نمود و به عنوان اولین نماینده مردم ولایت بدخشان با بیشترین آراء به عضویت پارلمان کشور درآمد و بعدها و در پی ایجاد شورای عالی صلح توسط رییس جمهور کرزی آقای ربانی

ریاست این شورا را بر عهده گرفت. سرانجام وی در بیست و نهم سنبله ۱۳۹۰ در اثر یک انفجار انتحاری در منزل خود واقع کارته وزیراکبرخان کابل کشته شد. در این حادثه، برهان الدین ربانی به همراه چهارتن دیگر کشته شد و همچنین معصوم استانکزی، رئیس دارالانشای شورای عالی صلح نیز زخمی گردید.

برهان الدین ربانی در حالی کشته شد که چند روز قبل در اجلاس بیداری اسلامی به سخنرانی پرداخت و در سخنان خود جنبش های اسلامی را رستاخیز زمان کنونی دانسته گفت که این رؤیای خوش به لطف الهی به واقعیتی بدل شده که پیام خوشبختی را برای امت اسلامی مژده آورده است. (۸)



برهان الدین ربانی

## مأخذ فصل چهارم

(۱) اسطوره شکسته – به قلم دکتر غلام حسین آزادی- صفحه ۲۱-  
چاپ افغانستان

(۲) مقاله اندیشمند – وبسایت خراسان زمین- دهم میزان سال  
۱۳۹۴ خورشیدی

(۳) منبع: گوگل

(۴) منبع: گوگل

(۵) منبع: گوگل

(۶) نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان – جلد اول- چاپ دوم-  
صفحه ۲۵۷ طبع هالند- تألیف ک. پیکارپامیر

(۷) همان اثر – صفحه ۱۴

(۸) همان اثر- صفحه ۱۵

(۹) منبع: گوگل

## فصل پنجم

# دستبازیهای حکومت پاکستان

## در

# امورجهد مردم افغانستان

قبل ازآنکه احزاب یا "تنظیم های جهادی" افغانستان به قدرت سیاسی برسند، مدت پانزده سال (۱۹۷۸-۱۹۹۲ میلادی)، رهبران "تنظیم" های مذکور در قلمرو ایران و پاکستان و درارتباط تنگاتنگ با مقام های کشورهای متذکره وشبکه های استخباراتی آنان، در امورجهد علیه رژیم برسر اقتدار وحامیان روسی آن انهماک داشتند. در جریان این مدت طولانی، مقام های ایران وپاکستان تا توانستند، با استفاده ازوضعیت پریشان کننده سیاسی - اجتماعی و مهاجرت ملیونها تن از مردم افغانستان به خاک این دوکشور، نه تنها ازمساعدهای مالی ونظامی بین المللی برای مهاجران افغان دزدیدند و ذخیره کردند، بلکه با طرح استراتژی های آینده نگرانه و خطرناک خویش، از میان انبوه پناهنده ها سربازگیری نیزبه عمل آوردند.

ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی آن که زمینه جنگ و مقابله با حریف جهانی (شوروی سابق) را مساعد یافته بودند، بصورت عمده، قلمروپاکستان را بمثابة پایگاه تقابل نظامی، تبلیغات جهانی و فعالیتهای گسترده استخباراتی خویش برگزیدند. رهبران ملکی ونظامی پاکستان نیزکه اوضاع را به سود خویش

و به زیان جانب افغانستان تشخیص داده بودند، درکنار ایالات متحده، متحدین غربی آن و کشورهای اسلامی قرار گرفته و به عنوان نیروی جاده صاف کن علیه افغانستان عمل نمودند.

مقام های استخباراتی ایالات متحده، متعاقب هجوم قشون روسی در ماه دسمبر سال ۱۹۷۹م بخاک افغانستان، بربنیاد طرح "هوشمندانه" برژنسکی مشاور امنیت ملی در اداره "جمی کارتر" رییس جمهور وقت امریکا، به حکومت

نظامی پاکستان تحت رهبری جنرال ضیاالحق مراجعه نموده آماده گیهای همه جانبه شان برای کمک وسیع مالی و نظامی به رژیم مذکور و از آن طریق برای مجاهدین افغانستان را نشان دادند. این درحالی بود که امریکا قبل از آن، رژیم نظامی جنرال ضیاالحق را بخاطر سرنگونی دولت قانونی ذلفقارعلی بوتوبوسیله کودتا، تحریم نموده بود.

درک آنچه در ساحت دیپلماسی حکومت مداران پاکستانی در قبال اوضاع نابسامان افغانستان ضرور است، اینست که رهبران ملکی و نظامی این کشور، از همان گام های نخست و موازی با طرح استراتژیک امریکایی، موقف و هدف سیاسی ابر قدرت مذکور در منطقه را با فراست کامل شناسایی نموده با هیأت های امریکایی، با تصمیم جدی و آماده گیهای قبلی روی میز مذاکره حضور یافته بروفق منافع و سوجویی های همه جانبه مالی و نظامی شان به بحث و گفت وگو پرداختند.

این استراتژی مشترک (میان امریکا و پاکستان) و این منفعت دوجانبه سیاسی، دست بهم داده آتشی را که قبلاً توسط قشون روسی و رژیم دست نشانده آنها بالای سینه مردم افغانستان مشتعل گردیده بود، مشتعل تر از قبل ساختند.

این نیاز عاشق (ابر قدرت امریکا) و ناز معشوق (مقام های پاکستانی) موجب گردید که پاکستانیها با سؤاستفاده وسیع از اوضاع جاری در افغانستان، ملیارد ها دالر و دینار از خزاین کشورهای متعدد جهان را بدست آورده ذخیره خانه های نظامی شان را مملو از سلاح های پیشرفته اروپایی و امریکایی بسازند و

امورمهاجران و مجاهدان افغانستان را دقیقاً تحت کنترل خویش قراردهند.

مثلاً، مقام های پاکستانی در برابر تقاضای ایالات متحده آمریکا مبنی بر استفاده از قلمرو آن کشور علیه قشون روس و رژیم کابل که تحت شعار "کمک برای مهاجران افغان" انجام داده میشد، اظهارداشتند که هرآنچه آمریکا و جهان غرب میخواهد برای مهاجران و مجاهدان افغانستان فراهم نماید، باید بدون استثنا، از کانال (آی.اس.آی) یا استخبارات نظامی پاکستان صورت گیرد. علاوه بر این، به جانب آمریکا تأکید نمودند که صلاحیت و صوابدید توزیع و تقسیم کمکهای مالی و نظامی و اینکه به کی چه مقدار پرداخته شود، نیز بایستی درکف اختیار مقام های شبکه استخبارات پاکستان باشد.

جانب ایالات متحده آمریکا اینهمه شرایط یک جانبه و غاصبانه حکومت پاکستان را پذیرفت و مقام های آن کشور را در توزیع احتیاجات زنده گی مهاجران و همچنان در بخش توزیع سلاح، چگونه گی و مقدار آن برای "تنظیم های جهادی و حتا مداخله دقیق، عمیق و آشکار (آی.اس.آی) در امور حال و آینده مقاومت مردم افغانستان مختاردانست.

چنانکه "تم وینر" نویسنده کتاب "چک سفید" یاد آوری میکند: "با این معامله، ضیا {جنرال ضیا الحق} حاضر شد که این شبکه {ورود سلاح به پاکستان و انتقال آن به افغانستان} را تأمین نماید. ولی به یک شرط که بعد از حصول محموله کمکی بخاک پاکستان، تمام امور دیگر را حکومت پاکستان انجام دهد که البته عملیات تحت نظر (آی.اس.آی) انجام خواهد یافت و بدین صورت، (سی.آی.ای) به این شرط ضیا هم موافقه نمود تا اسلحه را به مخبرین ضیا بدهند. " (۱)

همچنان سناتور "همفری" که سخت طرفدار جهاد علیه روسها بود، گفت: "در طول سالهای اکمالات ما، اول جنرال اختر عبدالرحمن {رییس آی.اس.آی در زمان جنرال ضیا} و بعداً جنرال حمید گل، بلا وقفه با مسوول (سی.آی.ای) در مورد اکمالات و فعالیتهای تاکتیکی مشوره مینمودند، مگر کنترل نهایی مسایل، نزد (آی.اس.آی) پاکستان بود. آنها بودند که اسلحه بدست آمده را با



لیدران سیاسی توزیع مینمودند و آنها تصمیم میگرفتند که به کی چقدر اسلحه بدهند. برای اینکار، درمیان گوریلاها، هفت لیدر سیاسی ساخته شد که آنها هرکدام بصورت علیحده با استخبارات پاکستان ارتباط داشتند... گفته میتوانم که آی. اس. آی به احزاب افراطی توجه بیشتر داشت. از آنجمله، مرد ریشداری بنام گلبدین حکمتیار است. حکمتیار به ارزش در حدود نیم بلیون دالر اسلحه سی. آی. ای را بدست آورده است" (۲)

سناتور دیگر امریکایی به نام "جورج براون جونیر" که در کمیته استخبارات سنای آن کشور انجام وظیفه میکرد، طی یکی از صحبت هایش گفت: "

پاکستانیها یک مقدار قابل ملاحظه پی از کمکها را به منافع خود جدا میکنند. پاکستان، دزدی این مواد را در حقیقت کمیشن همکاری خود در قضیه میداند."

"ویلهیم دتیل" که در سالهای جهاد، همیشه به کشورهای منطقه سفر نموده و برای روزنامه های معتبر آلمان گزارش تهیه مینمود، در کتاب خود تحت عنوان "گذرگاه افغانستان" چنین مینویسد: "... کراچی مهم ترین مرکز دریافت اسلحه مبارزان افغانی میباشد. از طرف دیگر، ارتش پاکستان وظیفه حمل و نقل سلاح های مذکور را به کوئته و پشاور برعهده دارد. در این بین حدود چهل فیصد از محمولات مزبور در زاغه {ذخیره خانه} های ارتش پاکستان جای میگيرد. البته زاغه های مورد نظر فقط برای بهترین انواع اسلحه جادارد. اسلحه مورد نظر، بیشتر درجا های سری و دور افتاده انبار میشوند." (۳)

همچنان "ستیف کول" نویسنده کتاب "جنگ اشباح" نیز از قول "هارت" رییس بخش سی. آی. ای در سفارت امریکا در اسلام آباد مینویسد که " هارت میدانست که پاکستان از سلاح و مهمات فرستاده شده، قسمتی را می دزدد، اما فکر میکرد دزدی در یک سطح قابل قبول قرار داشت. هارت فکر میکرد به خاطر برآورده شدن هدف بزرگ، بعضی چیزها را باید نا دیده گرفت." (۴)

همین نویسنده اضافه میکند: " افسران و افراد آی.اس.آی از ارتش پاکستان گرفته شده بودند. بخش افغانستان آی.اس.آی که توسط چندین دگروال اداره میشد، مسوول کارهای روز مره کمک رسانی به مجاهدین بود. تا سال ۱۹۹۳م این بخش، شصت افسریرحال و سه صد افسرمتقاعد را استخدام نموده بود. افراد استخدام شده غالباً جگرن و تورن ازمیان پشتونها بودند. این افراد با لباس غیرنظامی { باریش های دراز و شلوارقمیض } با آزادی درمناطق قبایل درمرز دو کشور و درداخل خاک افغانستان گشت و گذارمینمودند. "

(۵)

ازاین بیان تلخ چنین استنباط میشود که مقام های (آی.اس.آی) پاکستان با سؤاستفاده ازآنهمه امکانات و اختیارات مالی، نظامی و استخباراتی و نیزبا تلقینات فکری - سیاسی برای مبارزان ضد قشون روسی {مجاهدین ورهبران آنها} تا توانستند دست به تخریب زیر بنا های اقتصادی و اجتماعی افغانستان زدند. چون اکثریت مجاهدین تفنگ بدست و ازجان گذرافغان که متأسفانه ازفیض سواد وآگاهی لازم سیاسی و دیپلماتیک بی بهره بودند، هم رهنما و رهگشای خوبی برای جواسیس پاکستان شدند و هم برنامه های تخریبی و دشمنانه آنها را درتمام مناطق کشور عملی ساختند. به قول دگروال یوسف مسوول بخش افغانستان درشبکه (آی.اس.آی) که درکتاب " تلک خرس" گفت: "...تماس بیشتر من با مسولین نظامی آنها {مجاهدین} بود و بدین صورت، خشت و پیچ این ساختمان را ازتماس با ایشان بوجود آوردیم..."

(۶)

وبازعلاوه میکند: " حملات راکت های یکصد وهفت ملی متری یک تکتیک کاملاً جدیدی بود که آی.اس.آی درافغانستان به آن توجه عمیق نموده بود و بدین وسیله تخریبات مؤثری انجام میشد که ما برای آن پلانه و کورسهای را دایرنموده بودیم و اکثر اهداف ما خارج ازکابل بود مثلاً تخریب لین های انتقال برق، قطع لین انتقال روغنیات در سالنگ، قطع گاز شبرغان و غیره... دراوایل سالهای ۱۹۸۵، ما چند عملیات درچندین نقطه انجام دادیم که باعث تخریبات لین های انتقالی درچندین منطقه شد و بالوسیله، فابریکه هایی که از این گاز استفاده مینمودند، متوقف شدند..."(۷)

(چون بخشهایی ازسؤاستفاده های مالی مقام های پاکستانی ازاستحقاق مهاجران و مجاهدان افغانستان را قبلاً طی کتاب جداگانه تحت عنوان "نقش پاکستان درتراژیدی خونین افغانستان" درج نموده ام، لهذا از شرح و بسط بیشتر این بخش میگذریم و می پردازیم به بخش تخریبات سیاسی، اقتصادی، نظامی، اداری، عمرانی و فرهنگی مردم افغانستان توسط شبکه های فعال پاکستان.)

حکومت مداران پاکستانی که دیگر، اوضاع به کام شان شده و مست آنهمه غنیمت های عظیم مالی و تسلیحاتی و "اعتبارسیاسی" گردیده بودند، دردورنمای کار خویش حتا خواب اشغال افغانستان پس ازشوروی وقت و یا تعیین رهبران دست نشانده دریک دولت بسیار ضعیف اسلامی درکابل را نیز می دیدند.

شاید به همین منظورنایاک بود که جنرالان پاکستانی، علاوه ازتجهیز اردوی خویش از استحقاق مجاهدین افغان، بخش دیگراین سلاح های پیشرفته را ظاهراً تحت نام "حزب اسلامی گلبدین" درمغاره های کوهستانی واقع در نوارمرزی مانند " زوار" ، "پشین"، " چمن"، کوه های " توره بوره" وسایرمناطق هم مرز با افغانستان جابجا نمودند تا مرحله دیگری ازاقدمات استعماری شان فراهم آید.

چنانکه یکی ازجنرالان پاکستانی به نام "جنرال کمال الدین" آمرمرکز استراتژی پاکستان طی صحبتی گفت: "این اشتباه امریکاست اگر فکرکند آنچه آنها ارسال میدارند به مرسول آن برسد. زیرا این یک حقیقت است که دربین این دو مرجع (امریکا و پاکستان) اجنت های زیادی است که میتوانند ازآن استفاده مادی کنند و درمیان اسلحه که به جانان فروخته میشود و اسلحه که برای روزهای مشکل ذخیره میگردد، کسانی آنرا ازیک دست بدست دیگرمیدهند، حتماً ازآن استفاده سؤمینمایند."

این اظهارات عیان مقام های پاکستانی، درواقع، عمق نیات، اهداف و برنامه های مخرب ضد افغانستان را آشکارابه نمایش میگذارد.

قبل از آنکه به اعمال و کارنامه های "تنظیم های اسلامی - جهادی" پس از پیروزی آنها به قدرت سیاسی بپردازیم، بهتر خواهد بود دو نمونه دیگر از غداریهای مقام های پاکستانی در حق مردم افغانستان را در اینجا درج نمایم:

دگروال یوسف مسوول بخش افغانستان در شبکه آی.اس.آی پاکستان مینویسد:

" در اواسط سال ۱۹۸۴ میلادی در حدود یکصد هزار قبضه تفنگ ۳۰۳ بور برای ما در کراچی رسید. {بخوانید از ذخیره خانه های اردوی پاکستان به کراچی رسید} و زمانیکه ما شکایت نمودیم که ما این عدد را مطالبه نکرده ایم... آنها {اجنت های مؤظف سی آی ای} اشاره نمودند که استحقاق سال ۸۵ شما را بطور پیشکی تهیه و ارسال نمودیم. {بخوانید معامله پشت پرده میان اجنت های دوشبکه جاسوسی امریکا و پاکستان} در جریان مهمات این سلاح، یک تاجر اسلحه پاکستان {اجنت آی.اس.آی}، معامله مهم را با طرف خریدار (سی آی ای) انجام داده بود. او پیشنهاد نموده بود که سی آی ای در حدود سی ملیون دانه مرمی ۳۰۳ بور از او به وسیله دفترش در خارج از کشور بخرد، {باز هم از ذخیره خانه اردوی پاکستان} به شرطی که آنها فروشنده را افشا نکنند و این مرمیات به قیمت پنجاه سنت فی مرمی خریداری میشد. بدین محاسبه، فروشنده مرد سعادت مندی می بود، ولی برای سی آی ای معلوم نبود که مهمات از دیپوی قوای پاکستان که از این اسلحه دیگر استفاده نمیکند، تهیه میشد و به آنها بفروش میرسید. تحت قرارداد، یک محموله از مهمات، سوار کشتی از بندر کراچی خارج و چند روز بعد، همان محموله دو باره برگشت و سی آی ای به ما اطلاع داد که مواد فرمایشی مواصلت نموده است." (۸)

جریان همین غداری مقام های پاکستانی را "ستیف کول" نویسنده کتاب "جنگ اشباح" نیز همین مورد را افشا نموده مینویسد که: "یک کشتی که درسنگاپور ثبت شده بود، صد هزار تفنگ را از بندر کراچی بارزده پس از گذشت چند روز، باز به بندر آورده بود تا نشان دهد که سلاح را از بیرون آورده است. اما مرمی ها مارک پاکستان را در خود داشت و این چیزی بود که پاکستان

نمیخواست {افشا شود}. پس آی. اس. آی مجبور شد تا مارک مرعی ها را به پول خود پاک کند. " (۹)

روزنامه مشهور "واشنگتن پُست" نوشت: " به ما معلوم گردیده که خطوط اکمالاتی سلاح های سی. آی. اس به مجاهدین، معمایی با امکانات وسیع اختلاس و سوءاستفاده بوده است. بازنده اصلی، مجاهدین افغان اند که درمقابله با روسها اکمالات ناقص میشدند. همچنان ملت امریکا و سنای آن توسط سی. آی. ای فریب داده شده بود. " (۱۰)

"ستیف کول" درجای دیگری نیز پرده از روی غداریهای مقام های پاکستانی برمیدارد و چنین: " کیسی {رییس سی. آی. ای} در اوایل سال ۱۹۸۴م خواهان دیدار از یک کمپ آموزش نظامی مجاهدین درمرز با افغانستان شد. پاکستانیها ازاین تقاضا ناراحت شدند... ولی در اثر اصرار کیسی، پاکستانیها درمشوره با مسوولان سی. آی. ای در اسلام آباد، او را در یک جیب سوار نمودند و برای چندین ساعت حرکت داده و در یک محل در نزدیکی اسلام آباد او را به یک کمپ {مصنوعی} بردند که به همین منظور برپا شده بود. مجاهدین در کمپ { بخوانید افسران شبکه آی. اس. آی پاکستان} ده شبکه و زیکو {سلاح های امریکایی} شلیک میکردند و سرو صدای زیادی بالا کرده بودند. با دیدن آن منظره، اشک خوشی از چشمان کیسی جاری گردید. " (بیچاره کیسی؟! - نویسنده)

استراتژی های تعیین شده امریکا و پاکستان، علاوه از شکست دادن نیرو های روسی در میدان جنگ افغانستان، رقم زدن سرنوشت آینده مردم این کشور بروفق منافع استعماری خود شان نیز بود. چنانکه ظرف سالهای "جهاد"، برنامه های مخفی و علنی آتی را به منصه عمل گذاشتند:

\* ازدواج سیاسی میان دو شبکه استخباراتی (سی. آی. ای و آی. اس. آن)

\* تبلیغ گسترده ضد "کمونیسم" و "کمونیستها"

\* بلند کردن شعار "همه کس و همه چیز در خدمت اسلام"

\* تخریب زیربنای افغانستان در "راه جهاد ضد کفار"

- \* تلقین ذهنیت "دارالکفر" بودن شهرباستانی کابل، منحیث مغز مملکت و آتش زدن آن پس از حصول پیروزی
- \* دامن زدن به اختلافات مذهبی میان مردم افغانستان
- \* در خدمت گرفتن تعدادی از افراد و گروه های "تنظیمی" و "جهادی" به سود هدف های از قبل تعیین شده
- \* تبلیغ و تعمیق تندروی های دینی و مذهبی میان "جهادگران"
- \* ایجاد احزاب و تشکلات متفرقه سیاسی - نظامی و پاشیدن تخم خصومت و اختلاف میان آنها
- \* دامن زدن به تعصبات قومی، زبانی و محلی میان رهبران احزاب سیاسی - اسلامی و انتشار آن در میان صفوف آنان
- \* جلوگیری از یکجا شدن نیروهای جهادکننده بر محوریک مرکز
- \* وابسته ساختن رهبران احزاب جهادی به دستگاه های استخباراتی
- \* خصومت ورزی در برابر واژه های از قبیل "آزادی"، "ملت"، "استقلال" و "وطنپرستی"، "ترقی" و ...
- \* وارد کردن افراد و عناصر "فندمنتلست" یا ارتجاعی ترین آدمها از سراسر جهان در قلمرو پاکستان و فرستادن آنها به افغانستان پس از انجام تمرینات جنگی و تخریبی
- \* شناسایی، دستگیری، بدنام سازی و بالاخره ترور و نابودی روشنفکران، آزادیخواهان و شخصیت های ملی و مستقل افغانستان در داخل و خارج مملکت.
- \* وابسته سازی فکری، سیاسی، مالی و اداری رهبران "تنظیم های اسلامی" - جهادی" به پاکستان، امریکا و کشورهای عربی و اسلامی بهمین ینیاد بود که مجله "خاورمیانه" نوشت: "مزدوران بومی {افغانی} تعلیم دیده توسط



کارشناسان سیا در پاکستان، به عنوان جوخه های ضربتی مخفی ایالات متحده آمریکا علیه آنهایی که با سیاست های ما در خاورمیانه مخالف اند، استفاده خواهد شد." (۱۱)

همچنان "ستیف کول" نوشت: "برای او {میکوئیلیم تنظیم کننده امور در اسلام آباد} درد آور بود که ببیند در آخر جنگ، ملیونها دالریول مردم آمریکا توسط (آی.اس.آی) و حزب اسلامی طوری به کار برده میشد تا حکومت مورد نظر خویش را بر مردم افغانستان تحمیل نمایند" (۱۲)

اینهمه تمهید و تلاش چندین ساله دولتهای غربی به رهبری آمریکا و دلالتی حکومتگران پاکستانی یا طرح دواستراتژی استعماری بالاخره در پایان شکست قشون روسی و سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان نتیجه داد، آنهم نتیجه بسیار خونین و ننگین. یعنی اینکه نه تنها هیچ یک از احزاب و "تنظیم های اسلامی - جهادی" کوچکترین پروژه و یا برنامه علمی و اقتصادی و رفاهی برای افغانستان و اهالی آن نداشته باشند، بلکه به عنوان پیروزمندان تشنه به خون و خواهان ثروت و قدرت عرض اندام نمایند.

همینکه رژیم قبلی به رهبری داکتر نجیب الله، (سه سال بعد از خروج نیروهای شوروی سابق) سقوط نمود و کابل در سال ۱۹۹۲ میلادی به دست "تنظیم ها اسلامی - جهادی" افتاد، نه تنها این شهر تاریخی به سرعت میان احزاب و گروه های مسلح جهادی منقسم گردید، بلکه آتش جنگهای بین التنظيمی به غلیان آمده قیامتی از اوج خود کامه گی، قدرت طلبی، تاراج، بیرحمی، کشتار، ویرانگری، بی حرمتی و ناموس شکنی رهبران و افراد تفنگدار تحت امر آنها بگونه بسیار ننگینی به نمایش گذاشته شد.

برخی از روشنفکران آزادیخواه، تحلیلگران دقیق سنج و نخبه های سیاسی کشور از قبل میدانستند و حتی پیشبینی میکردند که چون رهبران "تنظیم" های جهادی نه تنها خارج نشین بوده و تحت تلقین و کنترل دقیق شبکه های استخباراتی همسایه ها و دنیای غرب قرار داشتند، بلکه در طول مدت پانزده سال جنگ و جهاد و در اثر فعالیت های مغرضانه و تاریک اندیشانه اجانب، هرگز نخواستند و یا نتوانستند افراد محارب زیر امر خویش را تحت پوشش

آگاهی دهی مردمدارانه، سواد آموزی، افکار وطنخواهانه و خدمت در راه مردم قراردهند، بنابراین، هرگاه به قدرت سیاسی برسند، دود از دمار مردم افغانستان خواهند کشید. اما بودند تعداد زیاد دیگری از اهالی خوش باور مملکت عزیز ما که یا از ماهیت رهبران و برنامه های تخریبی دشمنان خارجی اطلاع کافی نداشتند، و یا بر بنیاد روابط و ضوابط فکری - سیاسی با آنها، تصورات خوشبینانه پی نسبت به آینده داشتند.

دگروال یوسف پاکستانی در کتاب "تلک خرس" خویش با صراحت می نویسد:

" بعد از آنکه با عده پی از آنها { با رهبران و فرماندهان تنظیم های جهادی } در جریان تمرینات آشنا شدم و یا در جریان فعالیتهای محاربوی با آنها تماس حاصل نمودم و با مشکلات داخلی شان آشنا شدم و حتی با مراکز شان در داخل افغانستان سفر کردم، اطمینان دوجانبه بین ما پیدا شد و عده پی از آنها قانع شدند که مشوره هایی که ما برای شان میدهم، با نظر و اصول جنگی شان مطابق است..." (۱۳)

بلی ! همین "آشنایی" ها، سفرها "به مراکز مجاهدین" در داخل قلمرو افغانستان، حصول "اطمینان دوجانبه" و "قانع" شدن های جنگ آوران به دستورات و تلقینات شبکه های ویرانگر اجانب بود که عاقبت، آنچه به سر ملت و مملکت ما فرود آمد که هرگز تصور آن نمیرفت. نه تنها پایتخت افغانستان به جزایر حاکمیت و به میدان خون و خاکستر مبدل گشت، بلکه همه گونه دارایی شخصی و جمعی، ملی و دولتی به تاراج رفت، شهر به ویرانه حزن انگیزی مبدل گردید، هزاران انسان بی گناه و بی تقصیر به کام مرگ سپرده شدند، هزاران دیگری به فرار نهادند. در سایر ولایات، شهرها و شاهراه های کشور نیز وضع دردناک و بی سابقه پی به وجود آمد، مانند توقف دادن عابرین و موترها توسط تفنگداران و "قوماندان" های "تنظیم" ها غرض تفتیش بدنی، اخاذی، دستگیری، قتل و بی ناموسی و امثالهم.

دردناکتر از همه این بود که در همان شب و روزیکه شهر کابل به میدان کربلای روزگار ما مبدل گشته و غرش موشکهای تباه کننده حزب اسلامی به رهبری گلبدین وحملات متقابله "شورای نظار" و "جمعیت اسلامی" به رهبری برهان

الدین ربانی و متحدان مسلح آنها قیامت برپا نموده بودند، اجنت ها و نماینده گان شبکه های استخباراتی ایران، پاکستان، عربستان سعودی، ایالات متحده و برخی از منابع عربی و اسلامی، ظاهراً تحت نام "صلح خواهی" و "میانجیگری" وارد کابل میشدند، اما درواقعیت امر، جنگ و بحران و خصومت ها میان قدرت طلبان تنظیمی را عمق و شدت می بخشیدند.

آری ! آنگاه که پاکستانها موفق شدند "تنظیم" های جهادی در قلمرو خویش را مطابق پلان های خاص سیاسی خویش به وجود آورده و رهبران آنها را مطیع و منقاد سازند، شروع کردند به تخریب قدم به قدم و هدفمندانه افغانستان توسط گماشته گان شان.

دگروال یوسف نویسنده کتاب " تلک خرس " که خود از جمله جنرالان شبکه (آی. اس. آی) پاکستان و اداره کننده امور افغانستان در آن دستگاه بود، صراحتاً اعتراف میکند که : " جنرال اختر { رییس وقت آی. اس. آی } با مصروفیت هایی که داشت، صرف پنجاه فیصد وقت خود را در این راه مصرف کرده میتواندست... زیرا امور سیاسی را خود جنرال اختر با ایشان { با رهبران تنظیم های جهادی - اسلامی } طرح میکرد. " (۱۴)

و "ستیف کول" افشا میکند که : " جنرال حمید گل رییس آی. اس. آی { پس از جنرال اختر عبدالرحمن } میگفت: " آتش بس در جهاد علیه پیروان مارکسیست وجود ندارد. جنگ تا آنوقت باید ادامه یابد که دارالحرب {شهرباستانی کابل مغز متحد سازنده افغانستان} به دارالاسلام تبدیل شود. " (۱۵)

بادریغ که چنین هم شد. آنگاه که این بخش از طرح و برنامه استعماری و جنایتکارانه حکومت پاکستان و حامیان بین المللی آن تطبیق گردیده و درواقع، کارد به استخوان مردم کشور رسید، نوبت به تطبیق دور دوم برنامه ی آنها در افغانستان آغاز شد و آن عبارت از فرستادن قشون تمرین دیده و تا به دندان مسلح تحت عنوان " طالبان " و اشغال سراسر کشور.

وقتی ما از جفاها و غداریهای دراز مدت آشکار و پنهان حکومت مداران پاکستانی و شبکه جهنمی استخبارات آن کشور علیه مردم افغانستان صحبت میکنیم،

هرگز به معنای این نیست که سایرهمسایه ها دست کمی ازپاکستانی ها دارند. مثلاً جمهوری اسلامی ایران درغرب کشور با داشتن مرز طولانی، زبان و فرهنگ مشترک با مردم افغانستان نیزبا آغازمصیبت های سیاسی- نظامی مردم ما دست بکار شده ازهیچنوع سیاست مداخله گرانه، فعالیتهای استخباراتی، سؤاستفاده ازواضع و احوال آشفته، تحقیرهمیشه گی افغانهای مهاجر درقلمرو خویش و بالاخره پیاده کردن افکار مذهبی و استخدام افراد بومی درخدمت سیاست های دخالت آمیزخویش مضایقه نکرد.

این نکته را نیز باید یاد آورشویم که وقتی کودتای هفتم ثور علیه نخستین نظام جمهوری به رهبری محمد داوودخان به پیروزی رسید، اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران نیزسخت آشفته بوده فعل و انفعالات جدی برضد سلطنت محمد رضاشاه جریان داشت. همینکه جمهوری اسلامی ایران پس از زوال نظامی سلطنتی به وجود آمد، وضعیت سیاسی - اجتماعی افغانستان نیز درنتیجه پیروزی کودتای ثور و حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" دگرگونه شد.

بعبارة دیگر، برپایی رژیم اسلامی درایران، ایجاد رژیم به اصطلاح کمونیستی درافغانستان و رُخداد کودتای نظامی درپاکستان تحت رهبری جنرال ضیاالحق که تقریباً دریک زمان صورت پذیرفت، قطب بندیهای سیاسی - ایدئولوژیک جدیدی را درمنطقه به میان کشید.

درپی همین دگردیسی ها درسه کشورمنطقه بود که سیل مهاجران افغانستان به قلمرو های پاکستان و ایران سرازیرشد و این، آغاز استفاده جویی های رنگارنگ سیاسی، نظامی و استخباراتی هردو کشورهمسایه (ایران و پاکستان) ازواضع ناگوار افغانستان و از وجود ملیونها مهاجر این کشوربود، بدین شرح:

۱- ایجاد نیروی کار ارزان، آنهم دربخشهای کارهای شاق و طاقت فرسا ازقبیل کانالیزاسیون، ساختمانی، زراعت، جمع آوری کثافات، خشت پزی وامثالهم.

۲- مسلح سازی تعداد زیادی از مهاجران بینوای افغانستان و جنگاندن آنان در کشورهای عراق، سوریه، لبنان تحت عنوان "فاطمیون" و غیره.

۳- ایجاد سازمانها و تشکلات اسلامی - جهادی عمدتاً روی مقاصد سیاسی - ایدئولوژیک در خاک ایران تحت عنوان احزاب و سازمانهای جهادی مانند (سازمان نصر، حزب الله، سازمان رعد، سازمان رجا، اسلام، مکتب توحید، فداییان اسلام، جنبش اسلامی مستضعفین، روحانیت نوین، حرکت اسلامی، جبهه متحد انقلاب اسلامی، سازمان نیروی اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان، روحانیت مبارز، پاسداران جهاد اسلامی، حزب دعوت اتحاد اسلامی، امت اسلامی، شورای اتفاق اسلامی، جنبش مسلمانان مبارز، جنبش مقاومت اسلامی، جبهه آزادیبخش انقلاب اسلامی، جبهه مرکزی کابل، حزب اسلامی رعد، حزب دعوت اسلامی افغانستان، حریت اسلامی، اتحادیه علمای افغانستان، مجاهدین خلق و غیره.

۴- ایجاد لانه ها و مراکز تبلیغاتی، سیاسی و استخباراتی در مناطق خاصی از افغانستان توأم با تمویل مالی و حمایت های سیاسی از آنها از طریق " اداره نهضت های سپاه پاسداران"

۵- استخدام تعدادی از افغانها بعنوان "ستون پنجم" در اندرون نهاد های دولتی، مکاتب، مدارس، مطبوعات و حتا در کابینه و مجلس نماینده گان.

۶- دشمنی و سبوتاژ علیه برخی از پروژه های زیربنایی افغانستان مانند بند های آبی "سلما" و "بند کمال خان" و حتا تلاش برای تخریب و قتل کارکنان این پروژه ها.

۷- تعقیب، دستگیری، حبس و اعدام تعداد زیادی از جوانان پناهنده افغانستان به بهانه های مختلف بصورت استمراری.

۸- رد مرز کردن، کشتن، آتش زدن و به دریا غرق کردن پناهنده های مظلوم افغانستان.

۹- محروم سازی فرزندان مهاجران افغان از تحصیلات در مکاتب ایران.

و درسالهای بعد، مقام های جمهوری اسلامی ایران دفتر "شورای طالبان" را در زاهدان و نقاط دیگر ایران گشود. این درحالی بود که گروه طالبان دربرابر نظام جمهوری اسلامی پس از سال ۲۰۰۱ م و نیرو های جامعه جهانی با براه اندازی ترورها، انفجارها و اعمال انتحاری می جنگیدند و همه روزه خون می ریختانند.

موضعگیری های خصمانه مقام های جمهوری اسلامی تا بدانجا رسید که قرار گزارشهای رسمی مقام های محلی افغانستان، ایرانی ها پوسته های نظامی و نظارتی شان را درداخل قلمرو افغانستان بنا کردند که این خود بمثابة تعرض به حق حاکمیت مردم افغانستان بوده است.

میرآقا حقجو درکتابش مینویسد: " درآنجا بیشتر عملکرد واحد نهضت های سپاه پاسداران بعنوان عامل عمده و اصلی جنگهای داخلی بین شیعیان افغانستان مورد ارزیابی قرارگرفته و با محوریت بخشیدن به سازمان نصر و حتی با تشکیل حزب وحدت اسلامی، با حاکم ساختن اعضای سازمان نصرافغانستان درحزب وحدت اسلامی به عنوان محورکل تشیع افغانستان، باعث رنجش اکثریت شیعیان افغانستان از جمهوری اسلامی و تشدید اختلافات و جنگ بین شیعیان افغانستان گردید." (۱۶)



## مأخذ فصل پنجم

- (۱) کتاب چک سفید - به قلم "تم وینر" - ترجمه انجمن تساند- سال ۱۹۹۴ م
- (۲) همان منبع
- (۳) چک سفید به قلم تم وینر- ترجمه انجمن تساند - سال ۱۹۹۴ م
- (۴) جنگ اشباح - به قلم ستیف کول، صفحه ۶۱، انتشارات میوند
- (۵) همان اثر
- (۶) کتاب تلک خرس به قلم دگروال یوسف- ترجمه عبدالحکیم رشید- صفحه ۳۴
- (۷) کتاب تلک خرس - صفحه ۱۲۸ و ۱۳۰
- (۸) همان اثر، صفحه ۸۲
- (۹) کتاب جنگ اشباح به قلم ستیف کول
- (۱۰) روزنامه واشنگتن پُست - مورخ هشتم ماه می سال ۱۹۸۷ میلادی
- (۱۱) کتاب جنگ اشباح به قلم ستیف کول- صفحه ۶۲
- (۱۲) مجله خاورمیانه- ماه سپتمبر سال ۱۹۸۴ م به نقل از منابع سیا
- (۱۳) کتاب جنگ اشباح - به قلم ستیف کول (۱۴)
- کتاب تلک خرس- به قلم دگروال یوسف
- (۱۵) همان اثر
- (۱۶) کتاب جنگ اشباح به قلم ستیف کول- صفحه ۱۸۱
- (۱۷) افغانستان و مداخلات خارجی، صفحه ۲۳ به قلم میرآقا حقجو.

## فصل ششم

# اشغال افغانستان توسط گروه طالبان

## و

## پیامدهای آن

به صورت درآمد به موضوع اشغال افغانستان توسط گروه طالبان باید گفت که دقیقاً ماه اپریل سال ۱۹۹۰ میلادی بود که سندی از کمیته تحقیقاتی حزب جمهوریخواه ایالات متحده آمریکا پیرامون "تروریسم و جنگهای غیرمتعارف" به بیرون درز کرد که ترجمه متن کامل آن چنین بود:

"دستگاه استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) یک "اردوی افغانی" را بصورت آشکارا تربیه نموده، توسعه داده، کنترل کرده و آنرا به منفعت حزب اسلامی گلبدين حکمتيار استعمال و به کار می اندازد.

{در حالیکه این به اصطلاح اردوی افغانی، بعداً بنام طالبان در افغانستان به راه انداخته شد} آی.اس.آی قصد دارد تا این قوای افغانی را برای درهم کوبیدن دیگر قوای مجاهدین که در داخل افغانستان بصورت محلی فعالیت دارند، بکار برده و در فرجام راه را برای پیروزی گلبدين حکمتيار هموار ساخته و یا طرق حل

سیاسی مسأله افغانستان را به شکلی درآورد که برای اسلام آباد قابل قبول باشد. پاکستانیها به تشکیل اردوی متشکل از فراریان قطعات اردوی کابل {افسران جناح خلق متعلق به حزب دموکراتیک...} و از کمپ های پناهنده گان در ۱۹۸۶م شروع کرده اند و میخواهند دربرابر دیگرقوای مقاومت افغانی و درمقابل پشتونهای پاکستان استعمال کنند و این طرحی است که درحال آماده باش برای تعمیم و انجام هدف بزرگ پاکستان قرارگرفته است. جلب افراد و تعلیم و تربیه واحد های جدید اردوی افغانی ساخته دست (آی.اس.آی) درماه های اخیربصورت چشمگیری توسعه یافته است. برای آنکه درجنگهای بهارآینده ازآن کارگرفته شود، نظربه معلوماتیکه ازمنابع مقاومت گرفته شده، اردوی دوهزار تا دوهزاروپنجمصد نفری مذکورفعلاً سه چند بزرگترشده کیفیت و کمیت تجهیزات آنهم بسیارانکشاف نموده است. قسمت بزرگ اسلحه و تجهیزات این اردو از ذخایر (آی.اس.آی) که برای قوای مقاومت افغانی تخصیص داده شده بود، به اختیار اردوی مذکورگذارده شده است. علی رغم موجودیت افغانهای شایسته، اردوی مذکوربصورت عمومی تحت فرماندهی منصبداران پاکستانی و یا افغانهاییکه از طرف (آی.اس.آی) کنترل میشوند، قرارداده شده است... باوجود آنکه یونیفورم نظامی دربرندارند، ازمجمله کسانی هستند که به لوای مخصوص پاکستان و (آی.اس.آی) مربوط میباشند. (آی.اس.آی) واسلام آباد توسط همین پرسونل حرفه ای کنترل خودها را بالای این اردوی که به نام " لشکرآزاد افغانی {بخوانش گروه طالبان} یاد میشود، قایم کرده اند..." (۱)

باید متذکرشد که یکی ازجنرالان پشتون تبارپاکستانی به نام (نصیرالله بابر) و متخصص درامورقبایل و سرحدات افغانستان و پاکستان بود. وی با ذولفقارعلی بوتوصدراعظم وقت پاکستان خیلی نزدیک بوده پروژه ضدیت با رژیم جمهوری محمد داوودخان و پرورش و حمایت اخوانی های افغانستان دردوران زعامت بوتو را به عهده داشت. آنگاه که (بی نظیربوتو) دخترذولفقارعلی بوتو دردهه آخرسده گذشته به مقام صدارت آن کشوررسید، همین نصیرالله بابریکبار دیگربه کرسی وزارت امورداخله پاکستان تکیه زد و بازهم پروژه خطرناک طالب سازی را البته به اشتراک وحمايت مخفی ایالات متحده امریکا،

بریتانیا و عربستان سعودی به منظور اشغال افغانستان و اما تحت شعار ظاهری "تأمین امنیت" و "محو شر و فساد" رویدست گرفت.

در یکی از روزهای سال ۱۹۹۵ میلادی بود که گروه تعلیم دیده و مجهز "طالبان" از کویت پاکستان به سوی قندهار هجوم بُرده و پس از یک سلسله برخوردهای مسلحانه و کشتار تعدادی از ماموران عالیرتبهٔ ملکی و نظامی قندهار، آنجا را متصرف شدند. اما قبل از آن، نصیرالله بابر وزیر امور داخلهٔ پاکستان، بدون اجازهٔ دولت مرکزی افغانستان (به ریاست برهان الدین ربانی) وارد مناطق جنوب غرب کشور گردیده راه ها و مناطق مختلفی را که در مسیر (سپین بولدک و تورغندی) به درازای هشتصد کیلو متر قرار دارد "سروی" نمود. "بابر" بازهم بگونهٔ یکطرفه و ارباب منشانه اعلام نمود که مسافت یکصد و سی و دو کیلو متری را به مصرف سه میلیون دالر و با سهمگیری انجینیران پاکستانی اعمار میکند.

برای آنکه بهانه و دست آویزی غرض هجوم مسلحانهٔ گروه طالبان بالای افغانستان بدست آید، قبل از همه یک کاروان ترکهای اموال "تجارتی" پاکستان به قصد ترکمنستان واقع در شمال کشور را زورمندانه داخل خاک افغانستان نمود که طبعاً از سوی مقام های محلی قندهار متوقف ساخته شدند. اینجا بود که نصیرالله بابر و جنرالان استخبارات نظامی پاکستان، گروه مسلح و آمادهٔ "طالبان" را به سوی قندهار گسیل نمودند که ماجرای مربوط به اشغال افغانستان و خونریزی های تازه آغازیدن گرفت.

"نخستین و عاجلترین اقدام گروه طالبان پس از عبور از مرز، رهایی کاروان حامل مال التجارةٔ پاکستانی از دست افراد "امیرلالی" از جهادیهای قندهار بود. همین حرکت گروه مذکور به تنهایی، علامت پاکستانی بودن آنها را به اثبات رسانید. شاهدان عینی در آن زمان گفتند که نخست، توپخانهٔ ارتش پاکستان مواضع افغانها را به شدت کوبید و به تعقیب آن، فوج مسلح آن کشور به نام "طالبان" داخل خاک افغانستان شدند. در نتیجهٔ این برخورد مسلحانه، نیروی حزب اسلامی به سرکرده گی شخصی بنام سرکاتب عطا محمد شکست خورد و فرار کرد.

قوماندان "لالی" بعد از مقاومت مختصری دستگیر و اعدام شد و ملانقیب الله قوماندان قول اردوی قندهار از در تسلیم و همکاری پیش آمد... (۲)

این گروه مسلح تازه وارد، به سرعت و خشونت تمام، شهرها و ولایات مختلف جنوب غرب و جنوب شرق کشور را با خرید برخی از فرماندهان جهادی، همکاریهای بعضی از فرماندهان حزب اسلامی و نفوذ اجنت های استخبارات نظامی پاکستان، یکی پی دیگر در نور دیده و خود شان را تا جلال آباد و باز تا چهارآسیاب در گلوگاه کابل رسانیدند.

تصرف ولایت باستانی هرات و مناطق جنوب غرب افغانستان (فراه، نیم روز، فراه، باغیس به شمول هرات) که تحت فرمان اسماعیل خان والی هرات قرار داشتند، علی رغم آنکه قوای دفاعی قابل ملاحظه پی نیز در اختیار داشتند توسط گروه طالبان بصورت بسیار دراماتیک صورت گرفت که عوامل پشت پرده تا هنوز کاملاً روشن نشده است.

همچنان اشغال جلال آباد توسط این گروه در حالی صورت گرفت که در آنجا "شورای جهادی" به رهبری حاجی عبدالقدیر حاکمیت داشته و از نیروی کافی دفاعی برخوردار بودند. گفته شد که در اشغال جلال آباد نیز خرید و فروش فرماندهان نظامی و دسایس آی.اس. آی پاکستان دخیل بوده است.

آنگاه که گروه طالبان خودشان را به نزدیکی های پُل چرخ در شرق و چهارآسیاب در چهل کیلومتری جنوب شهر کابل رسانیدند، گلبدین رهبر حزب اسلامی و افراد جنگی او حتا لباس های شان را گذاشته فرار را برقرار ترجیح دادند. طالبان برای آنکه رژیم اسلامی برهان الدین ربانی و در جمع، کابل را تحت فشار نظامی قرار دهند، این شهر جنگ دیده و اهالی عذاب کشیده آنرا با تقلید از حزب اسلامی، تحت بمباران شدید راکت و خمپاره قرار دادند.

در صفحه نهم، فصل اول، جلد دوم "نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان" تألیف ک. پیکارپامیر میخوانیم: "شهر کابل و اهالی ماتمردیده آن در اوایل سال ۱۹۹۶ میلادی، پس از پیروزی های نظامی نیرو های حکومت "ربانی" به فرماندهی احمد شاه مسعود، برای مدت کوتاهی از شر موشکهای

برباد کننده حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی گلبدین و نیروهای عبدالرشید دوستم که در چهارچوب "شورای هماهنگی" علیه حکومت می جنگیدند، رهایی یافت. اما خیلی زود با شلیک دیوانه وارموشکهای کور "طالبان" از سه جهت (جنوب، جنوب شرق و جنوب غرب) مواجه گردید.

دقیقاً نیمه شب ششم ماه میزان سال ۱۳۷۵ خورشیدی بود که گروه مسلح طالبان از راه "هودخیل" (شرق کابل) وارد شهر شدند. این، درحالی بود که برهان الدین ربانی رییس و اراکین دولت وی قبلاً کابل را ترک گفته از راه خیرخانه (شمال کابل) به سوی ولایت پروان و پنجشیر و کاپیسا فرارنموده بودند.

نخستین اقدام گروه طالبان، دستگیری داکترنجیب الله رییس دولت پیشین (مربوط حزب دموکراتیک خلق) از دفتر سازمان ملل و اعدام او و برادرش (شاپورا حمدزی) بود. طالبان جسم خون آلود هردو برادر را در یکی از غرفه های ترافیک واقع در چهارراه آریانا، غرض مشاهده عامه آویختند.

گروه تازه وارد، به سرعت ارگ جمهوری، وزارتخانه ها و نقاط مهم و استراتژیک شهرکابل را اشغال نموده به جست و جوی خانه بخانه غرض دستیابی به اعضا و اراکین دولت قبلی پرداختند. این درحالی بود که عبدالعلی مزاری قبلاً در چهارآسیاب توسط "طالبان" به قتل رسیده، گلبدین از حومه کامل فرارنموده و برهان الدین ربانی و حلقه حاکم کابل را ترک داده به سوی شمال گریخته بودند.

گروه مذکور همینکه بر شهرکابل حاکم شدند، قوایی را به منظور تسخیر ولایت های پروان و کاپیسا و پنجشیر اعزام نموده در هرجا و هر قدم، دست به بیداد گری و کشتار عجیبی زدند که داستان غمناکی دارد.

فشرده پی از اجراءات و اقدامات قرون وسطایی گروه طالبان پس از تصرف اکثر ولایات افغانستان، از این قرار بود:

\* منع سازو آواز

\* منع تراشیدن ریش مردان



- \* ترویج استفاده از دستار حتا برای کودکان مکاتب
- \* منع کار زنان دردوایر، دفاتر و موسسات دیگر
- \* منع رفتن دختران به مکاتب
- \* ترویج نمازپنجگانه با استفاده از برچه تفنگ و کیبل
- \* منع عکاسی و رسامی و سایر هنرهای ظریف
- \* منع برگزاری مجالس عروسی و شادمانی
- \* ممانعت زنان از رفتن به بیرون منزل بدون محرم شرعی
- \* ترویج لباس محلی (پیرهن و تنبان)
- \* منع فعالیت‌های رسانه‌ی
- \* تعمیم مجازات‌های سنگین مانند قطع دست و پا و سنگسار و جدا کردن سر از بدن انسان
- \* تغییر بیرق به رنگ سفید و درج کلمه بالای آن و ...
- \* آتش زدن به حلقه‌های فیلم در سینماها و بستن درب این نمایشگاه‌ها به روی تماشاگران.
- \* شکستادن آنچه درموزیم قیمتدارکابل بنام مجسمه‌های باستانی وجود داشت.
- \* شکستادن آلات موسیقی در دستگاه رادیو تلویزیون افغانستان و تغییر نام "رادیو تلویزیون افغانستان" به "شریعت ژغ" بمثابة بلندگوی امور دینی و شریعتی گروه مذکور.
- \* ضدیت آشکار با زنان و محروم سازی آنان از هنر و حق مدنی و اجتماعی
- \* منع عکاسی و رسامی و نقاشی

بدترین و خطرناکترین اعمالی را که گروه طالبان درپیش گرفتند، همانا اتکا به تعصب قومی و زبانی دربرابر سایرملیتهای و مناطق مختلف کشوربود. بخصوص دربرابر هزاره ها و اهل تشیع حساسیت منفی و شدیدی ازخود بروز داده ازشدت عمل خونینی استفاده نمودند. کشتارهای دستجمعی گروه مذکور در مزارشریف، یکاولنگ، پروان، کاپیسا، هرات و سایر مناطق افغانستان آنقدر شدید و گسترده بود که با خط درشت ثبت اوراق تاریخ میهن ما گردیده است.

اینهمه اجراءات و زورگویی و فرمانروایی گروه طالبان درحالی علیه مردم افغانستان اعمال میشد که هیچنوع نیت و پروژه و برنامه علمی، رفاهی و اقتصادی که مقتضای دولتمداری اصولی درجهان کنونی است، دراختیارنداشتند.

حکومت پاکستان هم که دیگرموفق شده بود، طلبه های کم سواد، بی علم و از جهان بیخبر را پس ازپرورش و تمرین جنگی درافغانستان به قدرت برساند، مست نشئه پیروزی های نظامی و استخباراتی خویش گردیده و خوشنود ازآن بود که همسایه شمال غربی اش (افغانستان)، با داشتن یک دولت دست نشانده و عقبگرا و منزوی چنان بی سر و سامان باقی بماند که همیشه محتاج آن کشور باشد.

به همین بنیاد بود که پاکستانیها شخص مجهولی را به نام "ملا محمد عمرمجاهد" بحیث "رهبر" این گروه علم کرده اورا حتا "امیرالمومنین" خواندند، بدون آنکه مردم افغانستان باری قیافه چنین "امیرالمومنین" را دیده باشند.

اکنون برای آنکه خواننده ی گرامی بتواند لااقل بخشهایی ازاعمال بیدادگرانه و افکارمنحط طالبان درافغانستان را بداند، اینک نمونه هایی را دراینجا درج مینماییم:

"شاهدان عینی درهرات برای عفو بین الملل گفتند: بسیاری از مردم توسط طالبان به قتل رسیدند... زمانیکه طالبان به هرات آمدند عساکراسماعیل خان

را که در حال عقب نشینی بودند، کشتند... جنگجویان مذکور را اسیر گرفتند و آنان را در گروه های ده یا بیست نفری به قتل رسانیدند... در پی تسخیر هرات توسط طالبان در سپتامبر ۱۹۹۵ میلادی، بسیاری از عساکر اردوی سابق اسماعیل خان که سلاح های شان را دور انداخته بودند، دستگیر شدند. آنان را برای چندین روز در محبس نگهداشتند، اما بعد، تمامی آنان به قتل رسیدند. کشتار در شب اتفاق افتاد. شماری از افراد عادی نیز دستگیر و به گمان اینکه حامی اداره برکنار شده اسماعیل خان اند، به قتل رسیدند... چندین شاهد عینی گزارش دادند که بعد از گرفتن شهر توسط طالبان، جاده های نزدیک شهر از اجساد و کشته شده ها پوشیده بود، بعضی از اجساد توسط جانوران وحشی خورده شده بودند " (۳)

" طالبان به تعداد هزارها نفر از اهالی "فرزه"، "کلکان"، "سرای خواجه"، "استالف"، "قره باغ"، "کوهستان"، "گل بهار" و غیره جاها را جبراً از منازل شان بیرون رانده و کسانی که از خانواده خویش دور افتاده اند، و یا هیچ پناهگاهی ندارند، در محوطه عمارت متروک سفارت شوروی سابق در کابل پناه برده اند... " و اینک اظهارات تنی چند از این مظلومان آواره شده بدست طالبان را بگونه فشرده درج این صفحه مینماییم:

اظهارات بابه صاحب گل: "از بابه قشقار هستم. از زن و نواسه های جوان خود خبر ندارم که کجاستند. می ترسم که به حق شان بی ناموسی شده باشد. طالبان دشمن مردم هستند، خانه های ما را سوزاندند و زنان را چور کردند، نواسه هایم به نام مریم گل و پری گل بامادر کلان شان گم است و خودم از غم مریض هستم، نمیدانم چه خواهد شد؟"

اظهارات شاه بی بی از کلکان: "از قریه کلکان هستم. میدانم که در حدود سه هزار خانواده شمالی در اثر حمله طالبان آواره شده اند. جوانان کشته و پیرمرد ها دریلچرخ زبانی و زنان به جلال آباد و قندهار برده شده اند. از کمپ سرشاهی بتاریخ هجده اسد اینجا آورده شدیم و تعداد زیاد دیگر زنان جوان معلوم نیست که به کجا برده شده اند. در اثر گرمی هوا و کمبود مواد خوراکی و آب، از سیزده الی هفدهم اسد، در حدود سی طفل از بین رفته و چند زن حامله سقط نموده

اند. خودم ازپسرانم و یک دخترم به نام شبو که هجده سال دارد، خبرندارم."

اظهارات نازیو ازچهاریکار: "یک طالب که او را ملا صبورصدا میکنند، مرا به جرم اینکه درصحن بلاک ها چرا بدون چادری هستم، چند قنداق تفنگ زده که شانه ام سخت دردمیکند. لباس ندارم، ازخانواده خود ده روزاست که جدا هستم، طفل من چند روز قبل فوت کرد که درآخرمحوطه سفارت دفن است."

فقیرمحمد ازاستالف: "برخورد طالبان با ما بسیار جانورانه بود. مرا با این ریش سفید سخت لت و کوب کردند که مریض هستم. پسرانم معلوم نشد که کجا شده اند. زنان ما رابه زور به موترانداخته به سوی نا معلومی بُرده اند که تا فعلاً ازآنان احوال ندارم. بدون گناه قربانی شده ایم." (۴)

نمونه های بالا مشتمل ناچیزی ازخرواراست که تذکر داده شد. این بیدادگریهای دورازعاطفه و انسانیت تنها نبودند، گروه مسلح طالبان دربرابراهالی بی بضاعت شمالی دشمنانه و کین توزانه برخورد نمودند که حتا به منظورخشکانیدن زمین های شان، منابع آب را انفجار داده چاه ها را آلوده با زهرنمودند، ملیونها اصله

تاک انگورو درختان مثمررا ازبُن قطع کردند، درجریان جُست وجوی خانه بخانه، نه تنها سلاح، بلکه زیورات زنانه و اشیای قیمتی را نیزتصاحب نمودند و جوانان این وادی سرسبز را تا جاییکه برای شان مقدوربود، دستگیرو بیرحمانه به قتل رسانیدند.

عین رفتارخشونت آمیزو دشمنانه را در مناطق کوهستان، کاپیسا، غوربند و مناطق دیگرنیزانجام دادند که درعصرما بی سابقه بود.

همچنان بیجا نخواهد بود هرگاه دراینجا، گوشه پی ازیک گزارش شاهد عینی ("ریچاردگالپین") گزارشگری بی سی را درج نماییم که نوشت: "... چنددقیقه پی بیشتراز کابل خارج نشده و درجاده نرانده بودیم که گروه بزرگی از زنان وکودکان که دروضع بسیارغم انگیزی قراردادشند، مارا محاصره کردند. آنان به

زورمجبور به ترک منازل خود در شهر چهاریکار واقع در هفتاد کیلومتری شهر کابل شده بودند. کاری که طالبان با تمام مردم دره شمالی کرده اند. آنها از ما درخواست کمک داشتند و میگفتند که مرد های شان زندانی شده اند و آنها از اینکه به زور به جلال آباد یا قندهار برده میشوند، وحشت دارند. در میان آنها یک پیر مرد هم بود که خود را به موترما که در حال حرکت بود، آویزان کرده بود. او از اینکه چه بر سر زنها خواهد آمد به شدت نگران بود.



نمونه پی از منازل دهقانان شمالی



نمونه پی از تفنگداران گروه طالبان



سیاست های ویرانگرانه و خونین گروه طالبان، تا آنجا درداخل افغانستان به منصه عمل گذاشته شد که یکی از نماینده گان کانگرس ایالات متحده امریکا به نام "دانا رورباکر" با نگارش نامه انتقاد آمیز عنوانی "کارل اندرفورث" معاون وزارت امورخارجه آن کشور، اوضاع افغانستان را بسیار خطرناک و خونین خواند. متن نامه مذکور را در اینجا درج میکنیم تا خواننده گرامی بتواند وضعیت تکان دهنده مردم افغانستان در تحت حاکمیت استبدادی و تعصبانی طالبان را خوبتر درک نماید:

" سکرتری اندرفورث عزیز! چهارماه قبل به شما عدم اعتماد خود را براینکه شما پلان پاکستان را درباره مذاکرات به نام "علما" به مقصد حل نزاع افغانستان پشتیبانی میکنید به شما اظهار داشتم. چنانکه من حدس زده بودم، پاکستان در فکر کمایی کردن وقت بود تا آنکه حل وفصل نظامی را به پشتیبانی طالبان خشن صفت آماده کند. یکبار دیگر در حالیکه دفتر شما و حکومت کلنتن خاموشی گزیده است. مردم افغانستان دچار تباهی و کشت و خون شده اند. برای من چه به طور خصوصی و چه توسط رسانه های خبری اطلاع رسیده است که در شبرغان و درمزار یکعهده ی زیاد مردمان ملکی به قتل رسیده اند و همچنان تصفیة نژادی از طریق انتقال جبری مردم و توقیف جوانان هزاره واوزبیک توسط طالبان و متحدان خارجی ایشان که شبیه به طرق آدمکشی میلپسویچ رییس جمهور یوگوسلاویا در یوسنیا است، صورت می گیرد، یقین است که مشاوران شما درباره نیات پاکستان و همچنان راجع به احتیاجات کنونی بشری مردم در ناحیه بیرون تسلط طالبان که در آنجا محاصره آذوقه دوام دارد، به شما خبرهای نادرست داده اند. از خاموشی شما معلوم میشود که گویا به شما مشوره داده اند که به اصطلاح "هیچ جانبداری نکنید". حقیقت

آنست که حمله پاکستان و طالبان از عایدات تریاک تمویل میشود و همچنان از منابع منفی خارجی. در صورتیکه شواهد ثابت کند که اسامه بن لادن در انفلاق بم های دهشت افگنی در افریقا دست داشته باشد، آنگاه نتایج فاجعه انگیز سیاست حکومت در این زمینه بیشتر معلوم میگردد... این سیاست امریکا خواه



به طور عمدی یا غیرآن، سختگیری و تسلط جویی طالبان را تقویت کرده است. قاچاق مخدرات توسعه یافته و پاکستان به طور بیش‌رمانه تهیه سلاح و قوای مسلح را شدید تر می‌سازند. (۵)

سلسله چنین کشتارها و بیرحمی های گروه طالبان از قندهار تا ارزگان و تا هلمند و فراه و هرات و تا بادغیس و غزنی و کاپیسا و جلال آباد و نیز تا بامیان و مزار و فاریاب و یکاولنگ و بغلان و ... ظرف شش سال کامل با تمام شدت و حدت ادامه یافت که هر گوشه آن داستانهای دردناکی دارد و ما به همین مقدار توضیحات اکتفا میکنیم.

بزرگترین، ننگین ترین و دهشتناکترین عمل گروه طالبان که در ماه مارچ سال

۲۰۰۱ میلادی در افغانستان صورت گرفت، همانا نابود سازی دو مجسمه یکنیم هزاره ساله بودا در بامیان بود. مجسمه های عظیمی که یکی به ارتفاع پنجاه و پنج متر و دیگری به بلندای سی و پنج متر در سینه کوه کنده شده و تاریخ یکنیم هزار ساله کشورمان را با زبان بی زبانی بیان میکردند. وجود این مجسمه ها نه تنها بیانگر آیین بودا در درازنای تاریخ طولانی در کشور ما بود، بلکه نماد هنر بزرگ نقاشی، رنگ آمیزی و مجسمه سازی دوران یفتلی ها و مورد توجه جهانیان نیز بود. گفته شده که کار ساختمان مجسمه های (صلصال به ارتفاع پنجاه و سه متر) و (شهمامه به ارتفاع سی و پنج متر)، جمعاً مدت ده سال را احتوا نموده و تا یک قرن دیگر به پایه اکمال رسید.

به منظوره آنکه خواننده ارجمند چگونه گی این حادثه دردناک را خوبتر بداند، پاراگرافی از کتاب "مجسمه های بودای بامیان در مسیر تاریخ" تألیف آقای عبدالباری جمال را در اینجا درج میکنیم: "... برای انهدام مجسمه های بودای بامیان، انباری از باروت به این ولایت فرستاده شده بود. کار انهدام آغاز شد. نیم کاره هنوز باقی مانده بود که هیأتی از دانشمندان نامدار و سرشناس جهان عرب به درخواست یونسکو و وساطت کشور قطر به قندهار سفر کردند... ریاست هیأت را شیخ احمد عبدالله زید وزیر امور خارجه قطر به عهده داشت. یوسف قرضاوی شخصیت بین المللی و شیخ عبدالقادر العماری رییس محکمه استیناف قطر و فرید واصل مفتی اعظم مصر از اعضای هیأت بودند.... شورای

امنیت سازمان ملل برای هیأت مذکور چهل و هشت ساعت فرصت داده بود. هیأت دادگاه عالی از کابل به قندهار فرا خوانده شد... یوسف قرضاوی در دیدار با اعضای دادگاه عالی طالبان گفت " برای مناظره پیرامون بت های نیامده، بلکه هدف اصلی ارائه مشوره های نیک و ابراز همدردی با آنان است که با وجود خصومت و فشارهای تمام جهان، معضلات جدید را برای خود خلق نکنند." ( ۶ )

البته آنهمه سفرها و تلاشها و مشوره ها راهی به گوش "ملاعمر" رهبر طالبان و سایر رهبران آنها نگشود و عاقبت، مجسمه های بی مانند تاریخی در بامیان بکام نابودی فرو رفتند.



نمایی در مجسمه پنجاه و سه متری بودا در وادی بامیان

هرچند در آستانه تصمیم گیری مقام های طالبان مبنی بر نابودی مجسمه های مذکور، سروصداهای اعتراضی، تماسگیریها، پیشنهادهای و حتی ملاقات های خاص با ملاعمر رهبر گروه طالبان از طرف حکومت ها و مراکز اعتقادی کشورهای مختلف آسیایی مانند جاپان، سریلانکا، کمبودیا، کوریا، هند، نیپال، چین و غیره به راه افتاد تا مگر تصمیم گیرنده گان متحجر طالبانی را از این عمل ضد فرهنگی و ضد تاریخی شان منصرف سازند، مگر سودی نبخشید و بالاخره مجسمه های یکنیم هزاره ساله ی بودای بزرگ با استفاده از صد ها تن باروت و مواد انفجاری دیگر، برای ابد در وادی بامیان محو گردیدند.

این اوضاع واحوال دردناک و نابسامان درحالی درافغانستان ادامه داشت که مردم این کشورمشمول اقوام و طوایف مختلف بجان رسیده و درمناطق شمال، بخصوص درمیان دره های پنجشیر، اندراب، کنر، بدخشان، تخار و غیره مقاومت های مسلحانه، عمدتاً به رهبری احمدشاه مسعود و یارانش علیه حاکمیت گروه سرکوبگرطالبان جریان داشت.

اعمال بیباکانه، قساوت و بیرحمی گروه طالبان درکشورهمچنان ادامه داشت، اززمین و آسمان افغانستان بوی نفرت و انزجاربه مشام میرسید، همه کس و همه جا بغض آلود و تیره وتاربه نظر می آمد. یعنی، سرزمین افغانستان آبستن یک رُخداد خونین تردیگری گردیده بود.

درجریان سخت گیریهای قرون وسطایی و بگیر و ببند بیرحمانه گروه طالبان درسراسر افغانستان بودکه یک سلسله از انفجارهای تروریستی علیه پایگاه های نظامی و کشتی های امریکایی در مناطق شرق میانه و کشورهای افریقایی بوقوع پیوست. مقام های امریکایی، بلاوقفه ارتکاب این عملیات تروریستی را به گردن "شبكة القاعدة" به رهبری "اسامه بن لادن"، سرمایه داربزرگ و تبعه عصیانگرعربستان سعودی انداختند.

چون آغازماجرای خونین افغانستان و جهان ازمینجا و ظاهراً تحت نام همین فرد تروریست و شبکه تحت فرمانش (القاعده) صورت گرفت، بنابراین، بهترخواهد بود نخست، سطری چند درمورد وی و کارنامه هایش بنویسیم:

این تبعه سعودی درسال ۱۹۵۷ میلادی درشهرک "الماز" از متعلقات ریاض پایتخت عربستان سعودی به دنیا آمد. پدرش (شیخ محمد بن عواد بن لادن) ازحضرت الموت یمن ویکی از ثروتمندان بزرگ آن کشوربود.

اسامه دردانشگاه ملک عبدالعزیز دررشته اقتصاد ومدیریت دولتی آموزش دید و برای نخستین باردرسال ۱۹۷۳ میلادی با عده پی ازاعضای سازمان اخوان المسلمین و جماعت اسلامی مصر آشنا شد و ازمین طریق با محمد قطب رهبر اخوان المسلمین وعبدالله عظام (عزام) استاد دانشگاه اسلامی

مصرف و سایر تشکلات اسلامی قرابت فکری حاصل نمود. از یکطرف تحت تأثیر افکار اخوانی های مصر و از جانب دیگر، در نتیجه جلب و جذب سازمان استخبارات جهانی ایالات متحده آمریکا (سی.آی.ای)، (ام.آی.۶) انگلستان، (آی.اس.آی) پاکستان و دیگر منابع استخباراتی، فقط دو هفته بعد از تجاوز نظامی قشون شوروی وقت به افغانستان (اوایل جنوری سال ۱۹۸۰م) وارد خاک پاکستان شد. وی علاوه از دیگر مراکز و منابع خارجی، از سوی برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی و عبدالرب رسول سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی در پشاور بحیث "مهمان بسیار عزیز و ثروتمند" استقبال شد. اسامه در قدم های بعد و در ارتباط تنگاتنگ با شبکه سی آی ای و همکاریهای نزدیک با استخبارات نظامی پاکستان، نه تنها داخل فعالیتهای جهادی برضد قشون شوروی و رژیم دست نشانده آنها گردید، بلکه عملاً به مناطق جنوب و جنوب شرق افغانستان سفرها نمود و تونل ها و سنگرهای مهم فنی و نظامی کوه های "توره بوره" در شرق جلال آباد را دوشادوش انجیران امریکایی بنا نهاد.

وی آنقدر در جریان جنگ و جهاد تنظیم های اسلامی فعال گردید که نهاد ها و تشکلاتی به نام های "بیت الانصار"، "خانه شیر"، "القاعده" و غیره در خاک پاکستان ایجاد نمود و هزاران عنصر تندرو مذهبی و جهادی از قلمرو کشورهای عربی و اسلامی را به دور خود گرد آورد و مسلح نمود.

چون بزرگمردی گفته بود "هرگاه میخواهی چوچه فیل را در خانه ات نگهداری، باید فکر بزرگ شدن و خرابکاری اش در آینده را هم داشته باشی"، ولی امریکایی ها که برخلاف این گفته، در ابتدا در تب ضدیت با "کمونیسم" و لشکر سازیهای "ضد شوروی" میسوختند، شاید گمان نمیکردند که این تروریست عربی و جاده صاف کن راه منافع امریکا، روزی دست به عصیان علیه خودشان بزنند.

بالاخره کار اسامه و نیروهای تحت فرمانش بجایی رسید که زیر فشار دوجانبه دولت سعودی و مقام های امریکایی قرار گرفت و به کشور اسلامی - افریقایی (سودان) پناهنده شد. چون مقام های امریکایی او را متهم به اعمال تروریستی علیه منافع آن کشور ساخته بود، پس از دولت اسلامی سودان تقاضای اخراج وی را به عمل آوردند. در تحت چنین شرایط بود که بازهم رهبران "تنظیم" های

جهادی - اسلامی افغانستان، بخصوص آقایان "ربانی" و "سیاف" پیشقدم گردیده او را در افغانستان پناه دادند.

آقای برهان الدین ربانی در رأس حکومت اسلامی قرارداشت و اسامه بن لادن هم مهمان عزیز و محترم شان در جلال آباد بود که با سقوط حکومت اسلامی ربانی و ورود لشکر مسلح طالبان به افغانستان، بازهم دگردیسی سیاسی رُخ داد. آنگاه که گروه طالبان در کشور مسلط شدند، اسامه را عزیزتر از جان نگهداری نموده از ثروت سرشار و افراد مسلح وی استفاده میکردند، همانطور که از حمایت‌های مالی، فکری و سیاسی دولت سعودی نیز بهره می بردند.

## منابع فصل ششم

- (۱) نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان – جلد اول – چاپ دوم- صفحات ۳۶۵-۳۶۶ تألیف ک. پیکارپامیر
- (۲) همان اثر- صفحه ۳۷۴
- (۳) همان اثر- صفحات ۱۶۴-۱۶۵
- (۴) همان منبع
- (۵) نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان – جلد دوم چاپ کابل- صفحه ۱۹۸-۱۹۹ تألیف ک. پیکارپامیر
- (۶) پیکره های بودای بامیان در مسیر تاریخ- تألیف عبدالباری جمال- چاپ تورنتو – سال ۱۴۰۰ خورشیدی



## فصل هفتم

# سقوط امارت اول طالبان

## و

# تحولات بیست ساله در افغانستان

هنوز از یکطرف حاکمیت توأم با شدت عمل و تعصبات قومی و زبانی گروه طالبان در افغانستان ادامه داشت و از سوی دیگر، اقدامات تعقیبی و تجسسی مقامهای امریکایی به منظور دستگیری اسامه بن لادن در جریان بود که حادثه یازدهم ماه سپتمبر سال ۲۰۰۱م نیویارک بوقوع پیوست.

جالب این بود که مقام های امریکایی، متعاقب فرو ریزی دو آسمانخراش در شهر نیویارک، فوراً و بدون تأمل رسماً اعلام نمودند که این اقدام تروریستی خونین کار اسامه بن لادن است که در افغانستان و در تحت حمایت گروه طالبان بسر میبرد.

از آنجا که چگونه گی جریان حادثه مهم نیویارک، اتهامات مقام های امریکایی علیه اسامه و طالبان و اقدامات نظامی آنها که منجر به اشغال افغانستان و سپس عراق و لیبی و جنگهای ویرانگرانه و خونین در این کشورها و مخصوصاً

دراغانستان گردید، به همه روشن است، بنابراین، نمیخواهم این موضوعات را به تکرار بنویسم و اما مختصری از اقدامات سیاسی - نظامی ایالات متحده آمریکا علیه امارت اسلامی طالبان را که منجر به سقوط گروه مذکور و تحولات جدید در افغانستان شد، در اینجا متذکر می‌شوم:

در مورد فروریزی آسمان‌خراش‌های نیویارک و اسباب و انگیزه واقعی آن، تحلیل‌ها و نظرات متضاد و متفاوتی وجود دارد. مقام‌های آمریکایی تشکیلات "القاعده" و بخصوص رهبران (اسامه بن لادن) را عامل اصلی این حادثه خونین و بی‌مانند دانسته و بر همین بنیاد بود که نخست، استرداد او از سوی گروه طالبان را مطرح کردند و سپس ترجیح دادند بالای افغانستان حملات بزرگ نظامی را انجام دهند. اما تعداد زیادی از آگاهان سیاسی، تحلیلگران و علمای دیگر گفتند که چون ایالات متحده آمریکا بر اساس طرح قبلی و برنامه استراتژیک خویش در نظر داشت علیه افغانستان و بعضی از کشورهای شرق میانه از حملات بزرگ نظامی استفاده نماید، بنابراین، طرح تخریب و انفجار ساختمان‌های مرتفع "مرکز تجارت جهانی" را خودشان با استفاده از "نانوترمیت" منفجر کردند تا بهانه خوبی در جهت اجرای عملیات نظامی علیه اهداف از قبل تعیین شده‌شان بدست آید. چنانکه پروفیسور مایکل چوسودوفسکی یکی از دانشمندان روسی با صراحت گفت: "یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱م مبارزه جهانی علیه تروریسم را بمیان آورد، طوریکه بهانه‌ی شد برای آمریکا و متحدان نا تویی اش تا این مبارزه را به یک جنگ بدون مرز مبدل نماید..." (۱)

یکی از نویسندگان مشهور فرانسوی به نام "تیری ماری ددیده میسان" در کتاب خویش تحت عنوان "نیرنگ هولناک ۲۰۰۲م نوشت: "در حقیقت، مرکز تجارت جهانی در آمریکا، مورد اصابت موشک‌های ارتش آمریکا قرار گرفت... این حادثه، یک کودتای داخلی بود که منجر به نظام‌گیری کامل دولت آمریکا گردید..." (۲)

یکی از متخصصین آمریکایی بنام "جم هافمن" در نتیجه یک تحقیق خاص در مورد حادثه یازدهم سپتمبر چنین نگاشت: "مواد منفجره کشف شده در گرد و خاک مرکز تجارت جهانی نشان می‌دهد که از مواد آتش زای "نانوترمیت" در فرو ریختن دو آسمان خراش شهر نیویارک استفاده بعمل آمده است. وقتی ذرات قرمز، اکسید آهن و الومینیوم در دستگاه مخصوص مشتعل ساخته شدند،

گرمای بالا و اما محدودی از خود بیرون دادند و به دمای ۴۳۰ درجه سانتی گراد که بسیار پایین تر از دمای استندرد درجه حرارت احتراق ترمیت متعارف است، رسید. کره های غنی از آهن بسیار زیادی به وضوح در باقیمانده های احتراق این ذرات قرمز خاکستری خاص دیده میشد، مشخص شد که بخش قرمز این ذرات، مواد ترمیتیک عمل نکرده با انرژی بسیار بالاست..." (۳)

## افغانستان وارد مرحله دیگری میشود

اسباب و دلایل اصلی انفجارات نیویارک و مقاصد سیاسی مقام های امریکایی هرچه که بود، بتاريخ هفتم ماه اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی خبرگزاری "سی.ان.ان" از آغاز حملات هوایی نیروهای نظامی امریکا و انگلیس در ولایت قندهار افغانستان اطلاع داد و حملات شدید هوایی و بعداً زمینی در سایر شهرها، پایگاه ها، قرا و قصبات افغانستان ادامه یافت.



صحنه پی از انفجار " مرکز تجارت جهانی " نیویارک

متعاقب نشر این خبر، جورج دبلیو بوش رئیس جمهور امریکا از طریق رسانه های رسمی آن کشور، خطاب به مردم امریکا چنین گفت: " به اثر دستور من،

## نیروهای نظامی ایالات متحد، حمله به اردوگاه های تروریستی القاعده و تأسیسات نظامی رژیم طالبان در افغانستان را آغاز کردند..." (۴)

برای آنکه خواننده این اثر بتواند حجم و گستره ویرانی و تلفات انسانی مردم افغانستان تنها در کمتر از چهار ماه (از هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ تا نیمه های جنوری ۲۰۰۲م) در نتیجه این حملات نظامی را خوبتر بداند، آمار را در اینجا درج مینمایم:

تعداد بمب های ریخته شده بالای خاک افغانستان در چهار ماه  
اول..... ۱۲۰۰

تلفات افراد غیر نظامی در همین مدت کوتاه ..... ۴۰۰۰

پرواز طیاره های امریکایی ۵۰ تا ۷۰ مرتبه در روز

تعداد بمب های استفاده شده "کلستر"..... ۶۰۰

(هر بمب کلستر، دارای دوصد بمب کوچکتر بوده که در ساحه یک میدان فوتبال  
پخش میشود و هدفها را نابود میسازد)

تعداد دستگیر شده گان در امریکا .. ..... ۱۰۰۰ نفر

تعداد اسیران گروه طالبان در داخل افغانستان ..... ۶۰۰۰ نفر

(آمار تلفات جانی و مالی مردم افغانستان قبلاً درج صفحات ۱۱۴ تا ۱۱۸  
کتاب "بررسی وقایع افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴م" تألیف نویسنده این  
اثر درج شده است.



صحنه یی از بمباران هوا پیمای بی- ۵۲ امریکایی بالای افغانستان

تعداد دستگیر شده گان در امریکا ..... ۱۰۰۰ نفر

باید متذکر شد که در این حملات بزرگ نظامی (زمینی و هوایی)، تنها امریکا نبود، بلکه کشورهای اروپایی و نیروهای پیمان "ناتو" هم سهم فعال داشتند. برای آنکه خواننده عزیز بتواند نام کشورهای متحد امریکا علیه افغانستان و تعداد سربازان آنها را به یاد داشته باشد، اینک آمار فشرده یی در این زمینه تقدیم میگردد:

ایالات متحده امریکا ..... ۷۸۴۳۰ سرباز

بریتانیا ..... ۹۵۰۰ سرباز

جرمنی ..... ۴۳۵۰ سرباز

فرانسه ..... ۳۷۵۰ سرباز

کانادا ..... ۲۸۳۰ سرباز

ایتالیا ..... ۳۳۰۰ سرباز

هالند ..... ۱۷۷۰ سرباز

پولند ..... ۱۱۳۰ سرباز

آسترالیا ..... ۱۵۵۰ سرباز

|           |                  |
|-----------|------------------|
| اسپانیا   | ..... ۱۴۱۵ سرباز |
| دانمارک   | ..... ۷۵۹ سرباز  |
| ترکیه     | ..... ۱۷۱۰ سرباز |
| ناروی     | ..... ۵۰۰ سرباز  |
| آلبانی    | ..... ۲۵۰ سرباز  |
| ارمنستان  | ..... ۷۵ سرباز   |
| اطریش     | ..... ۳ مشاور    |
| آذربایجان | ..... ۹۰ سرباز   |
| بلژیک     | ..... ۵۹۰ سرباز  |
| بوسنی     | ..... ۱۰ سرباز   |
| بلغارستان | ..... ۵۲۵ سرباز  |
| کرواسی    | ..... ۲۸۰ سرباز  |
| استونی    | ..... ۱۵۵ سرباز  |
| فنلاند    | ..... ۱۱۵ سرباز  |
| گرجستان   | ..... ۹۲۵ سرباز  |
| یونان     | ..... ۷۵ سرباز   |
| مجارستان  | ..... ۳۴۰ سرباز  |
| آیسلند    | ..... ۳ مشاور    |
| ایرلند    | ..... ۷ مشاور    |
| اردن      | ..... ۶ مشاور    |



|             |       |                   |
|-------------|-------|-------------------|
| لتونی       | ..... | ۱۷۰ سرباز         |
| لوکزامبورگ  | ..... | ۹ مشاور           |
| لیتوانی     | ..... | ۲۴۰ سرباز         |
| مغولستان    | ..... | ۴۰ سرباز          |
| مونته نگرو  | ..... | ۳۰ سرباز          |
| نیوزلند     | ..... | ۱۵۵ سرباز         |
| لهستان      | ..... | ۲۵۰۰ سرباز        |
| رومانی      | ..... | ۱۱۴۰ سرباز        |
| سنگاپور     | ..... | ۴۰ سرباز          |
| سوئد        | ..... | ۵۰۰ سرباز         |
| اسلواکی     | ..... | ۲۹۰ سرباز         |
| مقدونیه     | ..... | ۲۱۰ سرباز         |
| اکراین      | ..... | ۱۵ سرباز یا مشاور |
| امارات عربی | ..... | ۲۵ سرباز          |
| مجموعاً     | ..... | ۱۰۷۱۴۸ سرباز      |

(۵)

حد و اندازه سهمیه های بالا و یا تعداد نیروهای کشورهای مختلف در افغانستان، در سالهای بعدی، وقتاً فوقت کاهش و افزایش نیز داشت.

ابرقدرت ایالات متحده آمریکا که همه امور سیاسی - نظامی و تبلیغاتی پیرامون افغانستان را به عهده داشت، در مراحل اول جنگ و پس از سقوط امارت اسلامی طالبان، دوشعار کلی را مطرح نمود:

"جنگ علیه تروریسم" و "بازسازی افغانستان و تأمین امنیت در آن کشور".

اکثریت مردم افغانستان که سه مرحله خونین و سنگین زنده گی فردی و اجتماعی در کشور (حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، حاکمیت تنظیم های جهادی و امارت سختگیرانه گروه طالبان) را به تلخی تجربه کرده بودند، طنین این شعارها، آنهم از طرف ابر قدرت جهان و حدود بیست و چهار کشور متحد آن، ظاهراً برای شان دلخوش کن و امید وارکننده بود. بویژه، وقتی دیدند که حاکمیت مطلقاً مذهبی، تعصباتی و استبدادی گروه طالبان زوال می پذیرد، از ورود نیروهای خارجی، علی رغم صعوبت های ناشی از آن، ناگزیر استقبال بعمل آوردند.

بلی! پایه های لرزان امارت اسلامی طالبان طی یک مدت کوتاه فرو ریخت، ملا عمر رهبر این گروه، نخست مخفی گردید و سپس مخفیانه به سوی پاکستان فرار نمود، تعداد زیادی از کادرها و افراد صفوف آنها یا کشته شدند و یا بدست افغانها و امریکایی ها اسیر گردیدند، همسنگران خارجی آنان مانند چچنی ها، بنگله دیشی ها، عربها، پاکستانیها، چینی ها، اوزبیکها و غیره نیز یا کشته شدند و یا بسوی قلمرو پاکستان رو به فرار نهادند. در این شب و روز که اسامه بن لادن که با صد ها تروریست دیگر در تونلهای "توره بوره" واقع در شرق جلال آباد پنهان شده بود، در اثر بمباران های سنگین نیروهای امریکایی، باز هم به همکاری برخی از اجنت های داخلی و خارجی به سوی پاکستان گریختند. متعاقباً یکی از اعضای گروه طالبان به نام "ملا قسیم" به خبرنگاران در خاک پاکستان گفت: "همه به پاکستان آمدیم. در مرز هیچ مشکلی وجود نداشت. بعداً در پشاور آمدیم، پولیس هیچ چیزی به ما نمی گفت."

گزارشها گفتند که امریکایی ها با پرتاب بمب های شش هزار پوندی حرارت را

و غالباً دارای مواد رادیو اکتیف و بمب های "دیزی کلستر" به وزن هفت تن یا یک هزار و پنجاه پوند میان تونلهای متذکره موجب تلفات جانی زیادی شدند. این نکته نیز گفتنی است که ایالات متحده امریکا در جریان عملیات نظامی علیه افغانستان، علاوه از جلب همکاری و همنوایی کشورهای متحدش، در پناه همکاری، مشوره، مَدارا و برآوردن خواسته های مالی و سیاسی حکومت پاکستان نیز حرکت نمود.

جنرال پرویز مشرف رییس جمهور وقت پاکستان، علی رغم آنکه گروه طالبان را سخت حمایت میکرد، بازهم با استفاده از زرنگی های سیاسی و دیپلماتیک، با امریکا اعلان همسویی نموده چندین میلیارد دلار کمکهای ابر قدرت امریکا را حاصل نمود. این درحالی بود که همین جنرال کهنه کار پاکستانی و سایر رهبران ملکی و نظامی آن کشور، به تعقیب شکست نیروهای طالبان در افغانستان و فرار آنها به خاک پاکستان، به جمع وجور کردن مجدد و نیز تجهیز و تقویت آنان پرداخت. چنانکه پیترو تاسمن، نویسنده کتاب "جنگ افغانستان" نوشت که: "جنرالان پاکستانی پس از آنکه گروه طالبان از افغانستان رانده شدند، در سال ۲۰۰۲م به اصل برنامه استراتژیک خویش رجوع نمودند. تصرف مجدد قندهار، یکی از خواسته های جنگ نیابتی پاکستان در افغانستان بود... دو ولایت قندهار و هلمند، نود درصد مواد مخدر جهان را تولید میکند و لابر اتوارهای پروسس هیروین نیز غرض صدور این ماده به جهان در آن ولایات وجود دارند." (۶)

هرچند در ظاهر امر، خشم و قهر مقام های امریکایی بالای "اسامه بن لادن" تمرکز داشت و انگیزه اصلی حملات نظامی آنها بجای کشورهای حامی تروریسم، افغانستان بود، اما علی رغم راه اندازی تبلیغات دامن داری و تلاشهای دراز مدت برای گرفتاری اسامه، آنگاه که تونل های "توره بوره" با شدید ترین شکل آن بمباران گردید و صد ها افغان بی تقصیر به هلاکت رسیدند، بازهم اسامه و دستیاران نزدیکش به آسانی و بگونه سؤال برانگیزی نجات یافته از آنجا به خاک پاکستان پناه بردند. چنانکه مدت ده سال پس از آن نیز در همانجا از طرف جنرالان آی.اس.آی پاکستان نگهداری گردید.

مقام های امریکایی در جریان عملیات نظامی بالای افغانستان، از یکطرف در قسمت دستگیری اسامه بن لادن تمایلی نشان نداده و کدام اقدام عملی مؤثری به راه نینداختند و از سوی دیگر، جایزه بیست و پنج میلیون دلاری را به منظور ارائه معلومات مبنی بر افشای کردن مخفیگاه او که منجر به دستگیری اش شود، اعلام نمودند. اما وقتی پس از ده سال، او را در "ایبیت آباد" واقع در چند کیلومتری اسلام آباد که تحت حمایت جنرالان آی.اس.آی پاکستان قرار داشت،

، پیدا نموده ظاهراً او را به قتل رسانیدند، هیچ نوع ملامتی و فشار سیاسی یا اقتصادی بالای مقام های پاکستانی وارد نکردند.

جالبترینست که یکی از دکتران پشتون تبارپاکستانی که گفته شد درشناسایی اسامه با آزمایش "دی ان ای" و افشای محل اختفای او نقش داشت، از سوی مقام های امنیتی پاکستان دستگیر و محکوم به حبس طولانی مدت گردید.

دراواخر سال ۲۰۰۲م بود که صدای ثبت شده ویدیویی "اسامه" ازطریق برنامه تلویزیونی الجزیره به نشر رسید که نه تنها نشانه زنده بودن وی بود، بلکه بازهم پیروانش را برای ادامه مبارزات شان علیه منافع امریکا درسراسرجهان ترغیب میکرد.

روی همین تردید ها بود که پروفیسورمایکل چوسودوفسکی با صراحت گفت :  
" یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱م "مبارزه جهانی علیه تروریسم" را بمیان آورد،  
طوریکه بهانه یی شد برای امریکا و متحدان ناتوی اش تا این مبارزه را به یک  
جنگ بدون مرز مبدل نماید..." (۷)

آنچه سخنان پروفیسورمایکل چوسودوفسکی را مُهرتأیید میزند، اظهارات مقام های امریکایی و انگلیسی است که فقط درآغازحملات نظامی شان بالای افغانستان اظهارداشتند: مثلاً، "دک چنی" معاون رییس جمهورایالات متحده درآن شب و روز، آشکارا گفت: " جنگ درافغانستان به زودی پایان نخواهدیافت. چنین معلوم میشود که طالبان و القاعده میخواهند خودشان را درجنوب، مجدداً جمع و جورنموده به ضد نیروهای ما بجنگند..." (۸)

و "تونی بلیر" صدراعظم وقت بریتانیا نیزدرهمان موقع اظهارداشت: " جنگ علیه تروریسم یک جنگ طولانی خواهد بود که شاید هم چندین دهه دوام کند و تنها محدود به یک کشور نمیباشد..." (۹)

به هرحال، مقام های امریکایی و کشورهای عضو پیمان ناتو که جنگ و سرکوب عظیمی را در افغانستان آغاز کرده بودند، خواستند در پایان پیروزی در این کشور، سیستم حکومت داری جدید مطابق معیارهای جهان غرب را به وجود آورند. از آنجا که ساختار اجتماعی- فرهنگی افغانستان، دارای پیچیده گیهای مختص بخودش بوده بخصوص موضوع اثرات منفی ناشی از جنگهای بین التنظيمی و نفرت انگیزی های برخاسته از آن میان جوانب متخاصم جهادی و ازسوی دیگر، وجود اقوام و طوایف مختلف با حقوق شهروندی و دیدگاه های آنها مطرح بود، بنابراین امریکایی ها چنین تجویز اتخاذ نمودند تا یک کنفرانس بزرگ به میزبانی دولت آلمان فدرال دایر نموده در آن، رهبران "تنظیم" های جهادی و برخی از ارستوکرات های افغانستان به منظور تقسیم قدرت سیاسی و ساختار حکومت جدید اشتراک نمایند.

نوع سلاح هایی را که نیرو های امریکایی، تنها ظرف سه ماه ( از هفتم ماه اکتوبر ۲۰۰۱م تا سیزدهم ماه جنوری سال ۲۰۰۲م) بالای خاک افغانستان بکارگرفت، از این قرار بود:

\* تعداد بمب های ریخته شده جمعاً ۱۲۰۰۰

\* تلفات افراد غیر نظامی ..... ۴۰۰۰ نفر

\* تلفات نیرو های امریکایی .... ۱۶ نفر

\* تعداد سربازان امریکایی در افغانستان ۴۰۰۰ نفر

پرواز طیاره های امریکایی، ۵۰ تا ۷۰ مرتبه در روز

\* مخارج هردانه بم ..... ۱۰۰۰ دالر

\* مخارج استفاده از سلاح رهبری شده

توسط لیزر ۱۰۰۰۰۰ دالر

مخارج شلیک هر موشک کروز ۱۰۰۰۰۰۰ دالر

\* تعداد بمب های کلستر استفاده شده ۶۰۰ دانه

(هر بمب کستر دارای دوصد بمب کوچکتر بوده که در ساحت یک میدان فوتبال پخش میشود و هدفها را نابود میسازد)

\*تعداد اسیران در داخل افغانستان ۶۰۰ نفر

مخارج جنگ در سه ماه سه میلیارد دالر (۱۰)

## تدویر کنفرانس بن و تحولات پسا طالبان

این کنفرانس در اوایل ماه دسامبر سال ۲۰۰۱ میلادی با اشتراک تنها چهار جناح ذیدخل (جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی)، گروه روم به رهبری محمد ظاهر شاه، گروه قبرس تحت نظرجری عرضو سرشناس حزب اسلامی گلبدین، گروه پشاور تحت ریاست حامد گیلانی به شمول برخی از شخصیت های دیگر مانند دکتر جلیل شمس، دکتر عزیزالله لودین، سید حامد گیلانی، انوار الحق احدی، رحمت الله موسی غازی، انجنیر عبدالحکیم، الخضر ابراهیمی نماینده سازمان ملل، احمد فوژی سخنگوی سازمان مذکور و آصف محسنی در شهر بن دایر گردید.

در صفحه (۱۲۲) کتاب "بررسی وقایع افغانستان..." میخوانیم: "... امریکا در ترکیب این کنفرانس بین الافغانی، برای تشکلات سیاسی مستقل، شخصیت های علمی، حقوقی و مبارزاتی مربوط به نسل روشن فکر آگاه افغانستان مقیم در داخل و خارج کشور و نماینده های واقعی مردم افغانستان که متحمل قربانیهای بی حساب شده بودند، از همان وهله اول جایی و ارزشی قایل نشد..." (۱۰)

جلسات کنفرانس بن به اشتراک سی نفر از نماینده های جوانب مختلف گروه های مسلح افغان، نماینده سازمان ملل، کشورهای امریکا، آلمان، انگلستان، هند، پاکستان و نیز هیأت سه عضوی ایالات متحده امریکا (زلمی خلیلزاد، اشرف غنی احمدزی و فاطمه ضیایی) به تاریخ بیست و دوم ماه نوامبر ۲۰۰۱م در یک ساختمان تاریخی واقع در یک شهر کوچک آلمان بنام "کونگیس وینتر" و



در یک هوتل مجلل بنام " کاخ پیترزبورگ " آغاز گردید و مدت ده روز ادامه یافت.

دروهله نخست این جلسات، اختلافات و بگو مگوهای تندی میان هیأت های افغانی روی عقده های بین التنظيمی و تقسیم قدرت سیاسی و سایر نکات متنازع الفیه جریان داشت، اما بعداً فشارهای جانب امریکا، کشورمیزبان (آلمان) و سایر نماینده های ممالک مختلف موجب شد که آنها با مُماشات سخن گویند.

آقای "کالن پاول" وزیر امور خارجه وقت امریکا طی یک پیام تلفونی عنوانی زلمی خلیل زاد گفته بود تا زمانیکه آنها (هیأت های افغانی در کنفرانس) به توافق نرسیده اند، دروازه های کنفرانس را برای خروج شان نکشاید. آنچه در پایان کنفرانس فیصله بعمل آمد، اینها بودند:

\* تشکیل یک اداره مؤقت یا اداره انتقالی برای مدت ششماه

\* جابجایی نیروهای بین المللی حافظ صلح در افغانستان

\* تدویرلویه جرگه اضطراری برای ایجاد اداره انتقالی

\* انتخاب حامد کرزی بحیث رئیس اداره مؤقت

\* تدویرلویه جرگه دیگر غرض تصویب قانون اساسی جدید

\* خلع سلاح سراسری

\* تقسیم کرسی های دولتی بر بنیاد خواسته های قومی، تنظیمی و زبانی

\* تشکیل اردوی ملی

\* احیای مجدد سیستم قضایی

\* برگزاری انتخابات ریاست جمهوری

\* بازسازی افغانستان

گرچه در این کنفرانس، روی انتخاب رییس اداره مؤقت رای گیری صورت گرفت که در نتیجه آن عبدالستارسیرت با اخذ یازده رای برنده شد، مگر چون وی از قوم اوزبیکهای افغانستان بود، لهذا مورد قبول جوانب ذیدخل خارجی قرار نگرفت و بجای وی حامد کرزی پشتون تبار که اصلاً نه سهمی در کنفرانس داشت و نه شخص مهم و شناخته شده پی بود، از کویت پاکستان برای این کرسی برگزیده شد.



نمایی از جلسات کنفرانس بن

اگر قرار باشد از دست کاریهای سیاسی، نفوذ ایالات متحده آمریکا، فعالیت‌های سفیر پاکستان در بن و سایر جنبه‌های منفی این کنفرانس بگذریم، باید علاوه کنیم که حامد کرزی به روز دوازدهم ماه دسمبر ۲۰۰۱م وارد کابل شد و برهان الدین ربانی رییس جمهور قبلی، طی مراسم رسمی در کابل، قدرت دولتی را طی مراسم خاصی برای حامد کرزی تحویل داد.

کرزی قبل از همه، اشخاص آتی را بر بنیاد فیصله کنفرانس بن، به حیث اعضای کابینه اداره مؤقت تعیین نمود:

\* بانوسیمای ثمر معاون رییس جمهور و مسوول امور زنان

\* محمد قسیم فهیم معاون رییس جمهور و مسوول امور دفاعی

- \* حاجی محمد محقق معاون رییس جمهور و مسوول وزارت پلان
- \* شاکر کارگرمعاون رییس جمهور و مسوول وزارت آب و برق
- \* هدایت امین ارسلا معاون رییس جمهور و مسوول وزارت مالیه
- \* دکتر عبدالله عبدالله مسوول وزارت امور خارجه
- \* محمد یونس قانونی مسوول وزارت امور داخله
- \* سید مصطفی کاظمی مسوول وزارت تجارت
- \* محمد عالم رزم مسوول وزارت معادن
- \* عارف نوروزی مسوول وزارت صنایع خفیفه
- \* سید مخدوم رهین مسوول وزارت اطلاعات و فرهنگ
- \* عبدالرحیم مسوول وزارت مخابرات
- \* میرویس صادق مسوول وزارت کار و خدمات اجتماعی
- \* محمد حنیف بلخی مسوول وزارت حج و اوقاف
- \* عبدالله وردک مسوول وزارت شهدا و معلولین
- \* عبدالرسول امین مسوول وزارت معارف
- \* شریف فائز مسوول وزارت تحصیلات عالی
- \* سهیلا صدیقی مسوول وزارت صحت عامه
- \* عبدالخالق فضل مسوول وزارت فواید عامه
- \* عبدالملک انور مسوول وزارت انکشاف دهات
- \* حاجی عبدالقدیر مسوول وزارت انکشاف شهری
- \* محمد امین فرهنگ مسوول وزارت باز سازی

\* سلطان امین سلطان مسوول وزارت برگشت مهاجرین

\* سید حسین انوری مسوول وزارت زراعت

\* حاجی منگل حسین مسوول وزارت آبیاری

\* عبدالرحیم کریمی مسوول وزارت عدلیه

\* دکتر عبدالرحمن مسوول وزارت ترانسپورت و توریسم

\* امان الله زدران مسوول وزارت سرحداث.

البته به مرور زمان و در مراحل بعدی تحولات، تغییرات و تبدلات زیادی در تعیین کرسی ها و مقرری مسوولان وزارتخانه ها بوجود آمد که عجالتاً بدان کاری نداریم.

اما بهتر خواهد بود بیفزاییم که حامد کرزی، بازهم بر بنیاد فیصله کنفرانس بن، به تاریخ هجدهم ماه دسمبر، غرض دیدار با محمد ظاهر شاه و دعوت وی به کابل، رهسپار ایتالیا گردید. چنانکه پادشاه سابق، به تاریخ هجدهم ماه اپریل سال ۲۰۰۲م، پس از حصول اطمینان های همه جانبه مبنی بر رعایت مصوونیت جانی و حصول امتیازات دیگر رسمی وارد کابل شد و "لویه جرگه" یا مجلس بزرگ مشورتی که بعداً در کابل دایر گردید، او را به نام "بابای ملت" یاد کرد.

در ابتدا شخص محمد ظاهر شاه، اعضای خانواده و طرفداران وی انتظار داشتند تا نظام سلطنتی اعاده شده و او بحیث زعیم مردم افغانستان پذیرفته شود، اما وضعیت داخلی، اراده متنفذین خارجی و سایر تعاملات سیاسی طوری دست بهم دادند که وی بایستی از این خواسته ها منصرف گردیده به لقب جدید "بابای ملت" اکتفا کند.

چون حامد کرزی در یک برهه حساس تاریخی آنهم پس از سقوط امارت اسلامی طالبان در صحنه سیاسی افغانستان آمد و مدت سیزده سال را بحیث رهبر (اداره مؤقت، اداره انتقالی و رئیس جمهور انتخابی) سپری نمود و نیز، مورد توجه

کشورهای جهان قرارگرفت، بنابراین، لازمست اندکی پیرامون زندگینامه وی سخن گفته و سپس برگردیم به سایرمسایل:

اودرسال ۱۹۵۷ میلادی در قریه "کرز" مربوط قوم پوپلزایی قندهاربه دنیا آمد. پدرش عبدالاحد کرزی و پدرکلانش خیرمحمد نام داشت و هردو، ازجمله شاه پرستان دوران خویش بودند. حامد کرزی دروس ابتدایی را درمکتب محمود هوتکی درشهرقندهار ودروس عالی را درلیسه حبیبیه شهرکابل به پایان رسانید. او، ازشعبه علوم سیاسی دانشگاه "هماچل پردیش" هندوستان فارغ گردید. درسال ۱۹۹۲ میلادی، پس ازسقوط رژیم کودتای ثور، به عنوان معین وزارت امورخارجه درحکومت اسلامی برهان الدین ربانی مشغول به کار شد. کرزی هنوز درپست معینیت وزارت امورخارجه کارمیکرد که ازسوی قسیم فهیم وزیرامنیت و عارف سروری مسوول امور امنیتی رژیم آقای ربانی به اتهام همکاری با گروه طالبان دستگیروتحت تحقیق قرارگرفت. اما با فرار ازتوقیف خانه، رهسپارپاکستان شد و با "سه تنظیم" اسلامی، مشخصاً با صبغت الله مجددی همکاری نمود. وی شش برادر دارد به نام های محمود کرزی، قیوم کرزی، احمد کرزی، ولی کرزی و علاوه ازسایر نقایص و مداخلات جوانب داخلی و خارجی در "لویه جرگه" تصویب قانون اساسی و حتا درمتن قانون مذکور این بود که صلاحیت های بی حد و حصری را برای رییس جمهورکشورگنجانیدند. مثلاً درقانون اساسی یکصد و شصت ماده یی که درسال ۲۰۰۴م به تصویب رسید، بیست و یک مورد صلاحیت برای رییس جمهور تعیین شده است، بدین قرار:

\* فرماندهی کل نیروهای مسلح

\* اعلان حالت اضطرار

\* تشکیل یا انحلال نهاد های دولتی

\* عزل و نصب مقام های اجرایی و مدیران درسطوح میانه و بالایی مرکز و ولایت

\* تعیین خطوط اساسی سیاست داخلی و خارجی

\* بحیث رئیس دولت و حکومت

\* تعیین مقام های دیپلماتیک در بیرون کشور

\* تنظیم بودجه مملکت

\* طرح و اجرای برنامه های توسعه ای، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تکنولوژیک

\* ویتو یا رد کردن تغییر و تبدیل قانونی اساسی که از سوی مجلس صورت گیرد

\* صدور فرامین تقنینی

\* عفو یا تخفیف مجازات

\* تعیین یک سوم اعضای مجلس سنا

\* لغو تعیین و کنترل قوای مقننه و قضائیه

...و

باز هم براساس فیصله کنفرانس بن و ماده (۸۲) قانون اساسی جدید، پروسه انتخابات پارلمانی در ماه سپتمبر سال ۲۰۰۵م دایر گردید. هر چند مجموع کرسی های پارلمان از سی و چهار ایالت افغانستان را دوصد و چهل و نه کرسی تشکیل میداد، اما کاندیدا های مجلس پارلمان بیشتر از دوهزار نفر میشد. یکتعداد از افراد کم فهم، ناقض حقوق بشر و حتا جنایتکار جنگی که در پناه زور، پول و نفوذ، به داخل مجلس نماینده گان راه یافته بودند، موجب اعتراضات عامه و سروصدا های زیادی گردید، ولی با آنهم، جریان به کام همین افراد و اشخاص زورمند جهادی و ناقضان حقوق بشر و ... چرخید و در نهایت، معجون مرکبی از "نماینده گان" بوجود آمدند.

باید علاوه نمود که هم تحریف و دستکاری در جابجای مواد قانون اساسی از طرف حامد کرزی و حواریونش صورت گرفت و هم در پروسه انتخابات ریاست جمهوری ثقل و تخطی بکار گرفته شد. این ثقل و تخطی نه تنها دردو



دوره کاری کرزی بصورت آشکارا صورت گرفت، بلکه پس از وی، دردوران زعامت محمد اشرف غنی احمدزی نیز ادامه یافت که منجر به رسوایی های گسترده پی گردید.

یکی از جالبترین و مضحک ترین فیصله های این معجون مرکب (پارلمان) این بود که بر مصوبه ای تحت عنوان " مصالحه ملی " (درواقع، عفو جنایتکاران جنگی) صحنه گذاشتند که نه تنها موجب معافیت جنایتکاران جنگی پس از سال ۱۹۹۲ م میگردد، بلکه جنایتکاران جنگی، قاتلان و ناقضان حقوق بشر از هفتم ماه ثور سال ۱۹۷۸ م تا ۱۹۹۲ م را هم معافیت می بخشید.

مصوبه ضد دموکراتیک دیگری که در ماه اپریل سال ۲۰۰۹ م در این پارلمان به امضا رسید، " احوال شخصیه اهل تشیع " بود که موجب اعتراضات و تظاهرات زنان آگاه افغانستان شد. متن این مصوبه در واقع، زنان کشور را بگونه خاصی تحقیر نموده حقوق پدرسالاری (شوهرسالاری) در خانواده و حریم خصوصی شهروندان را هم به رسمیت می شناخت و هم بیشتر از پیش تقویت میکرد.

به سلسله اشاعه افکار رجعت گرایانه برخی از رهبران " تنظیم " های جهادی- اسلامی، شورایی به نام " شورای علمای افغانستان " با یکصد و پنجاه عضو نیز تأسیس گردید. این شورا، گهگاهی با صدور اعلامیه ها، اعتراض ها و مداخله های متواتر در بخش نشرات و مطبوعات و به منظور ممانعت زنان و دوشیزه گان از فعالیتهای هنری و فرهنگی به ریاست یکی از ملاهای عقبگرا بنام ملا قیام الدین کشاف خود نمایی مینمود.

برای آنکه خواننده عزیز ماهیت این شورا را خوبتر بداند، اینک یکی از اعلامیه های آنرا در اینجا درج میکنیم که در ماه مارچ سال ۲۰۱۲ م به نشر رسید.

" الف- پابندی به اوامرو نواحی شریعت مطهر اسلام در عقیده و عمل

ب- حفظ و رعایت کامل حجاب شرعی که باعث حفظ آبرو و شخصیت زن میگردد

ج- دوری جستن از اختلاط با مردان بیگانه در عرصه های مختلف اجتماعی، مانند تعلیم، تحصیل، بازار، دفاتر و سایر شئون زنده گی

د- در نظر گرفتن صراحت آیات یک و سی و چهار سورة النساء که مشعر است در خلقت بشر مرد اصل و زن فرع و نیز قوامیت از آن رجال است. لذا از استعمال الفاظ و اصطلاحات که با مفهوم آیات مبارکه در تضاد باشد، جداً اجتناب شود.

ه- ارج گذاشتن به مسأله تعدد زوجات که به اساس حکم صریح قرآن ثابت میباشد

و- اجتناب از سفر بدون محرم شرعی

ز- التزام به حکم شریعت غرای محمد در مورد طلاق

اینها، همان شرایط و دستورات سختگیرانه و ضد ایجابات عصر و زمان بود که گروه طالبان نیز در دوره نخست "امارت اسلامی" خویش (۱۹۹۵-۲۰۰۱م) در افغانستان اعمال کردند و در دور دوم یا در برگشت "امارت" مذکور در ماه آگست سال ۲۰۲۱م نیز با بدترین وجهی بالای زن و مرد کشور تحمیل نمودند که در فصل معین آن، توضیحات بیشتری خواهیم داشت.

## مشکلات و مجبوریات های حامد کرزی چه بود؟!

آقای کرزی در تحت شرایط سنگین، شکننده و حساسی قدرت را در کف گرفت. زیرا افغانستان از یک جانب، داشت تازه از زیر بار تشنج سیاسی، روانی، اجتماعی و نظامی خونین و طاقت فرسای چند ساله قد برمی افراشت و از جانب دیگر، کلیه شریانهای حیات اقتصادی و امنیتی کشور از هم گسیخته بود، لهذا در اوایل، دچار دشواریها و مخمصه های درونی و بیرونی زیادی بود.

این نکته خیلی دلچسب خواهد بود اگر گفته شود که در روزهای نخست حکومت عبوری، چیزی بنام حتا کاغذ و قلم و یا میز و چوکی در دفتر ریاست جمهوری و سایر وزارتخانه ها سراغ نمیشد. به همین دلیل، سازمان ملل و ایالات متحده امریکا، نه تنها مقداری از این اشیای ضروری را بگونه مستقیم کمک

نمودند، بلکه وجوه نقدی را نیز غرض تهیه و خریداری سامان و لوازم دفتری برای هر وزارتخانه اختصاص دادند.

چون گروه های جهادی و امارت طالبان ظرف سالهای حاکمیت خونین شان، نه تنها آتش سوزنده جنگ و مخاصمت را در سراسر کشور روشن نگهداشتند، بلکه نظم اداری و دفتری را نیز برهم زده و تعداد زیادی از کارمندان سابقه دار و مجرب دولتی و مسلکی را از محل کار شان رانده و یا کشته بودند، بنابراین، شخصیت های کاری و فنی و مسلکی مورد نیاز هم کاهش چشم گیری یافته بود که این معضله، طبعاً کارشکنی ها، سردرگمی ها و گسست در امور اداری و دولتی را بار می آورد.

یکی دیگر از مشکلات اداره حامدکرزی این بود که چون افراد و جنگجویان جمعیت اسلامی و شورای نظار پس از رانده شدن گروه طالبان، وارد شهر کابل گردیده و دارای وزنه نظامی و سیاسی بودند، به همین دلیل عمده، طبعاً کرسی های دولتی را نیز به عهده گرفته و امور تأمین امنیت ارگ جمهوری و ادارات وزارتخانه ها را بدوش داشتند.

به همین سلسله، لازم می افتد دو گزارش را در اینجا درج نمایم:

اول- آنگاه که شخصی بنام تاج محمد وردک از سوی اداره عبوری حامد کرزی به کرسی وزارت امور داخله مقرر گردیده بود، یکی از تفنگداران با نفوذ مربوط به "شورای نظار" نه تنها او را تحقیر نمود، بلکه به حمله فیزیکی بالای وی نیز مبادرت ورزیده بود.

دوم- تفنگدار دیگری از همین قماش، رئیس جمهور کرزی را در داخل دفتر کارش تهدید نموده گفته بود که "اگرما نباشیم، تو نخواهی بود". روی همین دلیل بود که "کرزی" بعداً نه تنها خودش را در حلقه محافظان مسلح امریکایی قرار داد، بلکه از وجود "برادران جمعیتی و شورای نظاری" احساس ترس و نفرت نیز نمود.

همین جریان نا هنجار موجب گردید که تنی چند از ماموران بلند پایه در شهر کابل ترور شوند: نخستین کسی که در روز روشن و در محوطه کارش (وزارت

شهرسازی) ازسوی افراد ناشناس ترورشده، حاجی عبدالقدیر رییس شورای جهادی ننگرهار و وزیر امور شهر سازی دراداره حامد کرزی بود.

دومین شخصی که بازهم در روز روشن و آنهم درداخل میدان هوایی بین المللی کابل بگونه سؤال برانگیزی کشته شد، داکترعبدالرحمن همکارنزدیک احمد شاه مسعود و وزیر امور هوا نوردی در اداره تازه تأسیس حکومت کابل بود.

شاید روی همین برداشتها و انتباهات منفی بود که حامد کرزی طی دیداری با "رابرت گیتس" وزیردفاع وقت ایالات متحده آمریکا گفته بود "گروه طالبان دشمن ما نیستند، بلکه جمعیتی ها و شورای نظاریها دشمن اصلی حکومت هستند. لطفا دست مرا باز بگذارید تا آنها را تضعیف نمایم."

شخص آقای کرزی که درمیان تهلکه ها و التهاب های ناشی ازتغییرات دولتی وارد قندهار شده بود، مورد سوءقصد تفنگداران (شاید نوع طالبی) قرارگرفت و اما جان به سلامت برد.

وضعیت اداری و دفترداری درافغانستان تا آنجا درهم برهم گردیده بود که علی رغم موجودیت تجارب کافی و سیستم جا افتاده داری، برخی از مؤسسات "ان.جی. او" سرازنو کورسهای آموزش برای حصول آگاهی ازچگونگی نظم دفترداری را دایرنمودند.

اینهمه نا بسامانی های شرم آور ناشی از بیسوادی و عدم آگاهی دولتمداری تنظیم های جهادی- اسلامی از یکطرف و خواست دیرینه و هدف استعماری مقام های حکومتی پاکستان بعنوان دشمن سوگند خورده افغان و افغانستان

بود. دیگراین واقعیت تلخ به کسی پوشیده نمانده است که حکومت پاکستان هرگز آرزو ندارد درافغانستان، یک دولت مرکزی مستحکم، آزادی واستقلال، نظام اداری و اقتصادی معیاری، آگاهی و آبادانی وجود داشته باشد. به همین اساس بود که در درازنای سالهای جهاد، هرگز نخواستند نوردانش لازم دردلهای افراد و رهبران جهادی بتابد و آینده افغانستان بمثابه یک کشور مرفه و مترقی

رقم خورد.

## اقدامات پولیسی و امنیتی امریکایی ها در افغانستان و جهان

نیروهای نظامی امریکا که تحت شعار "جنگ علیه تروریسم" وارد خاک افغانستان شده بودند، بگونه عاجل زندان "گوانتانامو-ب" واقع در جزیره یی در قلمرو کشور کیوبا را برای نگهداری اسیران طالبی و غیرطالبی اختصاص داده صدها تن را از افغانستان و جاهای دیگر به آنجا منتقل کردند. زندان مذکور بخاطری در خارج از خاک امریکا انتخاب شد که هرگاه مقام های امنیتی آن کشور افراد و اشخاص مظنون را از سایر کشورهای جهان دستگیر، محبوس و شکنجه مینمایند، از نظر قانون اساسی امریکا، مورد بازخواست قرار نگیرند. این، موضوعی بود که پیوسته مورد اعتراض شهروندان، سیاسیون، حقوقدانان و حتا رسانه های امریکایی قرار گرفت. چنانکه روزنامه مشهور "نیویارک تایمز" نوشت "شکنجه گاه معروف گوانتانامو، لکه ننگی بر پیشانی اعتبار امریکاست" همچنان، "پرس تی وی" از قول "بیل جونز" عضو نهاد بررسی اطلاعاتی - اجرایی امریکا نوشت: " زندان گوانتانامو بعنوان یک لکه ننگ برای امریکا باقی خواهد ماند. تلاشهایی در کنگره برای رسیده گی به این موضوع در جریان است، اما من شاهد هیچ تغییر عمده ای نیستم و همچنین به هیچ وجه دولت را در مسیر بستن زندان گوانتانامو نمی بینم... آنها ابداً توجهی به اظهارات و بیانیه های سازمان ملل در مورد این مسأله نکرده اند و نگرانی های زیادی در سطح بین الملل و همچنین در داخل امریکا در رابطه با زندان گوانتانامو وجود دارد.

برای مقام های امریکایی (و انگلیسی)، اختصاص زندان گوانتانامو به تنهایی کافی نبود، بلکه آنها در داخل خاک افغانستان و سایر کشورها مانند اردن، سوریه، مصر و غیره نیز زندان های خاص ایجاد کردند. بزرگترین زندان آنها که در آن صدها نفر افغان را به نام های مختلف تحت توقیف و شکنجه های رنگارنگ

قراردادند، زندان "بگرام" در چند ده کیلو متری شهر کابل بود که از آن، داستانهای تلخی به یادگار مانده است.

امریکایی ها، انگلیسی ها و سایر متحدان آنها در افغانستان، در جریان حضور بیست ساله شان (۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱م) در خاک افغانستان، مرتکب بی حرمتی ها، تهدیدها، دستگیری ها، کشتارها و ویرانگریهای بیشماری شدند. این اعمال بیباکانه و ضد بشری تا بدانجا ادامه یافت که حتا هواپیما های جنگی آنان چندین مرتبه، بالای مجالس خوشی و عروسی مردم در نقاط مختلف کشور بمباران شدیدی انجام داده صد ها انسان بیگناه را بکام مرگ سپردند.

### مداخلات امریکا و مقامهای ناتو در امور دولتی افغانستان

مخفف نیروهای "حافظ صلح" سازمان ملل در افغانستان (آیساف) نامیده شد. این نیروها موازی با قوت های نظامی، تشکیلات سیاسی و استخباراتی امریکا و انگلیس، برخلاف شعارهای مطمئن و انساندوستانه شان، قدم به قدم خویشتن را صاحب و سرور سرزمین افغانستان و تعیین کننده سرنوشت باشندگان های آن پنداشته پیوسته در امور داخلی (ملکی و نظامی) کشور و حتا تعیینات و مقرری ها (از رتبه مدیر به بالا) در چارچوب ادارات حکومتی دخالت میکردند. یعنی بجای آنکه تنها علیه گروه طالبان و سایر تروریستها بجنگند و در آبادانی مجدد افغانستان از راه های علمی، مالی و فنی بکوشند، متأسفانه بمثابة نیروهای اشغالگر عمل نمودند.

چون رئیس جمهور مملکت را مقام های خارجی برگزیده بودند و نیز مخارج مربوط به ساختار مجدد اردو و مساعدتهای مالی و فنی در اختیار آنان قرار داشت، لهذا با غرور مختص بخودشان و با صلاحیت های مافوق منافع ملی مردم افغانستان عمل مینمودند. این، در حالی بود که افغانستان در اثر جنگهای دراز مدت، کشتارها و ویرانگریهای وحشتناک ناشی از آن، مهاجرت های کتلوی و سقوط نظام علمی، اداری و دیپلماتیک، ظاهراً فاقد شخصیت های مستقل، ملی و با درایت، بخصوص در قسمت مهارتهای دیپلماتیک و آشنایی با زبان



خارجی (درداخل افغانستان) بود، لهذا کاملاً وابسته به التفات، امداد و تصامیم اجانب گردید.

تداخل دست بیگانه گان درتعیین شخص اول مملکت، اعضای کابینه و سایرافسران و ماموران عالیرتبه (ملکی و نظامی) کشور، عدم استقلال فکری، سیاسی و اراده قوی وطنخواهانه درمیان اراکین دولت، موجودیت رهبران و تفنگداران مغرور و بی بند و بار تنظیم های جهادی دربدنه دولت، سرزیرشدن مساعدتهای مالی کشورهای مختلف جهان ظاهراً به منظورتمویل پروژه های بازسازی، تصامیم و دخالتهای سفارتخانه های کشورهای ذیدخل درامور افغانستان، نفوذ شبکه های استخباراتی به شمول فعالیتهای جاسوسی همسایه ها، ادامه جنگها و تحرکات تروریستی و بالاخره حرص و آرزو آگین دست اندرکاران امور دولت و حکومت، همه و همه دست بهم داده موج فساد مالی و اداری را بگونه بیسابقه ای بمیان آورد.

سلسله اینهمه فساد، اختلاس، تقلب ووابستگی مالی و سیاسی اراکین دولت و سایرنهادهای رسمی تا بدانجا رسید که دیده و دانسته دارایی یک میلیارد دالری بانک بزرگی به نام " کابل بانک" توسط تنی چند ازمسویین آن به شمول برادررییس جمهورکرزی به نام محمود کرزی به غارت رفت و رسوایی جهانی را بارآورد. چنانکه دوسیه مربوط به این اختلاس بزرگ تا امروز نیز سر بسته و لاینحل باقی مانده است.

کسانیکه گزارشهای رسمی ازآنها بنام اختلاس کننده گان دارایی کابل بانک یاد کردند، عبارت بودند از: شیرخان فرنود(وفات درزندان پلچرخ)، حاجی عبدالحسین حصین فهیم برادرمارشال فهیم، محمود کرزی برادر حامد کرزی، حاجی محمد طاهر ظاهر، غلام داوود نصیب، صوفی نثاراحمد، شکرالله شکران، حاجی خلیل الله فیروزی، حیات الله، کمپنی گازگروپ، کمپنی نفتی بندر حیرتان، کابل نفت، شرکت هوایی پامیر، عبدالغفارداوی، گلبهارحبیبی، حاجی محمد ابراهیم هیواد وال، کاکاجان، اخترگل، هاک جان، محمد طاهر، سلطنت، شاهین صرافی و گلبهارتاورز. ( ۱۱ )

وبسایت "کابل پرس" بتاريخ ششم ماه مارچ ۲۰۱۳م از قول "دراگوکاس" رییس کمیته مستقل نظارت و ارزیابی مبارزه با فساد اداری نوشت: "مبلغ نهصد ملیون دالر از کابل بانک توسط افراد دخیل در قضیه به کشورهای امارات، چین، کوریا، ترکیه، روسیه، بریتانیا، امریکا، قزاقستان و ترکمنستان منتقل شده است."

این تنها نبود. هر مقدار زمین دولتی که در کابل و ولایات کشور موجود بود، توسط تعداد زیادی از اعضای کابینه و متعلقین آنها، زورمندان جهادی و منسوبین آنان بیباکانه غصب گردید. حتا منطقه مشهور شیرپور واقع در شمالشرق شهر کابل چنان توسط وزرای کابینه حامد کرزی، رؤسای دوايردولتی و سایر مامورین بلند رتبه مورد تصاحب و چپاول قرار گرفت که مردم کابل، محل شیرپور را به "شیرچور" مسما ساختند.

رشوه ستانی در دفا تر دولتی تا آنجا گسترش یافت که حتا اگر کسی مثلاً میخواست پول محصول برق خود را بپردازد، کارمند موظف بِل حاوی مقدار پول را نمی پذیرفت، هرگاه تحویل کننده پول، مقداری رشوه بصورت جداگانه برایش نمی پرداخت.

حامد کرزی رییس جمهور وقت، سیستم فساد گستری و فرهنگ معافیت از مجازات را به حدی مروج نمود که حتا طی یکی از سخنرانی هایش، خطاب به مامورین دولتی، آشکارا گفت: "هر قدر سوءاستفاده مالی میکنید، باکی ندارد، مشروط به آنکه پول ها را بخارج انتقال ندهید."

پروژه های مختلف (ساختمانی و انکشافی) که از سوی ایالات متحده ی امریکا و کشورهای جهان تمویل میگردد و سایر قراردادهای سودآور در بخشهای ملکی و نظامی، در انحصار وزراء و کلا، اعضای بلند پایه دولتی و افراد متنفذ (اعم از جهادیه ها و تکنوکراتها) قرارداده شده مورد سوء استفاده های عظیم قرار گرفت..



نمایی از قصرهای غاصبان در شیرپور کابل

کرسی های دیپلماتیک (مربوط وزارت امور خارجه) و مقرری های داخلی در تمام بخشها و سکتورهای مالی و فنی و اداری و ... میان قدرتمندان تازه به دوران رسیده تقسیم شد. یا بعبارة دیگر، هزارها جوان تحصیل کرده، لایق و توانمند (اعم از زنان و مردان وطن) که میتوانند مصدر خدمات شایسته در راه ارتقای امور مملکت شوند، در عقب دروازه های دوایر سرگردان ماندند و یا بیکار و خانه نشین شدند و اما عده دیگری که تحصیلات علمی داشتند و نه تنها فهم کاری و مسلکی، به کرسی های بلند رسیدند و بدین گونه، جفا، بیعدالتی و خیانت بحق مردم به اوج خود رسید. چنانکه براساس آمار منتشر شده از سوی منابع بین المللی، افغانستان در زمره فاسد ترین کشور های جهان شناخته شد.

فساد عمیق و گسترده مالی و اداری در همینجا خلاصه نمیشد، بلکه قشر متنفذ و زورگوی جهادی و تنظیمی و سایر تازه به دولت رسیده گان چنان گرفتار جنون و التهاب غصب و کسب ثروت و ملکیت و حصول امتیازات وسیع شدند که حتا دست به غصب و مصادرة زمین های شخصی و دولتی نیز یازیدند. تا آنجا که " شبکه اطلاع رسانی افغانستان " از قول مقام های دولتی نوشت: " دریازده سال گذشته (از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲م) چهار میلیون جریب زمین توسط نزده هزار فرد

زورمند و نیازمند غصب شده است... یازده تن از غاصبان عمده زمین شناسایی شده اند که هم اکنون درکابل بسر میبرند... زمین خواری در ولایات هلمند، ننگرهار، خوست، کابل، هرات، پنجشیر و دایکندی بیش از سایر ولایات وجود داشته است." ( ۱۲ )

خبرگزاری صدای افغان (آوا) در ماه اپریل سال ۲۰۱۵م به اساس معلوماتی اداره مستقل اراضی افغانستان نوشت: " تنها در سه ولایت افغانستان ( کابل - بلخ - ننگرهار) مقدار یک اعشاریه سه ملیون جریب زمین توسط سران اقوام، افسران اردوی ملی و پولیس ملی غصب شده است. (۱۳)

وبسایت "آریایی" در شماره ماه اکتوبر سال ۲۰۱۴م خویش، چهره های خاص و فاسد و چپاولگر را از قلم آقای "صبحاح" چنین معرفی نمود: قوماندان گدا محمد خالد، صالح محمد ریگستانی، جنرال عتیق الله بریالی، انجنیر محمد عارف سروری، امان الله گذر، سارنوال محمود دقیق، صوفی محمد شتلی، خواجه نبی، جنرال دین محمد جرأت، فرید شفیق، قوماندان قیس قره باغی، محمد قسیم فهیم {بعداً مارشال}، قوماندان شاه جی، انور خان قره باغ، خواجه رحمت، عبدالصیر سالنگی، محمد ایوب سالنگی، فضل الدین عیار، قوماندان نورحبیب، فضل احمد عظیمی، داکتر حقیب، مولوی غلام ایشان، استاد مالک خان، احمد ضیا مسعود، استاد نجیب فهیم، قوماندان غلام محمد، حاجی صفی قره باغی، جنرال عبدالولی، احمدولی مسعود، محمدیونس قانونی، داکتر عبدالله عبدالله، بسم الله محمدی، امرالله صالح، قاری محب الله، صوفی رزاق، خواجه صفی، گل پاچا، حاجی الماس، حاجی بری، حاجی داوود کلکانی، پهلوان هاشم، سید عبدالله استالفی، صوفی شریف، پهلوان معروف، آردوست محمد، زلمی توفان، جنرال آغاگل، ملاعزت، سید اسحق، محمد خواجه حسن، سید منصور فرزه پی، جنرال رستمی، جنرال راغب، عزیز مجروح، جنرال محمد رازق، جنرال قلندریگ، جنرال محمد شریف، جمیل تتمدره، سید اقبال، آغا جان سنجی، عبدالهادی صافی، جنرال حلیم، جنرال دوران، جنرال امیرجان، جنرال عبدالاحد، ارباب جمیل فرنگ، جنرال جلال غنی، سارنوال حسین، عبدالرب رسول سیاف، ملاتاج محمد، حاجی شیرعلم، اسماعیلخان، جنرال ظاهر عظیمی، سید نصیر علوی، علم خان آزادی، عطا محمد نور، قوماندان

صادق، جنرال سید وثیق، قوماندان سید کامل، محمد اسحق رهگذر، علی محمد وفای، احمدخان سمنگانی، گل محمد پهلوان، جنرال ملک، سارنوال عبدالاحد د هزار، خال میرزای صبوری، عالم ساعی، جنرال بابہ جان، قوماندان نجیم خان، قوماندان گل حیدر، قوماندان عظیمی، معلم فقیراحمد، میرزا رحیم، داکترتاج محمد، جنرال عزیزغیرت، جنرال کبار، جنرال محمد اسحاق، قوماندان مومن، مولانا قربان فرید، نصیراحمد ضیایی، قوماندان رجب خان، قوماندان ملا صبور، قسیم جنگل باغ، امان الله سالنگی، محمد یحیی سالنگی، ولسوال کبیر، مولوی محمد ظریف، حاجی رحیم سنچارک، سید آقا حسین سانچارکی، حسن فہیمی، جنرال ذولفقار، داکترمحمد ابراہیم تورہ، غلام یحیی چارسدہ، احمدخان درہ مرغاب، عادل بلخی، حاجی محمد محقق، سید حسن صفای، کریم خلیلی، محمد اکبری، سید حسین انوری، سید علی کاظمی، قربان علی عرفانی، بازمحمد جوہری، جنرال مرادعلی، سید اعلی رحمتی، جنرال خلیل اندرابی، جنرال کبیراندراپی، جنرال مصطفی، جلال باجگاہ، قوماندان رسول، قوماندان شکور، آمرمیرعلم کندوز، حاجی سنگی محمد، مولوی ضیا الحق، قوماندان شاہ عالم خوست، سید منصورنادری، سید جعفرنادری، سید حسام الدین، عزیز الرحمن گدام دار، عزیزبلال، جنرال اکرم، پیرمحمد، محمد پیرام قل، سبحان قل، قاضی محمد کبیرمرزبان، مامورحسن، داکترجنید، بشیرقانت، سید اکرام الدین، حاجی آغاگل، اکرم خان، سید احمد روپن، داکتراحمد مشاہد، جنرال امام الدین، عبدالجبارتقوا، داکترمحمی الدین مہدی، سید نبی، داکترقدم شاہ، جنرال فیصل بیگ، سلطان محمد اورنگ، بازمحمد احمدی، سمیع اللہ قطرہ، سلطان محمد عبادی، صلاح الدین ربانی، بصیربنگی، مولوی محمد نبی، محمد نورخواہانی، قوماندان سردارمحمد، مخدوم فضل، عبدالولی نیازی، سید قدیرصبیاد، دگروال نذیرمحمد، بصیرخالد، سید امین طارق، محمد طویل، جنرال محب اللہ، قوماندان دانشی، عبدالرووف ابراہیم، آمرلطیف، فضل کریم ایماق، جنرال داوود ابراہیم، محمد انورجگدک، ملا فضل، عبدالخالق قندہاری، مولوی نیک محمد، مولوی غلام محمد غریب، محمد عارف نوروزی، آمرلالی، اللہ یار، کریم براہوی، سید اسحق گیلانی، قاضی رازمحمد دلیلی و حاجی حضرت علی. ( ۱۴ )



این جریان منحط موجب گردید به زودی یک قشر ثروتمند فاسد، بیکاره، ضد منافع ملی، قومگرا، مفتخوار و متکی به اجانب تبارز نموده اکثریت مطلق محروم، نادار و پریشان درکشور شکل گیرد.

موازی با موج چنین فساد و اختلاس و بی عدالتی و خیانت های ملی، چند عامل تبه کننده دیگر نیز درکشور بیداد میکرد:

\* جابجایی شبکه های جاسوسی متعدد و فعالیت های تخریبی آنان برضد منافع ملی مردم افغانستان و به سود اهداف این شبکه ها

\* ادامه جنگ خونین در نقاط مختلف کشورتوسط گروه طالبان و نیروهای خارجی

\* ادامه انفجارها، ترورها و عملیات وحشتناک انتحاری درهر شب و روزتوسط گروه طالبان و داعش

\* فعالیتها و تخریبات کشورهای همسایه، بخصوص حمایت های همه جانبه شبکه (آی.اس.آی) پاکستان ازگروه های تروریستی و استخدام جواسیس متعدد در همه سطوح دولتی افغانستان

\* ترویج فساد مالی، اخلاقی، اداری توسط منابع خاص کشورهای ذیدخل درامورافغانستان

\* بیکاری و بی روزگاری جانفرسا و نبود منابع تولیدی

### چند نمونه ازدست اندازیهای اجانب درامورافغانستان

فعالیت های تخریبی و استخباراتی، بخصوص دست بازیهای مقام های نظامی و جاسوسی ایران و پاکستان تابدان حد اوج گرفت که اداره "امنیت ملی" کشوریپوسته گزارشهای مربوط به شناسایی و دستگیری جواسیس بیگانه را به نشرمیرسانید. اداره مذکوردریکی ازگزارشهای خویش گفت که "تعداد زیادی ازجواسیس و تروریستهای پاکستانی درحالیکه برقع یا چادری زنانه به سر



داشتند و یا درحال انتقال سلاح یا مواد منفجره بودند، شناسایی و دستگیر شدند."

بخش رسانه های کشور نیز ازسوی رژیم های همسایه و دیگرکشورهای جهان مورد سوء استفاده قرارمیگرفتند. چنانکه درهمین شب و روز افشا گردید، یکتعداد از رسانه های چاپی، صوتی و تصویری افغانستان را منابع اجنبی تمویل و کنترل مینمایند و حتا گفته شد که "کارشناسان" کشورهای مغرض در درون ادارات این رسانه ها عملاً حضوردارند.

چنین تلاشهای استخباراتی واقدامات ضد منافع ملی مردم افغانستان تا آنجا گسترش یافت که حتا منابع (سی.آی.ای)، (ام- آی -۶) و شبکه جاسوسی جمهوری اسلامی ایران بسته های دالر ویورو را وقتاً فوقت توسط عُمال خودشان و یا بالوسیله وزراء و کارکنان ریاست جمهوری به دفتررییس جمهورسرازیرمیکردند، همچنانیکه برای عده پی از وکلای پارلمان نیز می پرداختند. باری حامد کرزی دربحبوحه سروصدا های افشاگرانه، آشکارا اعتراف نمود که "بلی چنین کمکها به دفترش میرسد."

البته درجریان چنین مسابقه سیاسی - استخباراتی درافغانستان، کشورهای دیگری مانند چین، روسیه، هند، عربستان سعودی، امارات عربی، آلمان وحتا اسرائیل نیز ازدیگران عقب نمانده به اشکال و شیوه های مختلف درداخل افغانستان فعال بودند.

این فعالیتهای خاص استخباراتی، اشکال و جنبه های مختلفی داشت مانند: ترویج کشت و تولید مواد مخدربه منظوربهره برداری از عواید مالی آن، آموزشهای خاص نظامی برای افراد داعش و گروه طالبان، تهیه سلاح های جنگی مختلف النوع برای گروه های تروریستی به شمول واسکت های انتحاری، دوربین های مخصوص شب، انتقال تروریستهای انتحاری با استفاده ازامکانات دست داشته و نفوذ رسمی وغیره.

یکی ازنشریه های داخل افغانستان نوشت: "هفته گذشته، قسمتی ازمحموله های نظامیان انگلیسی بصورت اتفاقی به دست نیرو های امنیتی افغانستان افتاد

که درمیان آن محموله ها، تعدادی واسکت انتحاری نیز موجود بود... یکی از افسران مؤظف میدان هوایی کابل با یک نظامی انگلیسی به مشاجره پرداخته و پس از بازرسی محموله های آن، به تعداد چهل عدد واسکت انتحاری و سی قبضه سلاح نظامی مخصوص ازمیان محموله کشف میشود..." (۱۵)

داکتر دافرسپنتا وزیر امور خارجه و رییس شورای امنیت ملی دوران حامد کرزی تحت عنوان "سیاست افغانستان و روایت ازدرون" نوشت: "دراوج مباحث درباره لغو شرکتهای امنیتی، دو موترزرهی مربوط به یک شرکت امنیتی انگلیسی در کابل توقف داده شدند که ده ها میل سلاح سبک و راکت انداز را به مقصد نا معلومی انتقال میدادند." (۱۶)

سپنتا در جای دیگری از همین کتاب خویش مینگارد: "مارون پاترسون انگلیسی کارمند سازمان ملل متحد و مایکل سمپل ایرلندی کارمند اتحادیه اروپا هر دو به اتهام فعالیت های ضد امنیت ملی افغانستان دستگیر شدند. از کمپیوتر های شان اسنادی بدست آمد که برای ما باور نکردنی بود.. آنان لیست افرادی را تهیه کرده بودند که باید از انگلیسها حقوق میگرفتند و آموزش نظامی میدیدند..." (۱۷)

دربخش کمکهای مالی برای گروه های تروریستی نیز ایالات متحده و متحدان ناتوی آن متهم شدند. مثلاً نشریه "امید وطن" از قول پایگاه ضد جنگ یا "انتی وار" و به نقل از روزنامه معتبر "واشنگتن پُست" نوشت که: "ملیونها دالر از مالیات هایی که مردم امریکا به دولت اوباما {رییس جمهور وقت امریکا} پرداخت کرده اند، در اختیار طالبان افغانستان قرار گرفته است... این پولها به منظور تأمین امنیت برای پروژه های دردست اقدام امریکا در جنوب افغانستان به طالبان پرداخت شده است. این در صورتی است که همین اکنون بیش از یکصد و پنجاه هزار نیروی خارجی در افغانستان حضور دارند..." (۱۸)

از جمله تماسها، باج دهی ها و معاملات پشت پرده امریکا، انگلیس و سایر اعضای سازمان ناتو با گروه طالبان، آنهم دراوج شعارهای "مبارزه علیه تروریسم و تأمین امنیت" در افغانستان، یکی هم این بود که "برنامه ادغام

مجدد {برگردانیدن گروه طالبان به قدرت سیاسی در افغانستان} که با پشتیبانی کامل ناتو به پیش می‌رود، به این هدف انجام می‌شود تا جلو حملات شبه نظامیان طالبان علیه عساکر نیروهای کمک به برقراری صلح و امنیت در افغانستان موسوم به ایساف را بگیرد... در طرح جدید، آن دسته از شبه نظامیان که به نیروهای انگلیسی حمله کرده و آنها را کشته اند نیز مورد عفو قرار می‌گیرند و این موضوع بدان معناست که محاکمه ای در انتظار آنان نخواهد بود... این توافق، بخشی از سیاستی است که به امضای دولت انگلیس... سرویس جاسوسی فرانسه از سالها پیش با تمامی اقوام و کمپ‌های طالبان رابطه داشته است و از افغانستان شناخت و یژه خاصی دارد. " (۱۹)

پس آنچه ادعاهای کاذب غربی‌ها مبنی بر "مبارزه علیه طالبان و القاعده" را در منطقه و جهان باطل ساخت و دستهای پشت پرده راقدم به قدم عیان نمود، این بود که دیده شد قدرتهای استعماری چگونه در پناه تبلیغات، رویدادها، تهدیدها، دورویی‌ها و خزیدنیهای تاکتیکی و بازیهای عوام فریبانه، راه شان را به سوی اهداف خاص، ناپاک و از قبل تعیین شده خویشت دریک کشور محتاج می‌گشایند؟ چنانکه "جان هوتون" وزیر دفاع وقت بریتانیا گفت: "تا زمانی که لازم باشد و همه اهداف خود را بدست بیاوریم، در افغانستان می‌مانیم و این سالها طول میکشد." (۲۰)

"گوردون براون" صدراعظم وقت بریتانیا نیز گفت: "ما شاید تا پنجاه سال دیگر نیز در افغانستان بمانیم" و "شرارد کوپرکلز" یکی از دیپلمات‌های کهنه کار آن کشور اظهار داشت: "جنگ ما با طالبان، شاید مدت سی سال را احتوا کند."

بربنیاد همین شیطنت‌های سیاسی و استخباراتی بود که در سال ۲۰۰۹ م دو دیپلمات بریتانیایی که حین تحویلدهی سلاح برای طالبان در ولایت هلمند شناسایی شده بودند، از خاک افغانستان رسماً اخراج شدند.

اگر قرار باشد عمق ماهیت و مقاصد کشورهای استعماری و قدرتمند جهان به شمول ایالات متحده آمریکا را بدانیم، بهتر است این پاراگراف از کتاب "جنگ اشباح" را دقیقانه مرور نماییم:

"تلاشهای آمریکا در سده هشتاد نشان میداد که حملات تروریستی کاملاً از بین نمی رود، بلکه تنها میتوان از شدت و تعداد آن کاست. او (پلر) تلاش برای توقف کامل عملیات تروریستی علیه آمریکا را برای سیاست خارجی آن کشور زیان بار میدانست. تلاش برای توقف کامل حملات تروریستی مانند تلاشی خواهد بود تا میزان بیکاری در آمریکا از میان برود. همان گونه که تلاش برای از میان بردن کامل بیکاری، اقتصاد آمریکا را فلج خواهد کرد. تلاش برای متوقف کردن کامل حملات تروریستی بر سیاست خارجی آمریکا فوق العاده زبانبار خواهد بود. در کلیات، نظر "پلر" با نظر "کلنتن" {رئیس جمهور سابق آمریکا} نزدیک بود. کلنتن تروریسم را پدیده غیرقابل اجتناب در تحولات جهانی میدانست." (۲۱)

پس، پیشبرد مقاصد خاص سیاسی - استخباراتی کشورهای مختلف، گسترش فساد مالی و اداری، ادامه جنگهای خونین و انفجارات پرتلفات (جانی و مالی)، دست بازها و مداخلات آشکار و پنهان همسایه های مغرض در امور افغانستان، وابستگی های غلیظ مالی و سیاسی ماموران بلند پایه دولت به اجانب، زراندوزی های بی سابقه، ترویج رشوه ستانی های ننگین، فرهنگ معافیت، بی عدالتی های وسیع و عدم بازخواست، دروغگویی ها و عوامفریبی های زعما و کارمندان بلند پایه حکومتی افغانستان و مقام های خارجی، عدم توجه به زیربنا های تولیدی و استمرار کشت و قچاق مواد مخدر در سطح بلند، نه تنها نظام نو تشکیل افغانستان به رهبری حامد کرزی را رسوای جهان ساخت، بلکه وضعیت اجتماعی و اقتصادی و امید های مردم این کشور را بسوی آشفته گی و عدم رشد واقعی کشانید.

دردوران زعامت سیزده ساله حامد کرزی، اقدامات، اجراآت و رویداد های زیادی در داخل و خارج افغانستان بوقوع پیوست که در اینجا چند واقعه بزرگتر را یاد میکنیم:

\* بیشتر از ده کنفرانس بزرگ بین المللی در پایتخت کشورهای مختلف آسیایی و اروپایی، پیرامون اوضاع افغانستان و پرداخت کمکهای مالی غرض "بهبود" وضعیت حقوقی، قضایی، معارف، حقوق زنان و کودکان، پروژه های زراعتی و "حکومت داری خوب"، "بازسازی" افغانستان به شمول مبارزه و تعهد متقابل علیه فساد مالی و اداری و جلوگیری از کشت و قاجاق مواد مخدروسایر موضوعات مهم دایر گردید و تعهدات رسمی غرض مساعدتهای اقتصادی درازمدت در بخشهای مختلف حیات اجتماعی افغانستان صورت گرفت.

\* توافق نامه های زیادی با کشورهای مختلف مانند ایتالیا، جرمنی، چین، جاپان، ایران، هندوستان، روسیه و غیره به امضا رسید. صحبت ها و سخنها، لفاظی ها و وعده های گرمی از سوی اشتراک کننده گان در کنفرانسهای بین المللی تحویل داده شد، همانطور که حامد کرزی نیز بحیث رییس جمهور کشور، تعهداتی مبنی بر "حکومت داری خوب"، "تأمین عدالت" و "شفافیت در کارها" و ... به کشورهای کمک کننده ارائه نمود. تدویر این کنفرانسها، وعده و وعید ها و حصول کمکهای مالی جهان، همه و همه در موقعش، امید های را بمیان آورد و اما در عین حال عده ای از آگاهان و تحلیلگران داخلی از بیهوده بودن آنها و انفعالات هم سخن می گفتند.

## چرا و چگونه گروه طالبان تقویت شدند؟!

گروه طالبان و امارت اسلامی آنها در اوایل سال ۲۰۰۱ میلادی در اثر حملات نظامی قاطعانه ایالات متحده آمریکا، همکاری و توافق جبهه شمال و سایر رهبران جهادی و کشورهای مختلف، کاملاً سقوط کرد و ظاهراً صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان متحول گردید. اما اینکه چرا و چطور این گروه شکست خورده جان دوباره گرفت و باز هم به یک قدرت جنگی مبدل گردید، برای یافتن پاسخ به آن، بایستی نکات آتی را متذکر شویم:

\* حمایت های آشکار و پنهان حکومت پاکستان، اقدامات مخفیانه برخی از کشورهای ذیدخل در امور افغانستان، تلاشهای نه چندان مخفی حامد کرزی و

ستون پنجم در داخل نظام و سایر اقدامات سری و علنی، قدم به قدم منجر به تقویت گروه طالبان گردید.

\* شعار "جنگ علیه تروریسم" که از طرف ایالات متحده و جهان غرب، بلند شده بود، آهسته آهسته به شعار "صلح و مذاکره با تروریستها"، مدارا و مباحثات مبدل گردید.

\* به منظور بقا و تقویت هرچه بیشتر گروه طالبان، پول های هنگفتی به نام های مختلف مانند "تأمین امنیت راه ها"، "جلوگیری از کشته شدن سربازان ائتلاف"، "رهایی گروگانها" و ... به سوی گروه مذکور فرستاده شد.

\* آزاد سازی زندانیان گروه های تروریستی (طالب و داعش) از زندانهای دولتی آغاز گردید و این آزاد سازیها قدم به قدم گسترش یافت و صدها و هزارها زندانی را دربرگرفت.

\* گسترش ناامنی، بی عدالتی، سوءاستفاده از موقف رسمی و دولتی، اعمال سیاست های ضد منافع ملی، سازش با پرورش دهنده گان تروریستها (پاکستان)، حیف و میل پولهای اختصاص یافته برای ساختمانهای مکاتب، امور صحنی و نظامی توسط وزراء و کلا، مامورین بلند پایه و متنفذین محلی و جهادی و غیره.

\* تعویض نام گروه طالبان از گروه تروریستی به "برادران ناراض"، "بچه های افغان"، "عفو اعمال تروریستی آنها" و حتا تعیین برخی از افراد این گروه بحیث والی بعضی از ولایات افغانستان مانند زابل، غزنی و صدوراجازه غرض رهایش برخی از سردمداران آنها در شهر کابل با پرداخت مخارج شان از بودجه دولت.

\* قطع بمباران محلات استقرار گروه طالبان، منع استفاده از وسایط سنگین علیه آنها، منع تفتیش شبانه منازل غرض دستگیری تروریستها و همدردی و همسویی با آنها بصورت مخفیانه که در اثر پافشاری های حامد کرزی و همنوایی های خارجی ها صورت گرفت.



\* ترور روزافزون افراد و شخصیت های نظامی پی که مصمم بودند بگونه جدی علیه طالبان بجنگند درمناطق و ولایات مختلف کشور مانند تخار، قندوز، کابل، قندهار، لغمان، لوگر و غیره.

\* امضای پیمان امنیتی با امریکا مبنی بر خروج جمعی نیروهای خارجی درسال ۲۰۱۴م ازافغانستان و آغازفرار جوانان و اعضای خانواده ها ازترس عواقب خروج نیروهای بین المللی ازکشور.

\*عقب نشینی های حساب شده و عمدی نظامیان از برابرگروه طالبان درمناطق مختلف تا گروه مذکورمحل ویا پایگاه نظامی جانب دولت را اشغال نموده سلاح های آنجا را تصاحب نمایند.

## زلزله درپیکرنظام جمهوری اسلامی می افتد

روشهای ناسالم وضد ملی مقام های دولتی، دغلبازیهای خارجی ها، حمایت های آشکار و پنهان ازگروه مسلح طالبان، گسترش دامنه اخاذی و بیکاری و بیعدالتی درکشور و بالاخره بلند شدن سر وصدای خروج نیرو های خارجی ازافغانستان، ترس و نا باوری و تزلزلی را درمیان حلقات دولتی و غیر دولتی بمیان آورد.

بنابراین، تعداد زیادی ازدیپلوماتهای افغانی مقیم کشورهای مختلف، باآنکه مدت ماموریت شان پایان یافته بود، به کشوربرنگشتند، تعداد زیادی ازروزنامه نگاران افغان حین مسافرتها رسمی به ممالک اروپا، امریکا، کانادا و استرالیا، تقاضای پناهنده گی نموده نخواستند به وطن برگردند، چند صد تن از دانش آموزان افغانستان که غرض تحصیلات عالی به ایالات متحده فرستاده شده بودند، نیزدرهمین کشورمقیم شدند، تعدادی ازبازیکنان رشته های سپورتی، هیأت های رسمی برای اشتراک درکنفرانسها و سمپوزیم ها، افسران نظامی و امثالهم ازکشوررو به فرار نهادند.

علاوه ازآن، صد ها و هزارها تن ازشهروندان کشور که درسطوح مختلف رسمی و غیر رسمی قرارداداشتند، درصدد فرار به خارج از مرزهاافتادند. چنانکه گفته آمد، مردم افغانستان سیاستها و اعمال ناروای دولتمردان افغانستان به ریاست

حامد کرزی، تجهیز و تقویت قدم به قدم گروه طالبان، عدم برنامه های تولیدی و آینده نگرانه، موج بیکاری، عدم صداقت امریکا، انگلیس و "جامعه جهانی" در قبال دردهای بی درمان مردم و همنوایی با زورگویان جهادی، متنفذین محلی و جنایتکاران رنگارنگ را با چشم سر می دیدند و درد های ناشی از آنرا در هر لحظه و دقیقه لمس میکردند.

ارتکاب خیانت های رییس جمهور و توطئه برخی از کمک کننده گان بین المللی در برابر آینده کشور را هرگز نمیتوان فراموش کرد. آنها در عین حالیکه شعارهای عامه پسندی مبنی بر بازسازی افغانستان بلند میکردند، در واقع نخواستند این کشور را بازسازی کنند.

در اینجا میتوان با ارائه چند نمونه از عدم خواست امریکا و متحدان آن از یکسو و خیانت های دولتمداران کشور ازسوی دیگر بسنده کرد:

اول. با آنکه افغانستان یک کشور کوهستانی و محاط به خشکه است، از آب کافی برخوردار بوده و با استفاده مثبت و دلسوزانه از این منابع آبی، میتوان بند و انهار انرژی سرشار را بدست آورد. چنانکه درسالهای گذشته، چندین بند برق غرض رفع احتیاجات اهالی کشور ساخته شده بود مانند بند برق نغلو، ماهیپر درونته، قرغه، بند برق کجکی، سرده غزنی، چک وردک، بند ارغنداب، بندسلطان، شورابک و غیره

بندهای متذکره درسالهای قبل، عملاً مورد بهره برداری قرارداشتند و مردم افغانستان چیزی را بنام "برق وارداتی" نمی شناختند. اما با آنکه نظام جدید تحت رهبری حامد کرزی و تشکیلاتی تحت نام "وزارت آب و برق" بوجود آمد و به تعداد چهل تا پنجاه کشور صنعتی و ثروتمند جهان وارد کشور شدند، به همان بند ها یا سد های آبی قبلی که باید به سرعت ترمیم و آماده فعالیت میشدند، توجهی صورت نگرفت. بجای آن متأسفانه مقام های دولتی به کشورهای همسایه مانند ایران، تاجیکستان و اوزبیکستان رجوع نموده با عقد قراردادهای جداگانه، لین ها و پایه های برق وارداتی را غرض خریداری برق از کشورهای مذکور به کار انداختند.

این اقدام سطحی نگرانه و غیر بنیادی نه تنها درد سرهای فراوانی را برای ساکنان شهر ها و ولایات کشور بوجود آورد، بلکه شهروندان را برای همیشه محتاج همسایه ها نمود. علاوهً در جریان جنگها و سبوتاژ های بعدی، پایه ها و لین های برق در مسیر انتقال آن به شهرها، از طرف گروه طالبان مورد تخریب قرار گرفتند و بارها هزاران شهروند کشور را در تاریکی فرو بردند.

همین طور بسا فابریکه ها و دستگاه های تولیدی که در اثر جنگهای دراز مدت از کار افتاده بودند، به حال خودشان واگذار گردیدند و به این ترتیب، حتا عادی ترین تولیدات کشور مانند کچالو، پیاز، سبزی، لبنیات و سایر مواد خوراکی و پوشاک از خارج وارد گردید.

در بحبوحهٔ چنین اوضاع و احوال، آنگاه که حامد کرزی در ماه جنوری سال ۲۰۱۳م در رأس یک هیأت رسمی به واشنگتن سفر نموده بود، باراک اوباما رییس جمهور وقت امریکا طی یک نشست رسمی چنین گفت: " امریکا در سال ۲۰۰۱م بخاطری به افغانستان نیرو فرستاد تا علیه القاعده و گروه هایی که با آن یکجا کار میکردند، بجنگیم. {اوباما در این اظهارت عمداً از تروریسم و گروه طالبان سخنی بمیان نیاورد} زیرا القاعده در آن سال به تعداد سه هزار امریکایی را به قتل رسانید. ما پس از دوازده سال به هدفی که تعیین کرده بودیم، رسیدیم. یعنی القاعده دیگر تهدیدی برای ما نیست. به تعداد دوهزارمرد و زن امریکایی در افغانستان و در جنگ با تروریسم جانهای شان را از دست دادند. عملیات نظامی نیرو های امریکا در افغانستان در بهار سال ۲۰۱۳م، یعنی چند ماه زود تر از تاریخ موعود به پایان خواهد رسید و مسوولیت تأمین امنیت به عهدهٔ نیرو های ارتش افغانستان سپرده خواهد شد. ماموریت ما پس از سال ۲۰۱۴م در افغانستان، آموزشی، مشورتی و تقویتی خواهد بود. ما دو هدف در افغانستان خواهیم داشت: تعلیم دادن به نیرو های افغان و مبارزه علیه القاعده و شرکایش. ما توافق کردیم که برای طالبان دفتری داده شود. حال گفته نمیتوانیم که چه تعداد از نیروهای امریکایی پس از سال ۲۰۱۴م در افغانستان باقی خواهند ماند، مادر هرجای دنیا که سر باز مستقر نموده ایم، از مصوونیت قضایی برخوردار هستند و در افغانستان نیز می خواهیم مطمئن شویم که اگر در اثر خواش حکومت افغانستان، تعدادی از سربازان مان را پس از سال ۲۰۱۴م

در آن کشور نگه داریم، از مصوونیت قضایی بهره مند باشند...  
(۲۱)

مسلماً معنی این شرط جانب امریکا این بود که باید دست سربازانش در ارتکاب هرنوع جنایت جنگی، یا نقض حقوق بشرویا اعمال ضد اخلاقی و ضد قانونی در افغانستان آزاد باشد. چنانکه بعداً ضمن امضای قرارداد امنیتی فی مابین دو کشور، چنین هم شد. همچنان، سخنان او باما در همان زمان این موضوع را تلویحاً تداعی میکرد که گویا ایالات متحده، در آستانه تصمیم گیری پیرامون ختم جنگ علیه گروه طالبان و مدارا، مماشات و نهایتاً معامله با آنهاست.

## منابع فصل هفتم

(۱) کتاب بررسی وقایع افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴م تألیف ک. پیکارپامیر- طبع  
کانادا

(۲) همان اثر

(۳) بررسی وقایع افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴م - تألیف ک. پیکارپامیر- طبع  
کانادا

(۴) همان اثر

(۵) همان اثر

(۶) همان اثر

(۷) همان اثر- صفحه ۱۱۷

(۹) همان اثر- همان صفحه

(۱۰) واشنگتن پُست - شماره سوم- ماه اکتوبر سال ۲۰۰۱م

(۱۱) بررسی وقایع افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴م" تألیف ک. پیکارپامیر

(۱۲) همان اثر- صفحه ۳۰۲

(۱۳) کتاب بررسی وقایع افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴م تألیف ک. پیکارپامیر- صفحه  
۳۰۲

(۱۴) همان اثر- صفحات ۳۰۰ و ۳۰۱

(۱۵) همان اثر- فصل نهم - صفحه ۱۹۳

(۱۶) سیاست افغانستان روایتی از درون- تألیف داکترسپنتا- صفحه ۵۹۱

(۱۷) همان اثر

(۱۸) همان اثر- صفحه ۵۶۵

(۱۹) وقایع افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴م - صفحه ۳۱۳

(۲۰) همان اثر- همان صفحه

(۲۱) همان اثر- صفحه ۳۱۴

(۲۲) همان اثر- صفحه ۳۱۵ و ۳۱۶

(۲۳) بررسی وقایع افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴- صفحه ۳۷۷



## فصل هشتم

# سال ۲۰۱۴ و بدتر شدن اوضاع کشور

عاقبت، دوران زعامت سیزده ساله حامد کرزی با همه کم کاریها، بیعدالتی ها، اختلاسها و بدنامی های داخلی و جهانی اش سپری شد و از نظر زمانی، دوره سوم انتخابات ریاست جمهوری فرا رسید.

با استفاده از هوا و فضایی که بوجود آمده بود، تعداد زیادی از افراد و شخصیت های مختلف قومی، جهادی، مذهبی و برخی از تکنوکراتها شامل فهرست کاندیداتوری کرسی ریاست جمهوری شدند، اما بعضی از آنها در جریان مبارزات انتخاباتی عقب نشستند و بعضی هم نتوانستند از رای و حمایت وسیع رای دهنده گان مستفید گردند. در این میان، دوتن از کاندید ها به نام های داکتر عبدالله و اشرف غنی احمدزی بعنوان دو نامزد مطرح باقی ماندند.

چون قبلاً حامد کرزی در جریان انتخابات ریاست جمهوری خویش، قانون را زیر پا گذاشته دست به تقلب آشکار زده بود، اشرف غنی احمدزی نیز بمثابه میراث دار راه و رسم سلف خود و با حمایت و همکاری رییس و عده دیگر از کارمندان " کمیسیون مستقل انتخابات "، مغایر معیارهای اخلاقی و قانونی، راه تقلب، نادرستی و قانون شکنی را در پیش گرفت. این موضوع میان دو تیم انتخاباتی، کشمکشها، سروصدا ها، تظاهرات خیابانی و آشفته گی سیاسی و اجتماعی را برای مدت چند ماه بوجود آورد.

این وضعیت ناهنجار در حالی ادامه داشت که گروه طالبان به طبل تشدید جنگ و انفجار و انتحار در نقاط مختلف کشوری کوبیدند و چون پروسه انتخابات را ضد اندیشه و افکار عقب گرایانه خویش می پنداشتند، لهذا آنرا تحریم نموده و مردم را با تهدید و ارباب، از رفتن به پای صندوق های رای مانع شده بودند. به همین اساس، ضمن تعقیب و راه بندان، انگشتان دست چندین نفر را که آلوده با رنگ مخصوص محل انتخابات بود، در غرب کشور، بیرحمانه قطع نمودند و همچنان در اثر انفجاری که بر سر راه داکتر عبدالله در شهر کابل صورت گرفت، چند نفر دیگر جانهای شان را از کف دادند.



نمونه بی از انگشتان قطع شده چند تن از رای دهنده گان توسط گروه طالبان

چون جریان پروسه انتخابات، تبلیغات جوانب مختلف، مخالفت های ذات البینی و بگو مگوهای مربوط بدان خیلی گسترده است، بنابراین، نمیخواهم همه جزئیات و فروعات را در اینجا درج نمایم. مگر چون موضوع بسیار عمده و قابل تأمل، تدویر مراسم تحلیف دوگانه و میانجیگری وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا میان هردو تیم و شکل دهی معجون مرکبی بنام "حکومت وحدت ملی" و

تعیین دو رهبر در چارچوب چنین یک حکومت می‌باشد، لهذا بیجا نخواهد بود در این باره، اندک بیشتر سخن گوئیم:

در تاریخ افغانستان کاملاً بی سابقه بود که دو رئیس جمهور و دو مراسم تحلیف در یک وقت و در یک شهر به نمایش گذاشته شود، اما این نمایش مضحک در کابل صورت گرفت. داکتر عبدالله در محوطه "قصر سپیدار" و اشرف غنی در محوطه ارگ ریاست جمهوری (واقع در دوصد متری قصر سپیدار) چنین کردند.

تشنج ناشی از تقلب و دعوای انتخاباتی به درازا کشید، تا آنجا که تذبذب، بی نظمی و بی سروسامانی در دوایر دولتی، مؤسسات عامه و حتا در امور زنده گی اجتماعی شهروندان کشور رونما گردید تا بالاخره، "جان کری" وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا وارد کابل گردیده هردو نامزد ریاست جمهوری (عبدالله و غنی) را چون پدرمهربان نصیحت نمود. وی در حالیکه آن دو را متوجه نزاکت های سیاسی و اوضاع جاری کشور میساخت، بدیل سیاسی دیگری را پیش کشید که آن عبارت از تشکیل "حکومت وحدت ملی" با حاکمیت دوگانه در کشور بود، چیزیکه در قانون اساسی افغانستان هرگز جای نداشت.

این گوشمالی و نصیحت های پدرانه "جان کری" در عقب دروازه های بسته، بالاخره منتج به امضای یک تعهد نامه سه ماده ای میان هردو نامزد گردید و چنین:

"اول- التزام و احترام به قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و حرکت در چهارچوب احکام و دستورات آن، سنگ بنای تمام اقدامات و اصلاحاتی خواهد بود که در حال حاضر و آینده مورد توجه قرار میگیرد. به همین منوال، حفظ دستآورد های جهاد و مقاومت مردم افغانستان و تجربه پویای دموکراتیک سیزده ساله اخیر، اصول راهگشا در تحقق برنامه ملی اصلاحات خواهد بود."

"دوم- هردو جانب به تمامیت چهارچوب سیاسی که بتاريخ ۲۱ سرطان ۱۳۹۳ خورشیدی (جولای ۲۰۱۴ م) مورد توافق قرار گرفت (مراجعه شود به

سند ضمیمه شده) متعهد و پابند میباشند، به شمول ایجاد حکومت وحدت ملی، ایجاد فوری پُست رییس اجرائوی حکومت توسط فرمان رییس جمهور، تشکیل لویه جرگه در مدت دو سال که پُست صدراعظم اجرائوی را مورد مذاقه قرار دهد، تعیین مقامات بلند رتبه مطابق به اصول توافق شده و بر مبنای شایستگی و اصلاحات به شمول اصلاحات در نظام انتخاباتی، توافق روی این چهارچوب سیاسی که با حمایت همکاران بین المللی کشورما حاصل گردیده اساس توافق سیاسی است که در مطابقت با قانون اساسی افغانستان می باشد تا از تطبیق برنامه اصلاحات و تحول حمایت نماید و ما متعهد هستیم که مفاد آنرا به یک موافقتنامه تفصیلی و پایدار درزودترین فرصت ممکن مبدل ساخته و به امضا برسانیم. همچنان همکاری برای تحقق موفقانه امور تخنیکی، تعریف برنامه واحد ملی برای اصلاحات و تشکیل حکومت وحدت ملی را اولویت های عمده خود می دانیم."

"سوم- طرفین همانگونه که در بُعد تخنیکی بر اساس معیارهای پیشنهادی ملل متحد برای تفتیش، بازشماری و ابطال، با تشکیل تیم ها عملاً روند تفتیش را به منظور تأمین شفافیت و اعتباربخشی به پروسه از طریق کارمنداوم در جریان پروسه تفتیش و پذیرش نتایج آن شروع کرده اند، تصریح مینمایند که در بُعد سیاسی هم متعهد به همکاری صادقانه میباشند. بدین منظور، طرفین کمسیون مشترک از اعضای دو تیم را مؤظف میسازند تا جدول زمانی تکمیل روند انتخابات را نهایی سازند، روی تاریخ تحلیف رییس جمهور جدید توافق مینمایند، با هدف اینکه این امر تا هفته دوم ماه سنبله سال ۱۳۹۳ صورت می پذیرد و متن موافقتنامه تفصیلی سیاسی را درپرتو قانون اساسی و چهارچوب توافق سیاسی مؤرخ ۳۱ سرطان ۱۳۰۳ (جولای ۲۰۱۴م) آماده میسازند. ومن الله التوفیق"

علی رغم متن و مواد این موافقت نامه و تعاطی آن میان دو نامزد ریاست جمهوری، وقتی اشرف غنی کرسی ریاست جمهوری را اشغال نمود، باردیگراختلافات و بگو مگوهای زیادی میان هردو "رهبر" و طرفداران شان آغازگردید. داکتر عبدالله شکایت میکرد که مفاد و شرایط موافقتنامه از سوی اشرف غنی رعایت نمیشود و غنی استدلال مینمود که حکومت وحدت ملی

حیثیت موتری را دارد که بجای یک راننده، دو راننده در آن تعیین شده، یکی موتر را اینطرف میراند و دیگری آنطرف و عبدالله عبدالله مانع پیشرفت کارهای ریاست جمهوری میشود.



صحنه یی از میانجیگری "جان کری" فی مابین اشرف غنی و عبدالله درکابل

اما به هرصورت، اشرف غنی احمدزی، همینکه از تحلیف درارگ جمهوری فارغ گردید، طی بیانیه یی بحضور جمع بزرگی از مهمانان داخلی وخارجی، وعده های بلند بالایی را به زبان آورد مانند اینکه:

\*.. ما دیگر تبعه و تابع کسی نیستیم، بلکه شهروندان یکسان هستیم.

\* ما مصمم هستیم تا پاسخگو باشیم. صلحی که عدالت نداشته باشد، نا پایدار است و ما صلح نا پایدار نمی خواهیم.

\* میان قوهٔ اجرائیه و قوهٔ مقننه {باید} قرار دادی بمیان آید.

\* خواست ما از وکلای شورا اینست که دیگر خواستار ملاقات شخصی با وزیران نباشند. از آنها میخواستیم که از ارائهٔ پیشنهاد تقرر و انفکاک، مخصوصاً در ادارات امنیتی خود داری کنند.

- \* من از تمام صلاحیت های خود برای اصلاح نظام قضایی استفاده خواهم کرد. برای انجام اصلاحات، در قوه قضائیه باید یک کمیته با صلاحیت به وجود آید.
- \* دادگاه عالی افغانستان باید در ظرف یک ماه، تمام دادگاه ها و قضات را بر اساس اصول مکافات و مجازات ارزیابی کند.
- \* در هر وزارت، یک تعهد امضا خواهد کرد، بین وزارتخانه، پارلمان و رییس اجرایی.
- \* ما فساد اداری را تحمل نخواهیم کرد. برای دفع علل پدیده شوم فساد، اقدامات همه جانبه خواهیم کرد.
- \* ما تعهد داریم که بودجه ملی را راساً به ولایت ها انتقال دهیم.
- \* تاحال امنیت به معنای فیزیکی آن مطرح شده، اما مفهوم مهم آن، امنیت بشری است. رسیدن به اقتدار ملی و حاکمیت ملی تا زمانیکه وابسته باشیم، دشوار است. ما به واردات خارجی وابسته هستیم.
- \* بدون توسعه انسانی، توسعه اقتصادی ناممکن است. خروج نیروهای انسانی از کشور فاجعه است. شمار زیادی از افغانها در جست و جوی کار به بیرون از کشور میروند و شماری در این راه کشته میشوند و درآنها غرق میشوند.
- \* باور ما اینست که موقعیت جغرافیایی افغانستان، کشور ما را به کشوری تجارتي تبدیل کند. معادن ما میتواند افغانستان را به کشوری صنعتی تبدیل کند. رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو مایه فساد اند. با هردو برخورد قانونی صورت خواهد گرفت.
- \* با استفاده غیرقانونی از سلاح پایان خواهیم داد.
- \* ما بصورت بالفعل به نیروهای مسلح نیاز داریم. نیاز به تفکیک ارتش و پولیس وجود دارد. ما مسوولیت داریم که زنده گی خوبی را برای نیروهای امنیتی فراهم کنیم. نیروهای امنیتی افغانستان خدمتگار تمام مردم هستند.



\* امنیت خواست تمام مردم افغانستان است و خواست ما اینست که ازتمام مساجد صدای صلح بلند شود.

\* اختلاف سیاسی از راه سیاسی حل میشود. از طالبان و حزب اسلامی میخواهیم که برای مذاکرات سیاسی حاضر شوند.

\* سیاست خارجی برای ما اهمیت حیاتی دارد. امنیت درافغانستان با امنیت در دنیا گره خورده است. قاچاق مواد مخدر، یک مشکل جهانی است."

بالاخره آقای غنی گفت "شکی نیست که افغانستان اکنون با چالشها و مشکلات زیادی رو بروست. فرایند سیاسی درافغانستان و اصلاحات ازخواسته های مردم کشور ما است. ما به این خواسته ها متعهد هستیم. ما نباید فراموش کنیم که میراث خوار جهاد و همه کسانی هستیم که بسته گان خود را دراین مبارزه از دست داده اند. من برای توسعه اقتصادی کشورم تلاش خواهم کرد. افغانستان درسالهای آینده، چهره پی متفاوت خواهد داشت..."

قبل ازآنکه به چند وچون اینهمه ژست ها و وعده های اشرف غنی بپردازیم، لزوماً باید مختصری از زندگینامه وی را دراینجا درج نماییم تا خواننده های عزیزبتوانند او را خوبتر بشناسند:

داکتر اشرف غنی احمدزی وقتی به کرسی ریاست جمهوری افغانستان تکیه زد، شصت سال عمرداشت و متولد ولایت لوگرمیباشد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را درکابل به پایان رسانید و برای تحصیلات عالی، شامل دانشگاه امریکایی بیروت گردید و دررشته مردم شناسی آموزش دید و درهمانجا با دوشیزه ای بنام "رولاسعاده" متولد لبنان آشنا شد و بعداً باهم ازدواج نمودند. اشرف غنی درسال ۱۹۷۷م به افغانستان برگشت و متعاقباً با حصول یک بورس تحصیلی دیگر، بازهم غرض تحصیل بیشتر به دانشگاه کولمبیا واقع در ایالت نیویارک امریکا سفر نمود. چون درافغانستان کودتای هفتم ثور صورت گرفت، بنابراین، وی به زنده گی اش در امریکا ادامه داد و سند دکترا دررشته مردم شناسی فرهنگی را از دانشگاه کولمبیا بدست آورد. وی از سال ۱۹۸۳ تا سال ۱۹۹۱م دردانشگاه های "برکلی" واقع کالیفورنیا، "جان هاپکینز" و "اروز" دردانمارک به

تدریس پرداخت. در سال ۱۹۹۱م در بانک جهانی مشغول به کار شد تا آنکه حادثه یازدهم سپتمبر در نیویارک بوقوع پیوست و آنگاه به همکاری با شبکه های خبری و روزنامه های مختلف ادامه داد. او در سال ۲۰۰۲م به عنوان مشاور خاص اخضرابراهیمی نماینده خاص سازمان ملل در امور افغانستان برگزیده شد و در امور طراحی کنفرانس بن و در جریان مذاکرات آن که منجر به ایجاد نظام جدید در افغانستان گردید، نقش بازی نمود و در دوران حکومت انتقالی، بحیث وزیر مالیه افغانستان مقرر شد و تا سال ۲۰۰۴م در همین پُست باقی ماند. سپس بحیث رییس دانشگاه کابل تعیین شد. اشرف غنی در انتخابات سال ۲۰۰۹م از سوی افغانستان به عنوان نامزد برای دبیرکل سازمان ملل معرفی شد و اما در مقابل "بانکی مون" شکست خورد.

حال سؤال اینست که آیا اشرف غنی که از یکطرف حلف وفاداری به منافع ملی و قانون اساسی یاد کرده بود و هم وعده های ذکرشده خدمتگزاری را بحضور هزاران نفر از شاهدان عینی و استماع کننده گان کشور ارائه نمود، به این وعده ها عمل کرد یا خیر؟

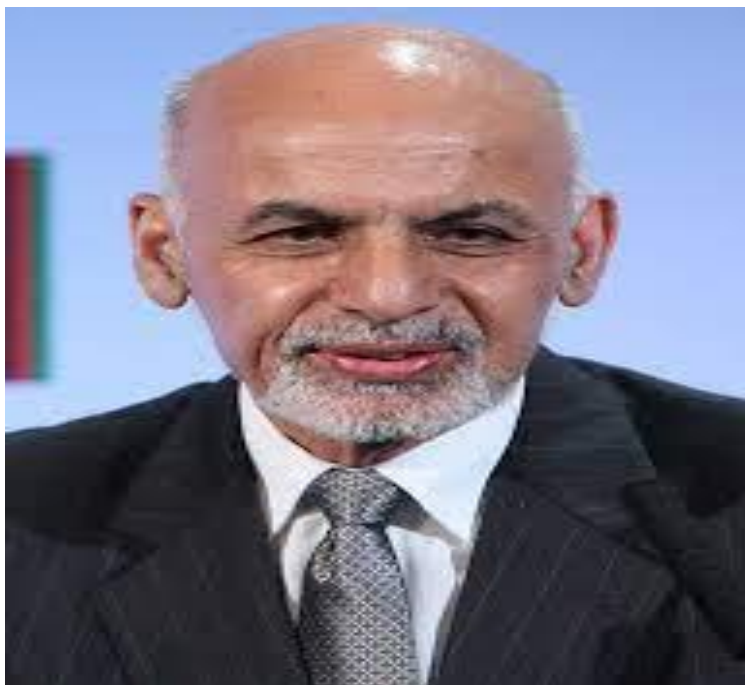
یکی از اقدامات عاجل اشرف غنی بحیث رییس جمهور کشور این بود که موافقتنامه امنیتی میان افغانستان و ایالات متحده آمریکا را که قبلاً مسوده شده، ولی حامد کرزی آنرا امضا نکرده بود، به امضا رسانید.

این موافقتنامه را از طرف افغانستان، حنیف اتمربحیث رییس امنیت ملی و جیمزکانینگهام سفیر کبیر آمریکا در کابل، در حالی امضا کردند که اشرف غنی، داکتر عبدالله، صبغت الله مجددی، معاونان رییس جمهور (سروردانش و

عبدالرشید دوستم) و برخی از مامورین بلند پایه دیگر حضور داشتند. باید علاوه نمود که قبلاً نیز در سال ۲۰۱۲ میلادی، قرارداد استراتژیک میان افغانستان و ایالات متحده آمریکا بوسیله حامد کرزی و باراک اوباما رؤسای جمهور هر دو کشور در ارگ کابل به امضا رسیده بود. البته پیرامون هر دو توافقنامه

، در موقعش اعتراضات، تظاهرات، انتقادات و تحلیلهای زیاد (مثبت و منفی) از طرف اعضای پارلمان، سیاسیون و رسانه های کشور بعمل آمده و روی

ماهیت این توافقنامه ها، اثرات منفی داخلی و منطقه ای آنها و سؤال وابستگی و استقلال سیاسی مردم افغانستان بحث صورت گرفته بود.



داکتر محمد اشرف غنی احمدزی



نمایی از امضای موافقتنامه امنیتی میان افغانستان و امریکا

آنچه جالب و درعین حال تأثرآور بود، این بود که همان فردای مراسم امضای توافقنامه امنیتی در ماه سپتامبر ۲۰۱۴م و آغاز کار محمد اشرف غنی بحیث رییس جمهور جدید، مقام های پاکستانی، صد ها موشک بالای مناطق کنر و نورستان شلیک نموده تلفات جانی و مالی زیادی را به بار آوردند، اما جانب ایالات متحده امریکا، علی رغم عقد توافقنامه رسمی با جانب افغانستان و درج مواد مبنی بر حمایت افغانستان در چنین شرایط، سکوت شرم آوری را درپیش گرفت. این سکوت و بی تفاوتی جانب امریکا به این معنا بود که از یکطرف به تعهد و پیمان سیاسی - نظامی اش در قبال یک کشور کوچک مانند افغانستان وقعی قایل نیست و از جانب دیگر، هیچ نوع واکنش لازم نیز در مقابل گستاخی ها و بمباران های جانب پاکستان از خود بروز نداد.

این عدم توجه و نقض شرایط قرارداد ازسوی ابر قدرت امریکا تنها در این مورد آشکار نشد، بلکه از آغاز سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴م هر قدر مقام های پاکستانی با استفاده از سیاست دوگانه و دو پهلوی خویش اقدامات و تحرکات ضد افغانستان مانند پرورش، تجهیز و تقویت تروریستها و ارسال آنها به قلمرو افغانستان، پناه دادن به رهبران و اعضای خانواده های آنان و آموزش دهی تروریستها غرض انجام دادن انفجار و انتحار و غیره، جانب ایالات متحده و اعضای ناتو هیچگاه حکومت مداران پاکستانی را تحت فشار لازم و مؤثر قرار ندادند. حتا " شورای کویتة " که مشتمل از رهبران گروه طالبان و مرکز سوق و اداره جنگ علیه نیروهای ائتلاف در افغانستان بود، هرگز مورد تهدید، اعتراض و یا حمله نظامی امریکا یا متحدان آن قرار نگرفت.

مدت یکصد روز از اشغال کرسی ریاست جمهوری ازسوی داکتر اشرف غنی احمدزی و کار رسمی دکتر عبدالله عبدالله بحیث رییس اجرائی سپری شده بود که اعضای کابینه بیست و هفت نفری، اعلام گردید. دلیل این تعلل صد روزه در تعیین اعضای کابینه این بود که میان دو رهبر "حکومت وحدت ملی" از همان وهله نخست، کش وقوس و اختلاف بر سر گزینش وزرا بمیان آمده بود. چنانکه این ناسازگاری و اختلاف سیاسی تا پایان دوره کار اشرف غنی (۲۰۲۱م) کماکان ادامه یافت. زیرا آنچه قبلاً طی بیانیه رسمی خویش گفته بود، به هیچ کدام آنها عمل ننمود.

یکی از روش های ناباب و نا پسند اشرف غنی این بود که غالباً اعضای کابینه را بحیث "سرپرست" اعلام مینمود. درحالیکه تعیین این سرپرست ها، هم اعتماد به نفس شخص وزیرمربوطه را تضعیف مینمود، هم حس مسوولیت پذیری درقبال اجراءات رسمی را به نابودی میکشانید و سیر امور را کُند میساخت. باآنکه این شیوه مقررری ها، به مراتب از سوی اعضای پارلمان مورداعتراض قرارگرفت، اما گوش رییس جمهورشنوا نبود.

اسمای اعضای کابینه "حکومت وحدت ملی" ازاینقرار بود:

\* شیرمحمد کریمی نامزد وزارت دفاع

\* نورالحق علومی وزیرامورداخله

\* صلاح الدین ربانی وزیرامورخارجه

\* غلام جیلانی پوپل وزیرمالیه یا دارایی

\* احمد سیرمهجور وزیرعدلیه یا دادگستری

\* گل زلمی یونسی وزیرمعارف

\* نجیبه ایوبی وزیر امور زنان

\* عباس بصیر وزیرفواید عامه

\* فیروزالدین فیروز وزیرصحت عامه

\* یعقوب حیدری وزیرزراعت ومالداری

\* داوود شاه صبا وزیر معادن و پترولیم

\* برنا کریمی وزیرمخابرات و فناوری معلوماتی

\* نصیراحمد درانی وزیراحیا و انکشاف دهات

\*خاطره افغان وزیر تحصیلات عالی

\* محمود صیقل وزیر آب و انرژی

\* سادات نادری وزیرکار، اموراجتماعی و شهدا

\* سید حسین عالمی بلخی وزیرمهاجرین

\* فیض محمد عثمان وزیرحج و اوقاف

\* فیض الله کاکر وزیر مبارزه با مواد مخدر

\* آی سلطان خیری وزیر اطلاعات و فرهنگ

\* قمرالدین شینواری وزیرامورسرحداث

\* سردارمحمد رحمان اوغلی وزیراقتصاد

\* سردارمحمد رحیمی وزیرتجارت و صنایع

\* فیض الله ذکی وزیر ترانسپورت

\* شاه زمان میوندی وزیرامور شهری (شهرسازی)

\* رحمت الله نبیل رئیس اداره عمومی امنیت ملی

\* خلیل صدیق رئیس بانک مرکزی.

چون ثلث این نامزد وزیران تابعیت های دوگانه داشتند، بنابراین، وقتی فهرست آنها به پارلمان ارسال گردید، مورد اعتراض وکلا قرارگرفت. همچنان اعتراضات دیگری نیزمبنی برسوابق جرمی و یا کم بودن سن و امثالهم وجود داشت که بعد از سپری شدن دوماه، فهرست دیگری ازسوی دو رهبرمرتب شد.



## چرا وضعیت کشور رو به وخامت گذاشت؟!

البته ارائه پاسخ مستدل دراین زمینه، علاوه از نقض قول، خلاف وعده و عدم صداقت از سوی اشرف غنی، ایجاب بررسی بیشتر عوامل درونی و بیرونی وجوانب مختلف این موضوع مهم را مینماید. یا بعبارة دیگر، پیامد ننگین و ناگوار بیست سال دولت سازی وحمایت های مالی و تبلیغاتی جهان غرب به سردمداری ایالات متحده آمریکا درافغانستان را نمیتوان دریک پاسخ کوتاه و با درنظرداشت صرفاً علل و اسباب داخلی گنجانید. (توجه خواننده های عزیز را به کتاب "وقایع افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴م" تألیف این قلم معطوف میسازم که متن کامل آن دروبسایت گفتمان دموکراسی افغانستان موجود است)

هرچند موضوعات متعدد وجریانات ناگواری که امورمملکت را قدم به قدم بسوی تهلکه کشانید، ظرف بیست سال (از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱م) و بخصوص به هفت سال اخیرآن (۲۰۱۴ تا ۲۰۲۱م) تحت زعامت "غنی" و "عبدالله" یا به اصطلاح مردم افغانستان، تحت زعامت "ع و غ" آنقدرمتراکم، مضحک و گسترده است که بایستی کتاب جداگانه ای در این زمینه نگاشته آید، بازهم سعی میکنم لااقل بخشی ازآنهمه اجراءات و رویداد های درد آور، ننگین و ضد منافع ملی رابگونه بسیار فشرده دراینجا درج نمایم تا درست فهمیده شود که چرا؟ و چگونه گروه طالبان بقدرت برگشتند وسراسر کشور به سیاهی و ظلمت مواجه گردید.

\*نخستین اقدام عهد شکنانه اشرف غنی این بود که عبدالرشید "دوستم" معاون اول خود را بسیار زود بی صلاحیت نموده او را بالاخره ازکنارخویش بیرون راند. عبدالرشید دوستم، صرف نظراز چگونگی کارکردهای چندین ساله اش درافغانستان، کسی بود که آشکارا گفت "ما حالا رهبر اصلی خویش (اشرف غنی) را یافتیم"، عملاً بیشترین رای ساکنان ولایات شمال کشور را برای "غنی" جلب نمود و به همین دلیل، او را بنام "بانک رای" هم یاد کردند. طبعاً این کاررییس جمهور، نه تنها هزاران تن ازطرفداران "دوستم" را ناراض نمود،

بلکه حس عدم اعتماد میان رییس جمهور و شهروندان کشور را تحریک کرد. جنرال عبدالرشید دوستم تا آنجا در جریان کمپاین انتخاباتی اشرف غنی تلاش بخرچ داد که خطاب به طرفداران خویش در مناطق شمال کشور گفت: "هرکه به داکتر صاحب رای ندهد، خائن است."

\* اشرف غنی علی رغم امضای موافقت نامه مشترک با حریف سیاسی اش (داکتر عبدالله) و تعهد و سوگند مبنی بر وفاداری در قبال این موافقت نامه، باز هم به مراتب از مواد مندرج این سند عدول نمود و بدین لحاظ، جبهه مقابل را که عبارت از طرفداران و خوشبینان "عبدالله" اعم از منسویین "حزب جمعیت اسلامی" و "شورای نظار" بودند، به جبهه مخالف خویش مبدل نمود. یا بعبارة دیگر، به همان توافقنامه مشترکی پا گذاشت که در اثر مداخله "جان کری" وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا به امضا رسانیده بود. این کشمکش ها و عهد شکنی ها، تنها میان دو "رهبر" باقی نماند، بلکه اثرات منفی و زیانبار آن بالای اوضاع و احوال شکننده کشور نیز مؤثر افتاد و مایه اخلاص بسا امور دولتی گردید.

\* "همینکه" غنی بحیث رییس جمهور جدید افغانستان شروع بکار نمود، تا سه ماه تمام، کابینه را تشکیل نداد و اعلام نکرد.

\* اشرف غنی به این هم اکتفا نکرد، بلکه با ایجاد یک نهاد جدید به نام "اداره امور" در چارچوب ارگ جمهوری، کلیه صلاحیت های رسمی وزرا و ارگانهای دولتی را نزد خودش متمرکز نمود.

\* وی با راندن و کنار زدن تعداد زیادی از مامورین بلند رتبه ملکی و نظامی و تعیین افراد و اشخاص بی دانش و بی تجربه، آنهم با گزینش ناشی از تعصبات (محلی، زبانی و قومی) بجای آنها، علناً در برابر سایر اقوام و شخصیت های دانا و فعال و وطن دوست موضع گرفت. نسل جوان کشور که با اشتیاق زیاد و تحمل همه مشکلات زنده گی به تحصیلات عالی ادامه داده و با عزم و انرژی تازه آماده کار و خدمتگزاری برای کشور شان بودند، بصورت کتلوی بیکار ماندند.

\* دوقوه (مقننه و قضائیه) را که بایستی نظر به حکم مواد قانون اساسی، مستقل و با صلاحیت می بودند، بی ارزش و بی صلاحیت ساخته حتا در بسا موارد، نظر، اراده و خواسته‌های خودش را بالای این دو نهاد بزرگ دولت تحمیل نمود.

\* وی برای همسرش (رولا غنی) لبنانی الاصل، مغایر قانون نافذ کشور، دفتر و دیوان و بودجه و تشکیلات وسیع بنا نمود. درحالیکه معلوم نبود این "بانوی اول" مملکت چه میکند؟، چه میخواهد؟ و چه مسوولیتی دارد؟

\* قضیه مربوط به چپاول "کابل بانک" را که رسوایی آن سراسر جهان را فرا گرفته بود، با آنکه در مراحل نخست زعامت خویش آنرا با جدیت مطرح نمود، اما در مراحل بعدی، حتا سخنی پیرامون این موضوع مهم به زبان نیاورد.

\* برای حامد کرزی رییس جمهور پیشین بازهم مغایر احکام قانون نه تنها دفتر و اداره و کارمندان زیاد با بودجه بزرگ ماهانه و سالانه معین نمود، بلکه بدون نظرخواهی و یا سوای تصویب پارلمان و یا مراجع قانونی دیگر، میدان هوایی بین المللی کابل را به نام وی مسمما نمود.

\* ضعیف ترین، بی تجربه ترین و مشکوک ترین افراد را در رأس وزارتخانه های دفاع و داخله و مالیه قرارداد، افسران مجرب و کارکشته نظامی را قبل از رسیدن به سن قانونی، به تقاعد سوق داد، کرسی های حساس ملکی و نظامی و پُست های امنیتی شهرکابل و ولایات را میان دوستان نزدیک، هم زبانان و طرفداران خودش تقسیم نمود. سلسله این تقرر سلیقه‌ی، مصلحتی و تعصباتی تا آنجا ادامه یافت که پُست های حساس امنیتی، بخصوص در شهر نا امن کابل دربرابر پرداخت پول، خرید و فروش میشدند.

\* وزرا و کارمندان بلند رتبه دولتی را که خیانت، اختلاس و حتا فعالیت های مشکوک استخباراتی آنها برسر زبانها افتیده بود، هرگز مأخذ و مجازات نکرد، بلکه آنها را نگهداشت و حمایت کرد و از یک کرسی به دیگر کرسی نصب نمود.

\*"والستريت ژورنال" که یکی از مشهورترین و بزرگترین مجله اقتصادی جهان پنداشته میشود، بتاريخ پانزدهم ماه جون سال ۲۰۲۲ م، پرده از روی بخش کوچکی ازسؤاستفاده های مالی وزرا و کارمندان نظام قبلی تحت زعامت حامد کرزی و اشرف غنی برداشت. هرچند این پرده برداری به هیچوجه بیانگر همه اختلاسها و خیانت های دولت مداران قبلی نخواهد بود، مگر بازهم گوشه پی از افشاگری مجله متذکره را در اینجا درج میکنم:

اختلاس ملیونها دالرتوسط مقامات پیشین دولت کابل که درکشورهای اروپایی، امریکا، ترکیه و حوزه خلیج فارس سرمایه گذاری ویا ملکیتهای گرانبهای غیر منقول خریداری نموده اند:

\*احمدی {اجمل احمدی} رییس بانک مرکزی به ارزش بیش از چندین ملیون دالر یک هوتل لوکس را درلاس انجلس خریداری نموده است که این هوتل صرف از مهمانان و یژه مانند هنرمندان هالیود پذیرایی مینماید.\*  
اکلیل حکیمی سابق وزیر مالیه به تعداد (۹) باب منازل گران قیمت را درساحل کالیفورنیا ومکانهای دیگر خریداری نموده است.

\* محب { عبدالله } مشاور آقای {وریس امنیت ملی} سرقوماندان اعلی، {اشرف غنی رییس جمهور} یک باب منزل چند ملیون دالری را در فلوریدا و نیز بریتانیا و مکانهای دیگر خریداری نموده است.

\*خالد پاینده آخرین سرپرست وزارت مالیه اشرف غنی، مالک دو باب منزل در واشنگتن دیسی است که بیش از دوملیون دالر ارزش دارد.

\* مصطفی مستور وزیراقتصاد، مالک یک باب اپارتمان درمحلۀ گران قیمت در دوی بوده که اضافه از یک ملیون دالر ارزش دارد."

دراین گزارش همچنان از سایر مقامات پیشین مانند جنرال دوستم، عظامحمد نور و اعضای پارلمان وحکومت افغانستان اسر برده است که صاحب جایداد های قیمتی به ارزش ملیونها دالر دردبی، ترکیه و سایر کشورها بوده اند. اگرقرارباشد

فهرست همهٔ دزدان و اختلاسگران دوران ریاست جمهوری حامد کرزی و محمد اشرف غنی ترتیب داده شود، بدون شک تومار طولی را تشکیل خواهد داد.

\* غنی درس‌خزانی هایش پیوسته لافید، دروغ گفت، وعده داد و خلاف وعده عمل نمود و در قسمت استفاده از لباس و خرام های مذهب گرایانه نیز به تظاهر و فریبکاری یا (ماکیاولیسم) رسوا آمیز پناه بُرد.

\* درجنگ با گروه تروریستی طالبان، علی رغم آنکه فرمانده سه صد و پنجاه هزار سرباز مسلح و برخوردار از سلاح و وسایط پیشرفتهٔ کافی نظامی، آنهم در پناه حمایت های "جامعهٔ جهانی" بود، عمداً تعلل کرد. این تعلل و نا کارایی در نبرد علیه تروریسم، اگر به دستور مقام ها و منابع خارجی و یا ماحصل توطئهٔ بین المللی نبود، لاقلاً به لحاظ رعایت ملاحظات قومی - زبانی از سوی وی صورت پذیرفت. (این حقیقت تلخ در پایان کار اشرف غنی در ماه آگست سال ۲۰۲۱م، با ورود گروه مسلح شبکهٔ تروریستی حقانی به کابل و باز در درون ارگ جمهوری به اثبات رسید)

\* وی باری از زندان مشهور بگرام در شمال کابل دیدن کرد و سپس طی یک صحبت رسانه ای اعتراض گونه گفت: "اکثریت زندانیان بگرام از یک قوم هستند" البته منظور وی از "یک قوم"، همان قوم پشتون بود. این اظهارات لجام گسیخته و تعصب آمیز، نه تنها طرز تفکر منفی او را برملا ساخت، بلکه بر مبارزات دلیرانه و خونین جوانان اردو و فیصلهٔ ادارات قضائی کشور خط بطلان کشید؛ زیرا زندانیان گروه طالبان صرف نظر از جهات قومی و اتنکی، در میدانهای جنگ و حین اعمال تروریستی با مدارک لازم دستگیر و محبوس شده بودند.

\* "غنی" اقدامات تک تازانه و انحصارگرانه را تا آنجا ادامه داد که تمام تصامیم مهم کشوری و امنیتی را در یک حلقهٔ خاص سه نفره (غنی - محب - فضلی) اتخاذ مینمود که سیاسیون افغانستان آنرا "جمهوری سه نفره" نامگذاری کردند.

\* از همه خنده آورتر این بود که "غنی" دستور داد که "هیچ منبعی نمیتواند ادارات گمرکی کشور را تفتیش نماید. در حالیکه ادارات مذکور از جملهٔ منابع مهم عواید دولت بوده همیشه دست فساد پیشه گان در آن دخیل بوده است.

\* چندین مرتبه افواهات و گزارشهایی از طریق رسانه های اجتماعی، اعضای پارلمان و منابع خارجی مبنی بر خروج ملیونها دالرداری ملی توسط افراد متنفذ وحتا همسروهمکاران نزدیک اشرف غنی، آنهم از طریق میدان هوایی بین المللی کابل پخش گردید. اما آقای رییس جمهور نه تنها که حتا یکبارهم دراین مورد اقدام بازدارنده بعمل نیاورد، بلکه یکی ازآمرین میدان مذکور بنام جنرال صبور را که میخواست صادقانه جلوچنین جریان نا روا و ضد ملی را بگیرد، برکنارنمود.

\*"غنی" که درجریان کمپاین انتخاباتی اش به کرات گفت که " اگر او بحیث رییس جمهورکشور انتخاب شود، ظرف مدت کوتاهی، به ملیونها جوان زمینه اشتغال را میها میسازد، به سفره های مردم نان می آورد، افغانستان را به یک کشورپیشرفته مبدل میسازد و . . ."، اما دوران زعامت هفت ساله او، دوران بیکاری ملیونها شهروندافغانستان، دوران فقرمزمّن، بیعدالتی گسترده، ناامنی دردناک و خونین، فرار هزاران هزار جوان به خارج ازمرزهای کشور و بیدادگریهای اسف انگیزی بود.

\* فساد مالی و اخلاقی در دوران زعامت این مردک تا آنجا پیش رفت و گسترش یافت که سؤاستفاده مالی از "کود ۹۱" توسط شخص رییس جمهور به یک رسوایی بزرگ سیاسی مبدل گردید.

\* برای کارمندان دفاتر ارگ جمهوری، فهرست هجده نوع گوشت و مواد غذایی ترتیب داد.

\* گزارشهای شرم آوری پیرامون فساد اخلاقی و سؤاستفاده های جنسی در درون ارگ جمهوری و درحلقات خاص کارمندان آن منتشرگردید. این موضوع نه تنها زیانزد خاص و عام شد، بلکه حتا اسناد کتبی، صوتی و تصویری نیز دست بدست گشت.

\* "غنی" طی سخنرانی هایش در گردهمآیی های رسمی، ازدرون سینه چنان فریاد تهوع آور میکشید که عادی بودن روح و روانش را نزد شنونده، زیر سؤال میبرد. همانسان، وقتی میخواست درجریان سخنرانی ها، به مسایل دینی و تاریخی تماس



بگیرد، غلطی های فاحشی از زبانش بیرون می جهید که عدم آگاهی او از مسایل را برملا میساخت.

اینک، چند نمونه از غلط گویی های وی را نیز در اینجا درج مینماییم:

\* آنگاه که به مناسبت (عاشورای حسینی) سخن میگفت، حسین نواسه پیامبر اسلام را " نواسه خداوند" خواند.

\* وقتی میخواست در یک محفل بزرگ با اشتراک شخصیت های دولتی و فرهنگی تاجیکستان، بیتی از ابیات رودکی ( بوی جوی مولیان آید همی ...) را بخواند، به غلط گفت: " یاد بوی جوی مولیان آیدهمی."

\* آنگاه که میخواست در یک جمع بزرگ مربوط به کمپاین انتخاباتی اش صحبت کند، به پاسخ اظهارات یکی از شخصیت های سیاسی انگلستان که گفته بود "افغانستان هنوز در قرن سیزدهم بسر میبرد"، گفت: "او بچه خرا! افغانستان هیچگاه در قرن سیزدهم نبوده است"

\* طی یکی از سخنرانی های دیگر خویش، خطاب به مقامات کشور هالند گفت: " هالند باید لاله (گل های لاله) ی ما را پس بدهد. (؟)"

\* در یکی از نمازهای عید که در محوطه ارگ جمهوری صورت میگرفت، بجای آنکه با پیروی از امام، هردو دست را به گوش برده نیت کند، با بیخبری آشکار از ارکان نماز، آنرا به رکوع رفت و سپس با مشاهده دیگران، حرکتش را اصلاح نمود.

\* طی یکی از سخنرانی هایش در انتقاد از رسانه های داخلی گفت: " تلویزیون ها را بمانید که از آنها باد براید، از شما بم می براید."

\* در یکی از ضیافت های رسمی که آقای "روحانی" رئیس جمهور ایران نیز حضور داشت، گفت: " داکتر روحانی رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان."

\* در شهر هرات در یک جمعی از مردم که جنازه شخص متوفی را میخواندند، وقتی ملا و همه حاضران دست به دعا شدند، اشرف غنی هردو دست را به گوشه اش برد.

\* کنفرانسی در اسلام آباد پاکستان دایر شده بود و آقای غنی در آن کنفرانس سخنرانی میکرد. خواست بیٹی از اقبال لاهوری درمورد افغانستان را بخواند، ولی به غلط گفت: "ازفساد او فساد آسیا - ازکشاد او کشاد آسیا"

\* وقتی در یکی از مجالس بزرگ نامی از پیامبر اسلام میبرد، بجای "صلی الله علیه و السلام"، گفت: "صلی صلم"

محمد اشرف غنی همانقدرکه درسرخنها، روشها، حرکات و اجراءات خویش درداخل کشور، مرتکب غلطی های فراوان گردید، به همان اندازه در اعمال سیاست خارجی، تماسها و سفرهایش دچار اشتباهات فراوان شد.

وی دریک سفرعاجل و بی مقدمه به اسلام آباد، بدون درنظرداشت موقف رسمی اش و بدون رعایت نزاکت ها و پروتوکل های دیپلماتیک، ازاسلام آباد مرکزپاکستان، به سوی راولپندی شتافت تا با رییس ارتش آن کشورملاقات بعمل آورد.

دربرابر دخالت های آشکار و پنهان سیاسی، نظامی و استخباراتی مقام های پاکستانی علیه افغانستان و موشک پراگنی های آنها بالای مناطق جنوب شرق کشور، حتا یکبار هم شکایت به منابع سازمان ملل نبرد و اعتراض رسمی بعمل نیاورد.

آقای "غنی" طی یک سفر رسمی به عربستان سعودی، موافقت نامه خطرناک مبنی بر اعمار یک مدرسه بزرگ وهابیت یا سلفی سازی بر زیر تپه مرنجان کابل را به امضا رسانید. گفته شد که این مدرسه مذهبی با هزینه یکصد ملیون دالر و باگنجایش پنج هزارطلبه دریک زمان را احتوا خواهد نمود.

وی بجای تفکر دقیق، برنامه ریزی منطقی سیاسی و احترام به منافع ملی مردم افغانستان، گشایش گره های امنیتی و سیاسی کشور را عمدتاً در دست و دماغ خارجی ها میدانست. یعنی بدون بخرچ دادن ابتکارهای دولتمدارانه، قاطع و هوشمندانه و حتا بدون آنکه به نیروی فکری و جسمی شخصیت های توانمند کشور اتکا نماید، خودش و رژیمش را درپناه رحم و مدارا و شفقت دیگران رها نمود.

این غفلت و عدم درایت او تا آنجا ادامه یافت که وقتی "دونالدترمپ" رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا بصورت ناگهانی و بدون اطلاع قبلی دولت افغانستان وارد میدان هوایی بگرام گردید، "غنی" بازهم با پای خود از کابل به سوی میدان مذکور شتافت تا با رئیس جمهور مغرور آمریکا دیدار بعمل آورد. آنگاه که به محل رسید، بجای دو میزخطابه، تنها یک میز، آنهم برای شخص آقای "ترمپ" نهاده بودند تا خطاب به سربازانش سخنرانی کند. علاوه از آن، آقای "ترمپ" در این جمع، با تبختر و اشاره دست، آقای "غنی" را در قطار سربازان امریکایی قرارداد و خود به سخنرانی پرداخت. این وضعیت، تحقیر آشکار و بی سابقه‌ای بود که در برابر چشمان ملیونها انسان بحق "رهبر" ولوکم فهم مردم افغانستان صورت گرفت. حتا تصویر و گزارشی هم بیرون داده شد که گویا سربازان مقیم درمیدان هوایی بگرام، اشرف غنی را قبل از آنکه به رئیس جمهور امریکا نزدیک شود، تفتیش بدنی نمودند.

کم فهمی و عدم درایت آقای "غنی" درهمینجا پایان نیافت. وی در بدترین حالت اجتماعی- اقتصادی کشور، یکی از اعضای خانواده "رولا" همسر لبنانی اش را در رأس بانک مرکزی افغانستان مقرر نمود. این شخص "اجمل احمدی" نام داشت، زبان فارسی و پشتو را بلد نبود و در امور مالی هم تخصص نداشت. اعضای پارلمان کشور، به مراتب علیه این مقرری بیجا رسماً اعتراض نمودند، مگر این اعتراض‌ها جایی را نگرفت.

سایر تعیینات و مقرری‌ها، آنهم در پست‌های مهم دولتی به همین منوال صورت می‌گرفت و کش و قوس میان "اشرف غنی" و "عبدالله عبدالله" بر سر گزینش افراد برای کرسی‌های رسمی، تا آخرین روزهای "جمهوری اسلامی" ادامه یافت.

طوری‌که در صفحات قبلی گفتیم، "حکومت وحدت ملی" خلاف مواد نافذ قانون اساسی جدید سال ۲۰۰۲ میلادی، بدون در نظر داشت اراده مردم و با دخالت مستقیم "جان کری" وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا شکل گرفت که از آن به بعد افغانستان در واقع، دارای دو رهبر نا سازگار (اشرف غنی و عبدالله عبدالله)

وقتی ما از کمبودها، لغزشها، خیانتها و عدم درایت "غنی" دربالا گفتیم، این موضوع را نیز باید بگوییم که داکتر عبدالله هم بمثابه شریک حکومت به سر اقتدار، ظرف مدت هفت سال از خود کدام درایت، لیاقت، فداکاری و ابتکاری بخرچ نداد، بلکه نشستن بر کرسی قدرت در "قصر سپیدار" و گهگاهی ملاقات با بعضی از مهمانان خارجی را برای خویش غنیمت میدانست. ضمناً در طول همین مدت، تنها مصروف گزینش افراد و اشخاص مربوط به تیم خود برای کرسی های دولتی و چانه زنی با اشرف غنی بود و بس. وی در رعایت "فیشن" و استفاده از بهترین و قیمت بها ترین لباس های مطابق "مود"، شهره شهروندان افغانستان گردیده بود.

## کم کاری و عدم جدیت در مبارزه علیه تروریسم

ایالات متحده آمریکا، "ناتو" و درکل "جامعه جهانی" به سلسله دولت سازیهای شان در افغانستان و پس از سقوط امارت اسلامی گروه طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی، پذیرفته بودند که افغانستان دارای ارتش مدرن سه صد و پنجاه هزار نفری باشد و به همین اساس بود که طی کنفرانسهای بزرگ بین المللی، پرداخت وجه چهارمیلیارد دالرامریکایی در سال را به منظور آموزشهای نظامی، تهیه سلاح و تجهیز این ارتش به عهده گرفته بودند. هرچند ساختار و نوع بکارگیری چنین یک ارتش در افغانستان، نهایتاً در حیطه اقتدار جنرالان امریکایی و متحدان آن بود، اما باز هم آقای اشرف غنی بمثابه "سرقوماندان اعلاي ارتش" افغانستان میتواند در حد توان و تدبیر دولتمدارانه خویش، این وسیله مؤثر جنگ و مقاومت را بگونه مدبرانه مدیریت نماید که نخواست و یا نتوانست. نه تنها با تعیین و تقرر افراد مشکوک و بی کفایت در رأس امور نظامی کشور، ارتش و توانمندیهای رزمی آنرا تضعیف نمود، بلکه تروریستهای را که به کشتار شهروندان کشور و ویرانگری های وحشیانه می پرداختند و توسط نیروهای ارتش دستگیر و به زندان افکنده شده بودند، جوقه جوقه و با اعطای البسه جدید و پول نقد از زندان ها رها نمود تا باز هم به جبهات جنگ بپیوندند و به سود گروه طالبان و به زیان منافع ملی مردم افغانستان بجنگند. یعنی اگر حامد کرزی در طول مدت سیزده سال زعامت خویش، مانع سرکوب گروه های تروریستی توسط منابع داخلی و خارجی گردید و گروه

طالبان را بی شرمانه " برادر " خواند، اشرف غنی نیز پا را بجای پای سلف خویش نهاد. چنانکه بارها از طریق رسانه های جمعی و حتا منابع رسمی دولتی افشا گردید که زندانیان رهاشده گروه طالبان بازهم سلاح به دست گرفته به روی سربازان مدافع وطن شلیک میکنند. چنانکه چندین تن آنها مجدداً در صحنه نبرد دستگیر هم شدند.



صحنه پی از رهایی زندانیان طالب از محبس پلچرخي با لباس و دستار جدید

گزارشها از صحنه های جنگ ضد تروریسم در شهرها و ولایات کشور پیوسته بگونه مستند و مصور میگفتند که مثلاً فلان قطعه عسکری در فلان محل در محاصره دشمن قرار گرفته و یا غذا و سلاح آنها به اتمام رسیده است، باآنکه مسوولان قطعه محاصره شده به کرات توسط دستگاه مخابره استدعای کمک مینمودند، مگر هیچ مقامی در وزارت دفاع و یا شخص رییس جمهور " غنی " توجهی مبذول نمیکردند. بر همین بنیاد توطئه آمیز وضد منافع ملی بود که هزارها جوان مدافع وطن به آسانی بدست تروریستهای مسلح قصابی شدند. چنانکه باری اشرف غنی خود طی یک مصاحبه رسمی اظهار داشت که ظرف یکسال به تعداد چهل و پنج هزار سرباز کشته شده اند.

عاقبت، اینهمه کم کاری و کم بینی، جفا و خیانت، اختلاف و اختلاس، بکاربرد سیاست های خام و ضد ملی و بالاخره، ادامه جنگهای خونین گروه طالبان علیه

رژیم و دهشت انگیزی های ناشی از آن و همچنان توطئه های قدرت های مغرض و ذیدخل درامور سرنوشت ملی مردم افغانستان، کارخودش را کرد و به تاریخ پانزدهم ماه آگست سال ۲۰۲۱ میلادی، با فرار دراماتیک، ننگین و بزدلانه اشرف غنی ازارگ جمهوری به سوی امارات متحده عربی، بساط نظام جمهوری اسلامی درافغانستان برچیده شد و افغانستان یکبار دیگر در باتلاق سیه روزی های بی مانند فرو رفت.

چنانکه درمقدمه این اثر تذکر داده شد، درواقع، تصمیم، توطئه و برنامه ایالات متحده آمریکا و متحدان نزدیک آن ( پاکستان و بریتانیا) موجب گردید که گروه طالبان به قدرت سیاسی در افغانستان برگردند.



صحنه بی از آخرین ساعات فرار اشرف غنی درمیدان هوایی کابل



## فصل نهم

# برگشت دوباره گروه طالبان و ایجاد امارت اسلامی در افغانستان

چنانکه شرح دادیم، خیانت به منافع ملی، فساد گسترده مالی و اخلاقی، خویش خوری و خویشستن پروری، بی عدالتی، زراندوزی و سپردن کرسی های دولتی بدست ناکاره ترین و بد نام ترین افراد وعناصر، موج بیکاری و فقرمزمّن ناشی از آن و همچنان فشارجنگ های بی وقفه و خونین تروریستی، وجود توطئه های درونی و بیرونی و بالاخره تغییر سیاست ابرقدرت امریکا و بالطبع کشورهای متحد آن (جامعه جهانی) از تداوم دشمنی با گروه طالبان و حتا دوستی و مدارا با آنها موجب گردید که اوضاع واحوال سیاسی واجتماعی درکشور برهم خورده با فرار رییس جمهور هرزه و ترسو (اشرف غنی) به خارج، گروه مسلح، ایدئولوژیک، تند رو و نیابتی بنام (طالبان) به شهرکابل بریزند و قدرت سیاسی را قبضه نمایند.

فرار برنامه ریزی شده اشرف غنی رییس جمهور، ظاهراً منابع مختلف سیاسی را شوکه کرد و تبصره ها و بگو مگو های زیادی را بمیان آورد.

روزنامه " ایندپندنت " در آن موقع نوشت: " صبح روز یکشنبه ۲۴ مرداد، نزدیک به ۲۰۰ نفر از نیروهای گارد ویژه ریاست جمهوری افغانستان به ساختمان وزارت دفاع افغانستان آمدند تا مقدمات حضور رئیس جمهوری محمد اشرف غنی را برای بازدید فراهم کنند. کمی پیشتر، به ژنرال بسم الله محمدی، وزیر دفاع وقت، اطلاع داده شده بود که رئیس جمهوری قصد بازدید از وزارتخانه و گفت وگو با وزیر را

دارد. شب پیش از آن، (شنبه شب)، درنشستی که در ارگ انجام گرفته بود، طبق توافقی که حاضران در مجلس از آن صحبت می کنند، با توجه به پیشروی طالبان و با توجه به آنکه طالبان حاضر به گفتگو با رئیس جمهور غنی نبودند، بزرگان و وزیران از رئیس جمهوری خواستند که وی بایستی کاری در این راستا انجام دهد. اشرف غنی وعده در آن میان وعده می‌دهد که از مقام خود کناره‌گیری کند و هیاتی را برای مذاکره با طالبان برای تشکیل دولت انتقالی به قطر بفرستد. این پیام به طالبان فرستاده شد و طالبان منتظر سفر هیاتی از کابل به دوحه در روز دوشنبه بودند تا درباره تشکیل دولت جدید با دکتر عبدالله و حامد کرزی مذاکره کنند. اما روزیکشنبه اتفاق دیگری افتاد. یک نفر از میان اعضای گارد ویژه محافظان ریاست جمهوری، از ارگ با ژنرال بسم‌الله محمدی تماس گرفت و اطلاع داد که رئیس جمهوری در حدود ۱۵ دقیقه پیشتر از آن تماس، سوار بر هلیکوپتری به همراه نزدیکان خود از ارگ خارج شده است. برنامه بازدید از وزارت دفاع، حقه‌ای بود که بخشی از گارد ریاست جمهوری را به ساختمان وزارت دفاع بفرستند و آن‌ها را مشغول کنند، و از سوی دیگر، شیر پیر پنجشیری، یعنی ژنرال بسم‌الله محمدی را که سالیان سال در رکاب احمدشاه مسعود مبارزه کرده و دنیا دیده بود، را نیز با برنامه بازدید مشغول نگاه دارند." (۱)

همین روزنامه از قول "اندیپندنت" می افزاید:

بسم‌الله محمدی می گوید: به محض رسیدن این پیام، از پنجره ساختمان وزارت دفاع سر کشیدم تا داخل ارگ را نگاه کنم، دیدم در خیابان حایل بین وزارت دفاع و ارگ ریاست جمهوری، سیلی از خودروهای افراد مسلح در حال سرازیر شدن به داخل ارگ ریاست جمهوری است."



نخستین گروه مسلح طالبان که دفاتر ارگ جمهوری را اشغال نمودند

هرچند اشرف غنی پس از سپری شدن چند روز، پیامی را از طریق اطلاعات جمعی به نشر رسانیده ادعا نمود که افراد مسلح ناشناس به داخل ارگ جمهوری نفوذ نموده و درصدد دستگیری و قتل وی بودند. اما منابع آگاه و تحلیلگران سیاسی این اظهارات "غنی" را کاذبانه دانسته گفتند که وی درحقیقت در یک تباری قبلی با شبکه حقانی، ارگ را رها نمود تا قدرت سیاسی در اختیار شبکه حقانی قرار گیرد؛ زیرا گروه مربوط به شبکه حقانی، متعلق به قبیله غلجایی جنوب شرق افغانستان بوده و "غنی" با آنها پیوند خونی و زبانی دارد.

### واما پس منظر این ماجرا چه بود؟

برای آنکه پاسخ روشنی به این سؤال داشته باشیم، لزوماً باید متذکر شویم که "دونالد ترامپ" در سال ۲۰۱۷ میلادی به حیث رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا به صحنه آمد و در نتیجه عملکردهای سیاسی-اقتصادی متعصبانه و زورگویانه اش در داخل و خارج آمریکا، شهرت منفی کمایی نمود. سیاست وی در مورد افغانستان این بود که "آمریکا مدت طولانی در یک جنگ بیهوده در افغانستان باقی مانده و باید به این جنگ پایان داده شود و سربازان آمریکایی بخانه هایشان برگردند و..."

البته قبل از آن، یعنی در دوران زعامت حامد کرزی، ایالات متحده آمریکا موافقت نمود تا برای گروه طالبان دفتر رسمی در شیخ نشین قطرگشوده شده از همان آدرس با آنها تماسها و دید و وادیدها صورت گیرد. گروه طالبان برای نخستین مرتبه پس از راندن شان در سال ۲۰۰۱م، بیرق سفید و مشخصه شان را بالای عمارت دفتر رسمی خویش در قطربه اهتزاز درآورده مباحثات نمودند. علاوه بر آنها از همانجا نه تنها با سایر کشورهای (شرقی - غربی) تماسهای دیپلماتیک برقرار نمودند، بلکه برخی از رهبران آنها به سرمایه گذاری و قاچاق مواد مخدر نیز مبادرت ورزیدند.

## مذاکرات پنهانی امریکا و طالبان آغاز میشود

به دنبال همین اقدامات بود که "ترمپ" رئیس جمهور امریکا، یکسال بعد از بقدرت رسیدنش، هیأت سیاسی به ریاست زلمی خلیلزاد را تعیین نمود تا با هیأت گروه طالبان در دوحه مذاکره بعمل آورده زمینه خروج سربازان امریکایی را فراهم نماید. اعضای هیأت امریکایی را علاوه از زلمی خلیلزاد، نماینده های وزارت امور خارجه و آژانس همکاری های بین المللی امریکا نیز تشکیل میداد. از جانب گروه طالبان، چهارده نفر بنام های شیرمحمد عباس ستانکزی، مولوی عبدالرحمن مدنی، عبدالسلام حنفی، شهاب الدین دلاور، ملا عبداللطیف منصور، ملا عبدالمنان عمری، مولوی امیرخان متقی، ملا محمد فاضل مظلوم، ملا خیرالله خیرخواه، مولوی مطیع الحق، ملا محمد انس حقانی، ملا نورالله نوری، مولوی محمد نبی عمری و ملا عبدالحق وثیق برای این مذاکرات معرفی شدند که البته بعداً ملا عبدالحق برادر که مدت هشت سال را در زندان آی.اس. آی پاکستان سپری نموده بود، به حیث رئیس هیأت طالبان تعیین گردید.

نخستین نشست مربوط به مذاکرات میان هیأت امریکایی و گروه طالبان، بتاريخ دوازدهم ماه اکتوبر سال ۲۰۱۸م در شهر دوحه آغاز گردید و تا سال ۲۰۲۱ میلادی در عدم حضور هیأت دولت کابل ادامه یافت.

این مذاکرات که در میان موجی از شک و تردید، خوشبینی و بدبینی، کش و قوس میان جهت های مختلف و بالاخره مخالفت ها و موافقت های آشکار و پنهان، ادامه یافت، در عین حال غیراصولی، توطئه آمیز، یک جانبه و بی سابقه هم بود.

علاوه از آنکه گفت وگوهای دوهیأت درعقب دروازه های بسته ادامه یافت و مردم قربانی شده افغانستان ندانستند که چه سرنوشتی درغیابت شان رقم زده میشود، بلکه حتا "حکومت وحدت ملی" افغانستان که درواقع دستپروده ابرقدرت ایالات متحده امریکا ومورد حمایت "جامعه جهانی" بود، درجریان گذاشته نشد. این درحالی بود که جنگ گروه طالبان درقلمرو افغانستان و در موجودیت همین "حکومت وحدت ملی" ادامه داشت و سربازان همین حکومت دراین جنگ خونین منهمک بودند و همه روزه قربانی می دادند.

دلیل دیگر غیر اصولی بودن این نشست این بود که گروه طالبان از سوی مقام های امریکایی و اروپایی بمثابه گروه تروریستی شناخته شده بود که به این ترتیب، ابرقدرت امریکا نباید با این گروه تروریستی، آنهم به این ساده گی، بالای میز مذاکره می نشست.

همچنان رهبران این گروه، کماکان درلیست سیاه تروریستی قرار داشته و علیه آنها تعزیزات سازمان ملل نافذ بود. این شیوه کارجانب ایالات متحده امریکا نه تنها درساحت سیاسی و دیپلماتیک درجهان بی نمونه بود، بلکه موجبات تبختر، خود محوری و اعتبارسیاسی (جهانی ومنطقه یی) گروه طالبان را نیز فراهم آورد و بهمین اساس بود که گروه مذکور حاضرنشد با رغبت و سهولت رژیم کابل را به رسمیت بشاسد و با نماینده گان آن به مفاهمه و نتیجه ملموس برسد.

بعضی از افغانها، زلمی خلیلزاد امریکایی (افغانی الاصل) و نماینده وزارت امورخارجه امریکا را درمورد این مذاکرات و فیصله های آن نه تنها مقصر میدانند، بلکه او را "خائن" به حق مردم افغانستان خطاب میکنند. با آنهم، نباید فراموش کرد که آقای خلیلزاد نماینده جانب امریکا بوده و اصولاً بایستی بر وفق دستور وهدایت مقام های صلاحیت دارامریکایی عمل مینمود. یا بعبارة دیگر، تصور نمی رود وی درچنین یک قضیه بزرگ وحساس سیاسی- نظامی، خودمختاربوده باشد.

آنچه بعداً روشن گردید، نکات و موضوعات عمده آتی مورد بحث دوهیأت (امریکا و طالبان) در دوحه قرارداداشت:

\*خروج کامل نیروهای خارجی از افغانستان

- \* حذف نام سران طالبان از لیست سیاه سازمان ملل
  - \* رهایی هزاران زندانی این گروه از محابس افغانستان
  - \* لغو قانون اساسی نافذه
  - \* طرد گروه های تروریستی دیگرمانند القاعده و داعش و... از خاک افغانستان.
  - \* و طبعاً برگراندن گروه طالبان به قدرت سیاسی درکابل.
  - \* تطبیق آتش بس در سراسر افغانستان.
- تذکر این نکته نیز خیلی مهم است که جانب امریکا بعد از امضای این موافقتنامه، ابراز داشت که دو ماده مندرج در آن، کاملاً محرم است و از افشای آن معذوراند.

برای اینکه خواننده ی ارجمند بتواند لااقل از قسمتی از متن توافقنامه امضا شده میان هیأت امریکایی به ریاست زلمی خلیلزاد و هیأت گروه طالبان به ریاست ملا عبدالغنی برادر معلومات دقیق تر داشته باشند، اینک، متن مکمل آنرا در اینجا درج میکنیم:

فبروری ۲۰۲۰ مطابق با ۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۱۰ حوت ۱۳۹۸ ۲۹  
هجری شمسی

توافقنامه صلح امریکا و طالبان متشکل از چهار بخش است:

### بخش اول

ایالات متحده متعهد است که تمام نیروهای نظامی امریکا، متحدان و شرکای ائتلافی، به شمول تمام کارمندان غیرنظامی و غیردیپلماتیک، پیمانکاران امنیتی خصوصی، مربیان، مشاوران و پرسنل خدمات حمایتی خود را در عرض ۱۴ ماه پس از اعلام این موافقتنامه خارج کند و اقدامات ذیل را در این زمینه روی دست خواهد گرفت.



الف. ایالات متحده، متحدان آن و ائتلاف اقدامات زیر را در ۱۳۵ روز اول انجام خواهند داد:

(۱) آنها تعداد نیروهای امریکایی در افغانستان را به ۸۶۰۰ [تن] کاهش خواهند داد و به همان تناسب تعداد نیروهای متحدان و نیروهای ائتلاف کاهش داده می‌شود.

(۲) ایالات متحده، متحدان آن و ائتلاف تمام نیروهای خود را از ۵ پایگاه نظامی خارج خواهند کرد.

ب. با توجه به تعهد و عمل امارت اسلامی طالبان - که توسط ایالات متحده به عنوان یک دولت شناخته نمی‌شود و به عنوان طالبان شناخته می‌شود - در بخش دوم این موافقت‌نامه، ایالات متحده، متحدان آن و ائتلاف این اقدامات را اجرا خواهند کرد:

۱- ایالات متحده، متحدان آن و ائتلاف، خروج کلیه نیروهای باقی‌مانده را از افغانستان طی ۹ ماه و نیم باقی‌مانده تکمیل خواهند کرد.  
ایالات متحده، متحدان آن و ائتلاف تمام نیروهای خود را از پایگاه‌های باقی‌مانده خارج خواهند کرد.

ج. ایالات متحده متعهد است که با تمام طرف‌های ذیربط فوراً کار در مورد آزادسازی هرچه زودتر اسیران جنگی و سیاسی را به عنوان یک اقدام اعتمادسازی شروع کند. تا ۵ هزار زندانی امارت اسلامی طالبان - که توسط ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به عنوان طالبان شناخته می‌شود - و تا ۱ هزار زندانی طرف دیگر تا ۱۰ مارچ ۲۰۲۰، روز اول مذاکرات بین‌الافغانی که مطابق است به ۱۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۰ حوت ۱۳۹۸ هجری خورشیدی آزاد خواهند شد. طرف‌های ذیربط هدف دارند که تمام زندانیان باقی‌مانده را طی سه ماه بعدی آزاد کنند. ایالات متحده به تکمیل این هدف متعهد است. امارت اسلامی افغانستان - که توسط ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به عنوان طالبان شناخته می‌شود - متعهد است که زندانیان آزادشده‌اش

به مسئولیت‌های ذکرشده در این موافقت‌نامه متعهد باشند تا تهدیدی از جانب آن‌ها متوجه امنیت ایالات متحده و متحدانش نباشد.

د. با شروع مذاکرات بین‌الافغانی، ایالات متحده بازنگری اداری خود را در مورد تحریم‌های فعلی امریکا و لیست یاداشتها علیه اعضای امارات اسلامی افغانستان - که توسط ایالات متحده به‌عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به‌عنوان طالبان شناخته می‌شود- با هدف برداشتن این تحریم‌ها تا ۲۷ آگست ۲۰۲۰ که مطابق با ۸ محرم ۱۴۴۲ هجری قمری و ۶ سنبله ۱۳۹۹ هجری خورشیدی است، آغاز خواهد کرد.

ه. با شروع مذاکرات بین‌الافغانی، ایالات متحده تعامل دیپلماتیک خود را با سایر اعضای شورای امنیت سازمان ملل و افغانستان برای حذف نام اعضای امارات اسلامی افغانستان - که توسط ایالات متحده به‌عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به‌عنوان طالبان شناخته می‌شود- از لیست تحریم‌ها با هدف انجام آن تا تاریخ ۲۹ می سال ۲۰۲۰ که مطابق است با ۶ شوال ۱۴۴۱ هجری قمری و ۹ جوزا ۱۳۹۹ هجری خورشیدی، شروع خواهد کرد.

و. ایالات متحده و متحدانش از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی افغانستان یا مداخله در امور داخلی این کشور خودداری خواهند کرد.

تضمین‌ها و میکانیزم‌های اجرایی که از استفاده از خاک افغانستان توسط هرگونه گروه یا فرد علیه امنیت ایالات متحده و متحدان آن جلوگیری کند.

تضمین‌ها، میکانیزم‌های اجرایی و اعلام جدول زمانی برای خروج تمام نیروهای خارجی از افغانستان پس از اعلام تضمین‌ها برای خروج کامل نیروهای خارجی و جدول زمانی در حضور شاهدان بین‌المللی، و تضمین و اعلام این که از خاک افغانستان علیه امنیت ایالات متحده و متحدانش استفاده نخواهد شد، در حضور شاهدان بین‌المللی، امارت اسلامی طالبان که توسط ایالات متحده به‌عنوان یک دولت شناخته نمی‌شود و به‌نام طالبان معروف است/شناخته

می‌شود مذاکرات بین‌الافغانی را با طرف‌های افغان در ۱۰ مارچ ۲۰۲۰ مطابق ۱۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۰ حوت ۱۳۹۸ هجری شمسی شروع خواهد کرد.

آتش‌بس دائمی و جامع یک موضوع آجندای گفت‌وگو و مذاکرات بین‌الافغانی خواهد بود. شرکت‌کنندگان مذاکرات بین‌الافغانی در مورد تاریخ و چگونگی آتش‌بس دائمی و فراگیر، از جمله میکانیزم‌های اجرایی بحث خواهند کرد که همراه با تکمیل و توافق در مورد نقشه راه سیاسی آینده افغانستان اعلام خواهد شد.

چهار بخش فوق با هم مرتبط و با هم وابسته هستند و هر یک مطابق جدول زمانی توافق‌شده و شرایط توافق‌شده تطبیق خواهد شد. توافق در مورد دو بخش اول راه را برای دو بخش آخر هموار میکند.

در ذیل متن موافقت‌نامه برای تطبیق دو بخش اول است. هر دو طرف موافق هستند که این دو بخش با هم مرتبط و با هم وابسته می‌باشند. تعهدات امارت اسلامی افغانستان که توسط ایالات متحده به‌عنوان یک دولت شناخته نمی‌شود و به‌عنوان طالبان شناخته می‌شود، در چوکات این موافقت‌نامه در مناطق تحت کنترل‌شان تا زمان تشکیل حکومت اسلامی جدید پس‌ا توافق افغانستان که طبق گفت‌وگو و مذاکرات بین‌الافغانی تعیین می‌شود، اجرا می‌شود.

م

۱- ایالات متحده خواستار به رسمیت شناختن و تأیید این موافقت‌نامه از جانب شورای امنیت سازمان ملل خواهد شد.

۲- ایالات متحده و امارت اسلامی افغانستان - که توسط ایالات متحده به‌عنوان دولت شناخته نمی‌شود و به‌عنوان طالبان شناخته می‌شود - به دنبال روابط مثبت با یکدیگر هستند و انتظار دارند که روابط بین ایالات متحده و حکومت اسلامی جدید پس‌ا توافق که توسط مذاکرات بین‌الافغانی تعیین می‌شود، مثبت باشد.

۳-ایالات متحده به دنبال همکاری اقتصادی با حکومت اسلامی جدید پساتوافق که توسط مذاکرات بین‌الافغانی تعیین می‌شود، برای بازسازی [افغانستان] خواهد بود و در امور داخلی آن دخالت نخواهد کرد.

فبروری ۲۰۲۰ که مطابق است با ۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۹ به تاریخ ۱۰ حوت ۱۳۹۸ هجری خورشیدی در دو نسخه به زبان پشتو، دری و انگلیسی که هر متن اعتبار یکسان دارد، در دوحه‌ی قطر به امضا رسید.<sup>۱۰</sup> خواننده ارجمند از مرور متن و مواد این موافقتنامه بخوبی درک مینماید که هیچ نوع شرط و شروط لازم برای تضمین و تأمین رفاه، مصوونیت و رفع مشکلات عدیده اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مردم افغانستان و همچنان هیچ تذکری در جهت تأمین امنیت جانی و مالی برای منسوبین اردوی کشور پس از خروج نیروهای خارجی، در آن گنجانیده نشده است.

هرچند در بحبوحه نشست‌ها و مذاکرات مخفی هیأت امریکایی با گروه طالبان، راه تماس و مذاکرات مستقیم فی مابین هیأت گروه مذکور و جمهوری اسلامی افغانستان گشوده گشت، اما هیچگاه به نتیجه ملموس و منطقی نیانجامید.

اعضای هیأت مذاکره کننده دولت افغانستان در دوحه اینها بودند: عبدالله عبدالله، نادر نادری، عبدالسلام رحیمی، معصوم ستانکزی، غیرت بهیر، باتور دوستم (پسر جنرال دوستم)، متین بیگ، محمد ناطقی، ضرار احمد مقبل، رسول طالب، عنایت الله بلیغ، خالد نور (پسر عطا محمد نور)، کلیم الله نقی، جنرال ایوب انصاری، عبدالهادی ارغندیوال، حفیظ الله منصور، داکتر امین احمدی، شریفه زرمقی، حبیبه سرابی، شهلا فرید، ذکیه وردک، زینب موحد و فوزیه کوفی.

اسمای اعضای هیأت گروه طالبان این بودند: شیخ عبدالحکیم، شیرمحمد ستانکزی، مولوی شهاب الدین دلاور، نورالله نوری، ملاخیرالله خیرخواه، ملا عبداللطیف منصور، محمد انس حقانی، محمد سهیل شاهین، ملافاضل مظلوم، محمد نبی عمری، دین محمد حنیف، عبدالحق وثیق، امیرخان متقی، مولوی مطیع

الحق خالص، شیخ محمد قاسم راسخ، ملا شیرین آخند، مولوی عبدالکبیر، مولوی فرید الدین، ملا عبدالمنان عمری و محمد نعیم.

برخی از تحلیلگران سیاسی درمورد دو ماده مخفی این توافقنامه اظهار داشتند که گروه طالبان طبق یکی از این مواد، گویا پذیرفته اند که پس از غصب قدرت سیاسی در افغانستان، عین وظیفه پی را در جنگهای نیابتی ایالات متحده آمریکا در منطقه انجام خواهند داد که قبلاً کمپنی "بلک واتر" انجام میداد. یعنی جنگیدن بجای سربازان آمریکایی مربوط به "بلک واتر" برای تأمین منافع سیاسی - نظامی آمریکا در افغانستان و منطقه.

یکی از نتایج نا هنجار و زود هنگام جریان این نشست و مذاکره مخفی میان دو طرف، عبارت بود از شدت عمل گروه طالبان در ارتکاب اقدامات انفجاری در داخل شهرها و نیز، تشدید جنگ گرم و سرد با نیروهای دولتی در ولایات کشور. طالبان با استفاده از دفترشان در قطر، از یکطرف کوشیدند با منابع و شخصیت های رسمی و دیپلماتیک برخی از کشورهای جهان در تماس گردیده خودشان را در صحنه سیاسی و دیپلماتیک بیشتر مطرح سازند و از سوی دیگر، با این احساس که ابر قدرت آمریکا به منظور برگشت شان به قدرت سیاسی افغانستان چراغ سبز نشان داده است، حتا با جرأت خاصی دست به اشغال نظامی بعضی شهرها و ولایات کشور زدند، مانند قندوز، غزنی و غیره.

"عقب نشینی تاکتیکی" اصطلاحی بود که در همان شب و روز در قبال رهاسازی عمدی یا خالی کردن مناطق مختلف کشور برای گروه طالبان، از سوی منابع دولتی نشخوار میشد. این موج عقب نشینی "تاکتیکی"، نه از نظر منطق نظامی قابل قبول بود و نه افکار عامه مردم افغانستان آنرا می پذیرفت. آگاهان سیاسی دلیل عمده این عقب نشینی های مضحک نیروهای دولتی را نه تاکتیکی و منطقی، بلکه در اندرون تعاملات پشت پرده مذاکرات دوحه میدانستند.

اشرف غنی، معاونان و حواریون وی هرگز اصل واقعیت را ابراز نکردند و اما احساس میشد که آنها از جانب حمایت های بیشتر ایالات متحده آمریکا نومید شده اند. بنابراین، در میان ارگ نشینان نوعی تذبذب و دست پاچه گی به وجود آمده بود. چنانکه اشرف غنی چند بار در جریان سخنرانی هایش گفت که " آوازه انداخته اند که گویا من فرار میکنم. من مردانه ایستاده ام و هرگز فرار نمیکنم." و یا گفت: " من امیرامان الله خان نیستم که از کشور فرار نمایم" و . .

اشرف غنی حتی در تقریر مامورین و اتخاذ تصمیم خویش بر جریان مذاکرات با طالبان، دچار شک و ترس و تردد گردیده بود. مثلاً در حالیکه نهادی بنام " شورای عالی صلح" از قبل وجود داشت تا مسوولیت تماسگیری با جناح های مخالف، بخصوص جناح طالبان را به عهده داشته باشد، چیز دیگری به نام " وزارت صلح" را ایجاد نمود و یکی از معتمد ترین افراد خویش بنام "عبدالسلام رحیمی" را در رأس آن قرار داد. و یا در حالیکه داکتر عبدالله شخص دوم دولت در این مذاکرات اشتراک داشت، باز هم " غنی" فرد دیگری از معتمدان خویش بنام "معصوم ستانکزی" را در رأس هیأت مذاکره کننده با طالبان مقرر نمود.

روی همین دلایل و سایر ملاحظات و توطئه های سیاسی بود که چندین مرتبه جریان مذاکرات قطع شد و گفت و شنید هر دو هیأت به تعویق افتاد. همچنان همین لیت و لعل، بهانه جویی ها و تذبذب متقابل بود که رهبران انقره و کرمین از اعضای هیأت های کابل و گروه طالبان دعوت بعمل آوردند و پای میانجیگری را پیش نهادند.

آنچه معلوم و مسلم بود این بود که منظور رهبران دو کشور (روسیه و ترکیه) از این دعوتها و میانجیگریها، هرگز تأمین رفاه ملی، امنیت واقعی و ایجاد یک مکانیزم دولتی واحد و مستحکم سرتاسری در افغانستان نبود، بلکه آنها همانند سایر کشورهای منطقه و جهان، میخواستند از این آب گل آلود سیاسی ماهی مراد خود شان را بدست آورند.



وقتی "جوبایدن" پس از "دونالد ترمپ" به کرسی ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا نشست، بتاريخ چهاردهم ماه اپریل اعلام نمود که نیروهای امریکا و متحدان آن تا یازدهم ماه سپتمبر بصورت کامل از افغانستان خارج خواهند شد. این درحالی بود که تاریخ خروج این نیروها ماه می سال ۲۰۲۱ میلادی تعیین شده بود. این اعلامیه کاخ سفید نیز همانقدر که جانب طالبان را روحیه بیشتر بخشید، دولتمداران کابل، بخصوص اشرف غنی را بی روحیه نمود.

یکی دیگر از اثرات منفی و ناراحت کننده اعلامیه کاخ سفید این بود که جریان بی حالی و بی اعتمادی در درون دولت، مؤسسات داخلی و خارجی، قدرتمندان و سرمایه داران را تسریع نموده باعث گردید که خروج سرمایه از افغانستان بخارج سرعت گیرد. چنانکه درهمین شب و روز، سروصدای زیادی مبنی بر خروج "پنجاه ملیون دالر" بصورت نقد توسط "رولاغنی" همسر رییس جمهوری از طریق میدان هوایی بین المللی کابل براه افتید و گزارش های دیگری نیز مبنی بر انتقال پولهای ملیون دالری توسط افراد مشخص دولتی یکی پی دیگر به نشر رسیدند.

مردم افغانستان که همیشه و درطول تاریخ در میان کشمکشهای سیاسی - نظامی رفت و آمد حکومت ها، زیان پذیر بوده اند، بخصوص زنان و دوشیزه گان کشور از ناحیه سازش امریکا با گروه متحجر طالبان و برگردانیدن آنان به قدرت سیاسی، شدیداً پریشان گردیدند. به همین دلیل عمده، هزاران تن از نسل جوان مملکت در اثر دلهره زیاد، به خارج از مرز های افغانستان فرار نمودند.

در بحبوحه همین دلهره گیها و سردرگمی های سیاسی و اجتماعی، قرار شد یک هیأت دیگری از سوی حکومت اشرف غنی به ریاست داکتر عبداللّه رهسپار دوحه گردیده با هیأت طالبان راجع به استعفای اشرف غنی از کرسی ریاست جمهوری، تشکیل حکومت عبوری یا مؤقت و اشتراک طالبان در ساختار دولت پسا "غنی" صحبت نماید. یا بعبارة دیگر، بر بنیاد ادعای زلمی خلیلزاد نماینده وزارت امور خارجه امریکا در امور مذاکرات دوحه، طوری توافق صورت گرفته بود که تا زمان روشن شدن

نتایج این مذاکره و تعامل جدید، تفنگداران گروه طالبان وارد شهر کابل نشوند. واما، اوضاع کشور به روز پانزدهم ماه آگست سال ۲۰۲۱م یک بار دیگر برهم خورد و مرحله تشنج آمیز سیاسی و اجتماعی به میان آمد.

## آخرین درامه ارگ نشینان کابل

روزنامه "هشت صبح" بتاريخ بیستم ماه عقرب سال ۱۴۰۰ خورشیدی از قول "وحید عمر" یکی از نزدیکان اشرف غنی، چگونگی وضعیت دراماتیک سه روز پایانی زعامت رییس جمهور را چنین نوشت:

"ساعت ۳:۰۰ بعد از ظهر ۱۲ آگست: جوانان زیادی در تالار سلامخانه ارگ ریاست جمهوری جمع شده‌اند. وزارت اطلاعات و فرهنگ برنامه‌ای را برای تجلیل از روز جوانان برگزار می‌کند که قرار است رییس جمهور غنی در آن صحبت کند. قبل از آن در جریان روز، رییس جمهور با چند سرباز خط اول از طریق تلفن صحبت کرده و بعد از آن با علمای شیعه در مورد تامین امنیت برگزاری مراسم عاشورا مجلس داشته است.

رییس جمهور غنی ساعت ۳:۳۰ وارد تالار می‌شود. صداهای زنده‌باد رییس جمهور و زنده‌باد جمهوریت، از میان تالار بالا می‌شود؛ ولی عکس برنامه‌های قبلی، این برنامه سرد است و صداها لرزان و نارسا. از من هم دعوت شده است. من در صف اول کنار وزیر فرهنگ و رییس ارگان‌های محل نشسته‌ام، ولی نگرانم. از هرات، قندهار، هلمند و غزنی خبرهای بد رسیده است. این چهار ولایت استراتژیک سقوط کرده است و روحیه عمومی برای تجلیل از روز جوانان آماده نیست.

اجندای برنامه را می‌بینم؛ قرائت قرآن کریم، سخنرانی داکتر وفایی‌زاده، سرپرست وزارت اطلاعات و فرهنگ، صحبت‌های دو تن از جوانان، اهدای تندیس به رییس جمهور از سوی جوانان و سخنرانی رهنمودی رییس جمهور. داکتر قاسم وفایی‌زاده، سرپرست وزارت اطلاعات و فرهنگ، مجلس را افتتاح می‌کند. در جریان صحبت‌های وفایی‌زاده، آهسته از جا بلند می‌شوم. یکی از همکارانم را که در تالار

حضور دارد، در کرسی‌ام می‌نشانم. خودم از سلام‌خانه بیرون می‌شوم. به جای‌خانه که در پنجاه‌متری قصر سلام‌خانه است، می‌روم.

در آن روز رئیس‌جمهور در مورد جوانان و جوان‌سازی حکومت و این و آن صحبت نمی‌کند. رئیس‌جمهور در ماه‌های اخیر حکومتش از اکثریت جوانان داخل حکومت روگشتانده و به این نظر است که جوانانی را که او فرصت داد و به مناصب کلان حکومت‌داری گماشت، از اعتماد او سوءاستفاده کردند. در این مجلس رئیس‌جمهور بیش‌تر در مورد وضعیت صحبت می‌کند و از ایستاده‌گی خود در مقابل طالبان تا آخرین قطره خون اطمینان می‌دهد. بر ضرورت اتحاد و هم‌بسته‌گی تاکید می‌کند. تلاش می‌کند آوازه‌ها در مورد سقوط احتمالی نظام را رد کند. بیانیه‌اش بیش‌تر احساساتی و عاطفی است و مثل رهبری صحبت می‌کند که می‌داند روزهای اخیر فصل ناتمام خودش نزدیک است. عکس سخنانی‌های قبلی، در میان جوانان شور و هلهله کم‌تر و نگرانی بیش از حد است. برنامه ساعت ۵:۰۰ عصر خاتمه می‌یابد. صحبت رئیس‌جمهور، پوشش چندانی در رسانه‌ها پیدا نمی‌کند.

**ساعت ۶:۰۰ بعدازظهر ۱۲ آگست:** دوباره به دفترم در تعمیر سنگی ارگ بر می‌گردم. تعداد زیادی از همکارانم در دفتر منتظرند. همه جوان‌اند، ولی دغدغه‌شان روز جوانان و صحبت‌های رئیس‌جمهور نیست. همه پریشان‌اند. همه می‌دانند که سقوط نظام ناگزیر است. چند روز پیش امریکایی‌ها، کانادایی‌ها و انگلیس‌ها اعلام کرده‌اند که تعداد زیادی را از افغانستان بیرون می‌کنند. تمام قراین نشان می‌دهند که چیزی غیرمترقبه واقع‌شدنی است. تلاش می‌کنم که از نگرانی‌های‌شان بکاهم؛ ولی خودم هم دلیلی برای نگران نبودن ندارم. دو ساعت با همکارانم صحبت می‌کنم و وعده می‌دهم که از هر راه ممکن کمک‌شان خواهم کرد. ساعت ۸:۰۰ شب به خانه می‌روم.

**ساعت ۹:۰۰ شب ۱۲ آگست:** ساعت ۹:۰۰ شب در خانه هستم. تقسیم‌اوقات رئیس‌جمهور را می‌بینم. قرار بود رئیس‌جمهور ساعت ۸:۰۰ شب با کسی از طریق تلفن صحبت کند. در تقسیم‌اوقات نوشته نیست با کی؛ فقط نوشته‌اند مکالمه تلفنی. تلاش دارم بدانم که رئیس‌جمهور با کی صحبت کرد. به رئیس‌دفتر رئیس‌جمهور پیام می‌گذارم. می‌پرسم رئیس‌جمهور با کی صحبت کرد و چه گفت. می‌گوید

رئیس جمهور با وزیران دفاع و خارجه امریکا صحبت کرد. می‌خواهم برایم جزییات بدهد. متین بیگ می‌گوید او در صحبت حضور نداشت و آن‌ها با رئیس جمهور تنها صحبت کرده‌اند. در شبکه‌های اجتماعی شایعاتی پخش می‌شود که گویا وزیران خارجه و دفاع امریکا خواهان استعفای رئیس جمهور شده‌اند. وزیر خارجه در جریان نیست. مشاور امنیت ملی به پیامم پاسخ نمی‌دهد. به رئیس جمهور دسترسی ندارم. به دست‌یار رئیس جمهور پیام می‌نویسم. او در خانه است و ظاهراً از جزییات صحبت تلفنی آگاهی ندارد. می‌گوید رئیس جمهور تنها بوده و کسی دیگر آگاهی ندارد. حکومت امریکا بعداً یک خبر عمومی از صحبت تلفنی را همان شب نشر می‌کند. از جانب ما چیزی نشر نمی‌شود. کسی نمی‌داند که آن‌ها واقعاً به رئیس جمهور چه گفته‌اند و رئیس جمهور چه گفته است. از این مکالمه در آرشیف حکومت چیزی به جا نمی‌ماند.

شب‌های سخت است. شب‌های بیدارخواهی است. کسی نمی‌تواند بخوابد. آوازه‌های عجیبی در شهر شنیده می‌شود. هیچ‌کسی بر کسی اعتماد ندارد. فضای داخل و بیرون حکومت دلگیر و اختناق‌آمیز است. هر کسی، دیگری را مسوول وضعیت پیش‌آمده می‌داند. زنگ سقوط به صدا درآمده است. همه می‌دانند که عمر حکومت کوتاه است. تمام شب پیام‌های واتس‌آپ تبادل می‌شود. کسانی از من جویای احوال وضعیت می‌شوند و من از دیگران.

چرخ‌بال‌ها تمام شب در فضای کابل شر و شور می‌کنند. یک تعداد ما می‌دانیم که این طیاره‌ها و چرخ‌بال‌ها نیروهای امریکایی و بریتانیایی را در میدان هوایی کابل پیاده می‌کنند. رئیس جمهور بایدن اعلام کرده که سه‌هزار عسکر تازه‌نفس به کابل می‌فرستد تا در میدان هوایی مستقر شوند و کارمندان سفارت، نیروهای باقی‌مانده و همکاران افغان‌شان را از افغانستان بیرون کنند. انگلیس‌ها و کانادایی‌ها هم همین اعلام را کرده‌اند. بسیاری در دولت و بیرون از دولت به اصطلاح «همکاران افغان نیروهای بین‌المللی» دل بسته‌اند و فکر می‌کنند شامل فهرست خواهند بود.

قندهار، هلمند، غزنی و هرات امروز سقوط کرد. در هرات اسماعیل‌خان و رحمان رحمان، معین ارشد امنیتی وزارت داخله، صبور قانع، والی هرات و حسیب صدیقی، رئیس امنیت هرات، به دست طالبان اسیر شده‌اند. از شهرهای بزرگ تنها مزار

شریف، جلال آباد و کابل در تسلط حکومت است. جلال آباد آرام است و در آنجا هیچ تحرکی نیست. در مزار شریف جنگ به حومه شهر رسیده و جنگ شدید در میدان شهر در دروازه شهر کابل جریان دارد. حلقه محاصره کابل تنگ تر شده می رود.

### جمعه، ۱۳ آگست

ساعت ۱۰:۰۰ صبح جمعه، ۱۳ آگست: روز جمعه است و در خانه هستم. دست یار رییس جمهور برایم پیام می گذارد که برنامه دیدار رییس جمهور از کمپ بی جا شده گان داخلی در شهر نو که برای ۱۰:۳۰ صبح برنامه ریزی شده بود، به تاخیر افتاده است. به هر حال من پلان نداشتم در برنامه اشتراک کنم. می گوید وضعیت رو به وخامت است و رییس جمهور هدایت داده تا ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر مجلس عاجل امنیتی دایر شود. من معمولاً در مجالس امنیتی اشتراک می کنم، این بار منتظر می مانم تا دعوت مجلس برایم برسد. کسی مرا دعوت نمی کند. با دارالانشای شورای امنیت تماس می گیرم. منشی شورای امنیت، مهدی طه نام دارد. برایم می گوید که مشاور امنیت ملی هدایت داده تا به جز معاونان رییس جمهور و وزیران بخش امنیتی، کسی دیگر دعوت نشود. به مشاور امنیت ملی پیام می نویسم و برایش می گویم که می خواهم در مجلس اشتراک کنم، نامم در فهرست اعضای مجلس شامل می شود. قرار است ساعت ۲:۳۰ در آخرین مجلس امنیتی اشتراک کنم.

در یک ماه گذشته تقریباً هر روز مجلس امنیتی دایر می شود. این مجالس چند بار در مرکز سوق و اداره وزارت دفاع دایر شد. پیش از آن مجالس امنیتی تحت نظر مشاور امنیت ملی در دفتر شورای امنیت دایر می شد. معاون اول ریاست جمهوری مجالس امنیتی خودش را داشت که در دفتر خود برگزار می کرد. بعد از آمدن بسم الله خان به وزارت دفاع، رقابت بر سر رهبری دستگاه امنیتی در سه جای جریان دارد؛ دفتر معاون اول، دفتر شورای امنیت و وزارت دفاع. به خاطر مهار کردن این رقابت ها، از سه هفته به این سو مجالس در تعمیر الحاقیه سلام خانه ارگ تحت نظر شخص رییس جمهور دایر می شود و همه در آن اشتراک می کنند.

ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر جمعه، ۱۳ آگست: مجلس امنیتی ویژه در تعمیر الحاقیه قصر سلام خانه دایر می شود. عکس سایر مجالس امنیتی، در این مجلس داکتر عبدالله، رییس شورای عالی مصالحه و حنیف اتمر، وزیر خارجه، هم حضور دارند.



امرالله صالح، معاون اول، سرور دانش، معاون دوم، جنرال بسم الله خان، وزیر دفاع، داکتر محب، مشاور امنیت ملی، جنرال میرزکوال، وزیر داخله، ضیا سراج، رئیس عمومی امنیت ملی، داکتر فضلی رئیس اداره امور و متین بیگ، رئیس دفتر رئیس جمهور هم در این مجلس حضور دارند. برای معاونان در سمت راست رئیس جمهور و برای داکتر عبدالله در سمت چپ رئیس جمهور کرسی گذاشته شده است. جنجال بر سر این که نفر دوم مملکت بعد از رئیس جمهور کی است، همیشه موجود بوده است. به همین دلیل در اکثر مجالسی که داکتر عبدالله اشتراک می کند، معاون اول غیرحاضر است؛ ولی حال کار از جنجال های تشریفاتی گذشته و کسی اعتراضی بر سمت راست و چپ ندارد.

فضای مجلس سرد است. در شروع مجلس رئیس جمهور می گوید که این لحظه تصمیم است. از تمام اشتراک کننده گان می خواهد که اگر تصمیم ندارند ایستاده گی کنند، می توانند همین جا اعلام کنند. همه در جاهای خود میخ کوب هستند، کسی چیزی نمی گوید.

رئیس جمهور صحبت های انقلابی خود را ادامه می دهد. از ایستاده گی تا آخرین قطره خون، از رسانیدن کمک به جبهات مزار شریف و میدان شهر و از تلاش برای بسیج مردم، سخن می گوید. صحبت ابتدایی رئیس جمهور تقریباً ۱۰ دقیقه دوام می کند. پیامش پیام مقاومت و ایستاده گی است.

معاون اول هم همان سخنان را تکرار می کند. از ایستاده گی رئیس جمهور تمجید می کند و مثل همیشه دیالوگ توصیفی میان رئیس جمهور و امرالله صالح تکرار می شود (روابط رئیس جمهور و معاون اول همیشه خیلی نزدیک است. در دو سال اخیر معمول است که یک قسمت زیاد مجالس کابینه و شورای امنیت وقف دیالوگ های دور و دراز توصیفی میان رئیس جمهور و معاون اولش می شود. معاون دوم در این مجالس کمتر صحبت می کند). امرالله صالح از رئیس جمهور می پرسد که آیا طرح تصویری امنیتی کابل را که یک روز پیش برایش سپرده بود، خوانده است؟ رئیس جمهور مثل همیشه از کارش برای تامین امنیت کابل، از مثر بودن مجالس ۶:۳۰ و باقی کارهای او تمجید می کند و می گوید سندش را خوانده و موافق است.



داکتر عبدالله پس از این که ریاست اجراییه از میان رفته و او لقب رییس شورای عالی مصالحه ملی را گرفته، اولین بار است که در مجلس امنیتی اشتراک می کند. صبح آن روز تازه از قطر برگشته و ظاهراً صحبت هایش با طالبان خوب نبوده است. می گوید طالبان آماده گفت وگو در مورد مشارکت نیستند و قطعاً می خواهند به زور مسلط شوند. اشتراک رییس شورای عالی مصالحه در مجلس امنیتی، برداشتی را ایجاد می کند که دیگر از صلح و مذاکره دست شسته باشد.

مشاور امنیت ملی در این مجلس حرف نمی زند؛ فقط در شروع مجلس اجندا را می خواند و در بحث های بعدی سهم نمی گیرد. وزیر دفاع افسرده است و کم تر در مورد ایستاده گی حرف می زند. وقتی معاون اول صحبت می کند، وزیر دفاع ناباورانه به او می نگرد. بیش تر تلاش می کند بگوید که طالبان در جاهایی که تسلط دارند، برخورد بدی با مردم نکرده اند. از سخنان وزیر دفاع معلوم می شود که او دیگر باور ندارد مقاومتی نتیجه بدهد. امرالله صالح این سخنان بسم الله خان را سفید نمایی طالبان تلقی می کند و می گوید ذهنیت مغلوبه ای که در رهبری نیروهای امنیتی به وجود آمده است، باعث شکست می شود. چند جمله میان معاون اول و وزیر دفاع تبادل می شود. رییس جمهور مداخله می کند. فضای مجلس سرد می شود.

وزیر داخله و رییس امنیت گزارش های شان را ارایه می کنند. گزارش رییس امنیت هشداردهنده است؛ ولی وزیر داخله می گوید وضعیت کابل قابل نگرانی نیست، کمر بند میدان شهر مستحکم است و نمی شکند. می گوید نیروهای کمکی را به میدان شهر فرستاده است. ضیا سراج، رییس امنیت ملی، در پهلویم است. روی کاغذ سفید برایش می نویسم: آیا واقعاً کمر بند میدان شهر محکم است؟ کاغذ را می خواند. می نویسد: «دروغ می گوید».

در اخیر مجلس من نوبت می گیرم. می گویم سخنان رییس جمهور در شروع مجلس ثبت نشده است. پیشنهاد می کنم که بعد از مجلس، رییس جمهور این سخنان را تکرار کند تا ثبت و نشر کنیم. اعضای مجلس موافقت می کنند. مجلس ساعت ۵:۰۰ بعد از ظهر با پیام ایستاده گی و مقاومت در مقابل تمامیت خواهی طالبان، خاتمه می یابد. به دفتر برمی گردم تا پیام ثبتي رییس جمهور را آماده کنم.

دفتر مشاور امنیت ملی تصمیم می‌گیرد که خبر آن مجلس نشر نشود. از آخرین مجلس امنیتی جمهوری اسلامی افغانستان گزارش رسمی نشر نمی‌شود. امرالله صالح یک ساعت بعد از مجلس، قسمتی از جزییات مجلس را در صفحات توئیتر و فیس‌بوک خود نشر می‌کند.

۶:۰۰ بعد از ظهر جمعه، ۱۳ آگست: پیام رییس جمهور را در یک صفحه آماده می‌کنم. پیام کوتاه ولی قاطع و جنگی است. رییس جمهور در این پیام قاطع صحبت می‌کند و وعده می‌سپارد که تا آخرین لحظه از مردم دفاع کند. از مردم می‌خواهد تا آماده شوند و از کابل دفاع کنند. روحیه مجلس امنیتی همین‌گونه بود (عکس شایعه‌ای که از سوی مسوولان یکی از رسانه‌ها پخش شد که گویا پیامی که من نوشته بودم، متن استعفای رییس جمهور بود. آن پیام استعفای رییس جمهور نبود؛ پیام ایستاده‌گی و مقاومت و فراخوان عمومی برای دفاع از کابل و مناطقی بود که هنوز تحت تسلط حکومت بودند).

پیام آماده ثبت است. به دفتر رییس جمهور تلفون می‌کنم. دست‌یار رییس جمهور می‌گوید رییس جمهور نمی‌خواهد پیام در ارگ ثبت شود؛ می‌خواهد پیام را در تپهٔ بالاحصار ثبت کند. برایش می‌گویم که بالاحصار جای مناسبی است، اهمیت تاریخی دارد؛ ولی بهتر است معاونان رییس جمهور، وزیر دفاع، وزیر داخله و رییس امنیت ملی هم دعوت شوند و در وقت ثبت پیام در کنار رییس جمهور بایستند؛ وحدت نظر باید نشان داده شود.

ساعت ۶:۳۰ برایم زنگ می‌زنند که رییس جمهور در میدان چرخ‌بال‌ها در قصر دلگشا آماده رفتن به بالاحصار است. به عجله خود را به آن‌جا می‌رسانم. به چرخ‌بال بالا می‌شوم. فقط رییس جمهور و وزیر دفاع در چرخ‌بال هستند. از سهراب می‌پرسم که چرا دیگران نیستند. نمی‌داند. شاید وقت کم بود و آن‌ها نتوانستند برسند.

چرخ‌بال‌ها پرواز می‌کنند. رییس جمهور، وزیر دفاع و من در چرخ‌بال هستیم. پیامی را که نوشته‌ام، به رییس جمهور می‌دهم. رییس جمهور نظری ندارد. پیام را به وزیر دفاع می‌سپارم تا بخواند. او هم نظری ندارد.

وقتی نزدیک بالاحصار می‌رسیم، وزیر دفاع برایم می‌گوید که در زمان دولت مجاهدین یک سال در بالاحصار در مقابل طالبان جنگید و طالبان نتوانستند از میدان‌شهر به کابل داخل شوند. برایش می‌گویم این امتحان دوم است تا همین کار تکرار شود. وزیر دفاع عاجزانه به سویم می‌بیند. آهسته برایم می‌گوید: «امدفعه سخت اس.»

چرخ‌بال‌ها در دامنه کوه بالاحصار فرود می‌آیند، ولی قبل از نشست دوباره به هوا بلند می‌شوند. کسی نمی‌داند چه گپ است. ممکن مشکل امنیتی باشد. شاید مشکل تخنیکی باشد. چرخ‌بال‌ها ۱۰ دقیقه در فضای غرب کابل دور می‌زنند. بعد از ۱۰ دقیقه، دوباره در دامنه بالاحصار فرود می‌آیند.

به آخرین نقطه بالاحصار می‌رویم. همکارانم از بخش مطبوعات ریاست جمهوری از قبل آن‌جا رسیده‌اند و آماده ثبت پیام هستند. رئیس جمهور و وزیر دفاع هر دو در یک فریم ایستاد می‌شوند. رئیس جمهور یک بار پیام را می‌خواند و جلو کمره از حفظ صحبت می‌کند. پیام کوتاه ولی سخت و متشدد است. پیام چهار دقیقه‌ای ثبت می‌شود. بعد از ثبت پیام، برای چند دقیقه بر فراز تپه بالاحصار قدم می‌زنیم. بسم‌الله خان از جنگ‌های کابل به رئیس جمهور قصه می‌کند. ۱۰ دقیقه بعد دوباره به سوی موترها می‌رویم تا به چرخ‌بال‌ها برسیم. رئیس جمهور و وزیر دفاع در یک موتر سوار می‌شوند. رئیس جمهور ناگهان دروازه را باز می‌کند و به پشتو به من می‌گوید: «عمر صاحب، قبل از نشر پیام با سراج صاحب (رئیس عمومی امنیت) مشوره کن.» چرا؟ نمی‌دانم. ولی باید قبل از نشر پیام با رئیس عمومی امنیت ملی مشورت کنم.

۷:۳۰ شام جمعه، ۱۳ آگست: دوباره به دفتر می‌رسم. به همکارانم می‌گویم که ویدیوی پیام رئیس جمهور را برای نشر آماده کنند. به ضیا سراج تلفن می‌کنم، پاسخ نمی‌دهد. لحظاتی بعد ضیا سراج برایم تلفون می‌کند و می‌گوید پیام رئیس جمهور را برای چند ساعت نشر نکنم. می‌پرسم چرا؟ می‌گوید طالبان توافق کرده‌اند که اسماعیل‌خان، والی هرات، معین امنیتی و رئیس امنیت هرات را رها کنند و اجازه برگشت به کابل بدهند. می‌گویم قرار است برای آن‌ها از کابل طیاره فرستاده شود تا به کابل انتقال‌شان بدهد؛ نشر پیام جنگی رئیس جمهور می‌تواند رهایی آن‌ها را با خطر مواجه کند. وعده می‌سپارد که به مجرد پرواز طیاره از هرات به سمت کابل، برایم

احوال بدهد تا پیام را نشر کنم. تا ۲:۰۰ صبح روز شنبه منتظر می‌مانم، ولی از ضیا سراج و پرواز طیاره خبری نمی‌رسد.

ساعت ۲:۰۰ صبح معاون دفتر شورای امنیت برایم پیام می‌دهد که طیاره از هرات با ۸۵ سرنشین پرواز کرد، ولی اسماعیل‌خان در طیاره نیست؛ ظاهراً اسماعیل‌خان از دروازه میدان هوایی هرات دوباره به خانه‌اش برگشته است. کسی را نمی‌یابم تا در مورد نشر پیام مشورت کنم. نشر پیام معطل می‌شود.

شبى سخت است. مزار شریف هم سقوط کرده است. چند ساعت پیش تصمیم گرفته شد که از مزار شریف باید قاطعانه دفاع شود. در ظرف چند ساعت مزار چرا سقوط کرد؟ چند روز پیش رییس جمهور به مزار سفر کرده بود و فرماندهی جنگ در مزار را به یک شورای مرکب از نظامیان دولتی و رهبران سیاسی سپرده بود. عطامحمد نور و مارشال دوستم گفته بودند که تا آخرین قطره خون از مزار دفاع می‌کنند. آن‌ها در اولین جلسه، عطامحمد نور را به‌عنوان فرمانده عمومی جنگ در مزار تعیین کرده بودند. ناوقت شب ناگهان خبر شکست مزار شریف با عکس‌های قطارهای عامل مارشال دوستم و عطامحمد نور و همراهان‌شان از پل حیرتان نشر می‌شود. یک خبرنگار مزاری ویدیوهای سقوط مزار را که از برنده‌خانه خود ثبت می‌کند، مستقیم در فیس‌بوک نشر می‌کند. مارشال دوستم و استاد عطا به ترمذ رفته اند و مزار شریف سقوط کرده است.

بعد از سقوط مزار، تنها امید جلال‌آباد است. جلال‌آباد کماکان آرام است. نیروهای دولتی و رهبران نظامی در کابل غافل هستند. چرا تحرکی در ننگرهار نیست؟ در میدان‌شهر جنگ شدید جریان دارد و ظاهراً نیروهای امریکایی خط اول را بمباردمان کرده‌اند. در خط کابل تا هنوز شکستی نیامده است. آن شب تا ساعت ۴:۰۰ صبح بیدار می‌مانم. کیست که بخوابد!

شنبه، ۱۴ آگست ۲۰۲۱

۹:۳۰ صبح شنبه، ۱۴ آگست (۲۹ ساعت قبل از سقوط): مجلس صبحانه ارگ با رییس جمهور در صحن حرم‌سرا دایر می‌شود. مجالس صبحانه در آخرین ماه شامل تقسیم‌اوقات رییس جمهور شده است. من معمولاً در مجالس صبحانه برای

۱۵ دقیقه حضور می‌یابم و گزارش وضعیت را در رسانه‌های جمعی و اجتماعی ارایه می‌کنم و بعد مجلس را ترک می‌کنم. امروز قبل از ما سلام رحیمی با رییس جمهور مجلس داشته است. به تعقیب آن رییس جمهور با داکتر محب مشاور امنیت ملی و داکتر فضلی رییس اداره امور، دیدار کرده است. سخنان اصلی آن‌جا گفته شده است. مجلس ما بیش‌تر تشریفاتی است.

مجلس ۱۵ دقیقه دوام می‌کند و حرف زیادی در آن گفته نمی‌شود. برنامه آن روز رییس جمهور مختصر است. سه فعالیت شامل اجندای کاری رییس جمهور برای آن روز است. اول پیامی که دیروز در بالاحصار ثبت شده بود، نشر نشود. رییس جمهور باید ساعت ۱۰:۳۰ آن روز پیام دیگری ثبت کند. از شام دیروز تا امروز چرا موقف تغییر کرد؟ نمی‌دانم. بعد از آن رییس جمهور تصمیم دارد در مورد رسیده‌گی به بی‌جا شده‌گان داخلی که از ولایات شمال شرق به کابل آمده‌اند، مجلس دایر کند. بعد از چاشت قرار است با رهبران سیاسی و جهادی مجلس داشته باشد (رییس جمهور شب گذشته با وزیر خارجه امریکا صحبت کرده بود. در این مجلس به صحبت‌های خود با وزیر خارجه امریکا اشاره اجمالی داشت و شاید در متن همان صحبت گفت: «دو الی سه هفته وقت داریم تا راه‌حل معقولی پیدا شود.» چون این صحبت دقیق به یادم نیست و یادداشت‌هایم در کابل است، در قسمت جزئیات این بخش مجلس در نوشته بعدی مفصل‌تر می‌نویسم.)

ساعت ۱۰:۳۰ صبح شنبه، ۱۴ آگست: با همکارانم به قصر گل‌خانه می‌رویم تا پیام نور رییس جمهور را ثبت کنیم. از طریق رادیو. تلویزیون ملی و صفحات فیس‌بوک ارگ اعلام می‌کنیم که رییس جمهور پیامی مهم برای مردم افغانستان دارد. پیام ثبت می‌شود، ولی اصلاً حرف مهمی برای گفتن ندارد. پیام خنثا و بی‌محتوا است، کشش و جاذبه ندارد. پوششی در رسانه‌ها پیدا نمی‌کند. پیامی که دیروز شام در بالاحصار ثبت شده بود، پیام بهتری بود؛ ولی اجازه نشرش را نیافتیم. پیام دیروز، پیام مقاومت و ایستاده‌گی بود. در پیام امروز حرفی از مقاومت و ایستاده‌گی نیست. پیام امروز از مشورت در مورد «راه‌حل معقول سیاسی» حرف می‌زند. دیشب چه واقع شد و چرا «مقاومت و ایستاده‌گی» به «دریافت راه‌حل معقول سیاسی» تبدیل شد؟ این را نمی‌دانم. در همین روز عکس‌های رییس جمهور و وزیر دفاع را شام دیروز که در تپه



بالاحصار گرفته شده، بی هدف و بدون پیام اصلی با شرح «دیدار رییس جمهور و وزیر دفاع از بالاحصار کابل» نشر می کنیم.

در مجلسی که بعد از آن رییس جمهور در مورد رسیده گی با بی جا شده گان داخلی دارد، اشتراک نمی کنم. این مجلس بی وقت، بی مورد و بی سرانجام است.

**ساعت ۲:۳۰ شنبه، ۱۴ آگست:** رهبران سیاسی و جهادی با رییس جمهور وقت ملاقات خواسته اند. مجلس برای ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر تنظیم شده است. از من دعوت نشده است، ولی اعتنایی نمی کنم و به سوی قصر چهارچنار می روم. در چهارچنار به جز اکرم خیلواک، مشاور سیاسی رییس جمهور، کسی دیگر حضور ندارد. داکتر خیلواک هم مشاور رییس جمهور است و هم معاون شورای عالی مصالحه و معمولاً تنظیم این مجالس مسوولیت او است. از او می پرسم که چرا رهبران سیاسی و جهادی نیامده اند. می گوید آن ها در قصر سپیدار مجلس دارند و در ختم مجلس همه باهم این جا می آیند.

رهبران سیاسی و جهادی ساعت ۳:۳۰ با یک ساعت تاخیر به ارگ می رسند. مجلس آغاز می شود. معاونان رییس جمهور در مجلس حضور ندارند. رییس جمهور کرزی، داکتر عبدالله عبدالله، فضل الهادی مسلمیار رییس مشرانو جرگه، محمدیونس قانونی، محمدکریم خلیلی، محمد محقق، باتور دوستم، حنیف اتمر وزیر خارجه، حمدالله محب مشاور امنیت ملی، متین بیک رییس دفتر رییس جمهور، فضل فضلی رییس اداره امور، اکرم خیلواک مشاور رییس جمهور و سلام رحیمی عضو هیات مذاکره کننده در مجلس حضور دارند. میررحمان رحمانی رییس ولسی جرگه دیرتر به مجلس می رسد. برای استاد سیاف کرسی گذاشته شده است، ولی وی حضور ندارد. قبل از شروع مجلس رییس جمهور کرزی (؟) رییس اداره امور را فرا می خواند و چیزی به گوشش می گوید. داکتر فضلی از کمره داران می خواهد تا مجلس را ترک کنند. من به عکاس می گویم که بماند و تصاویر مجلس را برای آرشیف بگیرد؛ این مجلس مهم است و تصاویر آن باید ثبت تاریخ شود.

فضای مجلس پرتنش است. چهره ها عبوس و پریشان است. همه آرام اند و کسی نمی خندد. ظاهراً رهبران سیاسی به ارگ آمده اند و پیامی مهم دارند. طبق معمول قرآن کریم قرائت می شود و بعد رییس جمهور مجلس را آغاز می کند. خلاف معمول، رییس



جمهور گفتنی زیادی ندارد. مایک را روشن می کند و به داکتر عبدالله می گوید که آماده است از آن ها بشنود. داکتر عبدالله از رییس جمهور کرزی (؟) می خواهد تا پیام را برساند.

رییس جمهور کرزی (؟) صحبت های عاطفی دارد. می گوید از احتمال جنگ و خونریزی در کابل نگران است. با کنایه به دیگران می گوید که او به دلیلی، بیشتر نگران است که تمام خانواده اش در کابل است. می گوید جرمن ها می خواستند پسرش میرویس را با بورس پنج ساله به آلمان ببرند، ولی او موافقت نکرده است. می گوید او نمی خواهد فرزندانش در خارج باشند و از درد فرزندان مردم آگاه نباشند. بعد به اصل مطلب می رسد. به رییس جمهور می گوید که وقت تصمیم و قربانی است و باید از خونریزی و ویرانی در کابل جلوگیری شود. رییس جمهور کرزی در لفافه صحبت می کند، ولی همه می دانند که هدفش چه است.

به تعقیبش داکتر عبدالله، محمد کریم خلیلی، محمد محقق، یونس قانونی و شاید کسی دیگر صحبت می کنند. پیام ها تقریباً مشابه است؛ از خونریزی و ویرانی در کابل باید جلوگیری شود. خلاف مجلس دیروز امنیتی، هیچ کسی در این مجلس از مقاومت و دفاع صحبت نمی کند؛ همه از جلوگیری از خونریزی بیشتر و ویرانی کابل صحبت می کنند. در مجالس قبلی با رهبران سیاسی عده پی از این رهبران از توانایی های خود برای دفاع از نقاط مختلف افغانستان صحبت می کردند و از دولت اسلحه و مهمات و امکانات می خواستند. ولی این بار هیچ کسی از مقاومت و خیزش و مفرزه امنیتی چیزی نمی گوید.

دیروز همه از مقاومت و ایستاده گی حرف می زدند، اما امروز یک باره همه می خواهند که از خونریزی در کابل جلوگیری شود. واقعاً در ۲۴ ساعت گذشته چه واقع شده است؟ نمی دانم. ظاهراً رییس جمهور پیام رهبران سیاسی و جهادی را درک می کند. در جمع بندی مجلس او هم از مقاومت و ایستاده گی حرف نمی زند؛ می گوید که با پیشنهاد های شان موافق است. وظیفه می سپارد که هیاتی باصلاحیت را تعیین کنند تا فردا به قطر برود و تصمیم نهایی را با طالبان بگیرند. این را گفته و به عجله و بدون

خدا حافظی از مجلس خارج می‌شود. آخرین مجلس رهبران سیاسی افغانستان تنها نیم ساعت دوام می‌کند.

قبل از ختم مجلس یونس قانونی می‌گوید که او و یک جمع دیگر از رهبران سیاسی مقاومت، به اسلام‌آباد دعوت شده‌اند و قرار است فردا به آنجا بروند. از رییس جمهور اجازه می‌طلبند. رییس جمهور برآشفته می‌شود و می‌گوید این وقت رفتن به پاکستان نیست؛ رفتن رهبران سیاسی به پاکستان در این مقطع پیام خوبی نخواهد داشت. قانونی چیزی نمی‌گوید.

بعد از ختم مجلس در بیرون تالار با یونس قانونی روبه‌رو می‌شوم. از این که رییس جمهور با رفتن آن‌ها به اسلام‌آباد موافقت نکرده است، برآشفته است. سخنان سختی به آدرس رییس جمهور می‌گوید. از من می‌خواهد به رییس جمهور بگویم که از روی احترام چیزی نگفته و الا نیازی به اجازه کسی برای رفتن به اسلام‌آباد ندارد. سخنانش را می‌شنوم، ولی چیزی نمی‌گویم. قرار نیست من میان قانونی و رییس جمهور قاصد باشم.

آن طرف‌تر در میدان پیش روی قصر چهارچنار داکتر عبدالله، کریم خلیلی، حنیف اتمر، متین بیک و اکرم خپلواک صحبت می‌کنند. به جمع نزدیک می‌شوم تا بشنوم چه می‌گویند. وزیر خارجه در وسط ایستاده است و صحبت می‌کند و دیگران به دقت می‌شنوند. وزیر خارجه از این که پیامی که قرار بود به رییس جمهور برسد در لفافه گفته شد و واضح نبود، ناراحت است. می‌گوید رییس جمهور خواست رهبران سیاسی را درست و واضح نفهمیده است. داکتر عبدالله موافق است. شاید رییس جمهور ندانست که آن‌ها می‌خواهند او کنار برود و قدرت به گونه عاجل انتقال پیدا کند. وزیر خارجه پیشنهاد می‌کند که او و داکتر عبدالله پیش رییس جمهور بروند و این پیام را واضح‌تر برایش بگویند تا او در ابهام نباشد. داکتر خپلواک را می‌فرستند تا از رییس جمهور وقت بگیرد. داکتر خپلواک به حرم‌سرا می‌رود تا از رییس جمهور وقت بگیرد. ظاهراً رییس جمهور داکتر عبدالله و حنیف اتمر را نمی‌پذیرد؛ او در عقب تعمیر حرم‌سرا با داکتر محب و داکتر فضل‌ی مصروف است.

برداشت من از پیام رهبران سیاسی در آن مجلس واضح است: رئیس جمهور باید کنار برود. ادامه کار او دیگر برای هیچ کسی، به شمول وزیر خارجه خودش، قابل قبول نیست. محاسبه سیاسیون داخل و بیرون از نظام این است که اگر داکتر غنی از صحنه برآید، طالبان با دیگران کنار خواهند آمد و حکومت مشارکتی خواهند ساخت. طالبان در این مورد قبلاً پیام‌هایی به رهبران سیاسی داده بودند (سوالی که در ذهن من است، این است که حال که طالبان بدون جنگ و مقاومت جدی به دروازه‌های کابل رسیده‌اند و می‌دانند که در کابل هم مقاومت جدی علیه‌شان نخواهد شد، به چگونه معامله‌ای آماده خواهند بود؟ آیا طالبان علاقه دارند قدرتی را که از راه زور و به‌گونه مطلق می‌توانند به دست بیاورند، با کسی تقسیم کنند؟ چرا باید این کار را بکنند؟ این نکته قابل بحث است.)

۶:۳۰ شنبه، ۱۴ آگست: برنامه بعدی رئیس جمهور دیدار با سفیر امریکا و رهبری نظامی نیروهای بین‌المللی است که باید ساعت ۵:۴۵ دایر شود. این مجلس صبح در تقسیم‌اوقات نبود و به‌گونه عاجل شامل تقسیم‌اوقات شده است. در این مجلس دعوت نیستم. در دفتر کارم هستم. ساعت ۶:۳۰ از دفتر رئیس جمهور برایم تلفون می‌کنند و می‌گویند خبری را باید نشر کنیم. رئیس جمهور با سفیر امریکا و فرمانده نیروهای امریکایی در حضور، مشاور امنیت ملی، رئیس اداره امور، رئیس دفتر و هیبت‌الله علی‌زی، لوی درستیز، دیدار کرده است و همکاران بین‌المللی از تداوم همکاری و پیکار مشترک علیه طالبان اطمینان داده‌اند. به همکارانم هدایت می‌دهم تا خبر را عاجل نشر کنند. ساعتی بعد باز برایم تلفن می‌کنند. خبری دیگر را باید نشر کنیم. در مجلس فیصله شده است تا جنرال سمیع سادات که بعد از سقوط لشکرگاه به کابل برگشته است، به‌عنوان فرمانده عمومی نیروهای امنیتی در کابل تعیین شده و تمام نیروهای امنیتی در کابل به وی گزارش‌ده شده‌اند. باز چه واقع شد؟ ساعتی پیش بحث از انتقال قدرت و اعزام هیات به قطر بود. یک ساعت بعد دوباره پیام‌های مقاومت و جنگ علیه طالبان را نشر می‌کنیم. مردم از این خبرهای متناقض چه برداشت کنند؟ به هر حال، خبر مقرری سمیع سادات را نشر می‌کنیم و قرار است او تا ۲۰ ساعت آینده. وقتی کابل سقوط می‌کند. مسوول دفاع از کابل باشد. ساعت ۷:۳۰ شام است. همکارانم هنوز هم در دفتر هستند. نگرانی‌های‌شان امروز بیش‌تر است. از من اطمینان می‌خواهند؛ اطمینانی که نمی‌توانم برای‌شان بدهم.

نزدیک به ساعت ۸:۰۰ شب از دفتر خارج می‌شویم. تا لیسه امانی پای پیاده می‌رویم. از آن‌جا همه جدا می‌شویم و به خانه‌های خود می‌رویم.

۸:۰۰ تا ۱۲:۰۰ شب شنبه، ۱۴ آگست: از خانه قبلی به جایی دیگر کوچ کرده‌ام. خانه‌ای که قبلاً به کرایه گرفته بودم، در مکان نسبتاً آسیب‌پذیر بود. بعد از حمله موتر بمب بر خانه وزیر دفاع و جان‌باختن دوست و همکارم دواخان مینه‌پال، تازه خانه دیگری را در جای محفوظ‌تری به کرایه گرفته‌ام. کوچ‌کشی به خانه نو هنوز تکمیل نشده است. یک ساعت با مادرم صحبت می‌کنم. چیزی در ذهن مادرم گشته و فکر می‌کند وضعیت غیرمترقبه‌ای پیش آمده است.

من نسبت به هر کسی دیگری در حکومت، دوستان زیادی در میان خبرنگاران و فعالان جامعه مدنی و اقشار بیرون از حکومت دارم. همه نگران هستند و یگانه تماس‌شان در دستگاه حکومت با من است. چیزی برای گفتن و اطمینان دادن ندارم. سراسیمه‌گی به اوج رسیده است. همه در فکر برآمدن هستند. یک دوستم در میدان هوایی است و به دبی یا استانبول پرواز دارد. مسلسل برایم پیام می‌کند که وضعیت خراب است و در اولین پرواز باید از کابل بیرون شوم. به او وعده می‌دهم که این کار را می‌کنم، ولی خودم می‌دانم که برنامه مشخصی ندارم. من عکس اکثریت «طبقه نخبه حکومتی و غیرحکومتی»، خانه و کاشانه‌ام در کابل است و وطن دومی ندارم تا آن‌جا بروم. ساعتی بعد یک دوستم که در شرکت کام‌ایر کار می‌کند، برایم زنگ می‌زند. می‌گوید اکثریت مقام‌های حکومتی و نخبه‌های غیرحکومتی در پروازهای روزهای آینده تکت گرفته‌اند، اگر می‌خواهم از کابل بیرون شوم، وی می‌تواند در یکی از پروازهای کام‌ایر برایم عاجل جای پیدا کند. تشکر می‌کنم و می‌گویم اگر ضرورت شد، احوال می‌دهم. یک تعداد اعضای خانواده با نان شب پخته شده به خانه می‌آیند. از این‌که اعضای خانواده در خانه در کنارم هستند، خوشحالم ولی نگرانم. اگر طالبان امشب به کابل برسند، نشود که به آن‌ها آسیبی برسد. ساعت ۱۲:۰۰ شب همه خداحافظی می‌کنند و می‌روند. اعضای خانواده را تا بیرون دروازه خانه بدرقه می‌کنم. کوچه خانه ما خالی است و حس دیگری دارد. چیزی واقع شدنی است.

یک‌شنبه، ۱۵ آگست ۲۰۲۱

۱۲:۰۰ شب تا ۴:۰۰ صبح یکشنبه، ۱۵ آگست: صدای چرخ‌بال‌ها و طیاره‌های نظامی در فضای کابل پیچیده است. بدون آن شر و شور، هم خوابیدن محال است. خبرهای ناخوش‌آیندی از هر سوی کابل تبادل می‌شود. شبکه‌های اجتماعی خبر می‌دهند که طالبان وارد زندان پلچرخ شده‌اند و در داخل زندان جنگ جریان دارد. ساعتی بعد امرالله صالح توییت می‌کند که «خیزش زندانیان در زندان پلچرخ» مهار شده است. امشب خط میدان‌شهر هم شکسته و طالبان تا کمپنی پیش آمده‌اند. شبکه‌های اجتماعی پر از شایعات است. کسی پیام می‌گذارد که از جلو خانه‌شان در دهبوری موترهای طالبان گذشته‌اند. یکی پیام می‌دهد که طالبان وارد ارزان‌قیمت شده‌اند. یکی پیام می‌دهد که پغمان سقوط کرد. یکی پیام می‌کند که رییس‌جمهور و داکتر محب و داکتر فضلی فرار کرده‌اند. این‌گونه پیام‌ها، تمام شب تبادل می‌شود. به یک مقام امنیتی پیام می‌نویسم: آیا امشب چیزی واقع شدنی است؟ برایم می‌نویسد که قرار نیست چیزی واقع شود. این پیام برایم اطمینان‌بخش نیست. می‌دانم که مقام‌های امنیتی از من بیچاره‌تر و بی‌خبرترند. کابل امشب بیدار است. نگران است. ترس عجیبی کابل را فرا گرفته است.

۴:۰۰ صبح به بستر می‌روم. خوابم نمی‌برد. تا روشنی صبح بیدار می‌مانم. اولین خبری که صبح وقت آن روز می‌خوانم، سقوط جلال‌آباد، آخرین شهر کلان و استراتژیک، به دست طالبان است. این شهر هم بدون اندکی مقاومت و جنگ به دست طالبان سقوط کرده است.

۹:۰۰ صبح یکشنبه، ۱۵ آگست: به دفتر می‌رسم. طبق معمول به چای‌خانه ارگ می‌روم. عکس معمول، چای‌خانه امروز جمع‌وجوش ندارد. با بچه‌هایی که در چای‌خانه کار می‌کنند، دوست شده‌ام. کارمندان چای‌خانه پریشان‌اند. قهوه می‌گیرم و می‌گویم حساب یک‌ماهه‌ام را برایم بدهند تا پول‌شان را بپردازم. احساس می‌کنم شاید دیگر فرصت نشود.

به تقسیم‌اوقات روزمره ارگ نظر می‌اندازم. ۸:۳۰ رییس‌جمهور با سلام رحیمی مجلس دارد و ۹:۰۰ صبح قرار است با مشاور امنیت ملی ببیند. ساعت ۹:۳۰ مجلس صبحانه دایر می‌شود که من هم باید در آن حضور داشته باشم. ساعت ۱۰:۰۰ صبح رییس‌جمهور با داکتر خپلواک می‌بیند. ساعت ۱۱:۰۰ با نثاراحمد



غوریانی، وزیر تجارت، مجلس دارد. از ساعت ۱۱:۳۰ تا ۷:۰۰ شام تقسیم اوقات رییس جمهور به «صدور هدایات امنیتی» مختص شده است (بعداً عکسی به رسانه‌ها درز کرد که نشان می‌داد رییس جمهور و مشاور امنیت ملی همان صبح با معاون استخبارات امارات متحده عربی در صحن حرم‌سرا دیداری داشته‌اند. این دیدار شامل تقسیم اوقات رسمی رییس جمهور نبود، به همان دلیل من از زمان دقیق، چگونه‌گی و جزئیات این دیدار اطلاع دست اول ندارم؛ ولی بعداً در مورد جزئیات آن مجلس شنیدم؛ معلوماتی که در این‌جا به دلیلی نمی‌نویسم که در مورد صحت و سقم آن هنوز تدقیق می‌کنم.)

ساعت ۹:۳۰ خود را برای اشتراک در مجلس صبحانه به صحن حرم‌سرا می‌رسانم. در صحن حرم‌سرا رییس جمهور با مشاور امنیت ملی مصروف صحبت است. دهن دروازه ورودی حرم‌سرا، دست‌یاران رییس جمهور نشسته‌اند. آن‌جا منتظر می‌مانم. یک دست‌یار رییس جمهور پیشم می‌آید. از جاغوری غزنی است. پدر و مادرش در شهر غزنی‌اند. طالبان بعد از تصرف غزنی، به خانه‌شان رفته‌اند. نگران امنیت پدر و مادرش است.

ساعت ۹:۳۰ مجلس آغاز می‌شود. رییس جمهور آرام است. از من می‌خواهد تا در مورد وضعیت بگویم. می‌گویم در شهر پانیک عجیبی است. شاید کم‌تر کسی در شهر کابل دیشب خوابیده باشد. آوازه است کابل سقوط می‌کند. امروز جاده‌ها خلوت است. حکومت فلج است. کارمندان حکومتی به دفاترشان کم‌تر آمده‌اند. حتا وزیران و معینان حکومت نمی‌دانند چه می‌گذرد و چه واقع می‌شود. می‌دانم این خبرها نو نیست و همه در مجلس وضعیت را می‌دانند؛ فقط من حیث وظیفه این جملات را می‌گویم تا گفته باشم.

رییس جمهور می‌گوید لازم است او برنامه‌هایی در جریان روز داشته باشد که از طریق رسانه‌ها نشر شود. وضعیت باید نورمال نشان داده شود تا نگرانی مردم بیش‌تر نشود. به رییس دفتر و رییس اداره امور هدایت می‌دهد تا زمینه رفتنش به کمپ بی‌جا شده‌گان داخلی در دشت پدوله را آماده سازند. حیرت‌زده می‌شوم. رییس جمهور در این وضعیت می‌خواهد به دشت پدوله برود؟ پیش از من متین بیک و داکتر فضلی



مداخله می‌کنند. می‌گویند وضعیت کابل قسمی نیست که رییس جمهور به دشت پدوله رفته بتواند.

کسی پیشنهاد می‌کند که به عوض رفتن به دشت پدوله، جلسه کابینه فراخوانده شود. به وزیران و مقام‌های حکومتی وضعیت تشریح شود. رییس جمهور باید برای‌شان واضح بگوید که وضعیت چگونه است. رییس جمهور موافقت می‌کند. قرار است ساعت ۲:۰۰ بعدازظهر مجلس کابینه دایر شود. رییس جمهور به بیک و فضلی وظیفه می‌سپارد که با معاون اول هم صحبت کنند تا مشکلی به وجود نیاید. چرا باید بیک و فضلی با امرالله صالح صحبت کنند؟ در آن وقت دلایلش را نمی‌دانم. (بعداً شنیدم که معاون اول بعد از مجلس امنیتی روز جمعه تماس مستقیمی با رییس جمهور نداشته است. ظاهراً روز شنبه، بعد از مجلس با سیاسیون که در آن رییس جمهور با فرستادن هیات به قطر و گرفته شدن مقدمات انتقال قدرت موافقت می‌کند، مشاور امنیت ملی و رییس اداره امور پیش معاون اول می‌روند و وی را از تصمیم آگاه می‌کنند. امرالله خان همان شب و یا صبح وقت روز یک‌شنبه کابل را ترک می‌کند. در مورد صحت و سقم این معلومات باید بیش‌تر تدقیق کنم.)

ساعت ۱۰:۳۰ یک‌شنبه، ۱۵ آگست: من و رییس دفتر رییس جمهور از مجلس با رییس جمهور برآمده در مقابل قصر گل‌خانه در سایه درخت صحبت می‌کنیم. رییس اداره امور می‌رود با معاون اول وقت بگیرد تا او و متین بیک همراهش صحبت کنند. پنج دقیقه بعد به بیک زنگ می‌زند. معاون اول به پیام‌ها و تلفن‌هایش پاسخ نداده است. چند دقیقه بعد دوباره تماس می‌گیرد. معاون اول در کابل نیست. دفترش خالی است. امرالله صالح بدون اطلاع به رییس جمهور، دفترش را خالی کرده و به جای نامعلومی رفته است. یک همکارش می‌گوید به احتمال غالب به پنجشیر رفته باشد. خبر ناراحت‌کننده‌ای است. معاون اول چگونه بدون اطلاع کابل را ترک گفته است؟ آیا امروز چیزی واقع شدنی است؟

در شبکه‌های اجتماعی تصاویری از داخل طیاره پی‌آی‌ای در میدان هوایی کابل نشر می‌شود. یونس قانونی، کریم خلیلی، محمد محقق، صلاح‌الدین ربانی، باتور دوستم و خالد نور در پرواز خاص شرکت هوایی پاکستان در حال پرواز به سوی اسلام‌آباد هستند. آن‌ها را چرا در این روز مهم به اسلام‌آباد می‌برند؟ از میدان هوایی خبر می‌رسد

که یک تعداد اعضای کابینه در بخش وی آی پی میدان هوایی منتظر پروازهای کام ایر و ترکش ایرلاین هستند. با نادر نادری، رییس کمیسیون اصلاحات اداری، صحبت می کنم. در سالون میدان هوایی است. می گوید برای سفر رسمی به قطر می رود. صبح وقت به آن جا رفته، ولی پروازها معطل است. مطمئن می شوم که در چنین وضعیتی تدویر مجلس کابینه ممکن نیست. مجلس کابینه در آن روز دایر نشد.

ساعت ۱۱:۰۰ صبح یکشنبه، ۱۵ آگست: اکثر همکارانم در چای خانه جمع شده اند. سراسیمه و ناراحت اند، ولی خلاف کارمندان سایر ادارات داخل ارگ، اکثریت شان به دفتر حاضر شده اند. همکارانی که با من در دستگاه اطلاعاتی حکومت کار می کنند، همیشه خود را در دستگاه ارگ کلک ششم می شمارند. اکثریت همکاران من از تیم دولت ساز نیستند و بعد از آمدن من از ایتالیا به ارگ آمده اند و در دو سال گذشته همیشه به آن ها به نگاه شک دیده شده است. به نام تیم وحید عمر، مشهورند؛ تیمی که از نظر معاونت اول ریاست جمهوری، شورای امنیت و اداره امور وفاداری اش به رهبری دولت زیر سوال است. در این وضعیت، یگانه امیدشان من هستم. دغدغه شان این است که نشود در صورت بروز حالت غیرمترقبه، من و همکارانم قربانی شویم. کسانی که به همکارانم گفته اند که تمام دستگاه ارگ پلانی برای وضعیت غیرمترقبه دارد که تیم ما در آن شامل نیست. برای شان می گویم که از چنین پلانی آگاهی ندارم.

با همکارانم در مورد دغدغه های شان مصروف صحبت ایم که ناگهان صدای رگ بار گلوله ها در شهر شنیده می شود. انارشی عجیبی در ارگ حاکم می شود. ذهن ها از قبل آماده شده اند بپذیرند که طالبان داخل کابل شده اند. ما در زیر پنجه چنار قدیمی در مقابل چای خانه کنار دروازه خروجی ارگ (دروازه ۱۵) هستیم و همه را می بینیم. کارمندان ارگ به شمول یک عده محافظان پی پی اس به سوی دروازه های خروجی می دوند. یک تعداد از دروازه ۱۵ برآمده به سوی چهارراهی آریانا می دوند. یک تعداد به سوی اداره امور می روند تا از دروازه پل محمودخان خارج شوند. برای لحظه ای از جای خود نمی جنبیم. برادر یکی از همکارانم در دستگاه محافظت ریاست جمهوری کار می کند. به همکارم پیام می دهد که از ارگ برآید. ما هم بلافاصله فکر می کنیم که باید از ارگ برآییم.

من و شش تن همکارانم (نام‌های‌شان را نمی‌نویسم، چون یک تعدادشان تا هنوز در افغانستان‌اند) به عجله از دروازه ۱۵ ارگ خارج می‌شویم. با سرعت به سوی چهارراهی آریانا می‌رویم. نمی‌دانیم کجا می‌رویم. در وسط راه یک همکارم می‌گوید: عمر صاحب، کجا برویم؟ می‌گویم نمی‌دانم. خانه برویم؟ می‌گوید خانه محفوظ نیست. شاید محفوظ‌تر این است که داخل ارگ شویم و در یک گوشه پناه بگیریم. نظر خوبی است. دوباره با همکارانم از دروازه جنگی - همان دروازه مشهور که بیرق سه‌رنگ بالایش نصب بود - وارد ارگ می‌شویم. در کنار تعمیر مرکز سوق و اداره در سمت راست دروازه جنگی، روی چمن می‌نشینیم. تانک‌ها و وسایط پی‌پی‌اس در حرکت می‌شوند. ارگ دیگر نظامی شده و در صحن ارگ به جز گارد محافظت ریاست جمهوری و چند کارمند من، کسی دیده نمی‌شود. در ظرف ۱۵ دقیقه ارگ تخلیه شده است. تعداد معدودی در ارگ مانده‌اند.

ساعت ۱۲:۰۰ ظهر یک‌شنبه، ۱۵ آگست: من و همکارانم هنوز در صحن ارگ در کنار تعمیر مرکز توحید نشسته‌ایم. صدای فایرها {شلیک‌ها} خاموش شده است. هر کسی تلاش دارد تا با خانواده و دوستانش صحبت کند. یکی می‌گوید در دشت برچی پرچم‌های طالبان برافراشته شده، دیگری می‌گوید حوزه کارته نو را طالبان تسخیر کرده‌اند و سومی می‌گوید پولیس‌ها را دیده‌اند که سلاح‌شان را گذاشته و لباس ملکی به تن کرده و حوزه‌ها را تخلیه کرده‌اند. من با چند دوستم از طریق واتس‌آپ صحبت می‌کنم. همه نگران‌اند. به همکارانم می‌گویم همان‌جا باشند. من به شورای امنیت می‌روم تا خبر بگیرم.

به دفتر شورای امنیت می‌روم. سراسیمه‌گی حاکم است. در برنده عقبی تعمیر شورای امنیت داکتر محب، متین بیک، سلام رحیمی، رفیع فاضل معاون شورای امنیت و یکی دو نفر دیگر را می‌بینم. هر یک تلفن به دست با کسی صحبت می‌کند. متین بیک می‌گوید باید اعلام کنیم که کابل محفوظ است و فایرهای پراکنده صورت گرفته بود. مردم باید به آرامش فراخوانده شوند. همین جمله را از تویتر شخصی خود توییت می‌کند. به همکارانم زنگ می‌زنم و جمله‌ای را برای‌شان دکته می‌کنم تا از طریق صفحات ارگ نشر کنند.

بعدتر متین بیک و سلام رحیمی با رهبری طالبان در قطر از طریق تلفن تماس می‌گیرند. طالبان می‌گویند که آن‌ها وارد کابل نشده‌اند و کسانی که شلیک می‌کنند، افراد طالبان نیستند. رحیمی از آن‌ها می‌خواهد که برای اطمینان اعلامیه صادر کنند. چند لحظه بعد طالبان قطر اعلامیه صادر می‌کنند. طالبان در اعلامیه خود می‌گویند که قصد ندارند وارد کابل شوند.

آن طرف‌تر مشاور امنیت ملی و همکارانش تلاش دارند تا با همکاران خارجی تماس برقرار کنند. ظاهراً کسی تلفن‌شان را پاسخ نمی‌دهد. بالاخره یک افسر امریکایی پاسخ می‌دهد و می‌گوید آن‌ها با لوی درستیز، هیبت‌الله علی‌زی، همین لحظه در میدان هوایی جلسه دارند و برنامه‌ریزی می‌کنند. می‌گوید اگر ضرورت شد، آن‌ها وارد شهر خواهند شد. ظاهراً در این لحظه باقی مسوولان دستگاه امنیتی در آن طرف میدان هستند. میدان در کنترل نیروهای بین‌المللی است. از وزیران دفاع و داخله و رئیس امنیت و سایر مقام‌های حکومتی خبری نیست. ظاهراً دستگاه دولت دیگر از کار افتاده است.

**ساعت ۱۲:۳۰ بعد از ظهر یک‌شنبه، ۱۵ آگست:** دوباره پیش همکارانم به صحن ارگ می‌روم. وضعیتی که من در شورای امنیت دیدم، تکان‌دهنده بود. دیگر من مطمئنم که برای داکتر غنی چیزی به نام حکومت و دستگاه اداری و امنیتی نمانده است. دیگر چیزی به نام دولت وجود ندارد. دولت رسماً فروپاشیده است؛ فقط کسی باید این را رسمی اعلام کند. به همکارانم عذر می‌کنم که به خانه‌های‌شان بروند و یا در خانه‌های دوستان و خویشاوندان‌شان پناه بگیرند. هر کدام می‌تواند پای پیاده از یکی از دروازه‌ها خارج شده و خود را به جای امنی برساند. می‌گویند تا من همراه‌شان نروم، جایی نمی‌روند. این عیاری همکارانم را تا زنده هستم فراموش نمی‌کنم.

**ساعت ۱۲:۳۵ سهراب‌احمد، دست‌یار رئیس جمهور، زنگ می‌زند و به خانه رئیس جمهور در قصر شماره یک فراخوانده می‌شوم.** در دهلیز خانه رئیس جمهور سهراب‌احمد منتظرم است. یک‌جا داخل اتاق می‌شویم. رئیس جمهور، مشاور امنیت ملی، سلام رحیمی، رئیس دفتر و رئیس اداره امور در اتاق حضور دارند. رئیس جمهور می‌گوید برای اطمینان دادن به مردم، باید یک پیام ثبت کند. می‌گویم مردم شوکه هستند و مشکل است پیام اطمینان در این وضعیت کمک کند؛ ولی اگر رئیس جمهور

می‌خواهد چیزی بگوید، پیشنهاد می‌کنم که به وزیران دفاع و داخله و رئیس عمومی امنیت ملی تلفن کند و به آن‌ها هدایت تامین امنیت شهر را بدهد؛ ما این مکالمه تلفنی را ثبت و نشر می‌کنیم. می‌خواهم حداقل مردم ببینند که هنوز دولت هست و رئیس جمهور با وزیران داخله و دفاع و رئیس امنیت ارتباط دارد. منظورم بیشتر همین است. موافقت می‌شود. مکالمه باید در قصر گل‌خانه ثبت شود.

ساعت ۱۲:۴۵ دوباره پیش همکارانم می‌روم. می‌گویم کمره‌های فلم‌برداری و عکاسی را آماده کنند و به گل‌خانه بروند. همکارانم می‌گویند عکاسان و فلم‌برداران ریاست جمهوری نیستند، آن‌ها فرار کرده‌اند. خودم کمره فلم‌برداری را می‌گیرم. به فلم‌بردار ارگ که در جای نامعلومی است، زنگ می‌زنم. برایم تشریح می‌کند که از کمره فلم‌برداری چگونه باید کار بگیرم. قرار است آخرین پیام رئیس جمهور از آدرس ریاست جمهوری را خودم با کمره‌ای که بلد نیستم، ثبت کنم.

۱:۳۰ بعد از ظهر یک‌شنبه، ۱۵ آگست: در قصر گل‌خانه آماده ثبت مکالمه هستیم. رئیس جمهور با سلام رحیمی، رئیس دفتر، رئیس اداره امور و دست‌یارش به گل‌خانه می‌رسند. مشاور امنیت ملی همراهشان نیست. رئیس جمهور در پشت میز امان‌الله خان جلو عکس مراسم تاج‌گذاری احمدشاه ابدالی قرار می‌گیرد. من کمره فلم‌برداری را گرفته آماده ثبت می‌شوم. مایلیم را به یکی از همکارانم می‌سپارم تا او مکالمه را در تلفن هم ثبت کند. من کمره فلم‌برداری را چندان بلد نیستم، نشود که درست ثبت نکنم. وزیر داخله و رئیس عمومی امنیت ملی از طریق واتس‌آپ رخ می‌شوند. قرار بود وزیر دفاع و یا لوی‌درستیز هم در این مکالمه باشد، اما ظاهراً تماس با آن‌ها برقرار نشده است.

رئیس جمهور تقریباً هفت دقیقه با آن دو مقام امنیتی صحبت می‌کند. هدایاتی برای‌شان می‌دهد. وزیر داخله و رئیس امنیت صحبت‌ها را می‌شنوند و کمتر چیزی می‌گویند. مکالمه خاتمه می‌یابد. این مکالمه حتا برای مای که در آن اتاق هستیم، اطمینان‌بخش نیست. به هر حال مکالمه را باید نشر کنیم (آن‌چه را بعداً در مورد غیبت مشاور امنیت ملی در لحظاتی که مکالمه تلفنی رئیس جمهور ثبت می‌شود شنیدم، مهم است. ظاهراً در عین زمانی که ما مصروف ثبت مکالمه رئیس جمهور با وزیر داخله و رئیس امنیت هستیم یا دقایقی قبل از آن، داکتر محب و خلیل حقانی



از طریق تلفن باهم صحبت می‌کنند. این صحبت تلفنی تاثیر مستقیمی بر آنچه در ۹۰ دقیقه بعدی واقع می‌شود، داشته است. محب به حقانی زنگ زد یا حقانی به محب زنگ زد، نمی‌دانم؛ ولی جزییات این صحبت تلفنی را دست اول از کسی که در آنجا حضور داشت، شنیده‌ام که بعد از تدقیق لازم در یک زمان دیگر به آن خواهم پرداخت).

از قصر گل‌خانه بیرون می‌شویم. سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری، در مقابل دروازه گل‌خانه منتظر رییس جمهور است. سرور دانش از ساعتی بدین سو (شاید بعد از شلیک‌ها در شهر) در ارگ است. دفاتر معاون اول و معاون دوم در عین محوطه در قصر صدارت قرار دارند. دفاتر امرالله صالح خالی شده و وی به آدرس نامعلومی، ظاهراً پنجشیر، رفته است. استاد دانش هم به ارگ آمده است. در مقابل دروازه ورودی گل‌خانه، دانش چیزی در گوش رییس جمهور می‌گوید. رییس جمهور به رییس اداره امور که آن طرف‌تر ایستاده، وظیفه می‌دهد تا مشکل او را رفع کند. کدام مشکل؟ در آن وقت نمی‌دانم (بعداً شنیدم که دانش می‌خواهد به میدان هوایی کابل برود و از آنجا به استانبول پرواز کند؛ ولی نمی‌خواهد با موتر برود. فضای شهر، فضای انارشی است. دانش نمی‌خواهد ریسک بگیرد و با موتر به میدان برود. به ارگ آمده تا رییس جمهور هدایت بدهد که برای بردن او به میدان هوایی چرخ‌بال فراهم کنند. فرمانده پی‌پی‌اس درخواست دانش را رد می‌کند و می‌گوید چرخ‌بال‌ها در میدان هوایی است. دانش مایوس می‌شود و همان لحظه با موتر روانه میدان هوایی می‌شود).

**ساعت ۲:۰۰ بعد از ظهر یک‌شنبه، ۱۵ آگست:** با همکارانم از گل‌خانه خارج می‌شویم. حین برآمدن با سرور دانش که منتظر رییس جمهور است، احوال‌پرسی می‌کنیم. برایم می‌گوید: آقای عمر، نام خدا تمام همکاران‌تان حاضرند. به طنز می‌گویم ما مثل کارمندان شفاخانه هستیم؛ در وقت جنگ و بحران کار ما بیشتر می‌شود. دوباره با پنج همکارم به جای قبلی ما در صحن ارگ، کنار مرکز توحید، می‌رویم. حوصله و امکانات نیست تا فلم ثبت شده مکالمه تلفنی رییس جمهور با وزیر داخله و رییس عمومی امنیت ملی را از کمره به کامپیوتر ارسال کنیم. فلمی را که همکارم در تلفن موبایل ثبت کرده، می‌بینم. می‌گویم همین درست است؛ همین فلم را از طریق فیس‌بوک باید نشر کنیم. تلاش می‌کنیم فلم را نشر کنیم، ولی حجم فایل زیاد است.



انترنت ارگ مشکل دارد. فایل را به مسوول بخش شبکه‌های اجتماعی از طریق واتساپ می‌فرستم تا در فیس‌بوک و توئیتر نشر کند.

۲:۳۰ بعد از ظهر یک‌شنبه، ۱۵ آگست: من و پنج همکارم هنوز در صحن ارگ هستیم. یک چای‌دار باشی که هنوز هم در ارگ است، در همان حالت برای ما چای می‌آورد. فضای ارگ مطلقاً آرام است. کسی در اطراف ما نیست. صحنه عجیبی است، ولی کوشش می‌کنیم به روی خود نیاوریم. چند عکس یادگاری با همکاران می‌گیریم.

در ظرف ۱۰ دقیقه بعدی، چند خبرنگار داخلی و خارجی برایم هم‌زمان پیام می‌گذارند. می‌گویند آوازه است که رهبری دولت از کابل خارج شده و خلای قدرت به وجود آمده است. می‌خواهند خبر را رد یا تایید کنم. اعتنایی نمی‌کنم و جواب نمی‌دهم. همین چند لحظه پیش رییس جمهور با مقام‌های امنیتی صحبت کرد. وقتی ویدیو را نشر کنیم، حداقل اطمینان می‌یابند که رییس جمهور به جایی فرار نکرده است.

لحظاتی بعد صدای شلیک یک گلوله در نزدیکی شنیده می‌شود. یک محافظ پی‌پی‌اس که با من دوست شده است، پیشم می‌آید. به گوشم می‌گوید: عمر صاحب، این‌جا امن نیست، با همکاران‌تان از ارگ خارج شوید. می‌گویم سایر مقام‌ها چه شدند؟ می‌گوید: «برتان می‌گم وضعیت خوب نیست عمر صاحب، خانه برین!»

چیزی به ذهنم خطور می‌کند. به همکارانم می‌گویم که همین‌جا بمانید و خارج نشوید، من می‌روم ببینم چه گپ است. به عجله از مسیر وسط میدان تشریفات به سوی دفتر شورای امنیت راه می‌افتم. وارد تعمیر شورای امنیت می‌شوم. به منزل دوم می‌روم. دفتر مشاور امنیت ملی خالی است. در شورای امنیت هیچ‌کسی نیست. به عجله از زینه‌ها پایین می‌شوم. یک محافظ را در منزل اول می‌بینم. می‌پرسم چه شدند داکتر محب و سلام رحیمی و متین بیک و همکاران‌شان؟ می‌گوید شاید به سوی خانه رییس جمهور به قصر نمبر یک رفته باشند.

از دفتر شورای امنیت بیرون می‌شوم. مترددم. حتا در شورای امنیت کسی نیست. آیا همه فرار کرده‌اند؟ برای لحظه‌ای فکر می‌کنم. پیش همکارانم بروم و باید عاجل خارج شویم. چند قدم برمی‌دارم. دوباره برمی‌گردم. به سوی خانه رییس جمهور در قصر

نمبر یک راه می‌افتم. کسی را باید پیدا کنم. در جریان راه برادرم از خیرخانه زنگ می‌زند. خیریت است؟ کجا استی؟ می‌گویم خیریت است، در دفتر هستم. تا خانه رییس جمهور در قصر نمبر یک تقریباً سه دقیقه فاصله است. در جریان راه با برادرم صحبت می‌کنم. سکوت مطلق در ارگ حاکم است. در تمام این سه دقیقه کسی را در راه نمی‌بینم؛ حتی بهره‌داران جلو قصر نمبر دو هم نیستند.

از حویلی قصر نمبر یک که خانه رییس جمهور در آن واقع است، وارد می‌شوم. از دروازه بیرونی که وارد صحن قصر نمبر یک می‌شوی تا تعمیر قصر نمبر یک تقریباً ۵۰ متر فاصله است. از دور می‌بینم که نزدیک تعمیر قصر نمبر یک موتر لکسس سفید با شیشه‌های دودی ایستاد است. در مقابل دروازه موتر، مشاور امنیت ملی و رییس اداره امور باهم در حال صحبت‌اند. رییس جمهور، رییس دفتر و سلام رحیمی را در آن جا نمی‌بینم.

آن طرف‌تر در فاصله ۱۰ متری سهراب احمد، دست‌یار رییس جمهور، ایستاد است. به سوی سهراب می‌روم. از وی می‌پرسم که چه گپ است. سهراب می‌گوید جنرال بسم الله خان، وزیر دفاع، زنگ زده بود. با رییس جمهور کوتاه صحبت کرد. پیام مهمی به رییس جمهور داشت. بعد از آن صحبت، رییس جمهور به من گفت که به وزارت دفاع می‌رویم. تعجب می‌کنم. به سهراب می‌گویم من از روی تصادف به این جا آمده‌ام؛ کسی برایم احوال نداده بود که رییس جمهور به وزارت دفاع می‌رود. سهراب چیزی نمی‌گوید.

در فاصله ۱۰ متری از جایی که من و سهراب ایستاده‌ایم، مشاور امنیت ملی و رییس اداره امور هنوز مصروف صحبت‌اند. در جریان صحبت ناگهان داکتر محب دروازه موتر سفید را باز می‌کند و وارد موتر می‌شود. موتر به عجله حرکت می‌کند. داکتر فضلی به عجله به سوی دروازه خروجی نمبر یک می‌رود. سهراب هم می‌رود. من هم از دنبال‌شان می‌روم (در سفرهای بیرونی رییس جمهور معمول است وقتی موتر رییس جمهور راه می‌افتد، همه می‌دویم در موترهای شامل قطار سوار می‌شویم. چیزی غیر معمولی نیست.) تا این دم من به این فکر می‌کنم که در داخل موتر رییس جمهور است، مشاور امنیت ملی با او سوار شده و به سوی وزارت دفاع می‌رویم. چیزی غیر از آن

در ذهنم نیست. دویده دویده به دروازه بیرونی قصر نمبر یک می رویم. موتر سفید دیگری آن طرف تر ایستاده است. موتر کی است؟ نمی دانم. وارد موتر می شویم. موتر حرکت می کند.

موتر نارسیده به دروازه سلام خانه که راه رفتن به وزارت دفاع است، به سوی چپ دور می زند و از دروازه قصر دلگشا وارد این قصر می شود. به راننده می گویم وزارت دفاع آن طرف است. می گوید موترهای دیگر به سمت میدان چرخ بال ها رفتند. به وزارت دفاع چرا با چرخ بال می رویم؟ عجیب است. ولی شاید دلایل امنیتی داشته باشد.

موتر ما در میدان میان قصر دلگشا و قصر سپیدار در نزدیکی چرخ بال ها ایستاد می شود. سه چرخ بال در فاصله تقریباً چهل متر از هم دیگر ایستاده و آماده پروازند. به عجله به یکی از چرخ بال ها بالا می شویم. چه می بینم؟ چرخ بال قبل از ما پر است. هفت سرنشین دارد. همسر رئیس جمهور و یاورش، مشاور امنیت ملی و چهار کارمند شورای امنیت. همین هفت نفرند و کسی دیگری نیست؟ رئیس جمهور کجا است؟ بیک و رحیمی هم در ارگ بودند، کجا هستند؟ نمی دانم (بعداً دانستم که سلام رحیمی و متین بیک لحظاتی قبل به خاطر نان خوردن به قصر حرم سرا رفته بودند و رئیس جمهور هم تا آن لحظه در قصر نمبر یک در خانه خود بود. حنیف اتمر هم در آخرین دقایق به ارگ رسیده بود. رئیس جمهور در آخرین دقایق توسط مشاور امنیت ملی و قوماندان محافظت ریاست جمهوری با یک موتر از قصر نمبر یک به یکی از چرخ بال ها انتقال داده می شود. وزیر خارجه، سلام رحیمی و متین بیک بعد از پرواز چرخ بال ها سوار موترهای خود می شوند و به خانه سلام رحیمی در شش درک می روند. از آن جا خود را به میدان هوایی کابل می رسانند و به سایر مقام های نظامی و غیرنظامی، اعضای پارلمان و دیگران که در میدان هوایی هستند، می پیوندند. در مورد این که رئیس جمهور در آخرین لحظات چگونه به سوی چرخ بال ها کشانیده شد، معلومات نسبتاً موثقی دارم که فعلاً آن را به دلیلی نمی نویسم؛ چون برای بسیاری باور نکردنی است. ولی این قصه قابل گفتن است و بعد از تدقیق لازم، در فرصتی آن را با جزئیات می نویسم.)

در کرسی‌های کناری چرخ‌بال می‌نشینیم. می‌پرسم چه گپ است؟ همه خاموش‌اند و کسی پاسخ نمی‌دهد. چند ثانیه بعد قوماندان محافظت رییس جمهور وارد چرخ‌بال می‌شود. مشاور امنیت ملی را از چرخ‌بال پایان می‌کند و با خود می‌برد. لحظاتی بعد، کسی وارد چرخ‌بال می‌شود. همسر رییس جمهور و یاورش را نیز از چرخ‌بال پایین می‌کنند. آن‌ها چرا از چرخ‌بال پایین شدند؟ کجا رفتند؟ در آن وقت نمی‌دانستم. دروازه چرخ‌بال ما بسته می‌شود. کسی نمی‌داند که چه واقع شدنی است. من متردد هستم. آیا واقعاً وزارت دفاع می‌رویم؟ برای لحظه‌ای می‌خواهم از چرخ‌بال پایین شوم؛ ولی چرخ‌بال به هوا بلند می‌شود. کجا می‌رویم؟ وزارت دفاع؟ میدان هوایی؟ کجا؟

چرخ‌بال با ارتفاع بسیار کم از ارگ خارج می‌شود. به سمت مخالف وزارت دفاع به سوی شمال کابل می‌رود. وقتی چرخ‌بال‌ها به فضای خیرخانه می‌رسند، چیزی در ذهنم خطور می‌کند که این چرخ‌بال‌ها قرار نیست در جایی در کابل نشست کنند؛ این سفر دور و دراز و شاید بی‌برگشت است و من بار اول در زنده‌گی مسافر سفر ناخواسته‌ای هستم که هدف و مقصد آن را نمی‌دانم. به همکارانم که هنوز در صحن ارگ منتظرند تا برای‌شان احوال وضعیت را بیاورم، پیام می‌دهم: «عاجل از ارگ خارج شوید!»

از آن طرف برایم پیام می‌دهند: «سفیر صاحب، شما چه می‌کنید و کجا می‌روید؟»

می‌گویم: نمی‌دانم!

### یادداشت پایانی

قضاوت حاکم این است که خارج شدن داکتر غنی از افغانستان در ۱۵ آگست عامل سقوط افغانستان بدست طالبان شد. اگر وی در آن روز «فرار» نمی‌کرد و در افغانستان می‌ماند، وضعیت ما متفاوت می‌بود. برداشت بسیاری‌ها این است که افغانستان در روز ۱۵ آگست رییس جمهوری داشت که بر اوضاع مسلط بود و بودش و نبودش بر آن‌چه واقع شد، تاثیر داشت. قضاوت حاکم دیگر این است که سه یا چهار نفر قدرت را انحصار کردند، همه را اغفال کردند و افغانستان را فروختند. من با گروهی که امروز مورد خشم و غضب قطعی استند، تفاوت عمیق دیدگاه و سلیقه داشتم و دارم. این خشم جمعی «مردم عام افغانستان» را موجه و برحق می‌

دانم، اما به موج حاکم انکار، خودفریبی و گریز از مسوولیت‌پذیری در میان «نخبه‌های سیاسی و غیرسیاسی افغانستان» نمی‌پیوندم. به همین دلیل ۸۰ روز گذشته در زدوخوردهای مجازی در فضای عمومی سهم نگرفتم. تحلیل‌های دو جمله‌ای تویتری و قضاوت‌های یک جمله‌ای فیسبوکی که به درد گذشته ما نخورد، به درد حال و آینده ما هم نمی‌خورد. امیدوارم زمانی فرصت برای گفتمان هدفمند و راه‌گشا مساعد شود.

این جا فقط چهار نکته را به گونه اجمالی و برای بحث بعدی می‌نویسم:

۱. از دید من، سقوط افغانستان در یک روز اتفاق نیفتاد. فروپاشی افغانستان یک روند تدریجی بود. آنچه در افغانستان اتفاق افتاد، تنها سقوط یک دولت نه، بلکه فروپاشی تدریجی یک ساختار کذایی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود که اساس آن را بر استوانه‌های تخیلی و ستون‌های مجازی گذاشته بودیم. این بحث ابعاد کلان دارد و یک روزی باید آغاز شود.

۲. اکثریت مطلق نخبه‌های تاثیرگذار افغانستان چه سیاسی و غیرسیاسی، در جای خود، در حد خود، در ساحه مسوولیت خود و در نقش‌های مختلف در این شرمساری شامل بودند. بحث نقش نخبه‌های سیاسی، دولتی، اقتصادی، فرهنگی، مدنی، رسانه‌ای و... افغانستان در راه‌گشایی برای این فاجعه، مطلق نیست، نسبی است. قطعاً کسانی که توان و قدرت‌شان بیش‌تر و تاثیرگذاری‌شان بر وضعیت بیش‌تر بود، نسبت به دیگران بیش‌تر مسوول‌اند. ولی بپذیریم که هر کسی که در جامعه افغانستان نفوذ و تاثیر داشت، در حد توان خود در این شرمساری نقش داشت. برای بسیاری‌های ما به دوش بردن بار ملامتی در فضای ذلت و شکست خورده‌گی کار آسان نیست. یه همین دلیل تلاش داریم تا با شعار آسان، مسوولیت‌گریزانه و انکاری «من در این شرمساری شامل نبودم»، از پذیرفتن این بار ملامتی خود را برهانیم.

۳. گفتمان مسلط در فضای عمومی افغانستان این است که چند نفر قدرت را انحصار کردند و همه ما را فروختند. پیوستن به این روایت نزدیک‌ترین و آسان‌ترین



راه برای برائت گرفتن بسیاری‌های ما است، ولی من شامل این خودفریبی نمی‌شوم. گیرم که سقوط افغانستان به دست چند نفری ممکن شد که قدرت را انحصار کرده بودند و باقی همه ما با همه ادعاهایی که داشتیم، عاطل، غافل، نظاره‌گر و بیهوده بودیم، شرمساری این غفلت، این ذلت و این بیهوده‌گی را به کجا ببریم؟ بار هرزه‌گی و «شکست خودی» یک نسل پرمدها ولی منجمد، متفرق و «درستیز باهم» را به کجا ببریم؟ بار افت کلان اخلاقی نخبه‌های سیاسی و غیرسیاسی نسل ما را که در توانمندسازی «عاملان اصلی» این فروپاشی نقش داشتند، به کجا ببریم؟

۴. نسل ما در ۲۰ سال گذشته چه در داخل و چه در بیرون از نظام انتخاب‌هایی کردیم که مسوولیت آن را باید بپذیریم. من ۲۰ سال گذشته در درون و بیرون از نظام فعال بودم و تاثیرگذاری مثبت و منفی در جامعه افغانستان داشتم. انتخاب‌های خوب و بد و محاسبات درست و نادرستی کردم. در قبال همه انتخاب‌ها و محاسباتی که کردم، خودم مسوول استم و سلامتی و ملامتی آن را به دوش کسی دیگری نمی‌گذارم. من بیش‌تر از این که دست به گریبان کسی دیگری باشم، سر در گریبان خود استم. توصیه‌ام به همه همین است."

نقل سخنان "وحید عمر" که در بالا صورت گرفت، شاید بتواند، بخش کوچکی از رُخداد های درون ارگ در چند روز اخیر زعامت بیمارگونه کسی بنام "اشرف غنی احمدی" و دار و دسته اش را برای خواننده گان ارجمند روشن سازد، نه همهٔ واقعیت های پشت پرده را، زیرا وحید عمر خود در زمرهٔ کارمندان عالیرتبهٔ ارگ جمهوری و شریک بخش‌هایی از عوامل بدبختی های مردم افغانستان بوده می‌تواند. شاید اگر در این مورد تحقیق بیشتر و موشگافانه تر صورت گیرد، جریان ها و واقعیت های دیگری نیز برملا گردد.

باید این موضوع را نیز متذکر شویم که فرار اشرف غنی بمثابهٔ رییس جمهور یک کشور زخم خورده و مردم دردمند و بی سرنوشت، نه تنها بزدلانه، خائنانه و بی سابقه بود، بلکه پیامد آن بی نهایت سنگین و ننگین بوده هم تاریخ کشور را یکبار دیگر به عقب راند و مملکت را لاقلاً برای یکصد سال دیگر از کاروان پیشرفت های جهانی متوقف نمود، بلکه با زنده گی و امید و سرنوشت ملیونها انسان این سرزمین بازی غدارانه صورت گرفت.



بلی! با این شرح، رییس جمهور که احساس کرده بود امریکایی ها مصمم اند گروه طالبان را مجدداً به قدرت رسانیده او را از صحنه برانند، به وسیله "حمدالله محب" رییس شورای امنیت و نزدیکترین فرد به خودش، با سران شبکه تروریستی حقانی که برخاسته از قبیله غلجایی های شرق افغانستان بوده با مقام های پاکستانی و بخصوص با شبکه استخبارات آن کشور پیوند قرین دارد، در تماس شده خواست ارگ جمهوری را برای آنها بسپارد.

این موضوع را اظهارات وزیر دفاع آن وقت رژیم بنام ( جنرال بسم الله محمدی) تأیید میکند که گفت: "در عمارت وزارت دفاع، همه منتظر ورود رییس جمهور بودند و من از عقب پنجره عمارت وزارت به سوی ارگ جمهوری نگاه کرده دیدم حدود چهل تا پنجاه "پکپ" {موتورهای مورد استفاده طالبان} به سرعت داخل محوطه ارگ شدند."

مسلماً این همان وقتی بوده که رییس جمهور طبق برنامه و تباری قبلی با گروه مسلح شبکه حقانی، با فرار شتابزده خویش بخارج، قدرت سیاسی را در اختیار گروه مذکور قرارداد داده باشد.

متعاقب این فرار بزدلانه یا خائنانه اشرف غنی، سروصدا های زیادی بگوشها رسید مبنی بر اینکه وی وجه یکصد و شصت و نه ملیون دالر را نیز با خود بخارج حمل کرده است. اما پیگیری، تحقیق و حصول این امانت ملی، همانند سایر جنایتکاران و اختلاس کننده گان شناخته شده افغانستان توسط دولتها یا پولیس بین المللی صورت نگرفت.

## ورود طالبان بکابل و فرار هزاران نفر از این شهر

به روز پانزدهم ماه آگست سال ۲۰۲۱ میلادی و ۲۴ ماه اسد سال ۱۴۰۰ خورشیدی، موازی با سقوط نظام جمهوری به رهبری اشرف غنی، گروه طالبان که مسلماً آماده گیهای قبلی هم داشتند، وارد شهر کابل گردیده ارگ جمهوری را اشغال نمودند که یک حادثه دراماتیک و غیر قابل تصور را به نمایش گذاشت.

درچنین موقع حساس و خطرناک، یگانه راه خروج ازکابل، آنهم برای خارجی ها، کارمندان بلند پایه و افسران ارتش نظام قبلی، میدان هوایی بین المللی کابل بود که صحنه ازدحام بی نظیری گردید.

دلایل آنهمه ازدحام و سرازیرشدن هزاران شهروند افغانستان و اتباع خارجی به منظور فرار ازشهر کابل این ها بودند:

۱- اتباع خارجی، بخصوص امریکایی ها با خروج کامل نیروهای جنگی و لوژستیک وحتا مؤسسات امداد رسانی شان ازافغانستان که قبل ازورود طالبان صورت گرفته بود، دیگرنه تنها نیازی احساس نمیکردند که درکشور باقی بمانند، بلکه درنبود نیروی نظامی و سردرگمی های سیاسی پی که ایجاد گردیده بود، احساس خطرجانی هم میکردند.

۲- هزاران کارمند استخباراتی کشورهای غربی و بخصوص اعضا و منسویین (سی.آی.ای) که درشناسایی، دستگیری و کشتارتالبان ظرف بیست سال درافغانستان نقش داشتند، خودشان را درخطرحتمی می دیدند.

۳- وزراء، وکلا، رؤسا، بویژه افسران و سربازان ارتش و کارمندان اداره امنیت ملی و نیزآنانیکه درجریان مدت بیست سال پسین با زبان، قلم و قدم با گروه طالبان و اندیشه های طالبانی مخالفت ورزیده بودند، همه تکان خورده خواستند هرچه عاجلتر، یکجا با فراریان خارجی و با استفاده ازوسیله هوایی آنها کابل را ترک گویند.

۴- هزارها تن از ترجمان هایی که درخدمت نظامیان خارجی علیه گروه طالبان قرارداداشتند نیز درتلاش افتادند تا هرچه زودتر پا به فرار گذارند.

۵- تعداد غفیری ازشهروندان کابل نیز با تجربه و خاطره تلخی که از اعمال گروه طالبان دردوران امارت اول آنها داشتند و برای هراسی که از وحشیگری و تمدن ستیزی و کین ورزی آنها که در دلها جا گرفته بود، سیل آسا به سوی میدان هوایی بین المللی کابل هجوم بردند تا خودشان را به داخل هواپیما های نظامی امریکایی برسانند.



صحنه پی از هجوم مردم در بیرون محوطه میدان هوایی کابل



جریان فرار و ازدحام بی سابقه در میدان هوایی کابل در حالی ادامه داشت که میدان مذکور هنوز توسط نیروهای امریکایی اداره میشد. این حالت حیرت انگیز و بی سابقه ادامه داشت که منابع غربی اعلان کردند که شاید "داعش" در میان کتله مردم در عقب دروازه های میدان هوایی دست به عمل انتحاری بزند که متأسفانه چنین هم شد و بر بنیاد گزارشهای چاپی، حدود یکصد نفر در اثر این عمل ضد انسانی جان باختند و بیشتر از چند صد تن دیگر زخمی شدند. در گزارشها گفته شد که در میان تلف شده گان، به تعداد سیزده تن از سربازان امریکایی نیز شامل بودند.

رادیو آزادی در این مورد نوشت:

"... نیروی هوایی ایالات متحده آمریکا با حدود ۲۰ فروند هواپیمای ترابری پهن‌پیکر سی-۱۷، شش فروند هواپیمای سوخت‌رسان کی‌سی-۱۳۵ آر تی، چهار فروند هواپیمای پشتیبانی نزدیک هوایی ای‌سی-۱۳۰ جی، دو فروند هواپیمای پشتیبانی نزدیک هوایی ای‌سی-۱۳۰ دلیو، چهار فروند هواپیمای پشتیبانی عملیات نیروهای ویژه ام‌سی-۱۳۰ جی، چهار فروند هواپیمای جستجو و نجات اچ‌سی-۱۳۰ جی، هشت فروند هلیکوپتر جستجو و نجات اچ‌اچ-۶۰ جی، یک فروند هواپیمای مخابراتی تی-۱۱، پهپادهای رزمی ام‌کیو-۹ رپر، به همراه شش فروند بمب‌افکن بی-۵۲ و شماری دیگر از سوخت‌رسان‌ها شامل کی‌سی-۱۳۵ آر و کی‌سی-۱۰، با پرواز از پایگاه‌های العدید در قطر و الظفره در امارات متحده عربی و همچنین هواپیماهای جنگنده اف / ای-۱۸ تی و اف با پرواز از ناو هواپیمابر یواس‌اس رونالد ریگان در عملیات تخلیه دخیل بودند."

متعاقباً منابع امریکایی اظهار داشتند که آنها موفق شده‌اند بیشتر از یکصد هزار نفر را ظرف چند روز نخست تصرف کابل توسط طالبان، از کابل به کشورهای کویت، قطر و غیره انتقال دهند تا از آنجاها به سایر کشورهای مانند آمریکا، کانادا، استرالیا، آلمان و غیره فرستاده شوند.

"سیگار" یا ادارهٔ بازرسی ایالات متحدهٔ آمریکا در افغانستان، در ماه می سال ۲۰۲۲ م، عوامل عمدهٔ سقوط نظام جمهوری افغانستان و فاجعهٔ ناشی از آنرا، در یک جلسهٔ کنگرهٔ آمریکا چنین بیان نمود:

\* اتخاذ سیاست نادرست و یکجانبهٔ هردو رئیس جمهور آمریکا ( ترمپ و بایدن) راجع به سرنوشت مردم افغانستان.

\* عدم همکاری نیروهای هوایی تحت فرمان نظامیان آمریکا در مبارزه ارتش افغانستان علیه گروه طالبان.

\* مقرری‌ها و برطرفی‌های مکرر در چارچوب کادرهای نظامی افغانستان از سوی اشرف غنی که بر وفق سلیقهٔ شخصی وی صورت می‌گرفت.

\* فقدان برنامهٔ امنیت ملی (ناپایداری ای. ان. دی. اس. ای

\* قطع حقوق افسران و سربازان افغانستان از طرف منابع امریکایی .

\* آزادی سازی هزارها تن از طالبان زندانی، بگونه تحمیلی و بدون هماهنگی با دولت افغانستان.

\* معامله مخفی بعضی از جنگ سالاران قومی با گروه طالبان .

## اوضاع افغانستان تحت حاکمیت "امارت طالبان"

گروه طالبان حین ورود به شهرکابل، به جمع آوری سلاح های بجا مانده از نیرو های امریکایی، تصرف میدان های هوایی، وزارتخانه ها، زندانها وسایر منابع و مؤسسات ملی و دولتی اقدام نمودند و افراد مسلح شان را به خیابان های شهر گماشتند. جالب این بود که هیچ فرد یا جمعی از نیروهای نظامی و امنیتی دولت، قبلی دست به مقاومت نزده بلکه بگونه کاملاً منفعل بخانه های شان نشستند و یا مخفی شدند و آن عده پی که توانستند خودشان را به موقع و به سرعت به میدان هوایی کابل برسانند، موفق شدند خود شان را به بیرون ازافغانستان برسانند.

آنچه مردم افغانستان انتظار آنرا داشتند، عبارت ازاین بود که طالبان مسلح، خشن و بیگانه از رمز و راز مردم داری و دولتمداری و نیز غافل از مزایای تمدن عصر وزمان، با ایجاد "امارت اسلامی" شان، چه نوع ساختاردولتی را بمیان خواهند آورد و با شهروندان کشورچه گونه برخورد خواهند کرد؟

چند روزی سپری شد ، بالاخره، شخص کم سواد وعامی پی بنام "حسن آخوند" بحیث "رئیس الوزرا" معرفی شد و اعضای کابینه ومتعاقباً ایجاد یک سلسله از کمیسیونهای کاری رسماً اعلام گردید که اینک بدانها می پردازیم:

ویکی پیدیا (دانشنامه آزاد) راجع به ترکیب حکومت مؤقت "امارت اسلامی" طالبان چنین نوشت:

"در حال حاضر، شورای رهبری نظارت قانونی بر کابینه، سیستم قضایی و نیروهای امنیتی افغانستان با قدرت تأیید یا عزل قضات، فرماندهان و وزرای کابینه را به عهده دارد. اما انتصابات کلیدی کابینه مانند وزیر دفاع، وزیر کشور و وزیر امور

خارجہ مستقیماً توسط شورای رهبری انجام می شود. با این حال، اکثر اعضای رؤسای بخش‌های داخل کابینه عمدتاً اعضای شورا هستند و مسئولیت‌ها در قبال هر دو نهاد مترادف است. در عمل؛ این بدان معناست که کابینه عملاً ناتوان است و اکثر تصمیمات توسط شورای رهبری گرفته می شود. هیئت های تشکیل دهنده شورای رهبری عبارتند از:

دیوان عالی دادگستری

کمیسیون امور نظامی

کمیسیون امور فرهنگی

کمیسیون امور اقتصادی

اداره مالی مستقل

کمیسیون آموزش

کمیسیون بهداشت

کمیسیون نهادی

کمیسیون امور زندانیان

کمیسیون کشاورزی

سازمان خدمات عمومیت

کمیسیون مرزی

اداره ایتام و معلولین

کمیسیون اطلاعات

کمیسیون معادن

کمیسیون ارشاد و دعوت {یا اداره امر بالمعروف و نهی عن المنکر}



باید اضافه نمود که نظریه اظهارات رسمی مقام های طالبان، رهبر اصلی و عمومی این گروه همین اکنون کسی بنام " هیب الله آخوند" خوانده شده که گویا درقندهارنشسته است، اما تاهمین لحظه یی که این سطور رقم زده میشود (ماه اپریل سال ۲۰۲۲م یا ماه هفتم حاکمیت طالبان) هیچ کسی از شهروندان کشور عملاً چهره او را ندیده اند.

درهمینجا لازم می افتد متذکرشویم که گزارشهایی ازمنابع این گروه به نشر رسیدند مبنی بر اینکه این "رهبر" یا "امیرالمومنین" طالبان"، پس ازگذشت هشت ماه ازحاکمیت خویش، آنگاه که به مناسبت ادای نماز عید فطر سال ۱۴۰۱ خورشیدی، دریکی ازمساجد شهر قندهارحاضر گردید، در برابر جمع غفیری از مردم که درمسجد حضور یافته بودند، بجای آنکه رو در رو سخن گوید، رویش را از مردم گشتانده سخن گفت. این روش و یا این شیوه نمازگزاری و حضور یابی یک "رهبر"، آنهم رهبر مذهبی، یا "امیرالمومنین" و "فاتح جنگ"، هیچگاه درتاریخ جهان و بخصوص درتاریخ کشورهای اسلامی سابقه نداشته است.

همچنان متذکر باید شد که در ترکیب کابینه این گروه، کسانی شامل اند که تا هنوزدر لیست سیاه تروریسم سازمان ملل قرار دارند و از آنجمله، مثلاً ملاسراج الدین حقانی که با تمام صلاحیت در کرسی وزارت امور داخله تکیه زده است.

فهرست مکمل اعضای کابینه گروه طالبان چنین است:

|                        |                   |  |
|------------------------|-------------------|--|
| رهبر عمومی             | هیت الله آخندزاده |  |
| رئیس الوزرای افغانستان | محمد حسن آخند     |  |
| معاون ریاست الوزرا     | عبدالغنی برادر    |  |
| معاون ریاست الوزرا     | عبدالسلام حنفی    |  |
| وزارت دفاع افغانستان   | محمد یعقوب        |  |

|                    |                                   |
|--------------------|-----------------------------------|
| هدایت‌الله بدری    | وزارت مالیه افغانستان             |
| عبدالباقي حقاني    | وزارت تحصيلات عالي                |
| خيرالله خيرخواه    | وزارت اطلاعات و فرهنگ             |
| نورالله منير       | وزارت معارف افغانستان             |
| امير خان متقي      | وزارت امور خارجه افغانستان        |
| سراج‌الدين حقاني   | وزارت امور داخله                  |
| نورمحمد ثاقب       | وزارت ارشاد، حج و اوقاف افغانستان |
| عبدالحكيم شرعي     | وزارت عدليه                       |
| نورالله نوري       | وزارت امور سرحدات، اقوام و قبایل  |
| محمد يونس آخندزاده | وزارت احيا و انكشاف دهات          |
| عبدالمنان عمري     | وزارت فوائد عامه                  |
| محمد عيسى آخند     | وزارت معادن و پتروليوم            |
| عبداللطيف منصور    | وزارت انرژي و آب                  |
| حميدالله آخندزاده  | وزارت ترانسپورت افغانستان         |

|                                               |                   |             |
|-----------------------------------------------|-------------------|-------------|
| وزارت مخابرات و تکنالوژی معلوماتی             | نجیب الله حقانی   |             |
| وزارت امور مهاجرین و عودت‌کنندگان             | خلیل الرحمن حقانی | [۳۹] سرپرست |
| وزارت دعوت و ارشاد، امر بالمعروف و نهی المنکر | شیخ محمد خالد     | [۳۹] سرپرست |

از پانزدهم ماه آگست سال ۲۰۲۱م به بعد که حاکمیت دینی و سیاسی گروه طالبان در افغانستان شکل گرفت، اوضاع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانی این خطه چنان دچار آشفتگی گردیده است که هزاران مرد و زن از اثرشدت فقر و بیکاری و ترس و تهدید، از راه های زمینی و هوایی به سوی کشورهای همسایه رو به فرار نهاده اند، هزاران تن از منسویین نظامی کشور چنانکه گفته آمد، یا مخفی شده، یا فرار کرده اند و یا هم توسط تفنگداران گروه طالبان دستگیر، زندانی و کشته شده اند. هزاران کارمند دولت قبلی بیکار و بی روزگار گردیده، هزاران جوان وطن که ظرف بیست سال گذشته به آرزوی خدمتگزاری به مردم خویش، با تحمل صدها مشکل در رشته های مختلف تحصیل کرده بودند، نومید و بی سرنوشت شده اند. (دردانگیزتر از همه این بود که طالبان اعلان کردند کسانیکه در نظامی بیست ساله قبلی تحصیل کرده اند، به درد ما نمی خورند.)، نشرات صدها رسانه کتبی، صوتی و تصویری متوقف شدند، کلیه پروژه هایی که در نظام قبلی و در بخشهای مختلف حیات اجتماعی و اقتصادی رویدست گرفته شده بودند، متوقف گردیدند. دروازه های مکاتب به روی دوشیزه گان آرزومند کشور مسدود شدند و بالاخره زورگویی و کین توزی و فشار و استبداد طالبی بالای افراد و اقشار مردم تحمیل گردید.

این موضوع نیز گفتنیست که مقام های امریکایی یا ظاهراً با پذیرش شکست نظامی در میدان "جنگ علیه تروریسم" و یا براساس برنامه های تاکتیکی شان در افغانستان و منطقه و یا هردلیل دیگر، راه برگشت گروه طالبان به قدرت سیاسی را بویژه پس سالهای ۲۰۰۴م نه یکدم، بلکه قدم به قدم هموار نمودند. بعبارة دیگر، ایالات متحده امریکا و "جامعه جهانی"، پس از اشغال نظامی افغانستان، آهسته آهسته

به تغییر اراده و سیاست جنگی متوسل گردیده زمزمه های "جنگ راه حل نیست"، "مشکل افغانستان باید از راه مذاکره حل گردد"، "طالبان تند رو و طالبان میانه رو"، تقاضای رهایی زندانیان گروه طالبان از زندانهای دولت افغانستان، فراهم آوری تسهیلات لازم غرض کشت کوکنار درساحات جنگی و حتا با برقراری تماسهای مخفی و معاملات پشت پرده با گروه مذکور، خواستند آنها را غالباً با مشوره و حمایت های پاکستان و بریتانیا تقویت نمایند.

اما با آنهم، وقتی گروه طالبان به روز پانزدهم آگست ۲۰۲۱م کابل را متصرف گردیده و قدرت سیاسی را غصب کردند، ایالات متحده و طبعاً متحدان جهانی آن رژیم جدید یا "امارت اسلامی" طالبان را به رسمیت نشناختند. علاوه ازان، مقام های امریکایی، وجه ده ملیارد دالر ذخیره ارزی افغانستان را که دربانکهای آن کشور نگهداری میشد، مسدود نموده گفتند تا زمانیکه طالبان حقوق بشر، آزادی های مدنی و حقوق اقلیت ها را به رسمیت نشناخته و یک دولت "همه شمول" را تشکیل ندهند، پولهای مسدود شده را به جانب افغانستان پرداخت نخواهند کرد. "جوبایدن" رییس جمهور ایالات متحده امریکا سپس دستور صادر نمود تا از جمله دارایی های مسدود شده افغانستان، وجه سه اعشاریه پنج ملیارد دالر آن "باید" بعنوان غرامت برای ورثه های قربانیان انفجار سال ۲۰۲۱م نیویارک پرداخته شود. این دستور "بایدن" درحالی صادر میشود که هیچ فرد افغانستانی درارتکاب این عمل تروریستی نقش نداشته، بلکه عاملان اصلی آن، شهروندان پاکستانی و عربستان سعودی بودند.

در تحت چنین شرایط خاص و خطرناک، دو حرکت و یا دو عملکرد سیاسی و تبلیغاتی متضاد پیرامون قضیه افغانستان بوجود آمد: اقدامات سختگیرانه ایالات متحده امریکا و طبعاً با پیروی ازان، کشورهای مربوط به "جامعه جهانی" علیه رژیم نوبنیاد اسلامی طالبان و سماجت گروه به حاکمیت رسیده طالبان دربرابرتقاضاها و شرایط وضع شده امریکا و جهان.

یعنی جانب ایالات متحده امریکا و متحدان جهانی آن از طرح شرایط خویش انصراف ندادند و طالبان نیز بر بنیاد اعتقادات ایدئولوژیک، خشونت آمیز، تند روی های مذهبی، تبختر مبنی بر "جهاد بیست ساله و حصول پیروزی در برابر

ابرقدرت امریکا" و غالباً بی بهره گی شان از مزایا و راهبردهای علوم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دیپلماتیک و غیره در برابر مقتضیات ملی و بین المللی تمکین نکردند. این کش وقوس دوجانبه، ملیونها شهروند افغانستان را مدتهای طولانی در مضیقۀ شدید معیشتی قرارداد.

همین اکنون که اوایل سال جدید ۱۴۰۱ خورشیدی و نیمه های سال ۲۰۲۲ میلادی است، وضعیت درونی افغانستان و موضعگیری های ممالک همسایه و جهان از اینقرار است:

## در داخل افغانستان:

نظام اقتصادی کشور ور شکسته، خدمات بانکداری مضمحل و خزانه دولت تهی بوده کمکهای خارجی متوقف گردیده وحتا حقوق مامورین و معلمین و مستخدمین پرداخته نمیشود. نرخ بیکاری فوق العاده بالا رفته نظم معارف و مؤسسات تعلیمی درهم برهم بوده تولید داخلی (به استثنای برخی از فراورده های زراعتی که به چشم میخورند) سقوط نمود. رهبری ومسئولیت امور حکومتی اعم از علمی و اقتصادی و بهداشتی وفرهنگی و سایر رشته های فنی و مسلکی در اختیار ملا و مولوی و روحانی قرار داده شده است. نسل جوان جامعه ناامید و سرگردان و بی سرنوشت گردیده زنان کشور نه تنها از کلیه دوایر، مؤسسات و نهاد های اجتماعی رانده شده اند، بلکه تحت فشارهای عظیم فکری و سنتی و قبیله پی و دریک کلام، دربی حقوقی کامل بسر میبرند. درب مکاتب به روی دوشیزه های جوان مسدود گردیده حکومت تک قومی، قبیله پی و مذهبی سرنوشت ملیونها شهروند افغانستان را در ید اختیار خویش دارد و سلاح بدوشان گروه طالبان درهمه جا جولان میکنند. این تفنگ بدوشان، با لباس های غیرمعمول، موهای ژولیده، پاچه های بلند و ناآگاه از زنده گی شهری و نزاکت های آن، با زورگویی، تهدید، تحقیر و تبختر با شهروندان برخورد مینمایند.

گزارشهای دردناک مربوط به اجراءات و اقدامات اداری و اجتماعی و فرهنگی گروه تازه به دولت رسیده طالبان چنان انبوه و گسترده اند که اگرهمۀ آنها درج این کتاب گردند، همان اصطلاح هفتاد من کاغذ را تداعی خواهد نمود. طالبان با صراحت میگویند هرگز نیاز نیست تا زنان ازخانه های شان بیرون روند و یا به

کارها و مشغولیت های اداری و اجتماعی و ... پردازند. بربنیاد همین کوردلی ها و زورگویی های قرون وسطایی بود که تعداد زیادی از خبرنگاران، نطاقان و مجریان رسانه یی که قبلاً در ادارات رادیو، تلویزیون و سایر نشریات مشغول بکار بودند، با استفاده از اندکترین امکانات، به خارج مرزها فرار کردند و آنده از این زنان و دوشیزه گانی که در کشور باقیمانده و میخواستند به منظور بدست آوردن لقمه نانی برای خود و اعضای خانواده خویش بازهم در ادارات رسانه های تصویری کارکنند، بنا بر دستور اداره بدنام " امریالمعروف و نهی عن المنکر " طالبان، بایستی چنان روی خودشان را بپوشانند که تنها دو چشم شان دیده شود و بس. لهذا وقتی گوینده گان زن غرض نشر خبر یا گزارش در برابر کمره قرار میگیرند، خیلی زشت و ناهنجار مینمایند.

هرچند موج فرار و پناهجویی افغانها بخارج، ازسالیان دراز (ازپروزی کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی) به بعد ادامه داشته و درنظام جمهوری تحت رهبری حامد کرزی و محمد اشرف غنی نیز جریان داشت، مگر این موج ناگوار، از روز سقوط نظام جمهوری به قدرت رسیدن " امارت اسلامی طالبان " درپانزدهم ماه آگست سال ۲۰۲۱م فوق العاده بالا گرفته است. چنانکه متناسب به آن، موج اهانت، لت و کوب و حتا حبس و کشتار این پناهجویان بی پناه در کشورهای مختلف و از جمله، در ایران، ترکیه، یونان، اندونیزی و سایر نقاط جهان توفانی تر گردیده است.

در همین شب و روزیکه این سطور رقم زده میشوند، رسانه های داخلی و خارجی، وضعیت افغانهای پناهنده در قلمرو جمهوری اسلامی ایران را خیلی ناهنجار، خونین و درد آور نشان میدهند. مقام های امنیتی جمهوری اسلامی ایران، علاوه از تحقیرهای لفظی و دشنام های غلیظ که علیه افغانهای پناهنده تحت عناوین "افاغنه"، "افغانهای پدرسوخته" و " افغانهای سر بُر " و غیره نثار میکنند، عملاً دست به گرفتاری، و شکنجه و کشتار این مظلومان روزگار نیز می زنند. این اعمال نا روای نیرو های امنیتی ایران درحالی علیه افغانهای ستم کشیده صورت می گیرد که ملیونها ایرانی بحیث پناهنده در سراسر کشورهای جهان زنده گی میکنند، بدون قابل تذکر میدانم که جریان آنکه تحقیر و زندانی و شکنجه و کشته شوند. سرازیر شدن فرار افغانها از کشور و پناهجویی های آنها چنان مواج است که



گزارشهای مطبوعات جهان نه تنها از وضع و حال ابتر هموطنان ما در قلمرو "کشور اسلامی ایران" حکایت ها دارند، بلکه چنین وضع المناک و حتا کشتن و راندن و سوختاندن این پناهجویان بی سرنوشت در ترکیه، یونان، مالیزیا و سایر کشورهای نیز جریان دارد.

موضوع جنجالی دیگری که تاهمین اکنون در مورد رژیم طالبان ازسوی "جامعه جهانی" مطرح بوده و هنوز حل نشده است، همانا تعیین شرایط این کشورها و در رأس آنها ایالات متحده امریکا مبنی بر ایجاد یک حکومت "همه شمول" یا وسیع البنیاد ازسوی طالبان حاکم در افغانستان است.

قبلاً گفته بودیم که این موضوع به شمول رعایت حقوق بشر، آزادی بیان، تحصیلات زنان و دختران و غیره، کش وقوسی را میان هردو جانب (امریکا و امارت طالبان) ایجاد نموده و مردم افغانستان هم از هردو طرف تحت فشار سنگین سیاسی- اقتصادی قرار گرفته اند. یعنی نه طالبان به خواسته های جهان تمکین میکنند و نه امریکا و متحدان آن از این تقاضا و شرایط شان میگذرند. اما در عین حال، یک سلسله تحرکات، اقدامات، سفرها و نشست هایی به اشتراک مثلاً وزیر امور خارجه طالبان در برخی کشورها صورت میگیرد و یا برخی از وزرا و شخصیت های رسمی کشور های آسیایی و اروپایی به کابل سفر میکنند.

چنانکه ملاحظه میشود، بیشترین نزدیکی دیپلماتیک با گروه طالبان را کشورهای چین و روسیه داشته و حتا در روزهای اخیر رسماً گزارش داده شد که مقام های روسی، سفارت افغانستان در ماسکو را برای نمایندگی سیاسی "امارت اسلامی طالبان" سپردند. این درحالیست که اتحادیه اروپا نیز چند هفته قبل، از گشایش دفتر رسمی اش در کابل خبر داد.

اینهمه فعل و انفعال میان طالبان و کشورهای منطقه و جهان در صورتی به جریان افتاده است که گزارشهای متعددی از اعمال و اقدامات استبداد گروه طالبان علیه اتباع افغانستان به نشر میرسند.

منحیث مثال، روزنامه "هشت صبح" در شماره ۲۲ ماه حمل ۱۴۰۱ خورشیدی خویش به نقل از روزنامه مشهور نیویارک تایمز در این مورد چنین نوشت:

"روزنامه" نیویارک تایمز" در یک گزارش ویدیویی- تحقیقی دریافتی است که طالبان خلاف وعده عفو عمومی، دست به کشتار گسترده انتقامجویانه علیه کارمندان دولت سابق و اعضای نیروهای امنیتی پیشین زده‌اند. این گزارش در جریان هفت ماه مستند شده و روزنامه ۸ صبح در تهیه آن همکاری کرده است. طبق این گزارش، طالبان حدود ۵۰۰ نفر از کارمندان دولت و اعضای نیروهای امنیتی پیشین را در شش ماه حکومت‌داری خود «کشته» و یا ربوده‌اند."

نیویارک تایمز در توضیح روش کار خود برای تهیه این گزارش، گفته است که این گزارش با استفاده از انواع روش‌های راستی‌آزمایی به شمول انجام تحقیقات ویدیویی، طب قانونی، تأیید گزارش‌های خبری محلی، همکاری با سازمان‌های حقوق بشری و مصاحبه با بازمانده‌گان و اعضای خانواده قربانیان تهیه شده است.

طبق این گزارش "کشتار انتقامجویانه، گسترده بوده و همه مناطق کشور را تحت تأثیر قرار داده است؛ کاری که سبب شده است خانواده‌ها متلاشی شوند. در این گزارش وعده‌های طالبان در مورد «مدارا و میانه‌روی» با مخالفان سیاسی شان، «کذب» توصیف شده است.

در روزهای نخست حاکمیت گروه طالبان در کابل، از طریق وسایل جمعی به اطلاع عامه رسانیده شد که "ملا هیب الله آخوند امیر المومنین" عفو عمومی را اعلام نموده که براساس آن از هیچ کس انتقام گرفته نخواهد شد. اما مرور زمان ثابت نمود که یا این آگاهی واقعاً کاذبانه و فریبنده بوده است و یا از طرف صفوف و فرماندهان محلی طالبان پذیرفته نمیشود.

همین امروز (هفدهم ماه اپریل ۲۰۲۲ و ۲۸ ماه حمل ۱۴۰۱ خورشیدی) عکس و گزارش قتل یکی از افسران سابق وزارت امور داخله رژیم قبلی به نام "قاسم قایم" از طریق رسانه های جمعی به نشر رسید که توسط طالبان اولاً دستگیر و باز، شکنجه و کشته شده است.



قاسم قایم اندرابی افسر نظامی سابق که توسط طالبان به قتل رسید

اطلاعات دیگری نیز به نشر رسیدند که براساس آن برخی از مقام های محلی طالبان، درعین حالیکه منازل مردم را درهرموقعی که خواسته باشند غرض شناسایی و دستگیری افسران، سربازان و کارمندان نظام قبلی تفتیش میکنند، نامه هایی نیز عنوانی بعضی ازافراد مورد نظر فرستاده و درآن مثلاً متذکرشده اند که "بخانه ات برگرد ومطمئن باش که هیچ خطری متوجه ات نخواهد بود." اما وقتی یکتعداد ازاین افراد به قول طالبان اعتماد نموده بخانه های شان برگشته اند، بازهم ازسوی گروه مسلح مذکور دستگیر، زندانی و یا کشته شده اند.

## اعتراض ها ، مقاومت ها وسرکوبگریها

زنان و دوشیزه گان افغانستان که ظرف بیست سال گذشته، آنهم دریک فضای نسبتاً باز و درتحت شعارهای "حقوق مدنی"، "احترام به حقوق زنان"، "آزادی و دموکراسی"، "رعایت آزادی بیان" و امثالهم خو کرده بودند، با ورود گروه متحجر، ضد علم و تمدن و ضد حقوق زنان به شهرکابل، دست به اعتراضات خیابانی زده شعار "ما انسانیم"، "ما کارونان میخواهیم"، "آزادی حق ماست" و غیره را بلند نمودند. این اعتراضات و تظاهرات چند روزی ادامه یافت که شهادت کم نظیرزنان محروم کشور را به نمایش میگذاشت و اما دیری نپایید

که با دستگیری و حبس و شکنجه آنان از طرف نیروهای امنیتی گروه حاکم سرکوب گردید.



نمایی از تظاهرات خیابانی زنان شهر کابل علیه طالبان

تعداد رسانه های جمعی (گفتاری، نوشتاری و تصویری) در نظام قبل از حاکمیت طالبان در سراسر افغانستان به صد ها میرسید، طوریکه در همه ولایت های کشور در کنار دانشگاه ها و کالج ها و مؤسسات تعلیمی و آموزشی، فعالیت و جنب و جوش نشرات و اطلاع رسانی به ملاحظه میرسید. اما اکنون نه تنها از تعداد رسانه های متذکره به فیصدی زیاد کاسته شده است، بلکه تعداد کمی از نطقان و ژورنالیستها و خبرنگاران جوان (اعم از زنان و مردان) فعال مانده اند. این سیر نزولی مطبوعات در تحت حاکمیت طالبان هنوز هم ادامه دارد.

طالبان که از همان اوایل حضور و وجود خویش در منطقه و افغانستان و بر بنیاد اندیشه های عقب گرایانه شان، با خانواده مطبوعات و همانطور با تنویرگری و آگاهی دهی انسان جامعه مخالف بوده اند، در جریان بیست سال گذشته نیز که در برابر نظام جمهوری و نیروهای ائتلاف می جنگیدند، ده ها تن از خبرنگاران داخلی و خارجی را بیباکانه به قتل رسانیدند.

آنها (طالبان) به منظور ارباب رسانه داران، تهدید و تخویف اعتراض کنندگان و قایم نمودن استبداد فکری و سیاسی شان، تعدادی از شخصیت های علمی، سیاسی، اکادمیک و تحلیلگران مسایل متعلق به افغانستان را که یا از طریق برنامه های تلویزیونی و یا نگارش مقاله و مطالب علیه بیدادگری و جهالت و به منظور نشان دادن راه های مفید حکومت داری و رعایت عدالت و انصاف سخن گفتند و انتقاد بعمل آوردند، نیز دستگیر، تهدید و حبس نمودند.

روزنامه "هشت صبح" در شماره بیستم ماه حمل ۱۴۰۱ خورشیدی خویش نوشت: "در هفت ماه حاکمیت طالبان، بیش از هشتاد مورد بازداشت همراه شکنجه و خشونت خبرنگاران و کارمندان رسانه پی درکشور ثبت شده است. شماری از خبرنگاران نیز از وضع محدودیت و مداخلات طالبان در امور رسانه ها شکایت دارند."

همین روزنامه افزود: "به گفته نهاد های ناظر، دو نهاد طالبان (استخبارات و امر به معروف و نهی از منکر) بیش ترین مداخله را در امور رسانه ها انجام میدهند و تهدید و ارباب خلق میکنند. قریب به اکثر بازداشتی های خبرنگاران توسط استخبارات طالبان انجام میشود."

بیخبری، کمبود فکری، خودمحوری و سماجت در برابر خواسته های مردم افغانستان و جهان، تا آنجا در میان رهبران گروه طالبان دیده میشود که مثلاً یکی از رهبران قدرتمند آنها بنام "سراج الدین حقانی" که برکسی وزارت امور داخله کشور ترکیه زده است، نه تنها گردهمایی بزرگی را در بزرگترین هتل کابل بنام "کانتینتال" برگزار نمود و ضمن آن از صد ها انتحاری پی که ظرف بیست سال گذشته موجب قتل هزاران انسان (داخلی و خارجی) شد، گرامیداشت بعمل آورد، بلکه برای ورثه های آنها وجه نقد (ده هزار افغانی) و یک نمره زمین نیز بخشید و در عین حال با صراحت اظهار نمود: "عمل انتحاری و انفجاری بزرگ در همان هتل را حضرت محمد (ص) رهبری میکرد"



باید متذکر شد که حمله انتحاری بالای هوتل بین المللی کابل در ماه جنوری سال ۲۰۱۸ میلادی از طرف شبکه تروریستی حقانی انجام داده شد که موجب مرگ ده ها نفر و خسارات عظیم مالی گردید.

بلی! اکنون این ملا "حقانی" که ظرف بیست سال گذشته در رأس امور آموزش، پرورش عناصر انتحاری و استفاده ابزاری از عملیات آنها علیه جان و مال هزاران تن از شهروندان افغانستان قرارداداشت، چگونه کاملاً آشکارا اظهار میدارد که چنین یک حمله خونبار و پرتلفات غیرانسانی را "حضرت محمد رهبری میکرد" (!؟)

وی همچنین از قول یکی از انتحاری های خونریز به نام "حافظ کریم الله" در داخل هوتل مذکور میگوید که "اینک حضرت محمد بالای دروازه نشسته و برای انتحاریها، سفارش نامه غرض رفتن به بهشت را مینویسد." (!؟)

اگر قرار باشد فهرست مکمل تری از حملات انتحاری و تروریستی بالای مراکز، مساجد، مدارس، وزارتخانه ها، پایگاه های نظامی، مؤسسات آموزشی، علمی و هنری را که طی بیست سال گذشته توسط انتحاریهای شبکه حقانی در قلمرو افغانستان انجام داده شدند، ترتیب کنیم، بدون تردید مو در بدن خواننده ارجمند این اثر راست میکند.

گزارشهای رسمی از ولایت هرات حاکی از آن بود که اداره " امر بالمعروف ... " گروه طالبان عنوانی دکانداران و فروشنده گان لباس در شهر هرات دستور صادر نمودند که " باید سر مانکن هایی را که لباس های زنانه را در آنها می آویزند، قطع نمایند."

صدور این دستور، علاوه از آنکه جهل مرکب این گروه حاکم را آشکارا به نمایش میگذارد، مردم افغانستان و جهان را به یاد نابود سازی مجسمه های قیمتدار تاریخی و باستانی بودا های بامیان می اندازد. گروه مذکور در سال پایانی "امارت اسلامی" شان، علی رغم خواهش و استدلال و تلاشهای منابع داخلی و خارجی،



هر دو مجسمه "صلصال" و "شهمامه" را با استفاده از مواد منفجره، نابود کردند.

گروه طالبان در کنار سایر اقدامات و اجراءات خشن و خود محورانۀ شان تاکنون به چند عمل نا روای دیگر نیز متوسل شده اند مانند:

\* بستن درب پارکهای عامه و تفریحی به روی زنان و دختران

\* صدور حکم کتبی مبنی بر استفاده زنان و دختران از حجاب کامل بگونه اجباری

\* منع مسافرت زنان و دختران بخارج و آنهم بوسیله هواپیما

\* منع رانندگی زنان و دختران در شهر کابل و ولایت

\* برکناری عمدی کارمندان دوايردولتی و جابجایی افراد متعلق به گروه خودشان

\* وارد کردن فشار سنگین بالای رسانه داران و خبرنگاران بوسیله تهدید، تحقیر، گرفتاری و حبس

\* متوقف کردن صد ها رسانه نوشتاری و صوتی و تصویری در سراسر کشور.

\* سرعت دادن به مدرسه سازیهای نوع دیوبندی بجای گشایش درب کالج ها، دانشگاه ها و مؤسسات علمی و معیاری

پس، مصیبت، بدبختی، زیونی و شرمنده گی برای باشندۀ های این سرزمین، بیشتر از این چه خواهد بود؟



نمایی از آتش سوزی هوتل کانتننتال کابل در نتیجه عمل انتحاری طالبان

امروز که این سطور را رقم میزنم، مدت هشت ماه از حاکمیت گروه طالبان بر افغانستان سپری میشود. علاوه از ترس و ظلمت و استبدادی که سراسر جامعه را فرا گرفته است، گروه حاکم تقریباً با همه همسایگان افغانستان مانند تاجیکستان، اوزبیکستان، ایران و پاکستان از در خصومت پیش آمده و با زبان غیر دیپلماتیک سخن رانده است. دلیل اینست که گروه متذکره نه به شیوه ها و اسالیب دولتمداری بلدیت دارد و نه زبان دیپلماتیک را می داند.

در خصومت ورزی با همسایه بی زیان شمال کشور (تاجیکستان)، گروه طالبان چند هزار افراد مسلح را در نزدیکی های مرز جابجا نمود. علاوه یک تشکیل مسلح انتحاری را نیز در همان مناطق شمال و نزدیکی های همسایه های شمالی بوجود آورد. با جمهوری اسلامی ایران نیز بجای برقراری رابطه دوستانه یا حسن همجواری، "بدر رفتاری" مقام های امنیتی ایران در برابر مهاجران افغان را بهانه قراردادده علاوه از بکارگیری الفاظ غیر دیپلماتیک، برخورد های مسلحانه در نواحی مرز میان دو کشور را نیز به وجود آوردند. با حامی همیشگی شان (پاکستان) هم یا بر بنیاد همان غرور "جهادی" و کم فهمی های سیاسی و یا به اساس مصلحت

های خاص تبلیغاتی و ژست های کاذبانه، درگیری های مسلحانه انجام دادند که منجر به قتل سربازان هردو طرف گردید.

چنین فعل و انفعال خطرناک درحالی صورت می گیرد که افغانستان ازهرجانب زیر فشارهای مالی و سیاسی و افکار عامه داخلی و خارجی قراردارد. بخصوص، فقر و بیکاری و گرسنه گی شدید و بی سابقه درداخل کشورچنان بیداد میکند که همه روزه گزارشهای دردناک مبنی بر فروش فرزندان خانواده ها بگوش میرسد، زنان و کودکان غرض بدست آوردن یک قرص نان خشک خیراتی، صف های طولانی را تشکیل میدهند، گداگران بی شمار (زنانه و مردانه) درهرگوشه و کنار شهر، بگونه ایستاده و یا نشسته، ازاعبران تقاضای کمک میکنند و بالاخره کارمندان دوايرو مؤسسات تا ماه ها نمیتوانند حقوق خویش را حاصل نمایند.

هرچند گروه حاکم همین اکنون ادعا میکنند که " امنیت سراسری تأمین شده است " ، اما گزارشهایی مبنی بر مقاومت های مسلحانه درگوشه و کنارکشور، انفجارهای خونین، حملات خونین بالای پوسته ها و وسایط طالبان و حتا تجاوزها و برخورد های زمینی و هوایی ایران و پاکستان بالای مناطق جنوبغرب و جنوب شرق کشور به نشر میرسند.

خواننده های ارجمند! افغانستان با سی و پنج ملیون باشندۀ دردمند و محروم و محتاج آن، همین اکنون درقبضۀ حکمروایی چنین یک گروه جهل پرور و فاقد علم و دانش قرارگرفته است. اینکه این سرزمین باستانی و باشندۀ های تشنه به صلح و سعادت آن بالاخره به کدام سوی و سمت رهسپارخواهند شد؟ کس نمیداند.

نا گفته نگذیریم که همین اکنون (اواخرماه جون ۲۰۲۲م) که این سطور رقم زده میشوند و عمرحاکمیت استبدادی گروه طالبان پا به ماه یازدهم خویش گذارده است، گروه مذکور بامعضلات و کشمکشهای خطرناک درداخل افغانستان و

کش و قوس دیپلماتیک و مناسبات گنگ و نا روشن با کشورهای جهان مواجه می‌باشد:

\* هنوز هیچکسی "هبت الله" را که گفته شده "رهبر" این بوده و در شهر قندهار بسر می‌برد، ندیده است. چنانکه مردم او را "غیبت الله" می‌گویند.

\* اختلافات سیاسی روی اتخاذ تصامیم کلان، مقرریهای اداری و تقسیم قدرت میان این گروه، علی رغم پنهانکاریهای معمول، آشکار گردیده است. اوضاع و اجراءات گروه مذکور نشان می‌دهد که جناح (شبکه حقانی) به رهبری "سراج الدین حقانی" که سالهای متمادی بنام (شبکه تروریستی حقانی) مسما گردیده بود، نسبت به جناح قندهاری به رهبری "هبت الله آخوند" و "ملا عبدالغنی برادر" و غیره، اختیارات و صلاحیت های عمده حکومتی را به چنگ آورده است.

\* بخش نظامی گروه طالبان در این شب و روز با جبهه مقاومت ملی که مرکز آن بیشتر در میان دره های ولایت پنجشیر، اندرابها، بغلان، پروان، کاپیسا و نقاط دیگر قرارداد، مشغول درگیری های خونین بوده با آنکه رهبران طالبان از انتشار جریان جنگها و مقاومت ها جداً جلوگیری بعمل آورده اند، اما گزارشها، تصاویر و اخبار مربوط به برخوردهای مسلحانه و انتقام کشی های خونین طالبان از باشندة های مناطق مختلف به نشر می‌رسند.

\* نارضایتی ها، تمرد و خیزشهای مسلحانه علیه حکومت مرکزی از سوی برخی از فرماندهان مشهور گروه طالبان، بخصوص فرماندهان اوزبیکها تبار و هزاره تبار آنها به شکل جدی تبارز نموده است. چنانکه زد و خورد های گسترده نظامی و لشکر کشیهای حاکمان کابل به سوی شمال کشور، بگونه آشکارا ملاحظه میشود. منحیث نمونه باید گفت که ابتدا یکی از فرماندهان مشهور اوزبیکها تبار طالبان بنام "مخدوم عالم" از ولایت فاریاب برکنار و خانه نشین گردید.

باز فرمانده دیگری بنام "صلاح الدین ایوبی" ازوظیفه منفک و تحت نظارت حاکمان مرکزی قرار گرفت و اخیراً هم فرمانده دیگری در "بلخاب" که هزاره تبار بوده و درتصرف شهرهای شمال کشور درنظام قبلی نقش عمده داشت، مغضوب واقع شده و چندهزار سرباز مسلح با وسایل عمده جنگی به منظور سرکوب وی به سوی بلخاب فرستاده شده است. دلیل عمده این برطرفی ها و سرکوبگری ها این است که رهبران طالبان پشتون تبار، بخصوص طالبان ایدئولوژیک، تند رو، متعصب و قوم گرا دراصل، بالای هیچ یک ازاقوام دیگر، بویژه هزاره و اوزبیک و ترکمن اعتماد ندارند و اندکترین خواست سیاسی و حرکت امتیازطلبانه آنان را بر نمی تابند.

\* بیکاری، بی روزگاری، فقرمالی، افت معارف و بی رمق بودن فعالیتهای علمی و فرهنگی و هنری درداخل کشور بیداد میکند.

\* سرازیرشدن سیلابها، بارش ژاله و باران بی موقع، وقوع زلزله، حوادث بلا وقفه ترافیکی، دستگیری های سیاسی، مجازاتها و کشتارهای مخالفان و امثالهم، کارد را به مغز استخوان باشنده های سرزمین بلا کشیده افغانستان رسانیده است.

\*هنوزهیچ کشورجهان به شمول ممالک همسایه افغانستان، رژیم نوپای گروه طالبان را به رسمیت نشناخته است. ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی آن، سازمان ملل، مؤسسات بین المللی حقوق بشر، اتحادیه اروپا و سایرین، پیوسته ازحاکمان این گروه میخواهند درقدم نخست یک "حکومت همه شمول" یا وسیع البنیاد را به وجود آورده شخصیت های فنی، سیاسی، مسلکی، مجرب و متخصص برخاسته ازمیان اقوام مختلف کشور را در بدنه حکومت جابجا نمایند. حقوق بشر را رعایت کنند و بگذارند زنان ودختران کارکنند و آموزش ببینند و از حق مسلم انسانی و طبیعی خویش مستفید باشند. انتخابات را براه انداخته مشروعیت شان را از رای و نظر مردم بدست آورند و بالاخره روابط

خاص و عام شان با "القاعده" و "داعش" و سایر گروه های تروریستی منقطع سازند و ...

\* تاکنون هیچ نوع پروژه و یا برنامه علمی، اجتماعی، رفاهی و عمرانی ازسوی حاکمان طالبی رویدست گرفته نشده است. مگر با اخذ "عشر و ذکات" اجباری، فروش مواد طبیعی، محصولات تجارتي و سؤاستفاده از مساعدتهای بشردوستانه بین المللی، مصروف مدرسه سازیهای نوع تکفیری و تروریستی درولایات مختلف مملکت هستند.

نگارش اثر حاضر رو به اتمام بود که منابع طالبان اعلام نمودند قرار است نشست مشورتی "علمای دینی" در کابل دایر شود. مردم و منابع سیاسی در داخل و خارج از افغانستان تصور میکردند، شاید فشارهای جهانی، خیزشهای داخلی و تعلل کشورها مبنی بر شناسایی رسمی حاکمیت گروه طالبان، باعث شده باشد گروه مذکور لااقل "لویه جرگه" یا مجلس بزرگ معمولی را غرض شور و مشوره و اتخاذ تصامیم مختلف در اطراف مسایل کشوری برگزار نمایند، اما یکبار دیگر ثابت گردید که این گروه، هرگز در اطراف چنین انتظارات خاص و عام اعتنایی ندارند و هر آنچه خودشان و حامیان سیاسی و مذهبی شان میخواهند، همان سان عمل میکنند. بنابراین، به قول سخنگوی طالبان، به تعداد بیشتر از چهار هزار ملا و مفتی، متنفذین قومی و طرفداران راه و رسم خودشان را بکابل دعوت نموده در "محل تدویر لویه جرگه ها" گرد آوردند.

جالب این بود که شخص ناشناخته پی بنام "ملا هبت الله آخوند" در مقام رهبر مذهبی طالبان در این گردهمایی، بدون آنکه کسی چهره و قیافه او را ببیند، سخنرانی نموده آشکارا و با صراحت اظهار داشت که "امارت اسلامی" به هیچصورت در برابر خواهشات "کفار" تمکین نخواهد کرد. منظور ملای مذکور از تذکر "کفار" البته همان کشورهای خارجی و درکل، جهان غرب بود. از همه جالب تر اینکه نشست و "شورو مشوره" ملاها در عقب دروازه های



بسته و در غیاب ژورنالیستها و رسانه های خبری صورت گرفت و هیچکس نفهمید که آنها چه گفتند و چه فیصله هایی را بعمل آوردند.

شخص دیگری بنام "ملا مجیب الرحمن انصاری" که بخاطر سخنان عقبگرایانه و تند روی های تکان دهنده اش در ولایت هرات به شهرت رسیده است، طی ایراد سخنانی گفت: " هرآن کس که در برابر امارت اسلامی حرکت مخالفانه انجام میدهد، باید سرش از بدنش جدا ساخته شود."



صحنه پی از نشست ملاهای دینی در کابل

اینک، فشرده قطعه نامه نشست مذکور را از قول خبرگزاری (بی بی سی) در اینجا درج میکنیم:

"سخنرانی‌های اختیامیه این نشست برخلاف روزهای پیشین از تلویزیون ملی افغانستان به صورت زنده پخش شد. در پایان این نشست محمد حسن آخوند، نخست وزیر طالبان نیز سخنرانی کوتاهی ایراد کرد و از اشتراک کنندگان در نشست تشکر کرد

مجیب الرحمان انصاری، عالم دینی از هرات، قطعنامه پایانی را به فارسی در تالار عمومی خواند و شرکت کنندگان با بلند کردن دست، هر ماده را تایید می کردند. این قطعنامه جمع بندی نکات ۳۰ کمیته این نشست است، شرکت کنندگان به این کمیته‌های تقسیم شده بودند

در ماده اول و دوم، اعلام بیعت با هبت الله آخوندزاده، رهبر طالبان به عنوان وجیهه دینی تاکید شده است، او را به عنوان حاکم شرعی معرفی کرده است.

در ماده سوم، گفته شد که نظام طالبان «مشروعیت داخلی» دارد، توانسته که «امنیت سرتاسری را تامین و فرهنگ فساد و غصب و اختلاس در حکومتداری را ختم و یک حکومت مرکزی مقتدر را در افغانستان ایجاد کرده است».

در ماده چهارم از کشورهای منطقه، جهان و سازمان ملل متحد خواسته شده که «امارت اسلامی را به عنوان یک نظام مشروع به رسمیت بشناسند و تعامل مثبت کرده و تحریم‌ها را از افغانستان بردارند. سرمایه‌های منجمد شده ملت افغانستان را آزاد و در بازسازی پشتیبانی نمایند».

همچنین گفته شد که از فرمان طالبان در مورد «جلوگیری از تولید، کشت و قاچاق مواد مخدر حمایت قاطع خود را ابراز می کنیم».

در ماده پنجم از کشورهای همسایه و جهان خواسته شده که به مخالفان طالبان اجازه فعالیت ندهند. «براساس تعامل بالمثل از کشورهای همسایه، منطقه و جهان می خواهیم که در امور داخلی افغانستان مداخله نکرده و به هیچ کسی اجازه ندهند که از خاک شان بر خلاف افغانستان فعالیت نمایند».

در ماده ششم گفته شده که «امارت اسلامی یک نظام حاکم اسلامی است که بر تمام کشور سلطه دارد و در کشور امنیت و عدالت را تامین نموده، مخالفت مسلحانه در برابر این نظام، بغاوت و فساد فی الارض پنداشته می شود».

در ماه هفتم، در مورد گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) که علیه طالبان و اقلیت‌های مذهبی در افغانستان دست به حملات خونین انتحاری زده است، «پدیده فتنه انگیز» خوانده شده و گروه داعش را مانند «خوارج امروزی و فرقه باطله» خوانده است و تاکید شد که «هرگونه کمک و رابطه داشتن (با داعش) شرعاً ناجایز است».

در ماده هشتم نیز از «علمایی که از طریق رسانه‌های اجتماعی به موضوعات اختلافی دامن می‌زنند»، خواسته شده که از اظهاراتی که «باعث تشویش و اختلافات در بین مردم می‌گردد، خودداری کنند».

در ماده نهم، بدون اشاره به بازگشایی مدارس دخترانه، از طالبان خواسته شده که به آموزش «عصری» و «صحت و زراعت و صنعت و حقوق اقلیت‌ها و زنان و تمام ملت در مجموع پیشرفت همه جانبه و رشد اقتصادی و انکشاف متوازن در روشنایی شریعت اسلامی توجه نمایند».

در ماده دهم، از طالبان خواسته شده که «وحدت موجود بین خود را بیشتر از این «مستحکم سازند».

در ماده یازدهم، از دعوت شخصیت‌های سیاسی از خارج از کشور توسط حکومت طالبان اعلام حمایت شد و از شخصیت‌های رفته به خارج خواسته شد که وضعیت پیش آمده را یک «فرصت» بدانند و برگردند و «از فعالیت‌های مغرضانه اجتناب ورزند».

سخنگویان طالبان تاکید کردند که این نشست به درخواست علمای دینی تشکیل شده و آنها تنها مسئول سازماندهی و تامین امنیت هستند و بقیه اجندا کاملاً در اختیار شرکت کنندگان است.

برخی دیگر از شخصیت‌های سیاسی افغانستان در کابل، از جمله حامد کرزی، رئیس جمهور پیشین و عبدالله عبدالله، رئیس پیشین شورای عالی آشتی ملی، به این نشست دعوت نشده بودند. (۳)

اینک به منظور حسن اختتام مطالب این اثر، مقاله‌ جانداری را پیرامون وضعیت "امارت" گروه طالبان، اوضاع و احوال مملکت و شرایط طاقت سوز زنده گی مردم این سامان، از روزنامه "هشت صبح" در اینجا نقل میکنیم:

" یازده ماه از آغاز سلطه طالبان بر کشور می‌گذرد. طالبان وقتی بر کشور مسلط شدند، از تامین امنیت و استقرار حکومت اسلامی و شریعت محمدی سخن گفتند. با این حال، از همان آغاز، مبارزه مسلحانه علیه گروه طالبان در پنجشیر رقم خورد. این مبارزه اما دیری نپایید. طالبان با راهاندازی حملات سنگین هوایی و زمینی بر پنجشیر تسلط یافتند. در آن زمان حتا ادعا شد که جت‌های پاکستانی دره پنجشیر را بمباران کرده‌اند؛ هرچند این ادعا به دلیل محدودیت‌هایی که طالبان بر اطلاع‌رسانی وضع کرده‌اند، هیچ وقت تایید یا رد نشد. به هر حال، این بار طالبان با اعتماد به نفس بیشتری سخن گفتند و خود را فاتح میدان نبرد قلمداد کردند؛ امری که به حقیقت هم پیوسته بود. به جز درگیری‌های پراکنده و غیرجدی در پنجشیر و حوالی آن، دیگر فضا آرام به نظر می‌رسید. این آرامش، اما آرامش قبل از توفان بود. توفان خیلی زود شروع شد، گسترش یافت و دست به نابودی زد. این روزها، این توفان جوخه‌جوخه آدم را به کام مرگ می‌فرستد. آمار قربانیان روزانه جنگ اکنون به بیش از ده تن می‌رسد.

در سوی دیگر، از فردای تسلط طالبان، میدان مبارزه دیگری در خیابان‌های کابل شکل گرفت و کم‌کم به دیگر ولایت‌ها هم کشیده شد. زنان و دختران با توجه به تجربه‌ای که از دوره اول سلطه طالبان داشتند، به جاده ریختند و خواهان حفظ دستاوردها و احقاق حقوق‌شان شدند. مردانی هم. هرچند اندک‌شمار. در جاده‌ها از آن‌ها حمایت کردند؛ اما در فضای مجازی از سوی افکار عمومی همراهی می‌شدند. طالبان این زنان معترض را هم سرکوب کردند و زمینه‌های اعتراض خیابانی را با میل تفنگ برچیدند.

ورود طالبان از سوی امریکا، کشورهای همسایه و برخی حلقات در داخل کشور، تسهیل شده بود. پیوسته تبلیغ شد که طالبان تغییر کرده‌اند و حالا انسانی‌تر و مدرن‌تر می‌اندیشند. خوش‌بینی‌ها اما خیلی زود از بین رفت. رود زیبای مصنوعی،

همان سراب بود. طالبان به اصل خود برگشتند و علیه هرچه غیرطالب بود، اعلام دشمنی کردند.

برای طالب، جامعه افغانستان به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ آن‌هایی که طالب‌اند و آن‌هایی که دشمن طالب‌اند. هر غیرطالبی، از نظر طالبان دشمن است. به همین دلیل، در جبهات مختلفی می‌جنگند و علیه داشته‌های متفاوتی اعلام جنگ کرده‌اند. در صفوف خود علیه فرماندهان غیرپشتون می‌جنگند، در بیرون از صفوف خود هم علیه هرچه غیرطالب است. تسامح مذهبی‌ای که از آن در کشور سخن گفته می‌شد، دیگر وجود ندارد. به همین دلیل، به دفاتر شورای علمای شیعه حمله و هتک حرمت کردند، دفاتر مراجع تقلید شیعیان را بستند و فقه جعفری را از کریکولم تحصیلی خارج کردند. از سوی دیگر، کشتار علمای سلفی آغاز شده است. در روزهای اخیر، برخی از تحلیل‌گران این کشتارها را به دشمنی طالبان با سلفیت ربط داده‌اند. این همه دشمن‌پنداری، صف دشمنان طالب را تقویت کرده است. کسانی که سودای مبارزه با طالب را نداشتند، هم علم دشمنی و مبارزه برداشته‌اند. حتا کسانی که در رکاب طالبان جنگیدند، خون ریختند و قربانی دادند، نیز حالا در برابر آن‌ها ایستاده‌اند.

وقتی همه دشمن فرض شوند، شرایط برای دو طرف دشوار می‌شود. زمانی که مردم دشمن به حساب آیند، مورد حمله قرار می‌گیرند و مجبور به دفاع می‌شوند. طالبان هم در این یازده ماه بر هرچه نسبتی با این گروه نداشته، حمله کرده‌اند. آن‌ها حتا بر رعایت حفظ‌الصحه و موهای زیبای مردان هم حمله کرده‌اند. به مردان ریش‌دار اجازه نمی‌دهند ریش خود را اصلاح کنند. مکاتب را بسته‌اند و سانسور را به شدت افزایش داده‌اند. خفقان، نفس کشیدن را دشوار کرده است. آمار کشتار نیروهای امنیتی پیشین به صدها تن رسیده است. به دلیل چنین وضعیتی، سطح نارضایتی بالا رفته است. هنوز در حال صعود است. نارضایتی هر روز اوج بیشتری می‌گیرد.

حالا که پس از یازده ماه سلطه طالبان پشت سر خود نگاه کنیم، می‌بینیم که همه نارضاضی‌اند. طالبان از تقویت صفوف جبهات مسلحانه علیه رژیم خود نارضاضی‌اند. از جامعه جهانی، مردم افغانستان، کشورهای همسایه، طالبان غیرپشتون، نهادهای



مددرسان و بالاخره از زمین و زمان شاکی‌اند. تضادهای درون‌گروهی آن‌ها هم افزایش زیادی یافته است. این تضادها گاه به درگیری‌های مسلحانه و کشتار خودی انجامیده است. هنوز این وضعیت جریان دارد و کسی نتوانسته شرایط را مدیریت کند. هنوز طالبان پشتون‌تبار با طالبان اوزبیک‌تبار و تاجیک‌تبار با میل تفنگ سخن می‌گویند. تنها فرمانده هزاره خود را هم به دشمن تمام‌عیار تبدیل کرده‌اند. کسانی مثل عباس ستانکزی هم به دلیل این که به چوکی مورد نظر نرسیده‌اند، ناراضی‌اند. هبت‌الله از رهبران و وزیران و کمیسیون دعوت و جنگ‌جویانش ناراضی است و ملا یعقوب از رهبران دیگر این گروه که به گفته او مصروف عیش و نوش و سفرند. دسته حقانی از دسته قندهاری‌ها شکایت دارند و قندهاری‌ها از قدرت بی‌حد و حصر حقانی‌ها عصبانی شده‌اند.

در سوی دیگر، طالبان به تعهداتی که داده بودند، عمل نکرده‌اند. آموزش دختران و زنان را منع کرده و حق کار آنان را گرفته‌اند. تبعیض علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی را تشدید کرده و زنان و هزاره‌ها را کاملاً از ساختار دولتی حذف کرده‌اند. از جانبی، به تروریستانی میدان داده‌اند که زنده‌گی را برای اقلیت‌هایی مانند سیک‌ها و هندوها و حتا قرغیزها ناممکن سازند. در کنار آن، خلاف آنچه ادعا می‌کردند، فساد مالی و اداری در ادارات این گروه به اوجش رسیده است. مقام‌های طالبان به سیستم پاسخگو نیستند. هرکسی از بیت‌المال برای خود کفن می‌دوزد. این وضعیت، جامعه جهانی را هم ناراضی ساخته است. حتا کسانی مانند زلمی خلیل‌زاد که سلطه طالبان را تسهیل و به نفع این گروه تبلیغ کردند، امروز ناراضی‌اند. کشورهای منطقه هم که آن وقت در کنار خلیل‌زاد و هبت‌الله ایستادند، حالا هر چند روز بعد یک بار درگیری مسلحانه در مرزها دارند. بنابراین، رفتار یازده‌ماهه طالبان، نارضایتی کشورهای منطقه و جهان را برانگیخته است.

در داخل کشور هم سوای این که طالبان از همه چیز ناراضی و شاکی‌اند، مردمی که توسط این گروه به زنجیر کشیده و به رگبار بسته شده‌اند، حتماً راضی نیستند. صدها خانواده‌ای که به دلیل تعلقات قومی و مذهبی به اجبار کوچانده شده‌اند، به هیچ وجه از طالبان راضی نیستند. آن‌هایی که خانه‌هایشان اکنون پایگاه



جنگ جویان طالبان شده و خود آواره‌اند، حتماً رضایت خاطر ندارند. نصف نفوس کشور که از آموزش و کار منع شده‌اند، هم ناراحت و ناراضی‌اند.

اکنون یک نارضایتی جمعی شکل گرفته است. این نارضایتی، توان مدیریتی طالبان را به چالش کشیده است. طالبان به دلیل تغییرناپذیر بودن‌شان، وضعیت را هم تغییر داده نمی‌توانند. وقتی خود تغییر نکنند و پیوسته بر رفتار عصر حجر تاکید کنند، وضعیت تغییر نمی‌کند و نارضایتی کاهش نمی‌یابد. ادامه این وضعیت، نارضایتی را بیش از حالا افزایش می‌دهد و این امر، صفوف نیروهای مسلح ضد طالب را تقویت می‌کند. هرچه طالبان با مردم عام درافتند، در حقیقت صفوف مبارزه علیه خود را تقویت می‌کنند. این مسیری است که فعلاً کشور در آن به حرکت است. این حجم از نارضایتی، نامه اعمال طالبان را به دست چپ آن‌ها داده است. گروه طالبان با سرکوب و اختناق، کارنامه سیاهی برای دور دوم سلطه خود نیز ساخته‌اند. دفتری که آن‌ها گشوده‌اند، دفتر خونین و نکبت است. " (۴)

پس خواننده گان ارجمند خود میتوانند برداشتهای شان را از لا به لای مطالب مندرج صفحات فوق، داشته باشند.

## مأخذ

(۱) برگرفته از روزنامه "دنیای اقتصاد- مؤرخ چهارشنبه هفدهم ماه فبروری سال ۱۴۰۱ خورشیدی

(۲) پیکره های بودای بامیان درمسیر تاریخ – تألیف عبدالباری جمال- صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵ – طبع تورنتو- ۲۰۲۲م

(۳) خبرگزاری بی بی سی

(۴) روزنامه هشت صبح مؤرخ چهارشنبه ۲۹ ماه سرطان ۱۴۰۱ خورشیدی

## نتیجه کلی

لازم است بدانیم که سرنوشت نخستین نظام جمهوری در افغانستان با خونین ترین وجهی به پایان رسید. رژیم کودتای ثور، علی رغم آنهمه سخت جانی ها و استبداد و کشتار و بیرحمی، عاقبت با حلق آویزشدن آخرین رهبران (داکترنجیب الله) زوال پذیرفت. "جهاد" چندین ساله و "انقلاب اسلامی" نیز نه تنها ره بجایی نبرد، بلکه اوضاع کشور را به سوی سیاهی و تباهی کشانید. پروژه طالب سازی جهان غرب به دستکاری حکومتداران پاکستانی، ماشین استبداد و تعصب و خرد ستیزی را تیز تر گردانید. دُهل و نقاره ابرقدرت امریکا و متحدان جهانی اش مبنی بر "جنگ علیه تروریسم" و "برگرداندن آزادی و دموکراسی برای افغانستان" و . . . به خاموشی گرایید و عاقبت، دیده میشود که همان گروه ظلمت گرا و جهل پرور تحت نام "امارت اسلامی" به کشور برگردانیده شده و اینک در آن سر زمین حکم میرانند.

روزنامه مشهور "هشت صبح" در شماره مؤرخ هفدهم ماه ثور ۱۴۰۱ خورشیدی خویش مقاله پی را تحت عنوان "زنگ اول" به نشر رسانید که ما اینک، تنها پاراگراف نخست آنرا در اینجا درج میکنیم:

"شاید تنها اجماعی که در افغانستان وجود دارد اتفاق نظر بر بحرانی بودن شرایط کشور است. همه ما می دانیم که کشور زیر سلطه حاکمیتی نامشروع قرار گرفته، ارتباطش با تمام دنیا گسسته شده، نیروی متخصص و تحصیل کرده اش به آوارگی ناگزیر تن داده، دستگاه بیروکراتیک آن در آستانه فروپاشی کامل قرار گرفته، نیمی از پیکره جامعه که زنان هستند از حقوق انسانی خود محروم شده، آموزش به

نفس زدن افتاده، اقتصاد به حالت احتضار رسیده، امنیت پولیسی و استخباراتی نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده و مردم در یکی از خفقان‌آورترین دوران‌های تاریخ کشور به سر می‌برند."

حال سؤال اساسی اینست که آیا مردم افغانستان از آنهمه آمد و رفت‌های سیاسی، مبارزات دامن‌دار، قیام‌ها و قربانی‌های توفنده ظرف بیشتر از چهل سال پسین چه آموخت و چه بدست آورد؟

مردم افغانستان در این گیرودار چندین ساله، بیش‌تر از دو میلیون کشته دادند، هزارها معیوب و معلول بجا ماند، زیربنا‌های هستی اقتصادی کشور ویران گردید، فقر و جهل و بی‌سرو سامانی روحی، علمی و فرهنگی در سراسر جامعه حاکم شد و بالاخره افغانستان به حیث یک کشور فلاکت‌زده، محتاج، وابسته، دست‌نگر و بازهم مستعمره قدرتهای بزرگ مبدل گردید و تاریخ کشور بصورت دردناکی به عقب برگشت. چنانکه مغرضان و غداران منطقه و جهان، بجای روشنی علم و دانش یا صنعت و حرفت، تکنالوژی پیشرفته و تعالی اجتماعی، به کشورما پیوسته ملا و طالب و جهل و خشم و خیانت و آتش جنگ و خونریزی بی وقفه صادر کردند.

در این میان، ابرقدرت ایالات متحده آمریکا، متحدان غربی و چاکران منطقه بی آنها بوده و هستند که بزرگترین سود سیاسی، نظامی، اقتصادی و اعتبار جهانی را از برکت خون و گوشت و پوست فرزندان این سرزمین کمایی کردند که بحثی است جداگانه و اما بسیار مهم.

## چرا چنین شد؟

هرگاه به پاسخ منطقی و قناعت بخش این چرای اساسی نپردازیم، منظورات اصلی و نهایی ما از نگارش این کتاب روشن نخواهد شد. پس به برداشت من، اسباب و عوامل آتی موجب آنهمه بی‌ثمری مبارزات درازمدت مردم افغانستان و مایه شرمنده‌گی تاریخی ما گردیده اند:

- ۱- حاکمیت سنت های دست وپاگیر توأم با بیماری بیسوادی درازمدت درکشور.
  - ۲- نقش حکومت های استبدادی، قومی و تعصباتی در عقب نگهداشتن امور فرهنگی و اقتصادی مردم افغانستان.
  - ۳- ارتکاب جفا، خیانت، بیگانه پرستی و وطنفروشی رهبران کشور، بویژه در تاریخ معاصر.
  - ۴- دخالتها و خصومت ورزی های بی وقفه قدرت های استعماری (منطقه و جهان) درامورسرنوشت ملی مردم افغانستان
  - ۵- نفوذ اسلام سیاسی و خشونت های مذهبی از خارج به داخل قلمرو افغانستان که همیشه برضد هرنوع تحول، روشنگری و روشنفکران با سخت جانی عمل نموده است.
  - ۶- صداقت، خوشبینی و ساده انگاریهای اهالی افغانستان درحیات سیاسی و اجتماعی و کمبود آگاهی لازم علمی و سیاسی آنها.
  - ۷- و بالاخره کمبود یا نبود رهبری آگاه، خردمند، مستقل و کاریزماتیک و یک مرکز واحد و منسجم در رأس مبارزات آزادیخواهانه مردم افغانستان.
- بنابراین شرح بالا، اگراینهمه نقایص، کمبود ها و نبود ها در مسیر هستی فردی و ملی و اجتماعی ما نمی بودند و یا لااقل، برخی ازآنها بر روند هستی اجتماعی ما غلبه نمیکردند، احتمال آن وجود داشت که وقایع و حوادث تاریخی ما تا این حد و اندازه دردناک و تکرار شدنی و شرم آگین نمی بودند.
- اثرات فکری و تبلیغات دامنہ دارقشریون مذهبی (اعم ازاخوانیت بین المللی، وهابیت یا سلفیسم عربستان سعودی و دیوبندیسم منطقه) واکنون افکار و اندیشه های طالبانی که برخاسته ازمجموعهٔ مکتب های متذکره میباشد، در دهه های پسین چنان درتار و پود هستی فردی و اجتماعی مردم افغانستان کارگرفتاده اندکه نه تنها داعیه داران چنین افکار و اندیشه ها، بلکه همسایه های مغرض و

منابع استعماری نیز از آن بمثابه ابزار سیاسی در جهت رسیدن به اهداف خویش در جامعه افغانستان استفاده نموده و مینمایند.

وقتی اوراق تاریخ معاصر کشور را ورق میزنیم، با صراحت می بینیم که حتا سنت ها، عنعنه ها و مصلحت اندیشی های بی موردی که برخاسته از عقب مانای های دیرینه (فکری و سیاسی و اجتماعی) مردم ما بوده اند، هم سد راه آزادی و پیشرفت و آینده نگرهای ملی گردیده و هم متناوباً چرخ پیشرونده تاریخ مملکت را به عقب برگردانیده است.

همین اثرات زهرآلود است که دل و دماغ اکثریت باشنده های این مرزو بوم را افسون نموده قدرت، صلاحیت و ابتکار رهایی از این باتلاق را از چنگ آنها ربوده است.

مثلاً وقتی افواه بر سر زبانها می افتد مبنی بر اینکه گویا فلان شخص به حضرت محمد (ص) بی احترامی نموده است، صدها و هزارها نفر احساساتی شده بدون دقت، تفکر و اثبات موضوع، یا با سر دادن شعارهای تند مذهبی به روی خیابانها می ریزند و یا مستقیماً بالای شخص مورد نظر (هرگاه در دسترس قرار داشته باشد)، حملات خونینی را انجام میدهند و اما مادامکه کسی به نام "خلیفه سراج الدین حقانی" در مقام وزارت امور داخله کشور تکیه زده و آشکارا میگوید: "حملات خونین انتحاری بالای هوتل بزرگ کانتنتال کابل را حضرت محمد رهنمایی میکرد"، آب از آب تکان نمیخورد و اندکترین اعتراضی علیه این غلط گویی از طرف مسلمانان و یا "علمای دین" نشان داده نمیشود.

اینجاست که متأسفانه یک کشور فلک زده، مصیبت بار، طالبزده، منفور و منزوی بنام افغانستان جلو چشمان ما ن تجسم میکند. درحالیکه، ممالک همجوار ما و یا دور تر از ما که تاریخ وجودی و استقلال سیاسی شان بیش از چند دهه را احتوا نمیکند، به مراتب نسبت به افغانستان تکامل نموده و به پیش جهیده اند.

بیجا نخواهد بود هرگاه از وقوع یک حادثه خونین تر و مصیب بار تر دیگر در نفس اینهمه فعل و انفعال نا هنجار افغانستان نیز سخن بگوییم و آن اینکه هرگاه حرفها،



سخن‌ها، اشاره‌ها، کرشمه‌ها و بازیهای سری و علنی تبلیغاتی، استخباراتی، سیاسی، اقتصادی و نظامی ابرقدرت ایالات متحده آمریکا و متحدان نزدیک آن مانند بریتانیا و پاکستان را که بخصوص ظرف بیست سال پسین در افغانستان انجام دادند، کنارهم گذاشته به موشگافی عقلانی و منطقی آنها پردازیم، ناگزیر به این نتیجه هم میرسیم که مقام‌های استعماری آمریکا احتمالاً به این نتیجه رسیده باشند که با سقوط دادن عمده نظام قبلی و برگردانیدن گروه تروریستی طالبان به قدرت و با بکارگیری بازیهای سیاسی و دیپلماتیک نوع دیگر، افغانستان، این سرزمین بلاکشیده تاریخی را به دوپارچه (شمال و جنوب) منقسم سازند.

هرچند هستند عده‌ای از هموطنان عزیزما که با ارائه تحلیل‌ها و استدلال‌های خویش میگویند "افغانستان هیچ‌گاه تجزیه نخواهد شد؛ زیرا تجزیه افغانستان، تجزیه ایران و پاکستان را نیز در قبال خواهد داشت" و اما در عین حال نباید از گوشه‌های دیگر اهداف و سیاست‌های بسیار ظریف و ماهرانه‌ای که در دیگ استراتژی ابرقدرت آمریکا و متحدان آن در منطقه می‌جوشد، غافل بود.

حال، این سؤال اساسی مطرح میشود که چه باید بکنیم تا از اینهمه مخمصه و مصیبت و عقبمانی و شرمساری‌هایی یافته، برنامه‌های تبهکارانه استعمارگران را خنثی و همانند سایر کشورها و ملت‌های جهان، سرفرازانه زنده نگه نماییم؟!

پاسخ منطقی به سؤال بالا، همین است که آنچه بحیث علل مصائب و موانع بر سر راه ترقی و شکوفایی و موانع در راه حفظ استقلال سیاسی و سریلندی ملی شمرده شد، از میان بروند. اینکه اینهمه موانع و مشاکل چگونه و با کدام ابزار و توسط کی از میان برداشته شوند، سؤال اساسی دیگری خواهد بود.

باید این نکته را نیز بیان داشت که از میان رفتن آنهمه علل و موانع مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و ... به تنهایی برای یک جامعه تا مغزاستخوان سنتی و طالبزده و عقبمانده کافی نخواهد بود. تصور کنید امروز یا فردا، سد و موانع بر شمرده شده فرو افتاده روزنه‌ای به سوی افق روشن نمایان شد. هرگاه توأم با آن، محافظان روزنه و روشنی وجود نداشته و به محافظت آنچه بدست آمده و جلوگیری از برگشت آنچه از میان رفته است، منهدم نبوده

و تلاش های پیگیرانه و خردمندانه بعمل نیاورند، مسلماً خفاشان و شب پرستانی که مؤقتاً عقب نشسته و یا عقب خواهند نشست، با اندکترین غفلت و بی اعتنایی قامتِ خَم شده شان را راست خواهند نمود و درکشتار روشنی و روشنی پرستان، بیرحمانه تراز قبل عمل خواهند کرد. چنانکه در درازنای تاریخ سیاسی و اجتماعی این مرز و بوم، متأسفانه بارها چنین شده است که آنرا (تکرارتاریخ) میگوییم.

(پایان )